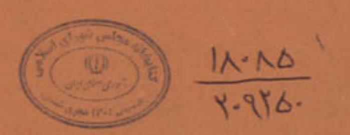
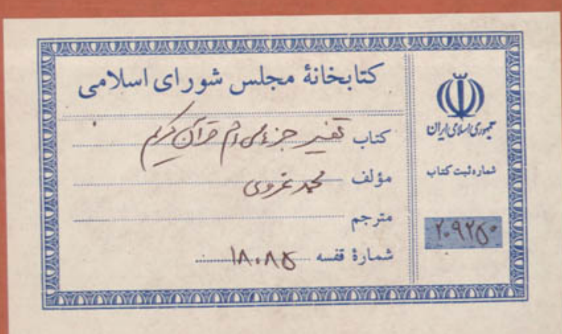
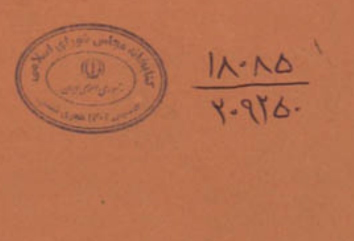
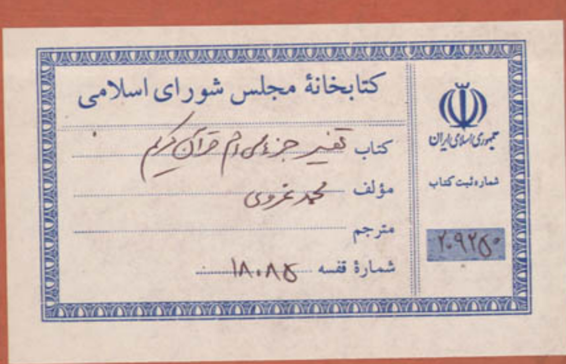
آقای محمدرضا حمزوی

۸۵/۱۱/۱۵

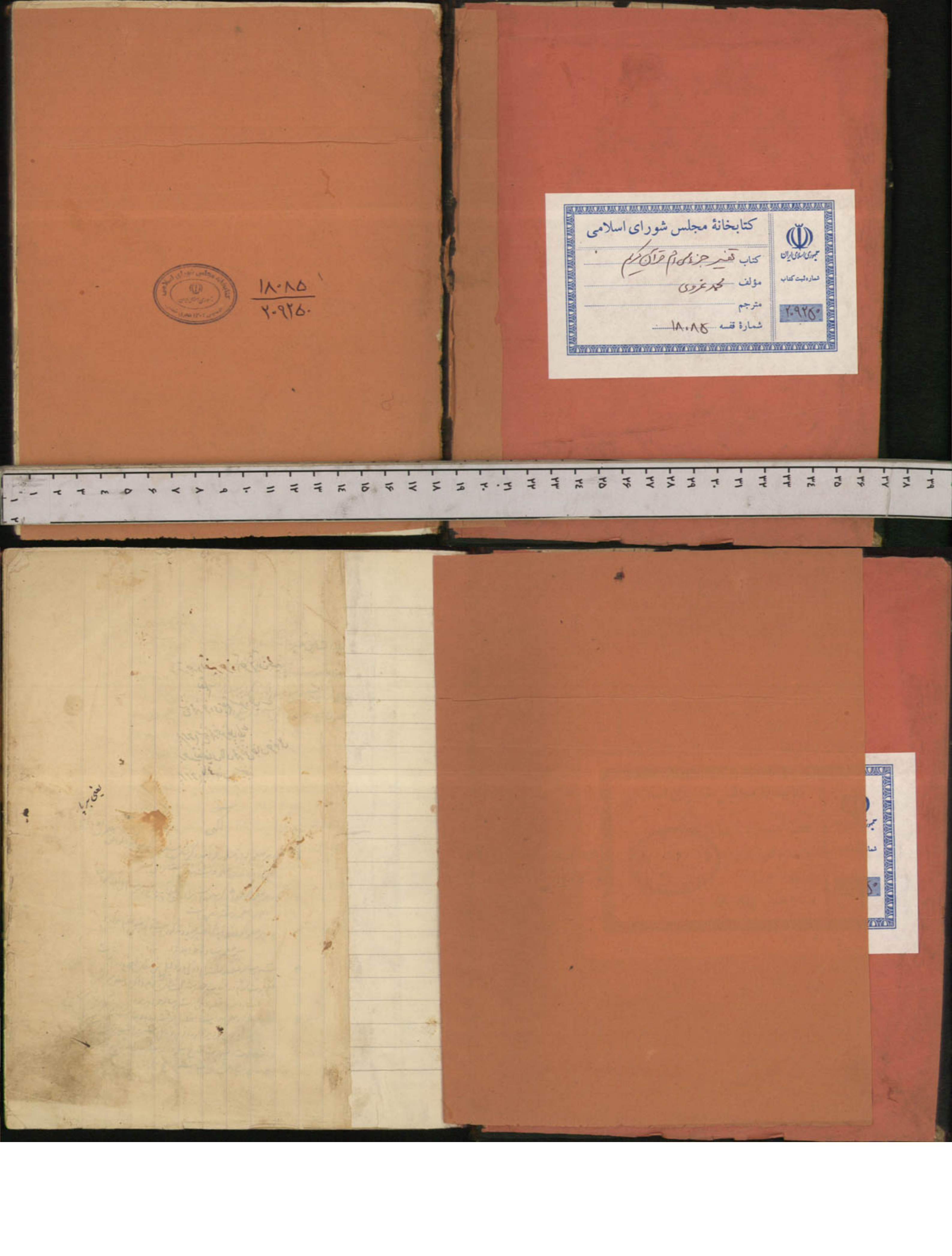








کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تفسیر جزء سی ام قرآن کریم
مؤلف محمد عزوی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۰۸۵
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۲۵۰


۱۸۰۸۵
۲۰۹۲۵۰
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تفسیر جزء سی‌ام قرآن کریم
مؤلف محمد غزوی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۰۸۵
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۲۵۰

ترجمه و تفسیر جزء آخر قرآن مجید

بقلم

شیخ محمد غروی مقیم سنقر و کلیائی

برمرحوم شیخ محمد جعفر کلیائی

برحسب تقاضای آقای محمد تقی خان خزاعی

برمرحوم باقرخان پارسینجه

اشارات این تفسیر

۱ اگر شبهه و وسوسه در آیه باشد مرتفع میگردد

۲ اگر اجمالی در آیه باشد توضیح میشود بآیه دیگر از سور قرآنیه

۳ اگر مضمون آیه در سور دیگر باشد ذکر میگردد

آگهی

۱ در هر صفحه که از سور قرآنیه ذکر شده باشد برای توضیح آیه یا توافق بمضمون او با آیه عین آیه بالای صفحه نوشته شده است برای تمییز

۲ در هر صفحه که عنوانی ذکر شده است برای توضیح آیه یا دفع وسوسه اصل آن عنوان بالای صفحه نوشته شده است

۳ در هر صفحه که فقط آیه که تفسیر میشود مذکور است و توضیحی لازم ندارد سر صفحه ساده خواهد بود

۴ سه رساله قبلاً نوشته‌ام اول در دلیل بر حقانیت خاتم دوم در اثبات ختم نبوت سوم در اثبات حضرت حجت عجل الله فرجه و اگر در بعضی موارد اشاره شود مقصود یکی از سه رساله خواهد بود

۵ قبلاً رساله در معنی هدایت و اضلال نوشته بودم و بمناسبت آیه آخر سوره تکویر در ذیل آن آیه درج گردید و مورد توجه و تأمل است زیرا بسیاری از وسوسه‌ها و اشکالات و شبهات مندفع میگردد بوسیله بیان و توضیح آیات قرآنیه بلکه معانی بسیاری از آیات مشکله واضح میگردد.

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم در اصل باسم بوده است و بواسطه کثرت استعمال تخفیف برای آن همزه حذف شده و کلمه با حرف جر یا بمعنی ابتدا است و متعلق است بافتتح مقدر یعنی میگشایم سخن را بنام خدا و یا بمعنی استعانت است و متعلق است باستعین مقدر یعنی اعانت میجویم بنام خدا در انجام کار و کلمه الله نام خدا است و در سوره توحید خواهد آمد بیان معنی لغوی الله و الرحمن و الرحیم هر دو صفت مشبهه است مأخوذ از رحمت و رحمت در انسان بمعنی رقت قلب است نسبت بغیر و میل و توجه قلب است بدیگری و اما رحمت الهی عبارت است از توجه الهی نسبت بجمیع خلق و مغفرت نسبت بخصوص مؤمنین ولی صفت رحمانیه بحسب استعمال اختصاص دارد بعطوفت و توجه الهی نسبت بجمیع خلق و صفت رحیمیه بحسب استعمال اختصاص دارد بمغفرت و گذشت کردن و از اینجا است که رحمن اسمی است مخصوص بخدا ولی عام است نسبت بجمیع خلق یعنی بخشاینده روزی جمیع خلایق است

از در بخشندگی و بنده‌نوازی مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

و رحیم اسمی است عام ولی خاص است بمؤمنین چنانچه در دعای افتتاح است و اعلم انک ارحم الراحمین فی موضع العفو والرحمة پس استعمال رحیم در انسان که گذشت کند و عطوفت نماید جائز است ولی استعمال رحمن در انسان جائز نیست پس معنی آیه این سخن را ابتدا میکنم بنام خداوند بخشاینده روزی و مهربان بامرزش گناهان

(در حاشیه: از حیث بخشش روزی)

تنبیه اقرأ باسم ربک در اول سوره علق دلالت دارد بر وجوب خواندن بسم الله در اول هر سوره چنانکه خواهد آمد و مذهب شیعه بر آن است که بسم الله آیه مستقله است از هر سوره از سور قرآنیه ولی جماعت سنی اختلاف دارند بعضی میگویند فقط جزء سوره حمد است و بعضی میگویند فقط جزء آیه سوره نمل است ... چنانکه در اخبار متواتره شیعه وارد است و ذکر اخبار منافات با اختصار

که آیه مستقله است از هر سوره

سورة نبأ یعنی عمّ

عمّ یتسائلون عن النبأ العظیم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ عمّ در اصل عن ما بوده است نون و میم قریب المخرج قلب شد
بمیم و دو میم ادغام شد عمّا شد و بواسطهٔ کثرت استعمال الف برای تخفیف بر لسان حذف شد
عمّ شد و این قاعده جاری است در حروف جاره که داخل شود بر ماء استفهام مثل فیمَ بِمَ علامَ
الامَ حتّامَ و امثال آن و یتسائلون از باب تفاعل است و دلالت میکند بر اشتراک در
معنی یعنی از چه سؤال میکنند مردمان از یکدیگر و در این مورد استفهام یعنی طلب فهم در آن
مقصود نیست قطعاً زیرا که خداوند متعال میداند مسؤول عنه را بلکه در مقام تفخیم شأن
مسؤول عنه است عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ جواب استفهام است و یتسائلون در تقدیر است
یعنی سؤال میکنند مردمان از خبر بزرگ عظیم الشأن و تعجب آور است آن خبر یعنی خبر دادن
خداوند متعال بوقوع معاد و زنده شدن بعد از مردن از برای حساب و ثواب و عقاب که
تمام انبیاء خبر داده‌اند باین خبر و از زمان قدیم تاکنون مردمان بطور استهزاء و انکار سؤال میکنند
از مؤمنین سوره والصافات آیهٔ ۱۶ و کانوا یقولون أَئِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا
أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ یعنی و بودند کفار میگفتند آیا اگر بمیریم و خاک شویم

سورة نبأ یعنی عمّ

الذی هم فیه مختلفون کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون

و استخوانهای پوسیده شویم آیا ما مبعوث خواهیم برای حساب و پدران و اجداد ما هم مبعوث میشوند که
در مقام استهزاء و انکار سؤال میکردند از این امر عظیم الشأن تعجب آور که خدا بر زبان خود خبر داده بود
بوقوع آن سوره ق آیه ۲ و ۳ فقال الکافرون هذا شیء عجیب ائذا متنا وکنا ترابا ذلک
رجع بعید یعنی کفار گفتند این خبر که پیغمبر ما میگوید امری است تعجب آور آیا چگونه مردیم ما و شدیم خاک
رجوع میکنیم و بر میگردیم و ثانیاً زنده میشویم این رجوع خیلی دور است از ادراک و فهم آن و تحقق در خارج
خیلی مستبعد است و ممکن نیست الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ آنچنان خبری که کفار در وقوع آن اختلاف
کرده میکنند و باستبعادات منکر میشدند معاد را و انکار میکردند کَلَّا سَیَعْلَمُونَ نه چنین است یعنی
جای انکار و استبعاد و استهزاء نیست و زود است بدانند وقوع او را که در موقع وقوع میبینند برای العین
و تمام را میبینند درجات بهشت و درکات جهنم را پس از وقوع آن یقین میکنند بآن خبر
عظیم ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُونَ تکرار است در وعید و تهدید و بعضی گفته‌اند که سؤال از معاد اختصاص
بکفار نداشته بلکه مؤمنین هم سؤال میکردند منتها سؤال کفار بطور استهزاء و انکار بوده است و سؤال
مؤمنین از چگونگی آن بوده است بجهت ازدیاد یقین بمعاد نظیر سؤال حضرت ابراهیم سوره بقره آیه ۲۶۲
واذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی

سورة عمّ

معنی نبأ عظیم

یعنی یاد بیاور وقتی را که ابراهیم گفت پروردگارا نشان بده بمن چگونه زنده میکنی مردگان را
گفت خدا آیا ایمان نیاورده بمعاد گفت چرا ولیکن برای اطمینان قلبی این تقاضا را دارم که
ایمان معتقد بامر عجیب تا دیده قلب او در تشویش و اضطراب است در حیث چگونگی آن لذا بدیدن آن
اضطراب مرتفع میگردد و اطمینان حاصل میگردد لذا حضرت ابراهیم تقاضا کرد دیدن آن امر
عجیب را برای حصول اطمینان بآن معتقد قلبی یعنی وقوع معاد و تمام قضیه بسط در مقال و در جدول
است غرض بنا بر اینکه مقصود در آیه سؤال کفار و مؤمنین هر دو باشد پس سیعلمون اول راجع
بکفار یعنی زود است بدانند و ببینند درکات جهنم را و سیعلمون ثانی راجع است بمؤمنین
یعنی زود است بدانند و ببینند درجات بهشت را و بعضی گفته‌اند نبأ بمعنی خبر دادن است و از
مقوله کلام و سخن گفتن است و بعضی مراد از او خود علی بن ابیطالب باشد که از ذوات است و
ولایت آن حضرت است بجزو آن حضرت منصب الهی و تفضیلی است از خداوند منان
نسبت بآن حضرت و اما نسبت بدیگران پس از واجبات و امر الهی است نسبت بدیگران
پس در آیه شریفه مراد قطعاً معاد است و اما وصف آن حضرت بنبأ عظیم در بعضی اخبار و اشعار
از استعاره و تشبیه و ولایت آن حضرت است بمعاد که هم چنانکه مردم در نبأ عظیم معاد اختلاف کردند

[حاشیه:] ... عین الیقین در صحرای محشر بشنوند وا اینها احتمالاتی است با آنچه خواهد آمد در سوره تکاثر آیه کلا سوف تعلمون

سورة نبأ یعنی عمّ

در بیان ... و اثبات معاد بثبوت مبدأ

در امر ولایت هم اختلاف کردند و هم چنانکه منکر معاد کافر است منکر ولایت حضرت امیر هم
کافر است پس از آن آیه تدل میفرماید از برای ثبوت معاد بخلق ارضین و سموات و خلق
انسان و تدبیر امر معاش انسان و موجبات آسایش و راحتی انسان را فراهم کردن که و دیده
این امور دلیل است بر ثبوت معاد زیرا که صنع است مبدأ با معاد و بملاحظهٔ مبدأ امر تصنع میگردد استبعاد
وقوع معاد و بیان مجموع بین مبدأ و معاد و رفع استبعاد وقوع آن ممکن است بوجوهی ذکر گردد وجه
اول موقوف است ببیان یک مقدمه و آن این است که انسان هادام الحیات مرکب است از جنس
حیوان و فصل ناطق که حقیقت انسان مرتبت میشود بحیوان ناطق و جزء اول او که حیوان باشد
ایجاد میشود از نطفه یعنی منی که جوهر غذائی است که جوهر آب و گل است و شرح آنکه چگونه آب و
گل ماکول میگردد و چگونه ماکول منی و منی حیوان میشود موجب اطالت و ملال احباب و تمام
حیوانات باین کیفیت بوجود میآید اما ناطق که فصل ممیز انسان است از سایر حیوانات
عبارت است از قوه درّاکه و ادراک مینماید حقایق اشیاء را و متفکره که اختراع مینماید صنایع را
شده کرور ها میمون تربیت نموده‌اند از اختراع هواپیما یا تحت البحری و امثال آن
صنایع و آن قوه مبدء و دائم نازل و فقط موجود میشود بقدرت کاملهٔ الهی و ابداً از برای او

ممات و زوال نیست بلکه مرگ مخصوص است بحیوان که او میمیرد و در خاک سپرده می شود و بالاخره خاک می شود پس مرگ انسان عبارت است از تفرق اجزاء ترکیبیهٔ انسان و مایه او باقی است و در معاد آن اجزاء متفرقه شده ثانیاً ترکیب می یابد و بشرح کیفیت موت انسان و کیفیت او در عالم برزخ موجب خروج از مقصود است فقط غرض آنست که معاد عبارت است از ترکیب اجزاء متفرقه که مایه او موجود است یا در خاک قبر یا در هوا ولی مبدء انسان عبارت است از ایجاد و ترکیب آن بی مایه و مبدء البته مشکلتر است از خلق و ایجاد در معاد و هر کس آن تواند که ازل و ابد قدرت دارد بر ایجاد اول قادر است که ایجاد ثانی بطریق اولی پس استبعاد معاد ابداً وجهی ندارد و با آن وجه بسته ادله اشاره فرموده است در قرآن سوره احقاف آیه ۳۲ اولم یروا ان الله الذی خلق السموت و الارض و لم یعی بخلقهن لقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه علی کل شیئ قدیر یعنی آیا نمی بینند اینکه خدا اینکه ایجاد فرموده زمین و آسمان را و ماند و خسته نشده بواسطهٔ ایجاد آنها قادر است بر زنده کردن مردگان چرا می بینند و می دانند اینکه خدا بر هر چیزی قدرت دارد و عاجز نیست

و نیز در سوره ق آیه ۱۵ می فرماید افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید یعنی آیا مانده و عاجز شده ایم بواسطهٔ ایجاد اول از ایجاد ثانوی بلکه ایشان هم منکر نیستند قدرت الهی را و ثابت نمیدانند عجز را که او لیکن در اشتباه از ایجاد ثانوی در معاد بواسطه وساوس شیطانی که در مقابل اخبار جمیع پیغمبران در جمیع کتب آسمانی نباید شک کنند در وقوع آن که مدت می فرماید آنانرا که با اعتقاد بقدرت الهی و اعتراف بمبدء انکار معاد دارند آنمورد ندارد و جه ثانی اینکه خلق زمین و سموات و تمام حیوانات و نباتات و آنچه در زمین و آسمان است تمام برای انتفاع انسان است با آن و برای فراهم کردن موجبات آسایش اوست

و اگر خلق انسان برای مقصدی و غرضی نباشد هر آینه لغو و عبث از فعل حکیم تعالی لازم می آید و آن مقصد و غرض را خداوند متعال بیان فرموده است سوره والذاریات آیه ۵۶ ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر برای عبادت کردن پس مقصد اصلی از ایجاد کائنات عبادت کردن بندگان است و اگر امید ثواب و بیم عقاب نباشد یعنی معاد نباشد این مقصد انجام نگیرد و عالم خلقت لغو شود پس بر هان بطلان نقض غرض تقاضا می کند ثبوت معاد را و باین وجه بسته ادله اشاره فرموده است در سورهٔ آل عمران آیه ۱۸۸ الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً

و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار یعنی صاحبان عقل کسانی هستند که یاد می کنند خدا را ایستاده و نشسته و بپهلوهای خود یعنی نماز میخوانند در حال صحت و قدرت ایستاده و در حال مرض و ضعف نشسته و اگر از آن عاجز باشند در حالتیکه بر پهلو خوابیده باشند کسانی هستند که تفکر می نمایند در خلق آسمان و زمین و میگویند پروردگارا ایجاد نفرمودی این زمین و آسمان را بیهوده و منزه هستی تو خدای متعال از کار لغو بیهوده بلکه مقصد بندگی کردن مردمان است و بودن معاد و بهشت و دوزخ آن مقصد عاطل است پس آتش جهنم حق است برهان بطلان نقض غرض و پس از این تفکر دعا می کنند و عرض می کنند نگه دار ما را پروردگارا از آتش جهنم یعنی توفیق بندگی بما مرحمت بفرما که بوسیلهٔ عبادت از عذاب آتش نجات یابیم

و نیز میفرماید در سورهٔ مؤمنون آیه ۱۱۷ افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ایجاد فرمودیم شما را عبث و بیهوده و بسوی ما برنگردید یعنی معادی نیست زیراکه خداوند متعال حیوان را خلق فرموده است برای آسایش انسان و اگر انسان هم حیوان مقصدی داشته باشد و بازگشتی که انسان مثل حیوان بموت منعدم گردد عبث لازم می آید

بلکه ترجیح مرجوح است یعنی برای چه حیوان را برای انسان خلق کرده است بلکه ممکن است عکس باشد و وجه ترجیح حیوانات یا سبعیه (درنده) گوشت خوار است و یا بهیمیه سبزی خوار است و انسان دارای هر دو قوه است یعنی هم درنده است و هم سبزی خوار است و طبیعت درنده خونخوار مقتضی است قتل نفوس و جنایات را و طبیعت شهوت را مقتضی است هتک اعراض و نهب اموال را و البته حرص و طمع و حب ذات باعث میشود بر مردم که هر شخصی منافع خود را و دیگران رنج بکشند تا او گنج ببرد و اگر خداوند متعال انسان را بخود و اگذارد و هیچ و مرج و اختلال نظام در جامعه بشر لازم می آید پس لازم است خداوند متعال وضع نماید قانونی که نهی نماید از آنچه موجب فساد در جامعه بشر است و امر نماید بامور یکه موجب حصول آن است و امر بواجبات نماید چنانچه قسمتی از آن از احکام قرآن راجع است باین مطلب و راجع باین موضوع مفصلاً نوشته ام در رسالهٔ اثبات خاتمیت

و البته قانون عملی اگر ضمانت اجرا برای او نباشد عاطل و باطل خواهد شد پس لازم است معاد تا بیم عقاب جلوگیر باشد از فساد و البته ثواب وادار کند انسانرا بر کارها تا اساس عالم منتظم گردد زیراکه بیم و امید هزار جان است پس موثرترین جلوگیر از فساد اعتقاد بمعاد است که پلیس است مخفی و نامحسوس است پنهانی زیراکه قوانین دولتی فقط حاکم است در ظاهر امور مؤثر و در باطن جمهور فقط الزام دیانت و التزام بعبادت معبود یگانه پروردگار است پس التزام بدیانت و اعتقاد بمعاد لازم است برای نظام عالم

سورة نبأ یعنی عمّ

اثبات معاد به بعثت مبدأ

و باز هم [illegible] دلالت [illegible] در قرآن [illegible] قیامت [illegible] آیه أیحسب الانسان ان یترک سدی

یعنی آیا گمان میکند انسان که واگذاشته شده است [illegible] که خدا او را [illegible] خود گذاشته است و برای او

تکلیفی نفرموده است و امر و نهی [illegible] نفرموده است [illegible] این گمان

و خیال خام است [illegible] خداوند متعال انسان را خلق فرموده [illegible]

مجازات [illegible] ذلک [illegible] هم در حیث عمل و هم در حیث مجازات

و چه [illegible] بحکم آیات [illegible] بر تمام ممکنات [illegible] از برای [illegible] پیغمبران و [illegible]

پیغمبر اکرم و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین [illegible] رحمت [illegible] قابلیت وجود

[illegible]

گشتند و اگر [illegible] رحمت و سعادت و سلطنت حقه [illegible] در معاد [illegible] جمیع ممکنات [illegible]

نفس ممکنات برای خاطر اولیاء خدا [illegible]

دار سلطنت برای [illegible] آیه ۱۱۱

انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین

آیه ۱۱۲ فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری وکنتم منهم تضحکون آیه ۱۱۳

سورة نبأ یعنی عمّ

اثبات معاد به بعثت مبدأ

انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون یعنی عذاب [illegible] در جهنم برای

این است که [illegible] بندگان من [illegible] پروردگار ما [illegible] آوردیم [illegible]

[illegible] آیه ۱۱۲ [illegible]

[illegible]

[illegible] آیه ۱۱۴ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الم نجعل الارض مهادا و

الجبال اوتادا [illegible] قرار ندادیم ما زمین را گسترده برای آرامگاه شما [illegible]

[illegible] زمین [illegible]

[illegible]

[illegible] آیه ۷ وهو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام

سورة نبأ یعنی عمّ

الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا

وکان عرشه علی الماء لیبلوکم احسن عملا یعنی خداوند متعال [illegible]

آسمانها و زمین را در شش زمان [illegible] عرش خدا بر آب [illegible]

غیر از آب [illegible] از خلقت آسمان و زمین [illegible]

تا معلوم گردد کدام یک [illegible] عبادت کردن [illegible]

[illegible] زمین و آسمان را [illegible] نوشته ام

[illegible] خداوند متعال [illegible]

[illegible]

زمین [illegible] زمین [illegible] روی آب [illegible]

آب [illegible] زمین [illegible]

[illegible] زمین کرة حاصلة فی الماء انما الطالع منها ربعها المسکون

فلو کانت خفیفة لم تثبت علی وضع واحد لان بعض اوضاعها لیس

باولی من بعض [illegible] لذا خداوند متعال کوهها را [illegible] زمین [illegible]

[illegible] آیه ۱۵ وجعلنا فی الارض رواسی ان تمید بهم وجعلنا فیها

فجاجا سبلا لعلهم یهتدون یعنی [illegible] کوههای [illegible]

سورة نبأ یعنی عمّ وخلقناکم ازواجا

[illegible] زمین [illegible] حرکت [illegible]

[illegible]

[illegible] وخلقناکم ازواجا عطف است [illegible]

[illegible]

[illegible] آیه ۷۲ والله جعل لکم من انفسکم ازواجا وجعل لکم من

ازواجکم بنین وحفدة [illegible]

[illegible] خاتم من فضة [illegible]

[illegible] (حسین من فاطمة) یعنی حسین از فاطمه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از جنس خودتان جفتهای شما را

سورة نبأ یعنی عمّ

در خلق جفت انسان از جنس خود

خلق انسان که بعد از تزویج حضرت آدم و حوا اولاد ذکور و اناث از ایشان متولد گردیدند
اولاد برادر و خواهر بر یکدیگر حرام بودند لذا از جنس ملائکه که از نور خلق شده بودند و از جنس جن که از آتش خلق
شده بودند بصورت انسان بر ایشان فرستاد و با اولاد حضرت آدم تزویج نمودند و از آن اولاد و اولاد
دیگر پسران عمو و عمه بهم دیگر ... و بالعکس تزویج نمودند و خلط و آمیزش شد بین جنس نوری
و جنس ناری و جنس ترابی و لذا بمقتضای طبیعت سه گانه در نوع بنی آدم موجود شده و آن نوع
به سه قسمت منقسم شده در بعضی صفت نوری ملائکه غلبه دارد و بعضی صفت ناری جنیه و در بعضی صفت
حیوانیت ترابیه و لیکن در این مقال موجب ملال است فقط مقصود این است که ممکن است
جفت انسان غیر انسان باشد و اینکه خداوند متعال قرار داده است جفت او را از جنس خود
او برای استیناس است و این معنی لطیف است از طرف پروردگار در سوره اعراف آیه ۱۸۹ هو
الذی خلقکم من نفس واحدة وجعل منها زوجها لیسکن الیها که من اولی ...
و کلمه من ثانیه بیانیه است و بیان معنی میکند یعنی خداوند متعال خلق و یکجا فرمود تمام شما را
از یک نفس حضرت آدم که پدر تمام شما است و قرار داد خدا از جنس آن یک نفس جفت او را
که حضرت حوا ام ... شد از باقی مانده گل ... آدم از او خلق شده بود که ...
خلق شده دارای یک جنس بودند و قرار داد خدا جفت او را از جنس خودش برای اینکه قلب

سورة نبأ یعنی عمّ

وجعلنا نومکم سباتا

قلب حضرت آدم آرام گردد لیکن جفت هم جنس خود زیرا که غیر جنس او بود انس با او پیدا
نمیکرد و در اضطراب بود و نیز در سوره روم آیه ۲۰ ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم
ازواجا لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة ان فی ذلک لآیات
لقوم یتفکرون تبصره در هیچ زمانی زناشوئی انسان با انسان حلال نبوده است و در هیچ دین
برادر و خواهر بر یکدیگر حرام بوده اند و آنچه در بین ... عوام است که حضرت حوا از پهلوی چپ
حضرت آدم بوجود آمده است از موهومات جعلیه است چنانچه بعضی گویند اولاد حضرت آدم بیکدیگر
تزویج شده اند آنهم از موهومات جعلیه است و در اخبار ائمه علیهم السلام تکذیب این دو موهوم وارد گشت
در تفسیر صافی در ... اخبار ذکر شده است ملاحظه شود ذکر اخبار ... است جفت را
وجعلنا نومکم سباتا سبت لغة بمعنی قطع است یعنی قرار دادیم خواب شما را قطع از
کارهای و حرکت برای راحت بدن و قوای شما چون روح سلطان بدن نظیر چراغ است
که در اطاق باشد و باطراف اطاق روشنائی دهد همچنین روح حیوانی بخار است که جایگاه
او قلب حیوان است و نور حس باطراف ... گوش و چشم و بینی و دهان و تمام بدن روح حس
میکند که بواسطه او میشنود و میبیند و میبوید و میچشد و ... و در حال خواب باز میماند

سورة نبأ یعنی عمّ

خواب نمونه مرگ است

روح از کشیده شدن نور باطن ... احساس نمیکند نظیر چراغی است که ... پوش باشد که مانع
از کشیده شدن نور باشد و در بدن حیوان عبارت است از خاموش شدن چراغ و انعدام او و نابودن
یعنی نفس ناطقه ... مخصوص در بدن ... و خواب ... در بدن ... بلکه از تمام
عوارض جسمیه منزه و مبرا است و لذا دیده میشود که انسان در حال خواب ... سفر
میکند زیارت یا ... ملاقات ... یا دیگر در حال خواب
... ملاقات ... یا اشخاص ... دارائی است که فرموده خواب برادر مرگ
نمونه مردن است و بیدار شدن از خواب نمونه زنده شدن است در قبر برای حساب و ...
حالت خواب انسان نمونه حالت انسان است در عالم برزخ و لذا خداوند متعال از خواب بتعبیر
در قرآن مردن و از بیدار شدن به بعث ... در سوره انعام آیه ۶۰ وهو الذی
یتوفیکم باللیل ویعلم ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل
مسمی ثم الیه مرجعکم یعنی خدا آنچنان کسی است که میگیرد جان شما را در شب و میداند
آنچه را که بجا آورید در روز پس از آن بر می انگیزاند شما را در روز برای تمام شدن اجل نام
برده شده در لوح محفوظ ... که برای هر کسی اجلی است حتی در حال طفولیت یا کهولت یا شیخوخیت
ممکن نیست تغییر در آن اجل پس از آن بازگشت شما بسوی خدا است

سورة نبأ یعنی عمّ

بیدار شدن نمونه ... معاد است

پس در آیه شریفه تصریح میفرماید که در حال خواب جان انسان را خدا میگیرد و بعد از آن در بیدار شدن باز
می فرستد او را چنانچه در سوره زمر آیه ۴۲ الله یتوفی الانفس حین موتها والتی
لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل
مسمی یعنی خدای متعال میگیرد جانها را در زمان مرگ آنها و میگیرد جان آنهائیکه نمرده است
در حال خواب او پس نگاه میدارد آن جانی را که حکم شده است برای او مرگ و میفرستد آن جان دیگر را
... رسیده است تا برسد اجل نام برده شده ... آیه شریفه گرفتن جان است در حال مردن و در حال خواب
در صورت مردن خداوند متعال نگاه میدارد او را ... و در حالت خواب ... عودت ...
او را در موقع بیدار شدن ... خواب ... نمونه مردن است و بیدار شدن نمونه زنده شدن در معاد و حشر
و فرق ... مردن انسان با ... و اخذ آنهم این است که روح انسان در ...
... قطع علاقه نموده است از انسان ولی در مردن قطع علاقه مینماید تا زمان بعث ... تبصره نفس
ناطقه انسان ... حیات ... شناخته نمیشود ... در زمان خواب شناخته میشود
... در حال خواب ... حیوان ...
... ارواح ... روح
... در خواب دیدن ... حقیقت ...

سورهٔ نبأ یعنی عمّ — کیفیت عذاب عالم برزخ [illegible]

مستند داود آنهم دلیل است بقاء روح تذکرة نفس ناطقه انسانی در رشته عالم است چنانچه در دنیا و معاد در برزخ
و در دو عالم بروح حیوانی آمیزش دارد و تصرف است در جسم و بدن یعنی در دنیا و آخرت ولی در عالم برزخ
مجرد است از آمیزش و فقط در فضای هوا یا در راحت و استراحت است یا در عذاب و شکنجه است سوره مؤمنون
آیه ۱۰۱ حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت ـ
کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یعنی وقتیکه بیاید یکی از
ایشان را مرگ می گوید پروردگارا برگردان روح مرا به بدنم برای اینکه عمل صالح بیاورم در آنچه واگذاشتم
از عمر و مال کلا یعنی نه چنین است روح تو برگشتنی نیست و اینکه می گوئی عمل صالح بجا می آورم زبانی است
قلبی نیست زیرا که مکرر علائم مرگ و سایر گرفتاریها [illegible] با ما عهد بستی که ما ترا نجات دهیم تا
عمل صالح بجا آوری و بعد از نجات آن عهد و پیمان را فراموش کردی این حرف تو فقط گفتنی است که
حضور مرگ و علائم او برای او ثابت نیست [illegible] تا [illegible] و از عقب ایشان یعنی
بعد از مرگ ایشان عالم برزخ است تا روزیکه برانگیخته شوند که عالم برزخ حجاب و مانع است از رسیدن
روح انسانی به بدن و جسم حیوانی تا روز معاد که برزخ یعنی مانع از رسیدن دو چیز است بیکدیگر در آن
عالم روح انسانی در قالب مثالی که [illegible] است و در لطافت مجرد است یا متنعم است
بنعم الهی یا معذب است بعذاب الهی

سورهٔ نبأ یعنی عمّ — وجعلنا اللیل لباساً وجعلنا النهار معاشاً

سوره مؤمن آیه ۴۹ النار یعرضون علیها غدواً وعشیاً ویوم تقوم الساعة ادخلوا
آل فرعون اشد العذاب یعنی آتش عرضه کرده می شوند بر آن آتش هر صبح و شام یعنی بآنها گفته
میشود جایگاه شما این آتش است و روزیکه برپا می شود ساعت قیامت خطاب میشود داخل نمائید فرعونیان را
در سخت ترین عذاب که آن عذاب صبح و شام در عالم برزخ است زیرا که در قیامت صبح و شام نیست برای
آنکه آفتاب و ماهی نیست علاوه در قیامت داخل میشوند در آتش و لیکن در برزخ عرضه میشود آتش بایشان علاوه
در قیامت ساعت خطاب ادخلوا [illegible] معلوم میشود که عرضه داشتن آتش در برزخ است پس از این آیه
[illegible] راحت دارند در عوالم ثلث دنیا و برزخ و قیامت و آنکه در عالم برزخ هم معذب هستند [illegible]
[illegible] کیفیت عذاب یا راحت نفس ناطقه ذکر [illegible]

وجعلنا اللیل لباساً و قرار دادیم ما شب را لباس برای شما تشبیه شده است ظلمت شب بلباس
ساتر بدن شان که هم چنانکه لباس شان پرده است که می پوشد عیوب شان و آنچه را که
نمیخواهند دیگری بر او مطلع گردد هم چنین ظلمت شب پرده است که میپوشد آنچه را که نمیخواهند دیگری
بر او مطلع گردد از عملیات شب و در سوره انعام آیه ۹۶ است وجعل اللیل سکناً یعنی و قرار داد

وجعلنا النهار معاشاً و قرار دادیم ما روز را وقت زندگانی شما که در روز تهیه لوازم زندگانی
می نمائید وبنینا فوقکم سبعاً شداداً و بنا نهادیم بالای شما هفت آسمان محکم [illegible]

سورهٔ نبأ یعنی عمّ — وبنینا فوقکم سبعاً شداداً

[illegible] اول خلق آب بود و با آب را [illegible] و از آن بخار و دودی [illegible]
و آن بخار و دود مجتمع گردید و مستحکم شد و آسمانها شد چنانچه در سوره حم سجده آیه ۱۰ ثم استوی
الی السماء وهی دخان یعنی پس متوجه گردید خدا بسوی خلق آسمان در حالیکه آن آسمان دود بود

تنبیه در قرآن مجید در آیات عدیده در سوره متعدده فرموده است که آسمانها هفت است ولی راجع
بزمین آیه که دلالت کند بر اینکه زمین هم هفت است نداریم مگر در سوره طلاق آیه ۱۲ الله الذی
خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن که مثلهن عطف است بر سبع سموات ای خلق ـ
مثلهن فی العدد یعنی خدا آنکسی است که یکبار فرموده هفت آسمان را و یکبار فرموده مثل آسمانها را
در عدد و هفت گانه از زمین

تبصره راجع بکیفیت هفت آسمان و هفت زمین از حضرت رضا علیه السلام روایت مفصلی در تفسیر صافی
ذکر است و مجمل او این است در هر آسمانی دو سطح دارد سطح زیر و بالا پس سطح زیرین
نسبت به [illegible] آسمان است و سطح فوق نسبت باسمان فوق او زمین است [illegible] این زمین
در زیر او فقط آسمان است و بالای او آسمان است و سطح آسمان اول نسبت باسمان دوم زمین است
و هم چنین تا هفت آسمان پس زمینیکه در زیر ماست فقط زمین است و آسمان هفتم فقط آسمان است
و بقیه آسمانها آسمان است نسبت بتحت خود و زمین است نسبت بفوق [illegible]

سورهٔ نبأ یعنی عمّ — وجعلنا سراجاً وهاجاً وانزلنا من المعصرات ماءً ثجاجاً لنخرج به حباً ونباتاً وجنات الفافاً

شرح ربط [illegible] مقام نیست

وجعلنا سراجاً وهاجاً سراج چراغ را گویند و وهاج [illegible] آتش برافروخته
یعنی قرار دادیم ما چراغ برافروخته را یعنی آفتاب تشبیه شده است روشنائی آفتاب بروشنائی
چراغ که هم چنانکه چراغ روشنائی میدهد بخانه که چراغ در او است هم چنین آفتاب روشنائی میدهد
بعالمیکه آفتاب در او است
و تشبیه شده است حرارت آفتاب بحرارت آتش برافروخته پس مقصود این است که قرار
دادیم ما آفتاب را روشنائی دهنده و حرارت بخشنده

وانزلنا من المعصرات ماءً ثجاجاً ثجاج ای سیال یعنی فرستادیم از ابرهائیکه فشار دهنده
هستند یکدیگر را بواسطه حرکت بادها آن ابرها را که باران [illegible] ابرها یکدیگر را فشار
[illegible] آب باران [illegible] لنخرج به حباً
ونباتاً وجنات الفافاً [illegible] آب برای این است که خارج نمائیم بسبب آن آب دانه را
از زرع گندم و جو و نخود و سایر حبوبات و گیاه را از زمین و باغهائیکه درختان او درهم پیچیده
[illegible] باغهائیکه [illegible] فقط با باران سیراب میگردد

ان یوم الفصل کان میقاتاً [illegible]

سورهٔ نبأ یعنی عم — ان یوم الفصل کان میقاتاً

وقت رسیدن آن حتماً یعنی هر آینه روز جدائی بین مؤمن و غیر مؤمن بوده است وقت و کره بر کیه
تعیین شده است از برای پاداش عمل از ثواب و عقاب و این تهدید است نسبت بمکذبین
ستار نظیر بهدید یکی ارباب برغبت می کنند دمی که بر عاقل هر چه بخواهی کن وقت که دارد
می رسد یعنی اختلاف شما در معاد و تکذیب او محدود است تا روز جدائی که بعد از آن در روز
دیگر ثواب و عقاب و دیگر اختلافی نیست و تمام تو بطلا دین تصدیق خواهید نمود
و مقصود از روز جدائی روز قیامت است که در آن روز مؤمن از غیر مؤمن جدا می شود چنانچه
میفرماید در سوره السجده آیه ۲۵ ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیمة فیما کانوا
فیه یختلفون یعنی هر آینه پروردگار تو او که ای نادیده جدائی می اندازد بین
مردمان روز قیامت در آنچه بوده اند در دنیا در آن اختلاف می کردند یعنی در معاد اختلاف
میکردند در تصدیق و تکذیب آن و در سوره دخان آیه ۴۰ ان یوم الفصل میقاتهم
اجمعین و نیز در سوره ممتحنه آیه ۳ لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم
القیمة یفصل بینکم والله بما تعملون بصیر یعنی نفع نمیرساند شما را خویشان
و نه اولاد شما که می توانند عذاب الهی را از شما دور کنند در روز قیامت
خداوند جدائی می اندازد بین شماها و خداوند متعال بعمل همه شما بینا است

سورهٔ نبأ یعنی عم — یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجاً

که مؤمن و منافق و کافر و دروغ با هم آمیزش دارند بلکه قبرهای ایشان هم متصل بیکدیگر است
و در صحرای محشر تا گاه در یک مکان مجتمع میگردند و پس از آن خطاب عطا بیگیرد از طرف
پروردگار میرسد ای گنه کاران جدا شوید از مطیعین فرمانبرداران سوره یس آیه ۵۹
وامتازوا الیوم ایها المجرمون یعنی بیکسو شوید ای گنه کاران امروز روز جدائی
است،

یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجاً یوم بدل است از یوم اول یعنی روز جدائی
بین مردمان که تعیین شده است وقت از برای مجازات روزی است که دمیده می شود در صور
برای زنده شدن مردگان پس زنده می شوید و می آئید دسته دسته گروه گروه و از پیغمبر اکرم روایت
که دسته می آیند بصورت میمون و آن نمام سخن چین است و دسته بصورت خنزیر ماله
حرام خوار است و دسته با سر وارونه ربا خوار است و دسته کر و کور حاکم جائر است و دسته گنگ
معجب بعمل است و دسته دست و پای آنها بریده و بعضی ساعات الی السلطان است
و دسته بر دار آویخته و دسته بوی بد آنها از مردار بدتر است که صحرای محشر را متعفن میکنند
منهمک در شهوت و لذات است عرض گروه گروه وارد صحرای محشر میشوند
و اما کیفیت صور پس آنچه معلوم می شود از اخبار و کلمات اخبار پس صور مخلوق است که میکرد او

سورهٔ نبأ یعنی عم — معنی نفخ روح

که ابتدا بار او فرو میبرد و در جوف او پس از آن بر میگرداند آن بار را از جلو ...
مقصود باد و لذا تعبیر شده است از آن معنی و کیفیت به نفخ و دمیدن چنانچه در کیفیت
روح انسانی هم تعبیر فرموده است به نفخت فیه من روحی یا نفخنا من روحنا
از آنکه حیات انسانی بادی است که در قلب داخل می شود و خارج میشود و نظیر دمیدن که باد
فرو می رود و بر میگردد یعنی که فرو میرود مدت حیات و چون بر نگردد موت است
ما بین شیر ان و لی تیر علم حمله ما ان از باد باشد دمبدم حمله مان از باد و نا پید است باد
جان فدای آنکه ناپید است باد در تفسیر صافی در سوره زمر ذکر فرموده روایت مفصلی را
از حضرت سجاد سلام الله علیه راجع بصور و کیفیت نفخ صور و ذکر دو نفخ است با اختصار
تبصره نفخ صور در ده سوره از قرآن کریم ذکر شده است و در بسیاری مراد زنده شدن و دمیدن
روح است ولی بر دو ذکر فرموده است در سوره زمر آیه ۶۸ و نفخ فی الصور
فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری
فاذا هم قیام ینظرون صاعقه یعنی عارضه ای که مرگ بشدت است یعنی مردن و از
باب نامیدن شیئی باسم سبب او که استعمال می شود در اسباب مرگ و هلاک
مثل بارش تند قوم عاد و غرق قوم فرعون و صیحه آسمانی و آتش آسمانی و امثال اینها

سورهٔ نبأ یعنی عم — کیفیت نفخ صور

دو طرف نظیر شاخ دارد و یک طرف رو بآسمان است و طرف دیگر او بزمین است
و عدد ارواح بعدد انسان دو دهان دارد سوراخ دارد و ارواح تعلق دارد بروح
مکلفین از آدمیان و از این جهت آن مخلوق را صور مینامند زیرا که صور جمع صورت است
و چون صورت هر روحی در او است شال درآمده است پس مجموعه صورتها است و صور را نفخ وارد
هم فرموده است و اما کیفیت نفخ صور پس دو دفعه واقع میگردد اول تمام
ارواح را که در آن هستند در صور جذب میکنند بقدرة الهیه که خداوند متعال قرار داده است
یا در جوف صور یا در اسرافیل صاحب صور بواسطه نفخ و تمام ارواح در آن صور فرو میروند چه ارواح
مردگان آن ثبت که در فضای هوا در حفظ الهی بوده و چه ارواح زندگان در آن موقع پس تمام
میمیرند و روح در زمین و آسمان باقی نمیماند و جذب ارواح نظیر جذب صوت است
در گرامافون که از هوا اصوات را جذب مینماید و اما دفعه دوم پس بعد از آنکه اجسام
مردگان را خداوند متعال دوباره ترکیب اجزاء متفرقه ایشان را که بار مجتمع میدارد
بر میگرداند با قدرت صور یا بقوه اسرافیل بآن اجسام بازی روح نظیر گرامافون که آنگاه می شود صوت
از آن بیرون می آید پس تمام مردگان زنده میشوند و هر روحی بجسم خود بر میگردد
و چون این کیفیت برای ایشان دانسته شد گرامافون نظیر و شبیه است به بیرون دادن دم گرامافون

سورة نبأ یعنی عمّ — وفتحت السماء فكانت ابواباً

فصعق یعنی مرده است و اینکه صعق [illegible] تشبیه می‌نمود بواقع گذشته در تعقیب وقوع و از آن
اینکه بتعبیر می‌شود بگذشته یعنی اگر دمیده می‌شود در صور پس بمیرد هر ذی روحی که در
زمین است مگر آنکس را که خدا بخواهد نمردن او را و بعضی گفته‌اند آنکس اسرافیل و عزرائیل
و جبرائیل و میکائیل است با ولدان و حور العین و خزان بهشت و مالک دوزخ و بعضی
گفته‌اند آنکس فقط حاملین عرش است و بعضی فقط اسرافیل دانسته‌اند ثم نفخ فیه اخری از آن
دمیده می‌شود در صور دفعه دیگر پس ناگهان آن مردگان ایستاده از زمین زنده می‌شوند و
می‌ایستند در حالیکه متحیرانه نظر می‌کنند و می‌بینند وضعیات صحرای محشر را و وحشت
و بیم [illegible] و دمیدن را بعضی چهل سال دانسته‌اند و بعضی بیشتر و بعضی کمتر والله اعلم
بالغیب وفتحت السماء فكانت ابواباً و گشوده می‌شود آسمان پس بوده است
آسمان‌ها را درها و راهها از برای نزول ملائکه که در روز قیامت آسمان‌ها گشاده می‌شود
و از این بر می‌آید خلق آسمان‌ها در زمین و فضای هوا [illegible]
و [illegible] آسمان‌ها [illegible] و شکافته شدن آن و نزول ملائکه او
[illegible] ذکر می‌شود در سوره انفطار [illegible] وسیرت الجبال فكانت
سراباً و سیر داده می‌شود کوهها در هوا پس بوده است مثل سراب [illegible] آن کوهها مانند سراب

سورة نبأ یعنی عمّ — ان جهنم كانت مرصاداً

سراب آن زمینی است که از دور بنظر آب می‌آید [illegible] سطحی او که کوهها از جا کنده می‌شود
و در هوا حرکت می‌کنند و بهم میخورند و خورد می‌شوند تا اینکه غبار میگردند آن کوهها و جای آن
کوهها زمین صاف مثل سطح هموار شده و در سوره [illegible] والنازعات و فجر و قارعه [illegible] از مفصلات ذکر میشود
ان جهنم كانت مرصاداً رصد یعنی انتظار کشیدن است و مرصاد اسم آلت است یعنی جائیکه
در او انتظار کشیده می‌شود و در قاموس است المرصاد الطریق یرصد فیه العدو پس معنی آیه اینکه جهنم
بوده است کمینگاه [illegible] که جهنم واقع است در طریق تمام خلایق که باید از او عبور نمایند چنانچه
در سوره مریم آیه ۷۱ می‌فرماید وان منكم الا واردها كان على ربك حتماً مقضياً
و ورود رسیدن نزدیکی آب یا نهر یا خانه [illegible] پس معنی آیه این است
که نیست هیچ یک از شما بنی آدم مگر نزدیک شونده جهنم را بوده است ورود شما بر جهنم [illegible] بر پروردگار تو
و حکم کرده شده و حتم زیراکه تمام مردگان زنده می‌شوند در حالیکه در کنار جهنم هستند و باید از کنار
جهنم عبور کنند [illegible] در این راه [illegible]
در کنار جهنم که [illegible] است [illegible] اول [illegible]
[illegible]
[illegible]

سورة نبأ یعنی عمّ — دریاها جهنم میگردد

مگر دگر نماز را بجا آورده باشد و از جمله شروط صحت نماز [illegible] است که ولایت
[illegible] و طهارت شرط صحت نماز است و هم چنین [illegible] از جهت جواب آیه
[illegible] در جهنم [illegible] و ان جهنم لموعدهم اجمعین
لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم [illegible] قرآن اجتماع بعاد که
[illegible] قرآن است [illegible] اخبار [illegible] می‌گردد که در وقع معاد
زمین [illegible] و آسمان برمیگردد [illegible] کوهها [illegible] زمین
سطح [illegible] و آفتاب و ستارگان تمام [illegible]
[illegible]
در دریاها و آن [illegible] آفتاب و ستارگان [illegible] جمیع معادن [illegible] و کبریتیه [illegible]
که در دریاهاست [illegible] جمیع [illegible] گداخته می‌شود پس قسمتی از جهنم دریاها
آب گرم میشود و قسمتی از آن [illegible] آتش است [illegible] گرفتار آن آب گرم که حمیم است
و آن آتش که جحیم است [illegible] سوره الرحمن آیه ۴۳ هذه جهنم التي يكذب بها المجرمون
يطوفون بينها وبين حميم آن [illegible] ترتیب [illegible] جهنم [illegible] از
عالم [illegible] است [illegible] گنهکاران او را
و او را تکذیب میکردند [illegible] گنه‌کاران بین آن جهنم و بین آب گرم [illegible]

سورة نبأ یعنی عمّ — للطاغین مآباً

[illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقياً نتيجه
[illegible] جهنم [illegible] آب [illegible] زنده [illegible]
جهنم [illegible] پس جهنم [illegible]
[illegible] لا بد [illegible] للطاغين
مآباً مآب اسم مکان است از اوب یعنی رجوع و جزا است از برای [illegible] جهنم بوده است
محل رجوع و بازگشت از برای طاغین [illegible] مطلوب [illegible] مقصود [illegible] دنیا بود
[illegible] مطلوب [illegible] دنیای
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible] فاما من طغى وآثر الحيوة الدنيا فان الجحيم هي المأوى [illegible]
[illegible]
[illegible] وان للطاغين لشر مآب
جهنم يصلونها فبئس المهاد [illegible]

مطلوب و مقصود او خدا باشد پس در آخرت بازگشت او بسوی رحمت خداوند رحیم خواهد بود
چنانچه در سورهٔ رعد آیه ۳۶ قل انما امرت ان اعبد الله ولا اشرک به الیه ادعوا
والیه مآب یعنی بگو مأمورم بعبادت خدای یگانه و بسوی خدا میخوانم مردم را و بازگشت
و بازگشت من بسوی خداست لابثین فیها احقابا جمع حقب است و حقب روزگاری است که نهایت
و آخر نداشته باشد و بعضی گفته اند که حقب هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال
دنیاست و احقاب هم که جمع است معلوم نیست چند حقب مراد است و علمای حال مراد خلود است
یعنی در حالتیکه درنگ کننده هستند طاغین در جهنم مدتهای را که [illegible] بلکه الی الابد در جهنم خواهند
بود و این ابطال قول یهود است که گفتند گمان ما آن است [illegible] ایام زندگانی [illegible] در جهنم خواهیم بود
و بعد نجات خواهیم یافت چنانچه خبر داده است خدا از قول ایشان در سورهٔ بقره آیه ۷۴) وقالوا لن
تمسنا النار الا ایاما معدودة قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله
عهده ام تقولون علی الله ما لا تعلمون پس گفتند یهود نرسد ما را آتش مگر چند روزی شمرده
یعنی ایام زندگانی [illegible] بگو در جواب ایشان آیا عهد و پیمانی خدا با شما کرده است یعنی در کتاب آسمانی
فرموده است پس خدا خلف وعده نخواهد کرد یا آنکه نسبت [illegible] بخدا میدهید آیه ۷۵) بلی من کسب
سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون

یعنی نه چنین است که یهود گفتند بلکه هر کس بیاورد معصیت را و فرو گیرد او را [illegible] که همراه او باشد در
عصیان [illegible] پس آنها اصحاب آتش هستند و ایشان در آتش مخلد [illegible] زیرا که اینها
در عصیان مخلد بودند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است در دنیا که اگر ایشان در دنیا باقی بودند [illegible] در آخرت [illegible]
ممکن نیست نجات آنها که خلاف عدالت است یعنی نجات بدون عقوبت [illegible] کاری است بجا و بموقع
و مقتضای عدل کار بموقع [illegible] است [illegible] که منکر هستند عدل الهی را [illegible]
که بدون سبب و مقتضی خدا کسی را بجهنم [illegible] بدون [illegible] نجات دهد [illegible]
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا (تبصرة) صریح آیه گذشته ۷۵ سورهٔ بقره این است که کفر [illegible]
[illegible] مخلد است در آتش جهنم [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] مخلد در جهنم است زیرا که در ایمان لازم است اعتقاد قلبی بمبدء و معاد و [illegible]
[illegible] و عقاب و این معنی ممکن نیست [illegible] از عمل خارجی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] پس
[illegible] [illegible] اعتقاد بمبدء و معاد و اقرار زبانی او بمبدء و معاد [illegible] است که
فقط اثر ظاهری دارد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
یعنی [illegible] اعتقاد قلبی ظاهر گردد و گرنه صرف اقرار زبانی ایمان نیست بلکه
فقط اسلام است چنانچه در سورهٔ حجرات آیه ۱۴) میفرماید قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا
ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم یعنی اعراب گفتند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] لا یذوقون فیها بردا ولا شرابا [illegible] در جهنم [illegible] الا
حمیما وغساقا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

سورهٔ کهف آیه ۲۸ وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس
الشراب یعنی و اگر استغاثه کنند از تشنگی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و در سورهٔ محمد آیه
۱۷) ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم کمن هو خالد فی النار
وسقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم یعنی [illegible] [illegible] در بهشت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
سورهٔ ابراهیم آیه ۱۹ من ورائه جهنم ویسقی من ماء صدید [illegible]
الصدید ماء الجرح الرقیق [illegible] [illegible] [illegible]
جزاء وفاقا مفعول مطلق است [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

عذاب الهی دادن ثواب است در مقابل عمل نکردن انسان — سورة نبا یعنی عمّ

و ای منذر اگر دو در دار و دنیا پس عذاب هم با او نمیکنند در جزت یعنی ثابت نیست او را بلکه وا گذار می‌شده او را بخود بطور رحمت تا ذکر را بواسطه رحمت کرد و اما در [illegible] پس عذاب شدن انسان در جهنم فی الحقیقه عذاب دادن ثواب است بواسطه کردن حاجت بسیاری و اعمال عدم را تشبیه فرموده است خداوند تعالی چنین است فراموش که من نیز در سوره اعراف آیه ۴۹ الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا و غرتهم الحیوة الدنیا فالیوم ننساهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و ما کانوا بآیاتنا یجحدون یعنی کسانیکه دین خود را بازیچه گرفته اند و مغرور کرده است ایشان را زندگانی دنیوی پس امروز فراموش کنیم او را یعنی ثابت نمیشویم و نمی‌یابیم او را و لعنت آنکه ایشان فراموش کرد امروز معاد را که نرسید از جهنم و لعنت آنکه عمداً نکرد آیات قرآنیه را زیرا که اگر معتقد بود بمعاد و سلّم آن هم دیده تا [illegible] عبادت دست پیش کردن پس این شخص ظاهراً اسم مرجع اسلام است و باطناً و عملاً بازیچه است دین را بازی گرفته است پس صحیح است که دین اسلام را دین خود میداند ولی بحکام اسلام عملی نمی‌کند این شخص را خداوند متعال از آتش کتاب خواهد داد پس نکند در آتش خواهد بود

وجه دوم آنکه انسان در دنیا مطلوب و محبوب و مقصود داشته باشد و این آب و خاک هم است و گرمی است در دنیا با شیاطین [illegible] بوده است و فرمان بردار آنها بوده است پس [illegible]

سورة نبا یعنی عمّ — از مصدر الله و خیر و ثواب الهی بندگان را ... [illegible]

[margin note: [illegible]]

پس در جزت هم بمطلوب و مقصود خود میرسد و با دوستان خود محشور میگردد چنانچه حق فرموده در سوره بقره آیه ۲۵۸ و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی کسانیکه کافر شده اند تابع دوستان گردیده اند از عملاً دوستان ایشان طاغوت است و ادار کننده بر عصیان و طغیان نافرمانی و آن دوستان خارج میکنند کفار را از روشنی و نیز بظلمات اخروی و ایشان اصحاب آتش هستند و جاوید هستند در آتش جهنم

تبصره از مصدر خداوند متعال نسبت به بندگان شر و بدی هرگز دیده و نمیگردد ابداً من کردم خلق تا سودی کنم بلکه بر این بندگان جودی کنم از مصدر خیر الکلام بندگان همه در گرداب مگر خیر چه ان زیرا که خلق فرمودن ان را و فرستادن با این ندان دنیا برای تکمیل و ارتقاء بدرجات عالیه بکسب معارف الهیه و در تحصیل عبادات و فرمان برداری و نتیجه این تکمیل و کسب نجات از این زندان است در آخرت و اگر نافرمانی کنند و جاه این زندان خواهد بود در آخرت و پیغمبران ار سال کرد با ان تعلیم ثانیه مقصد اصلی از خلقت را و نتیجه اطاعت و معصیت را تا حجت بر انسان تمام باشد و ایشان بر خدا حجتی نداشته باشند و نگویند ندانستیم چنانچه در سوره نساء آیه ۱۶۳ و رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیما یعنی فرستادیم ما رسولان و پیام برانی در حالیکه

انسان بخود ظلم کرده است و عذاب را اختیار کرده است — سورة نبا یعنی عمّ

مژده دهنده بودند مطیعین را بنجات از زندان و خوشنودی جاویدان و ترساننده بودند عاصیین را بگرفتاری در این زندان دنیا و کسیکه این دنیا در آخرت جحیم و جحیم و عذاب الیم خواهد بود و فرستادن رسولان برای این بوده که نباشد از برای مردم حجتی بر خداوند متعال بعد از تعلیمات پیغامبران پس هرچه از خداست خیر است و جان و دل انسان بسوء اختیار خود گرفت را این زندان گردید برای اطاعت کردن شیطان و عصیان رحمن و این ظلم است از خود انسان بر خود نه از طرف رحمن چنانچه در سوره توبه آیه ۷۱ فما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون و نیز در سوره روم آیه ۹ و جاءتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون یعنی آمده است ایشان را رسولان با آیات واضحه و بیانات شافیه کافیه که راه سعادت و نجات را بایشان نمودند و ظلمت شقاوت را نشان دادند و انسان را از این زندان خبر دادند پس انسان بخود ظلم کرده و اختیار کرد ظلمت و زندان را و از طرف خداوند نیست و در نفع خیر و جانی انسان است حقیقتاً اگر گفته شود که التماس بود تقصیر صاحب خانه چیست الذکرة مقصد اصلی از خلقت [illegible] بنده ... کردن انسان است از روی اختیار و اراده و تحقق اختیار و قتی است که هر یک از اطاعت و عصیان ممکن باشد و امکان طرفین در وقتی است که مقتضیات طرفین موجود باشد

[margin note: [illegible]]

سورة نبا یعنی عمّ — هر یک از اطاعت و عصیان باید مقدور انسان باشد انهم کانوا لا یرجون حسابا

و الا اگر مقتضی عصیان موجود نباشد و فقط مقتضی اطاعت باشد عصیان غیر مقدور و ممکن نیست چنانچه نسبت به ملائکه غیر مقدور است پس برهان لزوم خلقت غرض ملزم است ایجاد شیطان و حیوان و حب و نفس اماره بوده در مقابل پیغمبران و انسان و عقل و قرآن که جهت دعوت ایجاب بنماید عصیان را و جهت ثانویه ایجاب می‌نماید اطاعت را پس مقتضیات طرفین در انسان موجود گردد و خود انسان باختیار خود یکی از دو جهت را اختیار کند بلکه بعض اوقات که تعیین اختیار انسان ایجاب می‌نماید ایجاد امور را که انسان با آن امتحان شود نظیر خلق حکومت در عهد سابق یا سلطنت بنی امیه و بنی عباس و خانه نشین ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین را یا نهی قحطی و مرض و فقد اولاد و غناء و فقر انسان و امثال در این مقال مناسب با وضع تغییر نیست فقط مقصود ما ره است و اللبیب تکفیه الاشاره برای رفع وساوس شیطانیه

انهم کانوا لا یرجون حسابا و جزاء عملا وفاقا یعنی امید داشتن است و مقصود از آنکه رسیدن است یعنی مجازات و عذاب ایشان برای این است که ایشان نبودند در دنیا که امید داشته باشند حساب روز جزت را و بیم عقاب نداشتند و گر نه بندگی میکردند که ترس و بیم عقاب ملازم دارد اطاعت خدا را و اینجا ملازم یعنی اصل و دلیل است بر انتفاء ملزوم یعنی ترس و بیم عقاب و عذاب الهی ملازم است با نبودن خطا و معاصی و کفر ... باطنی ... و نداشتن ترس و بیم

سورهٔ نبأ یعنی عمّ
وکذّبوا بآیاتنا کذّاباً وکلّ شیءٍ احصیناه کتاباً

وکذّبوا بآیاتنا کذّاباً و تکذیب کرده اند آیات قرآنیه را تکذیب کردنی تو بآیات قرآن
آیات معاد و روز قیامت است و اگر تصدیق می نمود آن آیات را البته بیم و امید در قلب او که
سلطان بدن است ایجاد می گردید و او را وادار می نمود به اطاعت خداوند متعال و زجر می نمود
او را از معصیت و نافرمانی پس نبودن عبادت و بندگی و اطاعت دلیل است بر تکذیب آیات
قرآنیه واللّه برهان وکلّ شیءٍ احصیناه کتاباً احصا یعنی شماره کردن است و اگر شماره
کتبی ثبت باشد پس آن شماره محفوظ می گردد از زوال و ثابت می ماند و کتاب مصدر است
بمعنی اسم مفعول ای مکتوب و مفعول فیه است و معنی آیه این است و هر چیزی را از اعمال و افعال
ایشان شماره نمودیم او را در نوشته و مکتوب بود او را در ثبت در نزد یم و حفظ نمودیم بواسطه نوشتن ملائکه موکلین
موکلین بر آنها که نامیده میشوند کراماً کاتبین که هر جا که عمل ملکین تقاضا می کند تکثیر و تسیر
و پرونده را برای اعمال رعیت راجع به طاعت یا مخالفت قوانین مملکتی هم چنین عمل آنهی تقاضا
وارد تکثیر و تسیر و پرونده را برای حرکات راجع به طاعت یا مخالفت قوانین آلهی و چنانچه و تسیر
و پرونده ماموریت دولتی را خود شخص محوله ... الکتر ... اما چنین و تسیر و پرونده ما مرتع الهی را
خود شخص در قیامت باید بخواند تا آنکه معترف گردد بعملیات و تقصیر خود چنانچه می فرماید در سورهٔ بنی اسرائیل
آیه ۱۵ اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً یعنی بخوان نوشته خود را

سورهٔ نبأ یعنی عمّ — پروندهٔ انسان در روز قیامت

در سورهٔ کهف ... ابراز است که ... حفظ ... بحقوق ... در روز
پس چون نظر نمایند بر آن نوشته ها می بینند که اندک فرو گذار نکرده است از عملیات او چیزی را چنانچه
می فرماید در سورهٔ کهف آیه ۴۹ و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرةً
ولا کبیرةً الا احصیها و وجدوا ما عملوا حاضراً ولا یظلم ربک احداً لفظ ما
استفهامیه است در مقام تعجب است و مبتدا است لهذا متعلق است بافعال عموم خبر است
جمله لا یغادر حالیه است ای ای شیءٍ ثبت هذا الکتاب حال کونه لا یغادر و ضمیر در
لا یغادر راجع است بکتاب یعنی که در آیه ذکر شده است یعنی و می گویند که کاران ای وای بر ما چیز
ثابت کرد این نوشته را در حالتیکه فرو گذار نکرده است گناهان صغیره و کبیره را مگر آنکه شماره کرده است
او را و می یابند آنچه را که عمل کرده اند حاضر در آن نوشته یعنی پس از دیدن نوشته اقرار می نمایند همه را
که فرو گذار نکرده بودند از عملیات خود و ظلم نمی کند پروردگار تو احدی را ظلم در لغت است الظلم
وضع الشیء فی غیر موضعه یعنی کاری بیموقع کردن که مطیع را ثواب ندهد یا آنکه عاصی را با ثواب دهد
را عذاب یا آنکه ثواب را نقصان کند یا عذاب را مضاعف کند تمام این امور
کارهای بیموقع و ظلم است تعالی اللّه عن ذالک بلکه عدل الهی ایجاب می نماید جان محسن بلو
درک می شود در سلطان ... حکمت در نوشتن کرام الکاتبین اعمال بندگان را انشاء اللّه خواهد آمد در سورهٔ انفطار

سورهٔ نبأ یعنی عمّ — معنی امام مبین

تذکرهٔ راجع به نوشتن اعمال بندگان و تشکیلات مورین الهی پرونده و تسیر را برای گنهکاران
آیات در قرآن بسیار است از جمله در سورهٔ یس آیه ۱۱ وکلّ شیءٍ احصیناه
فی امام مبین امام مصدر است از امّ بمعنی قصد و بمعنی اسم مفعول است پس بمعنی مقصود
ترجمه کرده شود و متابعت کرده شده امام است و از اینجاست که وصی پیغمبر اکرم را امام می نامند
زیرا که مقصود و امام و متبوع هستند در احکام که باید در تعلیم احکام توجه نمود بائمه امام مسلم که
مهیم جهله و آنچه را که بفرمایند متابعت باید نمود و همچنین پیشوای در نماز را امام می نامند زیرا که
در افعال صلوة مقصود و متبوع است و چون در روز قیامت نامهٔ عمل انسان و پرونده
و تسیر حکم فرما است که مطابق او باید حکم شود درباره انسان که بهشتی است یا شقی است پس در
حکم امر و مقصود و متبوع خواهد بود لذا تعبیر شده است از نامه عمل بامام معنی آیه شریفه
هر چیزی را از عملیات انسان شماره نمودیم در کتاب و نوشته که بیان کننده و آشکار
کننده است هر چیزی را از ... امام در این آیه را تفسیر کرده اند بنامه عمل و نیز در سورهٔ
بنی اسرائیل آیه ۷۳ یوم ندعوا کلّ اناسٍ بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه
فاولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلا در تفسیر امام در این آیه دو قول است
یکی آنکه مراد از امام مقصود و متبوع در دنیا است از قبیل پیغمبران و امامان که مقصود

سورهٔ نبأ یعنی عمّ — فذوقوا فلن نزیدکم الا عذاباً ان للمتقین مفازاً

و متبوع مؤمنین بوده اند در دار دنیا و از طواغیت از قبیل نمرود و شداد و فرعون
که مقصود و متبوع کافرین بوده اند در دار دنیا قول دوم مراد نامهٔ عمل است که مقصود و متبوع است در
آخرت بشاهد قول خدا فمن اوتی کتابه که مفصل بحث است تائید کنند قول دوم را و
شاه است قول دوم را با آنکه روایاتی با آنکه هر دسته محشور میگردد با امام و متبوع خود زیرا که عبارات
شیخ نفس ... مسلمین و شیعیان تعارض ندارند اشاره که کافی است
فذوقوا فلن نزیدکم الا عذاباً پس بچشید حرارت آتش جهنم و آب حمیم را بجهت اینکه
از برای شما در زیادی و استغاثه تا موجب از دیاد عذاب است زیرا که هر چه آب نقطه سوزش و حرارت
و شدت حیات حرارتی ان للمتقین مفازاً البته مر است سخن در دو موضع اول معنی کلمهٔ متقین دوم
معنی کلمه مفازاً اما اول پس متقین جمع متقی است و او اسم فاعل است از اتقی و اتقی و ماضی
باب افتعال است از وقی پس اتقی در اصل او تقی بوده است واو قلب بتاء شده و تاء در تاء ادغام شده
چنانچه تقوی در اصل وقوی بوده است و تقی در اصل وقی بوده است و گفته می شود و قیت
بقی وقایة یعنی نگاه داشتن و چنانچه علماء صرف ذکر نموده اند باب افتعال بمعنی کوشش در نیل
کسیه ان در تحصیل معنی مجرد آمده است و از بیانات که خداوند متعال میفرماید در سورهٔ بقره آیه ۲۸۶
دخو ... اشاره که لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت یعنی از برای نفع نفس است ثواب

معنی متقی و تقوی

آنچه را کسب نموده است در نظر داشت عقاب آنچه را که اکتساب نموده است که در عقاب الله [illegible]
اصرار بر معصیت و توبه نکردن از عصیان و لذا از عصیان به باب افتعال تعبیر شده است و لی
در ثواب مجرد اطاعت کافی است و تعبیر مجرد شده است پس متقی یعنی کوشش کننده در تحصیل
نگاه داری از آتش جهنم و عذاب الهی که شخص مؤمن باید موجبات آن را فراهم کند چنانچه
[illegible] یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة
یعنی ای مؤمنین نگه دارید خودتان و بستگان خود را از آتش که هیزم آن آدم و سنگ است و تقوا
جمع تقیه [illegible] از وقی یعنی [illegible] طلب است و نگه داری خویش از آتش تعبیر کردن -
و جهات [illegible] متقی یعنی پرهیزکار
[illegible]
[illegible] متقین را در [illegible]
قرآنیه در سوره بقره آیه ۱۷۷ و لکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والنبیین
و آتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل وفی الرقاب
واقام الصلوة و آتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی
البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون.

شناسائی متقین در قرآن

صریح آیه شریفه این است که متقی کسی است که دارای صفات شش گانه باشد اول معتقد —
باشد به مبدء و معاد و پیغمبران و ملائکه و کتب آسمانی دوم با احتیاج به مال و دوستی آن [illegible]
زیردستان از ارحام و ایتام و مساکین [illegible] سوم نماز بخواند چهارم زکوة بدهد پنجم [illegible] ششم در شدائد
و گرفتاریها صابر باشد [illegible] که عاملین این آیه شریفه ایمان او کامل خواهد بود
و در سوره آل عمران آیه ۱۳۴ در توصیف و ترتیب متقین میفرماید الذین ینفقون فی السراء
والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین ۱۲۹
والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن
یغفر الذنوب الا الله و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون صریح این آیه شریفه این است که
متقین کسانی هستند که دارای صفات سه گانه باشند اول در وسعت و رفاه مواسات نمایند دوم در حال
غضب [illegible]
[illegible]
[illegible] و نیز در سوره بقره آیه (۲) در تعریف
متقین میفرماید الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون و
الذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون صریح آیه شریفه

معنی ایمان به غیب

این است که متقین دارای صفات [illegible] هستند [illegible]
دوم نماز خواندن سوم انفاق کردن [illegible] بالغیب [illegible] متعلق بیؤمنون [illegible]
[illegible] ایمان آورده اند [illegible]
نشنیده بودند و ندیده بودند [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] یؤمنون بالغیب [illegible]
کتاب چنانچه والذین یؤمنون بما انزل الیک [illegible]
[illegible] قرآن
پس [illegible] این است که متقین [illegible]
[illegible]
[illegible] الذین یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعة
مشفقون [illegible] بالغیب [illegible]

معنی مفاز

[illegible] ای حال کونهم متلبسین بالغیبة عن الناس ای مستترین [illegible]
[illegible] و فی الخلاء [illegible] یعنی بترسند خدا را در حال خلوت و پنهان بودن از مردم و این
معنی هم احتمال داده شده است در آیه [illegible] یعنی ایمان آورده اند در حال پنهانی نه ریاء
در نزد مردمان [illegible] که اظهار کننده ایمان و خشیت [illegible] و در سوره زمر آیه ۳۳
والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون یعنی کسیکه آورده است
[illegible] که توحید و قرآن باشد و تصدیق نموده است آن را [illegible] مقصود پیغمبر اکرم است
چنانچه [illegible]
و اما موضوع دوم پس مفاز [illegible] است از فوز و در لغت است الفوز النجاة والظفر
بالخیر پس معنی آیه شریفه این است [illegible] پرهیزکاران است
چنانچه در سوره مریم است آیه ۷۲ ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا
یعنی پس نجات میدهیم پرهیزکاران را و وا میگذاریم ظالمین را در جهنم در حالتیکه بزانو در
آمده باشند و در سوره زمر آیه ۶۱ و ینجی الله الذین اتقوا بمفازتهم لا یمسهم
السوء ولا هم یحزنون یعنی نجات میدهد خدا پرهیزکاران را بسبب [illegible]
[illegible] در آخرت

و نه ایشان عملکاران میشوند

و اما کیفیت گذشتن متقین از جهنم که در طریق و جهت عبور متقین واقع گردیده است چنانچه سابقاً
گذشت اجمال آن پس شش کیفیت است بر حسب اختلاف مراتب تقوی و درجات متقین که بعضی
عبور کننده مثل برق خیره کننده و بعضی مثل باد تند گذرنده و بعضی مثل اسب در حال تاخت او و بعضی مثل اسب
در حال راه رفتن او و بعضی مثل انسان در حال دویدن او و بعضی مثل انسان که راه میرود پس این شش
کیفیت متقین از صراط عبور می نمایند و از جهنم نجات می یابند تبصرهٔ اختلاف کیفیت عبور از صراط
بر حسب اختلاف مراتب ایمان است که متقین منقسم میگردند به سه مرتبه
اول کسیکه ایمانشان در اعلا درجهٔ کمال است علاوه دارای قوهٔ قدسیهٔ الهیه هستند
که مخصوص است به انبیاء و ائمه و مخصوص است آن قوه بسلسلهٔ انبیاء و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آنان کمال مواظبت و اهتمام دارند در ترک
مطلب خدا اگرچه مستحب باشد و در ترک مکروه خدا اگرچه مکروه باشد مگر
اشتغال بمباح [illegible] در اکل و شرب و نکاح و نحو آنها که لوازم بشریت است
عصیان نمینمایند [illegible] در گاه [illegible] ذات ایشان طاهرند و مطهرند [illegible]
جمیع اختلاف دارند در حیث رتبه چنانچه [illegible] است در سورهٔ بقره

آیهٔ ٢٥٣ تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله
و رفع بعضهم درجات و در سورهٔ بنی اسرائیل آیهٔ ٥٧ ولقد فضلنا
بعض النبیین علی بعض دوم کسانی هستند دارای قوهٔ قدسیه نیستند
ولی قوهٔ ایمان آنان کامل است بطوریکه مقهور قوهٔ شهویه و غضبیه نمیگردند و علاوه
بر ایمان و [illegible] و ترک محرمات مواظبت دارند در فعل مستحبات و ترک
مکروهات چنانچه از ایشان ترک مستحبی یا فعل مکروهی صادر گردد خود را معاقب میپندارند
و مانند [illegible] اغلب این حزب [illegible] و عاملین راشدین و بزرگان اصحاب ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رضوان الله علیهم هستند و خود این سلسلهٔ جلیله هم مختلف هستند
از حیث رتبه چنانچه از شرح احوال آنان در علم رجال معلوم میگردد
سوم کسیکه دارای قوهٔ کامل ایمان نیستند بطوریکه در بعضی اوقات قوهٔ ایمان آنها
مقهور قوهٔ غضبیه و شهویه میگردد بلکه گاهی در دام شیطان می افتند ولی پس از انقضاء شهوت
و فرو نشستن غضب و فرار شیطان بواسطهٔ ذکر آن خداوند رحمن را [illegible] عصیان میگردد
و از کردار خود پشیمان میشوند و توبه می نمایند و این حزب هم اختلاف دارند از حیث اختلاف
در طاعت و عصیان و از حیث اختلاف در توبه و پشیمانی و شرح [illegible] در این

در این حزب سه گمان [illegible] است با اختصار [illegible] کیفیه [illegible]
تذکره [illegible] از ضعف ایمان داشته باشد ممکن نیست عصیان نماید و پس از عصیان اگر پشیمان
گردد پس بتوان توبه جبران نقصان ایمان را مینماید زیرا که قوهٔ ایمان او را وادار است بتوبه پس توبه
سبب کمال ایمان خواهد شد چنانچه در آیهٔ سورهٔ آل عمران در وصف متقین گذشت و نیز در سورهٔ توبه
آیهٔ ١٠٢ فرموده است وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیئاً
عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم یعنی و جماعت دیگر از مردم کسانی هستند که
اعتراف مینمایند بگناهان خود و توبه می نمایند و مخلوط کرده اند عمل نیک را با عمل بد ممکن است
خدا توبهٔ ایشان را قبول نماید بدرستیکه خداوند آمرزنده است گناهان را و مهربان است نسبت
به بندگان
و اگر اصرار نماید بر عصیان پس آن اصرار موجب زوال ایمان او میگردد و با کفر از
دنیا وداع مینماید تبصره آنکه اگر در بعض احکام ضروریهٔ دین اسلام اطاعت کند و در بعض منکر و
عصیان باشد مثلاً نماز بخواند و روزهٔ ماه رمضان نگیرد یا بالعکس یا زکوة بدهد و نماز نخواند
یا بالعکس یا اینکه دارای محبت اهل بیت عصمت باشد و نماز نخواند یا بالعکس تمام این اشخاص کافر
هستند بنص صریح قرآن چنانچه فرموده است در سورهٔ نساء آیهٔ ١٤٩ ان الذین یکفرون

بالله ورسله ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض و
نکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلاً اولئک هم الکافرون
حقاً واعتدنا للکافرین عذاباً مهیناً صریح این آیه این است که هر فرق کسی است
که اراده نماید برای خود طریقی را که نه ایمان محض داشته باشد که نسبت بتمام احکام قرآن پرداخته باشد
و نه کفر محض باشد که نسبت بتمام عاصی باشد بلکه بین ایمان و کفر طریقی اتخاذ کند یعنی بعضی
از احکام ایمان آورده و عمل نماید و به بعض عمل نکند و ایمان نیاورد پس چنین شخص مسلمان است ظاهراً
ولی کافر است باطناً یعنی مؤمن نیست و اعتقاد قلبی ندارد و اگر نه [illegible]
و نیز در سورهٔ حجر آیهٔ ٩٠ کما انزلنا علی المقتسمین الذین جعلوا القرآن عضین فوربک
لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون در قاموس است التعضیة التجزئة والتفریق
کالعضو والعضة الفرقة والقطعة جمع عضون یعنی صریح آیه این است قرآن را
بر محمد فرو فرستادیم همچنانکه نازل فرمودیم قرآن را بر کسانیکه قرآن را قسمت کردند و قرار دادند
قرآن را قطعه قطعه که بعضی قطعات و اجزاء قرآن عمل نمودند و ایمان آوردند و بعض از
قرآن ایمان نیاوردند و عمل نکردند پس قسم به پروردگار تو هرآینه سؤال میکنیم ایشان را
تماماً از آنچه را که بجا می آوردند از تفرقه بین احکام قرآن در عمل کردن

و نیز می‌فرماید در سورهٔ بقره آیهٔ ۸۵ اَفتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون
ببعض فما جزآء من یفعل ذالک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا
و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون
یعنی آیا ایمان می‌آورید به بعض کتاب نازل از خدا [illegible] و کافر می‌شوید به بعض آن پس نیست
پاداش کسی که بیاورد این را جز خواری در زندگانی دنیا و در روز قیامت برگشته می‌شوند به سوی
سخت‌ترین عذاب الهی و نیست خدا غافل از آنچه را که عمل می‌کنید شأن نزول آیه
اگر چه در حق یهود است که به بعض از احکام عمل کردند و در بعض دیگر عصیان نمودند ولی عموم
لفظ شامل است ما را زیرا که مورد مخصص نیست

تنبیه قتل یکدیگر بر یهود حرام بود و نیز حرام بود اخراج یکدیگر را از بلاد خود و واجب بود
بر یهود فدا دادن برای نجات یهودی که اسیر مشرکین گردد و یهود واجب [illegible] عمل می‌کردند و [illegible]
دو حرام را ترک نمی‌کردند و مورد مذمت خداوند متعال شدند و چون عموم آیه شامل ما مسلمانان
است پیغمبر اکرم با ابوذر غفاری در موضوع قول انزل الله تعالی فیک و فی عثمان خصمک
آیة و هی قول الله [illegible] این آیه را تلاوت [illegible] عثمان ابوذر در تفسیر صافی ذکر است
راجع به اخراج عثمان ابوذر را از مدینه [illegible] و فدا دادن [illegible] را [illegible]

یعنی فدا دادن

در تفسیر یعنی یکدیگر را می‌کشتند و اخراج بلد می‌کردند

حدائق واعنابا وکواعب اترابا وکأسا دهاقا این الفاظ بدلها هستند از مفازا
آن و للمتقین خبر مقدم است حدائق جمع حدیقه یعنی بستان و باغ کواعب جمع کاعب
دختر نوپستان [illegible] اتراب جمع ترب یعنی همسال
دهاق یعنی پر یا پیاپی معنی آیات [illegible] از برای متقین است باغها و میوه‌ها از
انگورها و دختران نوپستان همسال یکدیگر و جامهای شراب پر و پیاپی

تبصره برای [illegible] کیفیت غذای مؤمنین در بهشت و کیفیت
[illegible] بهشتیان [illegible] موضوع اول [illegible] ماکول بهشتیان
میوه‌ها [illegible] در کمال لطافت از قبیل انگورها [illegible] و انارهای [illegible]
[illegible] غذاهائی که ثقالت نداشته باشد از قبیل گوشت پرنده که بسیار نازک و لطیف است
که بعد از [illegible] بیرون [illegible] از خوردن آن و هضم [illegible] به عرق [illegible]
[illegible] لازم باشد که دفع آن لازم باشد و آن [illegible] بطور عرق [illegible]
[illegible] خارج گردد [illegible] بوی مشک و عنبر [illegible] بهشت [illegible] میوه
بهشتی زیرا که لطیف است و سریع الهضم است [illegible] بطور عرق [illegible]
خارج گردد [illegible] خداوند متعال [illegible] میوه [illegible]

ماکول بهشتی چون لطیف است [illegible] ثقالت ندارد غذا برای قوم حضرت موسی
در صحرای تیه [illegible] یعنی حلوای ترنجبین بسیار لطیف و پرنده
که گوشت آن بسیار لطیف [illegible] چنانچه می‌فرماید در سورهٔ بقره آیهٔ ۵۷ وظللنا
علیکم الغمام وانزلنا علیکم المن والسلوی کلوا من طیبات ما
رزقناکم وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون و نیز در سورهٔ اعراف
آیهٔ ۱۶۰ وظللنا علیهم الغمام وانزلنا علیهم المن والسلوی
یعنی سایه انداختیم بر شما ابر را که از گرمی آفتاب [illegible] و فرستادیم
بر شما من یعنی حلوای ترنجبین را و سلوی پرنده را که [illegible] و گوشت [illegible] کباب [illegible]
گفتیم [illegible] بخورید از این غذاهای پاکیزهٔ لطیف که ما روزی کردیم [illegible]
[illegible] زیرا که گفتند به حضرت موسی که [illegible] چنانچه در سورهٔ بقره آیهٔ
۶۱ می‌فرماید واذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج
لنا مما تنبت الارض من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها قال
اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم یعنی گفتید ای موسی
صبر نمی‌کنیم [illegible] ماکول بهشتی [illegible] از زمین بروید برای ما [illegible] را که

[illegible]

ثقالت دارند از [illegible] پس از گفت حضرت موسی که [illegible] ماکول بهشتی را
که چیز لطیف است ماکول دنیوی [illegible] چیز ثقیل است [illegible] در شهر مصر مشغول [illegible]
و زرع [illegible] حاصل [illegible] معلوم می‌گردد که غذای بهشتی ثقیل نیست
زیرا که تقاضا کردند نزول آنرا از آسمان [illegible] تقاضا کردند خروج آنرا از زمین و
نیز حضرت موسی [illegible] بهتر است از [illegible] که [illegible]
[illegible] و زرع [illegible] که خداوند متعال [illegible] قرآنیه ماکول بهشتی را از میوه‌ها
و گوشت پرنده [illegible] زیرا که [illegible] ثقالت داشته باشد [illegible] ثقیله
داشته باشد در بهشت نیست از قبیل گندم و سایر حبوبات و گوشت حیوان زیرا که این
[illegible] لازم دارد [illegible] که بدن در تعب است
[illegible] هضم [illegible] و تمام این لوازم طبیعیه
حبوبات [illegible] ثقیله در بهشت نیست و نیز خوردن حبوبات گندم [illegible]
لازم دارد [illegible] خوردن [illegible] تا [illegible] غذاهای ثقیله [illegible]
مقدمات [illegible] در بهشت نیست [illegible] که حضرت آدم [illegible] از خوردن گندم در بهشت
[illegible] خوردن او مقدمات [illegible] گرسنگی تا گرسنه باشد خوردن گندم [illegible]

تقریب برخی و هر نوعات ثقیله در بهشت نیست و لذت منحصر است در بهشت

علاوه بر میوه‌ها و هم هوا دارد که لذت میوه که خوردنش گرسنگی لازم ندارد و در سورهٔ طه آیهٔ ۱۱۶ تصریح شده است

بعلت نفی ان لک الا تجوع فیها و لا تعری و انک لا تظمأ فیها و لا تضحی یعنی برای تست

تو در بهشت نباید گرسنه شوی و نه برهنه شوی و تو در بهشت نباید تشنه شوی و نباید گرما ببینی مختصر

مطلب غذاهای دنیوی از گندم و سایر حبوبات و گوشت حیوانات خوردن آنها مقدماتی لازم دارد

و دفعاتی دارد که در این ها الم و زحمت است و لذت ذائقه از خوردن آنها بین دو الم واقع شده

و لذا اهل عرفان فرموده اند لذت [illegible] لذت خوردن مضر رفتن فقط لذت منحصر است در رفع

زیرا که ذائقه لذت میبرد از خوردن مدتی و [illegible] رحمت و الم قبل یا بعد از حیث گرسنگی

یا دفع فضولات و اجرام کثیفهٔ ثقیله باقی مانده در معده [illegible] از تحلیل غذا

و اما موضوع سوم پس شهوت انسان که [illegible] حرکت عضو و التهاب آن میشود و لذت

میبرد انسان [illegible] عضو و [illegible] در عضو است خارج میگردد بدون انزال موجب منتهی

بدن [illegible] بدون احتیاج [illegible] منی که مجتمع میگردد در [illegible] تهییج شهوت [illegible] حرکت میکند که اگر

[illegible] آن منی دفع نشود [illegible] متورم میگردد و موجب مرض میشود پس انسان در بهشت لذت مباشرت را

میبرد بدون زحمت قبل و بعد چنانچه در دنیا این لذت مقرون است بین دو الم زحمت جمع

منی و احتیاج به دفع و انزال آن و زحمت [illegible] بدن و [illegible] شستن بدن و غسل

[illegible] بهشتی صداع و مستی ندارد

لا یسمعون فیها لغواً و لا کذّابا

زیرا که علت برای دفع آن کرده باشد که در شبکه‌های مغز تولید می‌شود و در موقع انزال منی که

تولید آن از آثار نزول منی است نه از خیال عضو و همچنین معلوم شد که لذت مجامعت

منحصر است در بهشت و در دنیا فقط دفع الم است یا تولید الم دیگر و اما موضوع سوم پس آن

شرابهاست که نه صداع دارند و نه زوال عقل سبب است چنانچه در سورهٔ واقعه آیهٔ ۱۹ و کأس من

معین لا یصدّعون عنها و لا ینزفون یعنی جام شرابیکه نه صداع می‌آورد و نه زوال

عقل بواسطهٔ مستی که لذت آشامیدن را دارند بدون مشقات مستی و علت حرمت آن در دنیا

همان مستی و ذهاب عقل است که از آثار شراب دنیوی است و شراب بهشتی پاک و پاکیزه است از

زشتی و مشقات آن — لا یسمعون فیها لغواً و لا کذّابا مرجع ضمیر مؤنث است لغو

کلام بیهوده کذّاب با تشدید مصدر باب تفعیل است یعنی نمی‌شنوند در باغهای بهشت سخن

بیهوده و تکذیب مردم را چنانچه مؤمنین از کفار در دنیا می‌شنیدند کلمات بیهوده و تکذیب را

و آنان که تمسخر میکردند کلمات لیته آنها را و در بهشت نیست مگر تسبیح و حمد الهی و سلام کردن بیکدیگر

چنانچه میفرماید در سورهٔ یونس آیهٔ ۱۰ دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیّتهم فیها

سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین دعوی مصدر است یعنی خواندن

و در اینجا بمعنی اسم مفعول یعنی خوانده شده و مبتدا است سبحانک مصدر است و

سخنی نیست در بهشت جز سلام و حمد الهی

و مفعول مطلق از برای فعل محذوف و جمله خبر است یعنی خوانده شده‌های اهل بهشت [illegible]

در بهشت کلمهٔ اللهم لنسبحک تسبیحاً و این تسبیح مؤمنین در بهشت مستلذ از آن است با آن

چون عاشق ذکر الهی هستند و ذکر معشوق لذت می‌برند و گرنه بهشت جای تکلیف بندگان نیست

و تحیت و ثنا دهندهٔ آن در بهشت سلام است و آخرین خوانده شدهٔ مؤمنین حمد الهی است تصریح مقصود

از سلام تمام سلامهائی است که در بهشت است چه از طرف خداوند متعال نسبت بمؤمنین است چنانچه

در سورهٔ یس آیهٔ ۵۸ سلام قولاً من رب رحیم یعنی سلام قولی زبانی از طرف پروردگار مهربان است

بمؤمنین و چه از طرف ملائکه بمؤمنین چنانچه در سورهٔ رعد آیهٔ ۲۳ و الملائکة یدخلون علیهم من کل

باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی ملائکه داخل می‌شوند بر مؤمنین از هر دری

و میگویند سلام بر شما بواسطهٔ صبر کردن در دنیا بر طاعت و از معصیت و بر شدائد و چه خود مؤمنین

بیکدیگر و مقصود از سلام مؤمنین است از عذاب الهی که برای کفار است و مقصود از حمد نعمت‌های

بهشتی است که خداوند متعال بمؤمنین مرحمت فرموده است مطابق آنچه بمؤمنین وعده داده شده و بود

سورهٔ زمر آیهٔ ۷۴ و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده یعنی حمد میکنیم خدا را که راست فرمود

وعدهٔ خود را در حق مؤمنین که ما را از جهنم نجات داد و در بهشت نعیم با رحمت خود جزاءً من

ربک عطاءً حساباً جزاءً مفعول مطلق است از برای فعل محذوف هم چنین عطاءً

جزاءً من ربک عطاءً حساباً

ای یجزون جزاءً و یعطون عطاءً و در لغت است حسبک درهم یعنی کفاک و بس حساب کافی و

وافی زینه لغت و شرح است که جزاءً راجع است بمفاد آیه و عطاءً راجع بحدائق است

یعنی نجات متقین از آتش جهنم پاداش عمل و جزاء طاعات است که متقین از خدا ترسیده‌اند

و حدائق و ما بعدها [illegible] با بهشت است و [illegible] و سایر نعمت‌ها بخشش است از طرف

خداوند متعال نسبت بمتقین و این بخشش است کافی و وافی

تذکرهٔ از تأمل در آنچه گذشت معلوم میگردد که اصرار بر معصیت علت گرفتاری جهنم است و

اطاعت و فرمانبرداری علت نجات از آن است پس هر یک از گرفتاری و نجات پاداش

عمل انسان است با استحقاق زیرا که تخلف علت از معلول ممکن نیست و اما نعمت‌های

بهشتی که خداوند متعال وعده فرموده است بآن از برای متقین پس نسبت بآنها استحقاق

نیست بلکه بمحض تفضل و بخشش است از طرف خداوند کریم رحیم زیرا که هر گاه بندگان

بندگان چنانچه طاعت سلطان و قوانین مملکتی فقط کیفر میکند بآن است از

قانون مجازات را و کیفر میکند انگلاق [illegible] را بلکه اگر مورد انعامات

سلطان واقع گردد پس آن انعام فقط بخششی است از طرف سلطان و همچنین

اطاعت انسان خداوند متعال را زیرا که طاعت از شکر نعمت‌های سابقهٔ الهی است

چنانچه در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۴۷ است فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون یعنی یاد کنید مرا تا من یاد کنم شما را و شکر کنید مرا و کفران نعمتهای مرا نکنید

رب السموات والارض وما بینهما الرحمن لا یملکون منه خطابا

آنهاست پس عاقبة طاعت آن جزاء و پاداش [illegible] است چگونه استحقاق [illegible]
دیگر [illegible] که کافی است [illegible] در این مقال موجب خروج از مقصود است

رب السموات والارض وما بینهما الرحمن لا یملکون منه خطابا رب
عطف بیان است از برای ربک الرحمن صفت رب است ضمیر یملکون بر میگردد بسموات
و ارض و ما بینهما خطاب لغة توجه بغیر است از برای فهماندن مقصود یعنی آن پروردگار
پروردگار آسمانها و زمین و آنچه که میباشد میانه آسمان و زمین از مخلوق ذی روح از
جن و ملک و انسان و حیوان و غیر ذی روح نباتات و غیره و این صفت دلالت پروردگار
بی نهایت مهربان است، مالک نمیباشند آنها در این مخلوق بسط او از جانب پروردگار
رحمن خطاب دادن را چه دیگری تا بخود متوجه گردد و آنها را خطاب کند و چه خود تنها بتوجه
دیگری نمایند و دیگری را خطاب نماید خطاب نکره در سیاق نفی است ظاهر میباشد عموم خطاب
و حاجات را از خود شان یا دیگری و کلمه منه سبب است یعنی ملکیت عارضی نباشند
با استقلال از برای غیر واجب الوجود ممتنع الوجود است در دنیا و آخرت و ملکیت عارضی از
طرف خداوند متعال در دنیا است و در آخرت آنهم منتفی است و مالک منحصر است بذات
باری تعالی و در سوره فاتحه مالک یوم الدین است در سوره انفطار آیه ۱۹ یوم لا تملک نفس

یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا

لنفس شیئا والامر یومئذ لله یعنی روزیکه مالک نمیشود نفسی برای نفس دیگری
شیئی و امورات خلایق در آن روز مخصوص ذات لایزال است پس دفع عذاب نمیتواند
احدی از دیگری بکند چنانچه میفرماید در سوره مدثر آیه ۴۹ فما تنفعهم شفاعة الشافعین
یعنی پس نفع نمیبخشد کافران را شفاعت شفاعت کنندگان و نیز در سوره فرقان است آیه
۲۶ الملک یومئذ الحق للرحمن وکان یوما علی الکافرین عسیرا یعنی ملکیت حقه در آن روز
مخصوص است بخداوند رحمن و بوده است آن روز روز بسیار سخت بر غیر شاکر کافر و نیز در سوره
مؤمن آیه ۱۶ یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار یعنی روزیکه ایشان بیرون آیند و باشند از قبرها در حالتیکه پوشیده نیست از ایشان
بر خدا چیزی از عملیات شان در دنیا از برای کیست مالکیت امروز از برای خداوند یگانه قهر کننده است
در روز شمار مالکیت منحصر است بذات لایزال و مالک عاریتی دیگری نیست چنانچه در دنیا بود

یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا یعنی
یتکلمون یعنی در روزیکه میایستند روح و ملائکه در حالتیکه صف زده اند سخن نمیگویند خلق از اهل آسمان و زمین
مگر کسیکه اذن داده است خداوند رحمن از برای او در سخن گفتن و بگوید آن کس سخن صواب نه باطل و بیهوده
که در غیر آن روز کفار سخنان باطل و بیهوده میگفتند و لکن در آن روز ممنوع خواهند شد

از سخن گفتن و له ظرف مقدم شده است برای حصر که تقدیم ما حقه التاخیر یفید الحصر چنانچه در سوره
مرسلات آیه ۳۵، هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون [illegible] کفار
در روز قیامت سخن نمیگویند بلکه ممنوع هستند و بر ایشان را خداوند متعال اذن نمیدهد در سخن
گفتن و سخن آنان در روز قیامت باطل و [illegible] حق و نه صواب است [illegible] پس میفرماید
در سوره مؤمنون آیه ۱۱۰) قال اخسئوا فیها ولا تکلمون [illegible] دور کردن سگ را
گویند یعنی دور شوید ای سگها و سخن نگوئید [illegible] پس [illegible] در بهشت تکلم میکنند
مگر به تسبیح و حمد الهی و سلام بیکدیگر چنانچه گذشت در سوره یونس در تفسیر آیه دعویهم
فیها سبحانک اللهم [illegible] مراد از قول صواب کلمه توحید است [illegible] در تکلم است یعنی
چون در دنیا قول صواب گفته اند و عمل شان مطابق قول شان بود لذا اذن داده میشود در تکلم کردن
و سخن گفتن [illegible] مراد از روح جبرئیل امین است چنانچه در سوره شعراست آیه ۱۹۳ نزل
به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین یعنی نازل کرده است قرآن
روح الامین بر قلب تو از برای آنکه بوده باشی از جماعت ترسانندگان از عذاب خدا
مراد از روح الامین جبرئیل است و نامیده شده است روح زیرا که این وحی الهی است و نامیده
شده است روح زیرا که بسبب وحی حیات میبخشد به جانها پس دین را زنده میکند

معنی روح و صف زدن ملائکه

و انکه ایشان را زنده میکند بعد از آنکه نازل میکنند آنرا بسبب وحی و [illegible] چون
ذی روح است نامیده شده است روح و بعضی گفته اند مراد از روح خلق است اعظم از جبرئیل
و مراد از صف زدن ملائکه بودن ملائکه است در اطراف زمین صحرای محشر نظیر [illegible] که
در اطراف او [illegible] صف میزنند سوره فجر وجاء ربک والملک صفا
صفا و سوره الحاقة والملک علی ارجائها ویحمل عرش ربک فوقهم
یومئذ ثمانیة نکره در خطاب نفس و تکلم نفی [illegible] است و شامل شفاعت هم میشود
و بنابراین در نفی در عموم [illegible] ولی مورد شفاعت مخصوص میشود [illegible] باشد
[illegible] چنانچه میفرماید در سوره انبیاء است
آیه ۲۸) ولا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده
خدا دین او را و نیز در سوره طه آیه ۱۰۹) یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له
الرحمن ورضی له قولا یعنی در آن هنگام قیامت نفع نمیبخشد شفاعت مگر از برای کسیکه
اذن داده است خداوند رحمن در شفاعت او و پسندیده باشد خدا از برای او گفتار [illegible]
[illegible] یعنی کلمه توحید را و اگر عمل مطابق شد با این قول پسندیده خواهد بود پس [illegible]

مورد شفاعت و معنی آن

این است که اگر شخص عقایدش حقّه باشد در توحید و آثار خارجیهٔ اعتقاد حقش یعنی عمل کردن به احکام ضروریهٔ
اسلام ظاهر گردد پس خداوند رحمن اذن می‌دهد در شفاعت او نظیر رعیت در زمان دولت که تقصیر جزئی
کرده است و از روی بی‌خبری او را تنبیه کنند با وساطت رضایی که از آن رعیت دارد می‌سپارد
که به خود که شفاعت کنند و اما اگر شخص دین او پسندیده نباشد از قبیل توحید او نقطه تو[حید]
باشد ناپسندیده پس چنین شخصی آیه مغضوب خدا و مجتنب خدا خواهد بود در حق او شفاعت نکنند
رستان [illegible] و وساطت قبول در نظیر که ذکر شد اسلام نمی‌گردد که مورد شفاعت کدام است و احتیاج
شفاعت برای چیست اشاره کافی است

در تفسیر صافی در ذیل آیهٔ سوره انبیاء خبری از حضرت کاظم علیه السلام ذکر فرموده است که حاصل
او این است که شخص معتقد اگر معصیت کند لابد توفیق می‌شود توبه پس دین او پسندیده
خواهد شد پس مورد شفاعت می‌شود و اگر توبه نکرد پس معتقد نیست ایمان ندارد و شفاعت
نیست با دعوت دارد و مورد شفاعت نیست اللهم انی اسئلک التوبة قبل
الموت ذلک الیوم الحق فمن شاء اتخذ الی ربه مآبا آن زمان جدا که نامیده می‌شود
در صور و قیام مینماید روح و ملائکه صف اندر صف آن زمان حق است که آمدنی است

ذلک الیوم الحق فمن شاء اتخذ الی ربه مآبا

یقیناً و خواهد شد قطعاً پس هر کس بخواهد جد و جهد و کوشش نماید در گرفتن راه بازگشت
سوی پروردگار خود یعنی چه عقاب درستی ثواب در آن روز قطعی یقینی که باب
باید اختیار راه مستقیم الهی را که برای بندگان تعیین فرموده است توسط پیغمبران و کتب
آسمانی پس مناسب است که انسان آن راه را اختیار کند تبصره هر گاه خبر داده شود
ثبوت صفتی از برای ذاتی یا وقوع امری در زمانی یا بودن یک زمانی پس اگر آن صفت
ثابت باشد از برای آن ذات و آن امر واقع باشد در آن زمان و آن زمان حتمی باشد آن
پس آن خبر صدق و درست است و آن صفت یا آن امر واقع یا آن زمان حتمی حق است
پس صدق مطابق بودن خبر است با مخبر به و حق مطابق بودن مخبر به است با خبر و اگر مطابق نشد
با واقع نفس الامر یعنی آن صفت ثابت نشد یا آن امر واقع نشد یا آن زمان آمدنی نشد
پس آن خبر کذب و مخبر به یعنی خبر داده شده باطل و بیهوده خواهد بود مثلاً اگر خبر دهی الله
رازق است خالق است معبود است رحمن است رحیم است این خبر صدق و درست است و این
صفات نسبت به خدا حق است و اگر نسبت داده شود ثبوت صفات مذکوره از برای غیر خدا
پس آن کذب و دروغ است و آن صفات نسبت به غیر خدا باطل است و لذا آیات که یکی از صفات الهی
حق است و از اسماء حسنی هم قرار داده است و از این جهت می‌فرماید در سوره حج آیه ۶۲ و در سوره لقمان آیه ۲۹

معنی حق

ذلک بان الله هو الحق و ان ما یدعون من دونه هو الباطل و ان الله
هو العلی الکبیر — و همچنین اگر گفته شود مردگان زنده می‌شوند و بعضی در جهنم معاقب می‌شوند و
بعضی در بهشت مثاب خواهند بود پس این خبر راست است و ثبوت عقاب و ثواب حق است
و از این جهت که روز قیامت الحاقّه نامیده شده است زیرا که آن روز تثبیت کننده است خبر داده
شده را بود در آن روز از ثواب و عقاب و حساب و غیر آنها از امور یکه خبر داده شده است با و
و چون کسی نمیداند کیفیت قیامت را غیر از خداوند تعالی می‌فرماید الحاقّة ما الحاقّة
و ما ادریک ما الحاقّة و همچنین اگر خبر دهی به آمدن زمانیکه آمدن او حتمی باشد یعنی
مستحکم باشد در نزد خداوند تعالی ایجاد آن زمان پس آن زمان حق خواهد بود از این جهت که در لغت آمده است
الحق الامر المقضی پس معنی ذلک الیوم الحق این است که روز جدائی نفخ صور حتم الهی است
و حتم است وقوع آن چنانچه در سوره مریم آیه ۷۱ کان علی ربک حتماً مقضیا و نیز در سوره ق
آیه ۲۹ ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید یعنی تبدیل کرده نمی‌شود قول و حکم
که گفته‌ام و نیستم من ظلم کننده به بندگان و حکمی که خدا فرموده است عبارت است از عذاب جهنم که آن
مقرر است برای عاصیان چنانچه در سوره ص آیه ۸۵ قال فالحق والحق اقول لاملئن جهنم منک
و ممن تبعک منهم اجمعین و آیات در حتمی بودن ثواب و عقاب بسیار است و ذکر او [illegible]

معنی مآب و بازگشت انسان

[illegible]

مآب با فتح اسم است مثل کرده ~~[illegible]~~ مآب بازگشت نامیده و خود را گویند
و چون که حیوان و نطفه و بدن جسمانی از عالم سفلی آب و خاک است و نفس ناطقه از عالم علوی است
وادار نه بلکه موجود است به قدرت باری تعالی پس بدن و عنصر را خداوند تعالی است
پس اگر در زندگانی دنیا انسان راه حق را دید و جواد نفس را مسخر نفس ناطقه انسانیت
قرار داد پس در آخرت هم نفس ناطقه انسانیت بازگشت می‌نماید به مبدء خود و در مهمان خانه
الهی متنعم به نعم الهیه خواهد شد و جسم او هم در آخرت تابع نفس ناطقه خواهد بود چنانچه در دنیا
بود پس بازگشت آنان به خداوند متعال می‌شود که مبدء وجود انسان بوده و اگر انسان در زندگانی
دنیا تابع هوای حیوانی شد و نفس ناطقه را تابع حیوانی قرار داد پس در آخرت هم بازگشت می‌نماید
به مبدء خود که عالم سفلی آب و خاک است و نفس ناطقه تابع حیوان خواهد بود چنانچه در دنیا بود چنانچه در سوره
والتین آیه ۵ ثم رددناه اسفل سافلین یعنی برگردانیدیم او را به پست‌ترین پست‌ها
که خاک پستترین موجودات است و با نفوس بدبختی که جهنم گردد — [illegible] سنگین آدمی
[illegible] آمده در کمی [illegible] بود [illegible]
و با در این ظلم [illegible] نفس ناطقه است که او را تابع حیوان قرار ده در راه باطل و [illegible]
و ضدیت به کجا به ربنا ظلمنا انفسنا فان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین

سورة نبأ یعنی عمّ

انا انذرناکم عذاباً قریباً

انا انذرناکم عذاباً قریباً در لغت است الانذار الابلاغ ولا یکون الا فی التخویف
یعنی آیه شریفه ما ترسانیدیم شما را عذاب نزدیک را و رسانیدیم شما را از او و باید هم او شما را دادگاه
بر فرمان روداری و نزدیک شدن عذاب روز قیامت برای این است که در کتب آسمانی گذشته که علامات
که عذاب قیامت بود از بعثت پیغمبر آخر الزمان است که بعد از او دیگر پیغمبری نیست و نبوت ختم می‌گردد و باید
دار چهار زمانی برگردد بر قبل از بعثت حتی بر بعثت محمدی پس بر بعثت که خاتم الانبیا علامت
قیام قیامت بوده است چنانچه در این زمان ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه از علائم قیام قیامت است و چون
بعثت خاتم از علائم قیامت است در سوره اول انبیاء فرموده اقترب للناس حسابهم و هم فی
غفلة معرضون یعنی نزدیک شده است از برای مردم حساب ایشان و ایشان در غفلت هستند از حساب
و عقاب و اعراض کننده هستند از تدبر در امر حساب و در سوره نیز در اول سوره قمر است اقتربت
الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد ساعت قیامت زیرا که بعثت واقع شد و علامت
نبوت خاتم النبیین که انشقاق قمر است واقع گردید

یوم ینظر المرء ما قدمت یداه عذاب در زمانی است که نظر می‌کند مرد در نامه عمل خود و می‌بیند
در او آنچه را که پیش فرستاده است هر دو دستان او از اعمال نیکو یا عملیات بد که آن بوده
هر ریزه و درشت از عمل می‌کند و چون در حرمت نظر می‌کند بنامه عمل و می‌بیند در او که ثبت است

سورة نبأ یعنی عمّ یوم ینظر المرء ما قدمت یداه ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا

در نامه عمل خود پس یاد آورد معصیان و گناهان خود را چنانچه در سوره کهف آورده می‌فرماید و من
اظلم ممن ذکر بآیات ربه فاعرض عنها و نسی ما قدمت یداه یعنی کیست ظالم‌تر از
کسیکه یادآوری شده به آیات قرآنیه پس اعراض کند از ذکر آیات و عصیان کند و فراموش کند
آنچه را که پیش فرستاده است دو دست او از گناهان و استفهام بمعنی انکار است یعنی ظالم‌تر از چنین
کسی نیست زیرا که بالاترین ظلمها ظلم بنفس است در متابعت هوای نفس و چون در اغلب اکثر
عمل دست است نسبت داده شده عمل بدست اگر چه فعل قلبی باشد از باب
تغلیب و در این نسبت دادن عمل بدست اشاره و تنبیه است بر صدور عمل از انسان به قدرت و
اراده و اختیار زیرا که دست کنایه است از قدرت و قدرت یعنی آنچه را انسان به او کرده است به قدرت
و اختیار خود از گناه به اختیار خود عقاب می‌کشد عذاب را نه معصیان از روی سنیان به جبر و ظلم از
سوره آل عمران آیه و در سوره ذلک بما قدمت ایدیکم وان الله لیس بظلام للعبید
یعنی عذاب شما برای کارهای عصیان است که در قوه اختیار خود و به درستیکه خداوند ظلم کننده
نبوده است فعال از برای نسبت است نه برای مبالغه چنانچه در الفیه ابن مالک است
و مع فاعل و فعال فعل فی نسب اغنی عن الیا فقبل یعنی اگر نفی نسبت ظلم است به او
متعال تعالی عن ذلک علوا کبیرا ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا و می‌گوید کافر

والنازعات غرقاً

عزیزی من ای کاش بودم من خاک در دنیا که خلق نشده بودم و مدار تکلیف نیامده بودم
دار جزا زنده گردم یا کاش بودم من خاک در قبر زنده نشده بودم که آرزو می‌کند
نبودن خلق و کار و نبودن بعث و حساب را و عقاب و کفر لغت تبعیت است پس کافر یعنی
که حق را میپوشاند یا اتقاد یا علانیه
است اعتقاد داد که فرست و در روز قیامت آرزو می‌کند نبودن خلق و کار دیده

سورة والنازعات

بسم الله الرحمن الرحیم والنازعات غرقا در لغت است نزعه
من مکانه قلعه و هو فی النزع ای قلع الحیاة و غرق النازع فی القوس
استغرق فی مدها یعنی قسم به کنندگان جان از بدن انسان بطور کشیدن کمان
در کمال سختی که همچنانکه کمان کشیده می‌شود از سمت با کمال شدت و سختی
همچنین جان انسان کشیده می‌شود از تمام عروق بدن انسان و از سر انگشتان خارج می‌گردد
چنانچه از حضرت روایت شده است و مقصود سختی جان کندن کفار است و مراد از موصول
یا ملائکه موکلین بقبض ارواح است که ارواح کفار را به سختی می‌گیرند و یا ارواح
کفار است به سختی از بدن خارج می‌گردند والناشطات نشطا در لغت است نشط
... النشط الحل عقده یعنی قسم به ... کنندگان

سورة والنازعات

والنازعات غرقا والناشطات نشطا والسابحات سبحا فالسابقات سبقا

در وقت جان دادن بطور گشودن ریسمانی که هم چنانکه بسته
شده است و عقال است در موقع باز شدن بند و عقال او راحت
از بند همچنین مؤمن در بند و قید بدن محبوس و بسته شده است و بجان دادن از قید
بند راحت در زمان شده و مقصود جان کندن مؤمنین است که با
طیب نفس جان می‌دهند و مراد از موصول یا ملائکه موکلین بقبض ارواح است که
ارواح مؤمنین را قبض می‌نمایند به این کیفیت و یا ارواح مؤمنین به این کیفیت از بدن
خارج می‌گردند والسابحات سبحا فالسابقات سبقا در لغت است السبح
... یعنی قسم به شناورندگان بطور سکونت و ... جان
می‌دهند پس پیشی گیرنده است ارواح به بهشت و مقصود جان دادن
پیغمبران و امامان است که بطور خواب ... از قید بدن
فراغت ... و مقصود از موصول یا ملائکه است و یا خود ارواح است چنانچه
ذکر شد آیات شریفه راجع است بکیفیت جان دادن انسان و به اختلاف آن
... کیفیت است ... صنف است که خداوند
متعال در سوره واقعه ... و کنتم ازواجا ثلثه ...

و سابقون سابقون که آیه اول راجع باشد بکیفیت مردن اصحاب شمال و آیه
ثانیه راجع باشد بکیفیت مردن اصحاب یمین و آیه ثالثه و رابعه راجع باشد بکیفیت
مردن سابقین مقربین چنانچه در آخر سورهٔ واقعه راجع بکیفیت احتضار اصناف ثلثه فرموده
فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم و اما ان کان من
اصحاب الیمین فسلام لک من اصحاب الیمین و اما ان کان من المکذبین
من المکذبین الضالین فنزل من حمیم و تصلیة جحیم یعنی شخص محتضر که جان او بحلق
رسیده است چنانچه بتصریح فرموده است باین حالت احتضار در آیات قبل از این آیات
پس اگر بوده باشد آن شخص از مقربین صفت سابقین است بحسب تصریح در اول سورهٔ واقعه
پس از برای آن شخص محتضر است راحت و استراحت از مشقتهای دنیوی و از کلفت تکلیف
الهی و از زندان تنگ تن رهایی و از برای اوست رزق و دسته گل و هم لذیذ او را و جان تسلیم
می نماید در فضای هوا با کمال وسعت زندگانی می نماید و از برای اوست جنة النعیم در آخرت
و اگر بوده باشد آن شخص محتضر از اصحاب یمین پس سلام است از برای تو ای پیغمبر از اصحاب یمین
که بعد از قبض روح او ثواب مخفی حضرت رسول [illegible] میگردد و سلام می نماید او را آن حضرت
چنانچه در بعض از اخبار وارد شده است باین معنی که تو ای پیغمبر در سلامتی هستی از آنان که

که هم و غمی نداری زیرا که امت پیغمبر اگر معذب باشند سبب هم و غم پیغمبر خواهد شد و بعضی
گفته اند ضمیر کاف خطاب بکابی محتضر غایب است و از باب التفات از غیبت است
بخطاب یعنی پس سلام است از برای اصحاب یمین از اصحاب یمین که همنشین که قبلاً فرموده اند
سلام میکنند بر شخص محتضر که میمیرد و اگر شخص محتضر از مکذبین ضالین باشد صفت اصحاب
شمال است بر حسب تصریح آیات قبل پس مهیا شده است در آخرت برای ایشان آب جوش
گرم و چشانیدن آتش جهنم و باشان میگویند ملائکه این وعید و تهدید را در وقت مرگ چنانچه
معلوم میگردد از آیات آینده و تذکره راجع بکیفیت حالات انسان در وقت مرگ آیات
چندی است در سور قرآن اول سوره نحل آیه ۳۲ کذلک یجزی الله المتقین الذین
تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون
یعنی متقین کسانی هستند که میگیرند جان آنان را ملائکه رحمت در حالتیکه آنان خوشنود و خوشحال
هستند بمرگ و طیب النفس اند بموت و بطهارت روحها مرده اند یعنی ملائکه داده اند بآنان
در حالتیکه میگویند ملائکه بآنان سلام بر شما باد یعنی سلامت هستید از عذاب الهی و شداید
دنیوی و اخروی و میگویند داخل شوید بهشت جاودان را بسبب عملیات شما در دنیا
یعنی اطاعت و عبادات شما و قتال در وقت مرگ یا آنکه دخول بهشت در آخرت است

بشارت وارد شده است باتفاق آنان ببهشت را و بعضی گفته اند که قول ملائکه در آخرت است
و جمله یقولون حال مقدره است و در این حذف ظاهر است و در تفسیر صافی خبری است از
حضرت امیر علیه السلام که میفرماید هر کس در حال احتضار خواهد دانست که اهل بهشت یا جهنم
پس اگر دوست خدا باشد نظر میکند بآنچه خداوند منان برای او تهیه فرموده است پس
متوجه میگردد بنعم الهیه و از هر سختی و تنگی راحت میگردد و اگر دشمن خدا باشد نظر میکند
بآنچه خداوند قهار برای او تهیه فرموده است از عذاب پس روی میکند با تمام بدیها
و شرور و مکاره و از آیات که خداوند متعال میفرماید قبل از این آیه در سورهٔ نحل
الذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم فالقوا السلم ما کنا نعمل من سوء
بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فلبئس
مثوی المتکبرین یعنی کافرین کسانی هستند که میگیرند جان آنها را ملائکه عذاب در حالتیکه
آنها ظلم کننده بودند بخود بواسطه نافرمانی پس القا میکنند تسلیم و انقیاد را در حال موت
و احتضار یعنی زبانا میگویند نه چنین است بدرستیکه خدا داناتر است بعملیات شما پس داخل
شوید طرق جهنم را در حالتیکه مخلد خواهید بود در او پس بد است جایگاه متکبرین از پرستش خدا
و بندگی او و قول در وقت مرگ یا آنکه دخول جهنم در آخرت است تهدید و ترسانیدن بکفار

[illegible]

بلکه شماتت و استهزا است از ملائکه نسبت بکفار و همان عرضه داشتن آتش است بر کفار هر
صبح و شام که گذشت ذکر او در ذیل آیه و جعلنا نومکم سباتا در سوره عم و در تتمه سوره
حم سجده آیه ۳۰ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم
الملائکة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون
یعنی کسانیکه گفته باشند پروردگار ما خدا است یعنی خالق و رازق و مدبر امور ما است پس
مستقیم باشند بر این قول یعنی ثابت قدم باشند در راه مستقیم یعنی عمل مطابق
باشد با این قول یعنی واجبات را عمل کنند و کبائر را اجتناب کنند و بر صغائر اصرار
نداشته باشند زیرا که استقامت عبارت است از حد اعتدال خارج از افراط و تفریط
پس چنین اشخاص نازل میشود بر ایشان ملائکه در حال احتضار و موت و بشارت میدهند آنان را
که نترسید از آنچه در پیش شما آید از مرگ و قبر و احوال روز قیامت و غمگین نباشید بر آنچه گذشته است
از شما یعنی حسرت و ندامت بر عمر گذشته نداشته باشید و نیز غمگین نباشید بر آنچه میمانند از شما
از مال و عیال و بشارت باد شما را ببهشت آنچنانیکه وعده داده شده بودید بآن
بلسان و زبان پیغمبران [illegible] و در تفسیر صافی نقل است از تفسیر امام که پیغمبر اکرم فرمود شخص
مؤمن همیشه ترسناک است از سوء عاقبت خود تا موقعیکه برسد او را مرگ [illegible]

در حالیکه آن شخص مؤمن با حالت حسرت است لب بگذشته و ترسناک و مضطرب است نسبت بآینده
پس میگوید ملک الموت چه میشود ترا ای مؤمن و نگاه کن بطرف بلندی و ببین حور و قصرها را که خدا
برای تو تهیه نموده و ببین پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین را رفیق تو پس از فرمودن شرفیاب بحضور آنان میگردد
و مونس تو آنان خواهند بود پس غم و غصه او برطرف میگردد و خوشنود میشود برگ و خوشحال میگردد
دیگر به رکن حدیث که بشنود مؤمن آیه ۳۱) نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة
لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون یعنی ملائکه دوستان شما بودیم در زندگانی دنیا
در دنیا که حفظ میکردیم شما را از شیاطین جن و انس و دوستان شما هستیم در آخرت یعنی از زمان مرگ
ملازم شما هستیم و محافظ شما هستیم تا موقع دخول بهشت چنانچه در روز جزا ملائکه شما بودیم پس از تنهائی رستگار نخواهید
باشید و از برای شما است آنچه را که بخواهید و آرزو داشته باشید سوره یونس آیه ۶۴) الذین آمنوا
و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة یعنی مؤمنین و متقین بشارت
و مژده گانی است از برای ایشان در زندگانی دنیا و در آخرت اما در دنیا بر اکثر علما علاوه ....
متعال در قرآن بعضی از آن را ذکر فرموده است و اما در آخرت پس در حال احتضار ملک الموت بشارت
میدهد چنانچه در تفسیر صافی از حضرت باقر نقل است که در وقتیکه روح کشیده میشود از بدن انسان
ملک الموت بآن میگوید بشنو ای مؤمن آنچه را که امید داشتی خداوند بتو رحمت فرموده و آنچه

را که از آن ترس داشتی خداوند ترا از او ایمن فرموده و نگاه کن منزل خود در بهشت پس میبینند
حدود قصورها و نظر کن به پیغمبر اکرم و حضرت امیر و حسنین علیهم السلام اینان رفقای تو خواهند بود در
بهشت بدرج تو
بیان ۲ در سوره زمر آیه ۱۹) والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی الله
لهم البشری فبشر عباد یعنی کسانیکه اجتناب کنند از عبادت و اطاعت از کنند از بعضی
از شیاطین انس و جن که بسیار طغیان کننده هستند و توبه نمایند بسوی خداوند متعال فقط که مجرب
مطلوب در عقیده و مقصود آنان فقط خدا باشد از برای آنان بشارت و مژده گانی است بلسان
انبیاء و امامان در دنیا و بلسان ملائکه در وقت مرگ پس مژده بده ای پیغمبر بندگان مرا براحت
و سرور و بهشت و سعادت و غفران در جوار الهی و جمیع انواع نعم و احسان که ذکر کرده شده -
حذف المتعلق یفید العموم سوره نساء پنجم آیه ۹۹) ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم
قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین یعنی کسانیکه میگیرند جان آنها را ملائکه در حالیکه
آنها بخود ظلم کرده اند میگویند ملائکه با آنها در مقام سرزنش و ملامت آنها در چه کاری بودید شما و میگویند آنها
در مقام معذرت از عصیان ما از خود رائی نداشتیم و تابع دیگران بودیم پس برای متابعت ضعف
برای عزت مؤمنین نشد سوره القیمة آیه ۲۶ کلا اذا بلغت التراقی وقیل من راق

وظن انه الفراق والتفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق
ربعت بیت الترقوة مقدم الحلق فی اعلی الصدر حیثما یترقی فیه النفس جمع
الترقوة فهی العظام المکتنفة لثغرة النحر عن یمین و شمال و رقی کرمی صعد و
الترقیة العودة فقوله من راق ای هل من طبیب یداویه او صاحب عودة لیشفیه
والقائل الذین حضروا حول المحتضر من الاوحام والاقارب او المعنی من یرقی
بروحه و یصعد به ملائکة الرحمة او ملائکة العذاب والقائل هو الملائکة -
بعضهم لبعض والساق شدة الامر یوم یکشف عن ساق ای عن شدة
والتفت الساق بالساق ای اجتمعت آخر شدة الدنیا و اول شدة الاخرة
یعنی اگر رسیده کلمه روح است از روح بدن دنیا یکباره منقطع میگردد از اینکه ....
جان انسان باستخوانهای سینه در نزدیکی حلقوم و گفته میشود کیست طبیبی که معالجه نماید او را یا
حرزی و دعائی است از برای شفاء او یا گفته میشود کیست که میگیرد جان او را از ملائکه عذاب یا رحمت
و یقین میکند شخص محتضر اینکه آن حال رسیده است جان کندن حال موت و مفارقت و
جدائی از مال و عیال است و جدائی از محبوب مطلوب مقصود او است یعنی دنیا
و این حال شدت فراق دنیا بحسرت میشود و ضمیمه میشود بشدت احوال عقوبات

که ملحق میگردد بآن و در آن حال حقیقتاً در آن هنگام راندن انسان بسوی پروردگار است
وهو الیه رجعون ای الی امره انما الی الجنة او الی النار
مضمون آیات و حاصل آنها در کیفیت مرگ انسان و مقدمات آن در عالم برزخ این است
که نفس ناطقه انسانی تا مادامیکه در پرده بدن و غافل است در پرده تن محجوب است از دیدن
حقایق و در حجاب دیده جان میزد ..... و لیکن در موقع تجرد نفس ناطقه از این بدن و جسم عنصری
پس میبیند حقایق امور را پس خوف و بیم حاصل میگردد برای او نسبت بامور آینده و حسرت
و ندامت نسبت بگذشته و در این حال اگر شخص عاصی نافرمان باشد البته حسرت و ندامت باد
شدت دارد و خوف و وحشت او بسیار است بعلاوه ملائکه عذاب او را ... مینمایند و توبیخ
و سرزنش و ملامت میکنند آنها را و آتش جهنم را بر آن ها عرضه میدارند و این امور ادامه دارد
تا دخول جهنم با جسم عنصری و از این جهت که جان دادن او در کمال سختی و شدت خواهد بود که
کمر منور والناشطات غرقا و اگر شخص مؤمن فرمانبردار باشد ملائکه رحمت بشارت میدهند او را
پس آنکه خوف و وحشت از آنان زایل میگردد و با کمال نشاط و فرح جانش میدهد که فرمود
والناشطات نشطا و السابحات سبحا پس او نه خوفی و حزنی در حال احتضار ....
بلکه در کمال اطمینان هستند و خطاب مستطاب الهی میشود بآنان یا ایتها

فالمدبرات امراً يوم ترجف الراجفة

يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي يعنى اى نفس [illegible] که در کمال اطمینان بودى [illegible] برگرد بسوى [illegible] در حالتيکه تو از خدا راضى هستى و خدا از تو راضى است پس داخل شو در [illegible] بندگان من [illegible] و داخل بهشت من شو [illegible]

که در [illegible] والسابحات سبحاً فالسابقات سبقاً فالمدبرات امراً و قسم [illegible] یعنی قسم [illegible] که [illegible] مقصود [illegible] چنانچه حضرت امیر علیه السلام فرموده است و جواب قسم محذوف است یعنی لتبعثن و [illegible] و دلالت [illegible] بعد بر جواب [illegible] قلوب یومئذ واجفة است

يوم ترجف الراجفة ظرف متعلق است بواجفة [illegible] الصور [illegible] رجف حرکت [illegible] در اضطراب شدید (الراجفة النفخة الاولى) پس رجف [illegible] بمعنى حرکت دادن [illegible] استعمال شده است یعنی حرکت کردن [illegible] و [illegible] زمین [illegible] المتعلق [illegible] العموم [illegible] که [illegible] صدائی که [illegible] چنانچه در سوره [illegible] آیه ۱۴

يوم ترجف الارض والجبال وكانت الجبال كثيباً مهيلاً یعنی [illegible] زمین و کوهها [illegible] که [illegible]

تتبعها الرادفة قلوب يومئذ واجفة

و باد را و [illegible] که کوه و آنچه روی زمین است حرکت [illegible] چنانچه در سوره الحاقة آیه ۱۳ فاذا نفخ في الصور نفخة واحدة وحملت الارض والجبال فدكتا دكة واحدة فيومئذ وقعت الواقعة یعنی پس [illegible] و [illegible] زمین یعنی آنچه روی زمین است از درخت و بنا و کوهها پس [illegible] پس [illegible] و خورد [illegible] مانند غبار پراکنده چنانچه در سوره واقعه آیه ۴ اذا رجت الارض رجاً وبست الجبال بساً فكانت هباءً منبثاً یعنی [illegible] حرکت [illegible] زمین حرکت [illegible] کوهها [illegible] پس [illegible] غبار پراکنده [illegible] پس در آن زمان واقع میشود [illegible] قیامت [illegible] راجع [illegible] زمین و حرکت کوهها [illegible] تتبعها الرادفة در لغت است الرادف بالکسر الراكب خلف الراكب وكل ما تبع شيئاً [illegible] پیروی کند آن حرکت [illegible] که نفخ صور [illegible] که اول برای هلاک [illegible] و دوم برای زنده کردن است و نفخ دوم در پی اول است و [illegible] بعضی گفته [illegible]

قلوب يومئذ واجفة در این [illegible] نفخ دوم قلوب و دلها در [illegible] از احوال روز قیامت [illegible] الهی [illegible] است وجف اضطراب پس در روز [illegible] دلها

ابصارها خاشعة

[illegible] و مضطرب است که در [illegible] است [illegible] چنانچه در سوره ابراهیم آیه ۴۳ مهطعين مقنعي رؤسهم لا يرتد اليهم طرفهم وافئدتهم هواء در لغت است الهواء الجو وكل فارغ [illegible] یعنی [illegible] در حالتیکه [illegible] در حالتیکه [illegible] و دلهای ایشان خالی است از عقل و هوش از وحشت روز قیامت و [illegible] مضطرب [illegible] در [illegible] بسینه [illegible] فالقلوب يومئذ زائلة عن اماكنها صارت في حناجرهم فلا تخرج من افواههم ولا تعود الى اماكنها فهي [illegible] فارغة لا تعي شيئاً [illegible] الخوف

ابصارها خاشعة [illegible] در کمال خشوع و ذلت است [illegible] حرف [illegible] در سوره قمر آیه ۷ خشعاً ابصارهم يخرجون من الاجداث كانهم جراد منتشر مهطعين الى الداع يقول الكافرون هذا يوم عسر خشعاً حال است [illegible] یخرجون ابصارهم فاعل خشعاً [illegible] مردم از قبر [illegible] در حالتیکه [illegible] پراکنده [illegible] بسوی [illegible] اسرافیل میخواند

يقولون ائنا لمردودون في الحافرة ائذا كنا عظاماً نخرة قالوا تلك اذاً كرة خاسرة فانما هي زجرة واحدة

میگویند ایشان [illegible] صحرای محشر که اسرافیل [illegible] میگوید ای مردگان اجابت کنید [illegible] و در [illegible] صحرای محشر [illegible] میشاید بصحرای محشر در حالتیکه [illegible] میگوید امروز [illegible] است [illegible] که [illegible] نعیم است [illegible] ذلت [illegible] و عزت [illegible] که [illegible] ذلت [illegible]

يقولون ائنا لمردودون في الحافرة در لغت است رجعت على حافرتي الطريق الذي اصعدت فيه والحافرة الخلقة الاولى والعود في الشيء حتى يرد آخره على اوله ويقال رجع فلان في حافرته اي طريقه الذي جاء منه [illegible] حقيقة في المعنية یعنی آیا [illegible] بعد از مردن برمیگردیم [illegible] بحالت و طریقه اولیه که زنده بودیم و بر زمین قدم [illegible] استفهام انکاری است که [illegible] بعث را ائذا كنا عظاماً نخرة اگر بوده باشیم [illegible] پوسیده چگونه برمیگردیم بحالت اولیه قالوا تلك اذاً كرة خاسرة گفتند این برگشتن در این هنگام [illegible] پوسیدن [illegible] ما اگر راست باشد [illegible] برگشتن [illegible] که [illegible] منکرین [illegible] میگویند این سخن را فانما هي زجرة واحدة [illegible] لنهي [illegible] الكرة [illegible]

پس این کار سهل است در قدرت حق تعالی فانما هی صیحة واحدة والضمیر راجع الی الکرة و لما
کانت الرجعة والبعثة ناشئة عن الزجرة والصیحة حملت ایاها مجازا والزجرة
من قولهم زجر البعیر اذا صاح علیه یعنی اگر کافران شنیدند رجعت و زنده کردن مردگان را
دشوار بر خود بگیرند در قدرت الهی آسان است زیرا که آن بعثت یک صیحه و صدائی است که از صور
خارج میگردد در موقع نفخ صور دوم که اسرافیل در صور میدمد لذا مردم را باجابت خداوند [illegible]
گذشت کیفیت نفخ صور در سوره [illegible] فاذا هم بالساهرة الارض البیضاء
المستویة سمیت ساهرة لان سالکها لا ینام خوف الهلاک یعنی اثر مجرد صیحه اسرافیل پس ناگهان
ایشان در زمین ساده هموار خواهند بود که در صحرای محشر حاضر کرده [illegible]
[illegible] نظر میکنند چنانچه در سوره والصافات آیه ۱۹ فانما هی زجرة واحدة
فاذا هم ینظرون یعنی بعثت و زنده کردن مردگان بسبب قدرت الهی نیست مگر یک صیحه ا
اسرافیل پس ناگهان زنده گردیده نگاه میکنند باطراف خود [illegible] از ثواب و عقاب
هل اتیک حدیث موسی آیا آمده است ترا حدیث موسی و این استفهام برای تنبیه [illegible] است
باینکه موسی هم از قوم خود اذیت و مشقت [illegible] نمود اذ ناداه ربه بالواد المقدس طوی
وقتیکه ندا فرمود موسی را پروردگار در وادی که پاکیزه بود که اسم او طوی بود و در سوره طه آیه ۱۲ انک
بالواد المقدس طوی تبصرة طوی اسم وادی در زمینی است در جانب طور سینا که کوهی است که

که در او درخت زیتون است و واقع است در فلسطین که از نواحی مملکت شام است و در آن وادی است
بیت المقدس مسجدی است که سلیمان ابن داود او را بنا نموده است و آن وادی را خداوند مقدس نامیده
زیرا که مسکن ابراهیم و سایر انبیاء بعد از او بوده است که پاکیزه گاه [illegible] مسکن داشته اند چنانچه در سوره انبیاء آیه
۷۱ ، ونجیناه ولوطا الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین ای من ارض العراق الی الشام التی بورک
فیها بکثرة الانهار والاشجار فنزل ابراهیم بفلسطین ولوط بالمؤتفکة و بینهما یوم و در سوره مائده آیه
۲۴ ، یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم یعنی حضرت موسی فرمود بقوم خود ای قوم من
در زمین پاک و پاکیزه که خداوند واجب فرموده است برای شما که در آنجا مسکن نمائید داخل شوید پاک بود از شرک زیرا که مسکن
انبیاء و مؤمنین بوده است و گفته شده است حضرت ابراهیم صعود فرموده بر کوه لبنان و خطاب شد باو که
مقداریکه چشم تو کار میکند میراث تو و اولاد تو است و مقدس [illegible] از شرک و آن
وادی در زمین مقدس را بعض طور سینا و اطراف او دانسته اند که ناحیه فلسطین باشد و بعضی
تمام شامات دانسته اند که منقسم میگردد بنواحی ارکیا و فلسطین واردن و دمشق و شام را
شام نامیده اند برای اینکه سام پسر نوح در آنجا مسکن داشته است و در لسان عرب سین را شین
میگویند و یا برای اینکه اراضی او سفید و سیاه و رنگارنگ است و این الوان را عرب شام
مینامند و یا برای اینکه در طرف چپ قبله است
توضیح حضرت موسی در مدین بود که شعیب در آنجا بود و مدین هم از اراضی مملکت شام است

و از آنجا قصد مصر را نمود و راه را گم کرد و در شب تار ظلمانی سرد از طرف راست خود [illegible] آتشی
برافروخته دید چنانچه در سوره مریم آیه ۵۲ وناديناه من جانب الطور الایمن
یعنی ندا نمودیم موسی را از جانب طوریکه در طرف راست موسی بود زمانیکه از مدین
متوجه مصر بود و در سوره قصص آیه ۲۹ فلما قضی موسی الاجل وسار باهله آنس
من جانب الطور نارا تا آیه ۳۰ فلما اتیها نودی من شاطئ الوادی
الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة یعنی پس زمانیکه آمد آتش را که دیده بود
از جانب طور ندا کرده شد از جانب وادی که در طرف راست موسی بود در زمینیکه
مبارک بود از درخت توضیح طور لغة هر کوهی را گویند و با کلمه سینا نام کوهی است بین مصر
و مدینه [illegible] راه [illegible] بین مصر در ناحیه سوئس و نیز نام کوهی است در نزدیکی
بیت المقدس در ناحیه فلسطین و این کوهی است که در بالای او بحضرت موسی خطاب شده و نیز نامیده
میشود سیناء و سینین و این کوه در طرف راست است در وقت توجه از مدین بمصر و اما کوه
موسی پس در طرف چپ [illegible] بوده در زمان توجه از مدین بمصر و در [illegible] گفته
که هر کوهی که در او درخت زیتون باشد نامیده میشود بطور سینا و کوهیکه در او درخت زیتون
نباشد او را طور میگویند چنانچه در سوره مؤمنون آیه ۲۰ وشجرة تخرج من طور
سیناء تنبت بالدهن وصبغ للآکلین پس از این آیات معلوم گردید

طور سینا ، واقع است در ناحیه فلسطین نه در ناحیه سوئس چنانچه بعض گفته اند اذهب
الی فرعون انه طغی برو بسوی فرعون بدرستیکه طغیان نموده است فقل هل لک
الی ان تزکی پس بگو بفرعون آیا از برای تو است میل و رغبت بسوی اینکه پاک شوی
از کفر و طغیان واهدیک الی ربک فتخشی و راه نمائیم ترا بسوی خدا و واجب است
[illegible] پس در اثر طاعت و بندگی خدا معرفت و خداشناسی ترا کامل گردد پس
خشیت الهی در قلب تو حاصل گردد فاریه الآیة الکبری پس رفت موسی و تبلیغ نمود
آنچه را که مامور بود بتبلیغ او پس ارائه داد فرعون را معجزه بزرگ را فکذب وعصی پس تکذیب
نمود معجزه را که از سحرات [illegible] و عصیان نمود موسی را در آنچه باو تبلیغ نمود ثم ادبر یسعی
پس پشت گردانید حق و کوشش نمود در ابطال حق فحشر فنادی پس جمع آوری کرد لشکر خود را و
ندا کرد انا ربکم الاعلی فاخذه الله نکال الآخرة والاولی پس گرفت
فرعون را خدا بعقوبت آخرت و دنیا را که خود و قومش غرق شدند ان
فی ذلک لعبرة لمن یخشی بدرستیکه در غرق فرعونیان عبرتی است از برای کسیکه [illegible]
[illegible] پس از غرق فرعونیان بنی اسرائیل مامور شدند بجهاد با اهل فلسطین و دخول
در وادی مقدس که موسی در او مبعوث گردید و بنی اسرائیل اطاعت نکردند و در اثر عصیان
مبتلا گشتند باقامت در صحرای تیه که از نواحی مملکت مصر است و تورات نازل گردید

و از آنجا قصد مصر نمود در راه راه گم کرد و در شب تاریکی نمی‌برد از طرف راست خود دید آتشی
بود دیدند که چنانچه در سوره مریم آیه ۵۲ و نادیناه من جانب الطور الایمن
یعنی ندا نمودیم موسی را از جانب طور که در طرف راست موسی بود زمانیکه از زمین
شیرین مصر بود و در سوره قصص آیه ۲۹ فلما قضی موسی الاجل وسار باهله آنس
من جانب الطور نارا و آیه ۳۰ فلما اتیها نودی من شاطی الواد
الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة یعنی پس زمانیکه آمد آتش را که دیده بود
از جانب طور ندا کرده شد از جانب وادی که در طرف راست موسی بود در زمینیکه
مبارک بود از درخت ترنج طور لغة هر کوهی را گویند و بخصوص نام کوهی است مثل اینکه
در مدینه ارزنی یکی ینبع و طرق و جابین مصر در ناحیه سوئیس و دیگر نام کوهی است در نزدیکی
بیت المقدس در ناحیه فلسطین و این کوهی است که در پای او که حضرت موسی خطاب شده و نامش
میشود سینا و سینین و این کوه در طرف راست است در وقت توجه از مدین بمصر و اما کوه
سوئیس پس در طرف چپ واقع خواهد بود در زمان توجه از مدین بمصر و در حرکت سلطان لغة
که هر کوهی که در او درخت زیتون باشد نامیده میشود بطور سینا و دیگر اینکه در او درخت زیتون
نباشد او را طور سینا نمیخوانند در سوره مؤمنون آیه ۲۰ و شجرة تخرج من طور
سیناء تنبت بالدهن وصبغ للآکلین پس از این آیات معلوم گردید

طور سینا واقع است در ناحیه فلسطین نه در ناحیه سوئیس چنانچه بعضی گفته اند اذهب
الی فرعون انه طغی برو بسوی فرعون بدرستیکه طغیان نموده است فقل هل لک
الی ان تزکی پس بگو بفرعون آیا از برای تو است میل و رغبت بسوی اینکه پاک شوی
از کفر و طغیان واهدیک الی ربک فتخشی و راه نمایم ترا بسوی خدا و واجبات
و ترک محرمات پس در اثر طاعت و بندگی خدا معرفت و خداشناسی ترا حاصل گردد پس
خشیه الهی در قلب تو حاصل گردد فاریه الآیة الکبری پس رفت موسی و تبلیغ نمود
آنچه را که مأمور بود بتبلیغ او پس ارائه داد فرعون را معجزه بزرگ را فکذب وعصی تکذیب
نمود معجزه را که گفت سحر است و عصیان نمود موسی را در آنچه باو تبلیغ نمود ثم ادبر یسعی
پس پشت گردانید از حق و کوشش نمود در ابطال حق فحشر فنادی پس جمع آوری کرد لشگر خود را و
ندا کرد فقال انا ربکم الاعلی فاخذه الله نکال الآخرة والاولی پس گرفت
گرفتن فرعون را خدا بعقوبت آخرت و دنیا را که خود و قومش غرق شدند ان
فی ذلک لعبرة لمن یخشی بدرستیکه در غرق فرعونیان عبرتی است از برای کسانیکه کار شدند
و از خدا بترسند پس از غرق فرعونیان بنی اسرائیل مأمور شدند بجهاد با اهل فلسطین و دخول
در وادی مقدس که موسی در او مبعوث گردید و بنی اسرائیل اطاعت نکردند و در اثر عصیان
مبتلا گشتند باقامت در صحرای تیه که از نواحی مملکت مصر است و تورات نازل گردید

بعثت حضرت موسی در طور فلسطین بوده است
نزول تورات در طور سوئیس بوده است

در ایام مدت اقامت در طوریکه در طرف راست موسی وقتیکه او بود وقت توجه از مصر بود
بر عکس زمان بعثت که از شام متوجه بود بمصر سوره طه آیه ۸۲ یا بنی اسرائیل
قد انجیناکم من عدوکم وواعدناکم جانب الطور الایمن یعنی مواعده کردیم با شما
بنی اسرائیل در جانب طور که میسر در بین شما بود در موقع توجه بشام و بشما تورات بدهیم
در آن هفته و بر شما بشود طور که در او تورات نزول کرده است بموجب این آیه طوری است که
در سوئیس است در نواحی مصر و طوریکه در آن مبعوث شد حضرت موسی بپیغمبری در فلسطین است
در نواحی شام و دوم طور سیناست زیرا که اولی درخت زیتون ندارد و این نکته را
شنیده از کلمه ایمن در آیه شریفه استنباط کنیم ~~اگرچه ممکن است کسی بگوید مراد ایمن~~
~~حضرت موسی است زمان توجه از مدین بمصر و این خیلی بعید است~~ بعلاوه
در مدت اقامت در صحرای تیه رفتن بوادی مقدس بر ایشان حرام شد یعنی بموجب
عقوبت الهی ممنوع شدند بحیثیکه نمیتوانستند به مکان واحد تورات نمودند حضرت موسی هم
به تنهائی نرفت بلکه با همت و نفر از قوم خود رفت
قضیه بعثت حضرت موسی و تکذیب فرعونیان و غرق آنان جمله بود متعرضه برای تسلی پیغمبر
یعنی این قضیه برای جواب کفار واقع گردیده است که انکار نموده بودند زنده شدن را مستبعد
و دور دانسته و مشکل میدانستند و خداوند در جواب ایشان بر حسب قدرت الهی صعوبت ندارد بلکه سهل

أانتم اشد خلقا ام السماء بنيها رفع سمكها فسويها

سهل است و سپس استدلال میفرماید بر امکان او بفرمایش أانتم اشد خلقا ام
السماء بنيها - السماء مبتدا است و خبر او محذوف است ای ام السماء اشد خلقا یعنی
آیا ایجاد شما بعد از مردن سخت تر و دشوارتر است از حیث خلق و ایجاد یا آسمان
دشوارتر است از حیث خلق و ایجاد و بالبداهة میدانید مشکلتر است از شما که در
آیه او بیان فرموده و ذکر شد امیوجه استدلال پس شروع میفرماید به بیان بنیها رفع
سمکها فسویها و سمک در لغت است السمک السقف او من اعلی البیت الی اسفله
والمسموکات السموات یعنی آیه آسمان را بنا فرمود و از حد الطول بنا در خانه که
سطح دارد و سقف و بلند نمود سقف آسمانها را که آسمان هفتم سقف است فقط
نسبت بجمیع آسمانها و بعضی آسمانها هم سطح دارد و هم سقف و تمام بنا سطح و سقف را
بلند فرموده است نسبت بزمین حسب آنچه گذشت در سوره نجم در تفسیر و بنینا فوقکم سبعا
شدادا و پس از بلند کردن سقف آسمان تسویه فرمود او را و قرار داد هفت آسمان
چنانچه در سوره بقره آیه ۲۹ هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی
الی السماء فسویهن سبع سموات وهو بکل شیء علیم یعنی خدا آنچنان
ذاتی است که ایجاد فرمود برای نفع شما تمام آنچه در زمین است از نباتات و حیوان

واغطش لیلها واخرج ضحیها

پس مرتبه گردید سپس آسمان پس یکبار زمین را و راست آسمان تسویه کمه ثم در اینجا برای
تراخی زمان نیست زیرا که ثابت و مشاهد جمیع ان ترتیب آسمان یکبار می شوند که گفته اند آسمان
ست ، به مراتب بعد از ... غیر تفرقه است پس قبل از یکبار آسمان خلق موالید
[illegible] است ... پس کلمه ثم از برای تراخی رتبه است یعنی فضیلت آسمان برای فی
الاعتبار و تقدیم خلق مافی الارض و سرض آسمان به جهت مزید اختصاص اوست بانسان

[illegible]

واغطش لیلها واخرج ضحیها در لغت است الغطش الظلمة والضحی الضوء
والاشراق یعنی تاریک فرموده خدا شب آسمان را و بیرون کرد روشنائی آسمان را
و هر یک از ظلمت شب و روشنائی روز نعمت بزرگ است از طرف خداوند شان بر بندگان
زیرا که اول ساتر عیب بندگان است و دوم وسیله تهیه لوازم زندگانی ایشان است چنانچه
گذشت در سوره عم)

تنبیه آفتاب در آسمان چهارم واقف است روشنائی دهنده است بسطوح تمام آسمان ها که
در وقتی نسبت به هستند و بواسطه حرکت افلاک گاه و تقابل می کنند بسطح زمین پس [illegible]
بیاید بر زمین ورود میگردد وگاه و تقابل بگردد سطح زمین به جرم آفتاب و آسمان سایه می اندازد بر زمین
شب میگردد پس ظلمت شب نیز از آن است و روشنائی روز تابش چراغ آسمان است
وازاینجا که مه اوند ... نسبت داد ظلمت شب و روشنائی روز را بآسمان والارض بعد ذلک
دحیها همه بعد بمعنی مع است چنانچه در قول خدا است عتل بعد ذلک زنیم در سوره

ص ۸۸ سورة والنازعات

والارض بعد ذلک دحیها اخرج منها ماءها ومرعیها والجبال ارسیها

در سوره القلم آیه ۱۳ ، ای مع ذلک یعنی آیه و یکبار آسمان و شب و روز زمین را هم فرمود
و از زیر خانه کعبه وسیع فرمود او را چنانچه ذکر شد در سوره عم و بعض گفته اند که مراد از دحو این گسترده
بلکه مراد اخراج آب و گیاه است از او چنانچه فرمایش اخرج منها ماءها ومرعیها تبیین
و تفسیر دحو است و لذا کلمه عطف را در این آیه ترک نموده است و بنا بر این کلمه بعد بمعنی بعدیت است
زیرا که عیون و انهار و نباتات جمیع موالید زمین و آسمان هستند و انتشار آنها ای موالید
یعنی استعداد زمین و قابلیت آن از برای اخراج آن موالید بعد از خلق آسمان و آفتاب به
گردش افلاک و یکبار شب و روز است

تنبیه بعض توهم کرده اند که این آیه منافی است ~~[illegible]~~ با آیه سوره بقره که در خلق
آسمان ذکر شد زیرا که این آیه دلالت دارد بر بعدیت اخراج معادن از خلق آسمان و آیه سوره بقره دلالت
بر تأخر خلق آسمان دارد ... ذکر شد که کلمه ثم از برای تراخی زمان نیست بس منافی نیست
و دیگر جمیع آیات و اخبار وارده در کیفیت خلق زمین و آسمان منافی است با حقیقت و استقلال زمین

والجبال ارسیها ای اثبتها و کوه ها را ثابت فرمود بر روی زمین که انتفاع برند مردم
بمنافع کوه ها از اشجار و مراتع در کوه ها چنانچه در سوره حم سجده آیه ۱۰ ، وجعل فیها رواسی
من فوقها یعنی قرار داد خدا در زمین کوه هائیکه ثابت هستند در جاهیکه بر بالای زمین
هستند و در سوره مرسلات آیه ۲۷ وجعل فیها رواسی شامخات یعنی قرار دادیم

ص ۸۹ سورة والنازعات

متاعا لکم ولانعامکم فاذا جاءت الطامة الکبری یوم یتذکر الانسان ما سعی

در زمین کوه هائیکه ثابت هستند در جاهیکه بلند هستند آن کوه ها بر پایه اصل کوه برای
سنگینی زمین است که میخ زمین باشد چنانچه گذشت در سوره عم و کیفیت کوه و ثابت برروی زمین است
و بلند و مرتفع است برای تمتع مردم است بمنافع کوه ها چنانچه فرموده است متاعا لکم ولانعامکم -
متاعا مفعول له است از برای اخرج وارسی ای فعل ذلک تمتیعا لکم ولانعامکم یعنی خدا
این کیفیت را ایجاد فرمود برای بهره دادن شما که اخراج و ارسا برای بهره بردن شما است و تمتع
چهارپایان شما است فاذا جاءت الطامة الکبری در لغت است طم الشیء کثر حتی علا وغلب
و طم الماء البئر ملأها والطامة الداهیة التی تغلب ما سواها من الدواهی یعنی پس زمانیکه
بیاید مصیبتی که بسیار است و برتری دارد بر تمام مصائب و غالب است بر ما سوای آن مصیبت که غیر آن
مصیبت فراموش میگردد و این صفت دارد آن مصیبت عظمی و بزرگ است

یوم یتذکر الانسان ما سعی یعنی روز هول ادات زمانیکه یاد می آورد انسان آنچه را که کوشش
کرده است از خیر و شر که آن عملیات خود را فراموش می کنند و چون نظر می کنند بنامه عمل خود پس
یاد می آورد آن اعمال را که کرده است سوره مجادله آیه ۶ ، یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم
بما عملوا احصیه الله ونسوه والله علی کل شیء شهید یعنی روزیکه بر می انگیزاند همه کفار را تا آنکه
خدا پس خبر میدهد ایشان را بآنچه را که عمل کرده اند از خیر و شر و حال آنکه شماره کرده است خدا آن اعمال
و ثبت فرموده است و ایشان فراموش کرده است آن عمل را و خدا بر همه چیز شاهد و حاضر است

ص ۹۰ سورة والنازعات

وبرزت الجحیم لمن یری

واما ظاهر و تنبیه مقصود از این خبر دادن هوای کفار است و بیم تمام خلایق و ترس را
آنهاست که بطرف آن حوادث و ترس میگردند که تمنا میکنند عذاب آتش را برای خلاص از این
شرمساری زیرا که هم اطلاع تمام خلایق بر اعمال قبیحه آنها موجب خجالت و شرمندگی
شدید ایشان است و در علاوه بر ترس ری از افعال شنیعه ایشان و برزت الجحیم لمن یری
در لغت است برز بروزا اخرج الی البراز ای الفضاء او ظهر بعد الخفاء و من موصول از الفاظ
عموم است ای لکل راء یعنی آشکار کرده میشود جهنم از برای هر بیننده که در روز قیامت
تمام خلایق می بینند جهنم در کات او را در صحرای محشر و موقف حساب آشکار میگردد
بعد از پنهان بودن او بر مردم و لیکن نسبت بمتقین دور است بلکه بهشت نزدیک است
بایشان چنانچه در سوره شعراء آیه ۹۱ ، وازلفت الجنة للمتقین وبرزت الجحیم للغاوین
یعنی نزدیک میشود بهشت بمتقین که ببینند به نگاه ایشان بهشت خداوند و آشکار میگردد
جهنم از برای گمراهان که ببینند به نگاه ایشان و نزدیک میگردد جهنم بایشان چنانچه
در سوره الملک آیه ۲۷ ، فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا یعنی پس زمانیکه
ببینند آن موعود را که جهنم باشد نزدیک بایشان زشت میگردد روهای کفار زیرا که یقین
میکنند بوقوع عذاب و چنانچه در سوره کهف آیه ۵۳ ، ورأی المجرمون النار فظنوا

فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی

فظنوا انهم مواقعوها و لم یجدوا عنها مصرفا یعنی و ببینند گناهکاران
آتش را پس یقین کنند وقوع در او را و راهی از او ندارند تبصرة معلوم گردید انکار
شدن جحیم به دو نحو است یکی به آنکه نزول خود ببیند است و دیگری با آنکه نزول دیگران است
و در این سوره که تفسیر مراد اطلاق اول نشان است و در سوره [illegible] قسم اول است و لذا تفسیر
شده است بگمراهان و نمادین فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی
در لغت است طغی جاوز القدر و ارتفع و غلا فی الکفر و اسرف فی المعاصی و الظلم و اشره
اگر چه و آثر اختار معنی این آیه گذشت در سوره عم و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس
عن الهوی فان الجنة هی المأوی و اما کسیکه بترسد از ایستادن از برای حساب
پروردگار خود و باز دارد نفس خود را از شهوات و آنچه را که میل دارد باو از محرمات پس
هر آینه بهشت جایگاه اوست
توضیح در لغت است قام انتصب و قام الرجل المرئة قام بشأنها و قام اهله قام بشأنهم بعد عن
بنفسه پس قول خدا مقام ربه دو احتمال دارد اول آنکه اسم زمان باشد از قام بمعنی اول
یعنی زمان ایستادن و فاعل او ضمیر موصول است و اضافه بمعنی است تقریر [illegible] ای مقامه لربه
ای لحسابه [illegible] و المعنی زمان وقوفه لربه چنانچه در سوره مطففین آید یوم یقوم الناس
لرب العالمین یعنی روزیکه بر پای ایستند مردم از برای حساب پروردگار عالمیان و احتمال معنی

برای این احتمال ترسیدن از حساب روز قیامت خواهد بود چنانچه در سوره رحمن آیه ۴۶ و
بخشیدن [illegible] و [illegible] احتمال دوم آنکه مصدر میمی باشد از قام بمعنی دوم
و مضاف باشد [illegible] بفاعل خود از قیام ربه [illegible] در این آیه اطلاعه علی احوالهم
یعنی کسیکه بترسد از اطلاع پروردگار خود بر معاصی خود و در تفسیر صافی از کافی روایت
شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود کسیکه یقین دارد که خدا او را میبیند و او را میشنود
سخن او را و میداند علانیت او را پس این معنی باز میدارد آنکس را از اعمال زشت
و بد پس آنکس همان است که خدا در باره او فرموده است خاف مقام ربه و نهی النفس عن
الهوی تذکرة در سوره ابراهیم آیه ۱۷ [illegible] ذلک لمن خاف مقامی و خاف
وعید یعنی ثابت است از عذاب و [illegible] از برای کسی است که بترسد از وقت حساب من
یا از اطلاع من بر احوال او و بترسد از وعید من و در سوره الرحمن آیه ۴۶ و لمن خاف
مقام ربه جنتان یعنی و از برای کسیکه بترسد ایستادن حساب را یا اطلاع الهی را دو باغ است
از باغهای بهشت یکی بسبب [illegible] دیگری بسبب ایمان و [illegible] محرم
یا آنکه یکی با [illegible] و دیگری [illegible] یا آنکه یکی برای فعل واجب و دیگری ترک حرام یا آنکه
یکی داخل قصر است و دیگری خارج قصر یا آنکه یکی منزل نفس است و دیگری منزل عیال او

دیگر آن است این نیز احتمال قوی است از مثلها که در [illegible] تبصرة گذشت
در سوره عبس [illegible] در وجه [illegible] سبعه و [illegible] گیرانه [illegible] است
[illegible] و [illegible] داشت [illegible] سبب [illegible] نفس است
از ارادات خود که [illegible] است و [illegible] بر ذکر ارادات
نفس و معنی هوس اما اول [illegible] چهارگانه بلغم و خون و صفرا و سودا هر یک [illegible] دارد
زیرا که بلغم سبب [illegible] و [illegible] است و [illegible] سبب غضب و [illegible]
[illegible] و [illegible] است و خون سبب [illegible] دارد [illegible] نفس
است [illegible] طبیعت [illegible] است [illegible] چنانچه در سوره یوسف آیه ۵۳ ان النفس
لأمارة بالسوء دار [illegible] قسم است اول بهیمیه یعنی [illegible] و [illegible] در [illegible]
غالب [illegible] سبعیه یعنی قوه غضب [illegible] است سوم شیطانیه یعنی قوه [illegible]
[illegible] است [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] در لغت است هوی [illegible] سقط من علو الی سفل و الهوی [illegible] العشق و اراده النفس و
[illegible] لانه یهوی [illegible] فی الدنیا الی کل داهیة و فی الآخرة الی الهاویة
پس هوای نفس یعنی آنچه سبب است از برای [illegible] او از [illegible] و از برای [illegible] در دنیا
و آخرت زیرا که [illegible] است از برای [illegible] آخرت [illegible]

یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها فیم انت من ذکریها

و مانع است از پیمودن راه خدا چنانچه فرموده است در سوره ص آیه ۲۶ و لا تتبع الهوی
فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما
نسوا یوم الحساب یعنی متابعت مکن ارادات نفس را که اگر متابعت کنی پس گمراه
میکند تو را از راه خدا و هر آینه کسانیکه گمراه [illegible] از برای ایشان است عذاب سخت بسبب فراموش
کردن ایشان روز حساب را یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها ساعت یعنی قیامت
و اطلاق ساعت بر قیامت برای وقوع اوست دفعة و بغتة در یک ساعت و یا برای سرعت حساب
که در او واقع میگردد و یا آنکه در نزد خدا یک ساعت است اگر چه طولانی است [illegible] و ایان اسم
استفهام است بمعنی متی و سؤال از زمان است و مرسیها بضم میم اسم زمان یا مصدر میمی است از ارساء
بمعنی اثبات که قانون در اسم زمان و مکان و مصدر میمی این است که از ثلاثی مجرد بر وزن مفعل
بفتح میم است و از مزید بر وزن مفعل بضم میم است مثلا مخرج بضم میم و فتح را [illegible] است
یعنی اسم مفعول و اسم زمان و مکان و مصدر میمی از اخراج باب افعال [illegible] مراد بود
و هم چنین است مرسی فالمعنی متی ارساؤها ای اثباتها و تقررها ای متی تقوم [illegible] و ایان
خبر مقدم است و مرسیها مبتدا مؤخر و این جمله بدل اشتمال است از ساعة ای یسئلونک عن
ارساء الساعة [illegible] یعنی ترا پرسش میکنند از اثبات ساعت چه زمان است فیم انت من
ذکریها فیم در اصل فیما بوده است الف حذف شده است چنانچه [illegible] است در [illegible]

الی ربک منتهیها

دخول حرف جر بر مای استفهام شده و تم به فیم ظرف مستقر است خبر مقدم انت مبتدا مؤخر
من ذکریها متعلق است بظرف مستقر است نسبت به الفعل و المعنی انت کائن فی ای شیئ من ذکر
وقتها یعنی آیه تو چیستی در چه چیز از ذکر زمان قیام قیامت و ترا چه کار است بذکر زمان او
یعنی نیست برای تو بیان وقت قیامت و ذکر ساعت آن زیرا که علم او مخصوص است بذات حق است
الی ربک منتهیها ای منتهی علمها در لغت است . المنتهی مرجع الشیئ [illegible] احدی یعنی
علم ساعت برای پروردگار تست و تجاوز نمیکند از آن علم بغیر او سوره اعراف آیه ۱۸۶ یسئلونک
عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت
فی السموات والارض لا تاتیکم الا بغتة یسئلونک کانک حفی عنها قل انما
علمها عند الله ~~[illegible]~~ و لکن اکثر الناس لا یعلمون یعنی پرسش میکنند ترا از ثبوت
ساعت چه زمان است بگو علم بوقت ساعت نزد پروردگار من است و ظاهر نمیگرداند او را
در وقت او مگر خدا یعنی وقت قیام قیامت مخفی است تا آنکه واقع گردد بدون شعور احدی
از مخلوقین و قیام قیامت سنگین است بر آسمانها و زمین ها که موجب فنای آنها است و بر اهل زمین
و آسمان که موجب بعث آنها است للحساب و المجازات نمی آید شما را مگر ناگهانی بدون آنکه بخبر
و اطلاع احدی از خلق پرسش میکنند ترا به گمان اینکه تو پرسش را بنهایت رسانی
و در اثر کوشش در سؤال اطلاع پیدا میکنی بر وقت او ولی این گمان خطا است و علم بود

انما انت منذر من یخشیها کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها

و علم او مخصوص است بذات حق است و ترا کاری نیست بزمان وقوع آن بلکه فقط تو بیم
آنان را از وقوع آن
انما انت منذر من یخشیها ای [illegible] ینتفع الانذار فیه و تو ترساننده هستی کسی را که
بترسد قیامت را بسبب انذار تو و اما کسیکه مؤثر نیست در حقش انذار بواسطه فرو رفتن در شهوات
پس انذار او کالعدم است سوره یس آیه ۹ سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
و تبلیغ رسالت فقط برای اتمام حجت است سوره نساء آیه ۱۶۴ لئلا یکون للناس علی الله
حجة بعد الرسل [illegible] گذشت معنی این آیه [illegible] انذار رسانیده
[illegible] قیامت زیرا که او مخصوص است [illegible] کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة
او ضحیها در لغت است العشیة آخر النهار و الضحی وسط النهار اضاف الضحی الی العشیة لاجتماعهما
فی نهار واحد ای ضحی یوم تلک العشیة لا غیرها معنی آیه گویا [illegible] در روزیکه می‌بینند
سختیهای قیامت را درنگ نکردند در دنیا مگر ساعت آخر روز یا ساعت وسط روز یعنی
زمان زندگانی دنیا در نظر آنها یک ساعت از روز خیال بود سوره یونس آیه ۴۵ و یوم
یحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة من النهار
سوره احقاف آیه ۳۵ کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار

بسم الله الرحمن الرحیم

عبس و تولی ان جاءه الاعمی عبوس گرفتگی صورت و ظهور آثار کراهت است
در او و تولی اعراض از شخص و اقبال بدیگری است و ان جاءه بتقدیر لام جر است
ای للمجیئه متعلق است بعبس یعنی گرفته شد صورت او بظهور آثار کراهت در او و اعراض
نمود از او و آن گرفتگی صورت برای آمدن کور بمحضر است و آن کور ابن ام مکتوم است
و اسم او عبدالله بن شریح است و ام مکتوم اسم مادر پدر او است شأن نزول آیات
اینکه پیغمبر اکرم جمعی از بزرگان قریش را دعوت مینمود باسلام و اشتغال داشت بسخن
گفتن با آنها بامید اینکه اجابت میکنند دعوت آنحضرت را و در این حال ابن
ام مکتوم آمد و عرض کرد به پیغمبر اکرم علمنی مما علمک الله یعنی بر من تعلیم فرما بدون التفات
و شعور باینکه پیغمبر اکرم مشغول سخن گفتن با دیگران است و در بین سخن این تقاضا
مناسب نیست و پیغمبر اکرم هم مناسب نبود قطع سخن فرماید و متوجه گردد باو و لذا التفات ننمود
باو پس ابن ام مکتوم تکرار نمود سخن و تقاضای خود را پس پیغمبر اکرم گرفته شد از آمدن ابن ام مکتوم
و اعراض فرمود از او و اقبال نمود بقریش در اتمام سخن با آنها بطمع اسلام آنها
پس آیه نازل شد و بعضی گفته اند ابن ام مکتوم وارد شد بر حضرت و در نزد آن
حضرت عثمان بود و حضرت او را مقدم داشت بر عثمان پس عثمان گرفته شد از آمدن
ابن ام مکتوم و عثمان اعراض نمود از او پس آیه نازل شد ولی این معنی ابداً مناسبت
ندارد با خطاب عتاب آمیز به پیغمبر اکرم در آیات آتیه و ما یدریک لعله یزکی او یذکر
فتنفعه الذکری یعنی و چه چیز ترا دانا کرده است بحال این کور و صنادید قریش
که از این اعراض و با آنها اقبال نمودی شاید این کور پاک شود از شرک و کفر و سایر اخلاق
رذیله بسبب تعلیمات تو او را یا آنکه در اثر وعظ تو آن کور متعظ شود و نفع بخشد او را

وعظ تو پس سخن تو با این کور مؤثر و نافع باشد در صورتیکه سخن تو با آن صنادید قریش
بی ثمر باشد که در آنها تاثیر نکند اما من استغنی فانت له تصدی و ما علیک
الا یزکی اما کسیکه بی نیاز است بواسطه دارائی دنیا پس تو از برای او اقبال نمائی
و گوش بسخن او میدهی بطمع و حرص بر ایمان او و حال آنکه عیب بر تو باکی در اینکه آن
شخص غنی پاک نشود از کفر و شرک باسلام آوردن و فقط تکلیف تو رسانیدن
است و اما من جاءک یسعی و هو یخشی فانت عنه تلهی و اما کسیکه می‌آید
ترا در حالیکه کوشش میکند در طلب خیر و حال آنکه میترسد خدا را پس تو از آن
شخص اعراض میکنی و مشغول میشوی بدیگران و در جوامع شیخ طبرسی است پس از
وقت ابن ام مکتوم بر پیغمبر اکرم وارد میشد آنحضرت میفرمود مرحبا بمن عاتبنی
فیه ربی و نیز روایت و مشهور است بعد از نزول این آیات پیغمبر اکرم اقبال
نفرمود بشخص غنی و اعراض نفرماید از شخص فقیر تنبیه توهم نشود که این تقریر
منافی است با مقام ختمی مرتبت زیرا که تنافی متوهم یا در فعل پیغمبر است و یا در خطاب
الهی است اما اول پس قانون در عرف و شرع اجازه نمیدهد قطع سخن و توجه پیغمبر را
بلکه اگر توجه مینمود با ابن ام مکتوم و اعراض مینمود از بزرگان قریش بر خلاف قانون
عرف و بر خلاف قانون تبلیغ بود زیرا که در تبلیغ تمام آحاد ناس بالسویه باید باشند
و تقاضای ابن ام مکتوم بیموقع بود و بالحضور یا حوصله پیغمبر اکرم داشت بر ایمان
قریش اعراض از آنها ایجاب مینمود تنفر آنها را و اما خطاب الهی اگر چه بصورت
عتاب است ولی در معنی مدح است از ابن ام مکتوم و ذم است از قریش که چون
سخن تو در حق آنها مؤثر نیست پس اولی هستند باعراض و نیز اخبار غیبی است
بعدم ایمان آوردن قریش یعنی تو پیغمبر مطلع بر ضمائر مردم نیستی ولی ما خدا
احاطه داریم بر ضمائر و بر مورد تأثیر سخن تو و حرص تو بر ایمان شخص مؤثر در شخص کور خواهد بود

چنانچه در سوره یوسف آیه (۱۰۴) وما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین
ودر سوره نحل آیه (۳۹) ان تحرص علی هدیهم فان الله لا یهدی
من یضل وما لهم من ناصرین پس مقصود از خطاب در این آیات این است
که حریص بر ایمان قریش نباش فقط تبلیغ وظیفه تو است واما عتاب بحسب ظاهر
پس مراتب اشد از این در قرآن است سوره هود آیه (۱۱۴) فاستقم کما
امرت ومن تاب معک ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر ولا ترکنوا الی الذین
ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون —
محصل مطلب خدای عالم بمافی الضمیر خبر میدهد پیغمبر خود را که حال کاهی بلسان عتاب
در ضمن خطاب جمعی وکاهی بخطاب انفرادی (عینی) مقصود از این آیات اطلاع پیغمبر
است بر ایمان ابن ام مکتوم وکفر قریش نظر جز دادن خدا بنفاق منافقین در
صدد تنبیه پیغمبر اکرم آنها را مؤمن میدانست در سوره بقره آیه (۲۰۰) ومن الناس
من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام
یعنی بعضی از مردمان کسانی هستند که بشگفت میآورد ترا قول او در زندگانی دنیا
یعنی بلسان میگویند از روی خدا و رسول هستم وشاهد میگیرد خدا را بر آنچه را که در
خاطرش نفاق قلب او است یعنی موافقت قلب با لسان او وحال آنکه آن شخص سخت ترین
اشخاص است در دشمنی با خدا و رسول خدا وتو فریب این اشخاص را نخور
و فریفته آنها مباش نتیجه مستحصله از این آیات آنکه قرآن موعظه الهی است
وکسیکه طالب وعظ است ومتعظ میگردد باو سزاوار است بتعلیم قرآن واما آن
کسیکه طالب نیست ومتعظ نمیگردد باو سزاوار نیست بتعلیم بر سبیل ... بود
خوانندن وعظ لذا میفرماید کلا انها تذکره کلا کلمه ردع است مرجع ضمیر
آیات قرآنیه است تذکره مصدر باب تفعیل است از ذکر ودر لغت است

وازجمله موارد قضیه قتاده است که بردر از انصار از خانه او دزد برد ومال ذره از خانه یکنفر یهودی برده آن وادگفت مرد انصاری آن مال را نزد من امانت سپرده وقتی قصه را عرض کردی پیغمبر اکرم پس طائفه آن انصاری آمدند بر حضرت رسول وشکی نمودند از قتاده یهودی که اینها زیادا برده اند واتهی نسبت دزدی را با واده اند وحضرت رسول را غیر آگاه نمود نفهم وخواست آن یهودی را حد زند پس آیات نازل شد سوره نساء ۱۰۶ تا ۱۱۳ بعضا آیه است راجع بایشان قضیه که خطاب میشود بپیغمبر اکرم ولا تکن للخائنین خصیما واستغفر یعنی لم یعنی بمعاونت خصم کسیکه باک است از افترا یعنی قتاده ویهودی که تهمت خاطر خیانت کاران یعنی قوم انصار کمان دزدی کرده بودند وبدیگران نسبت داده بودند واستغفار کن از خصومت با قتاده وقصد اجرا حد نسبت بیهودی ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم یعنی جدال ودفاع مکن از طرف خیانت کاران ها انتم اولاء جادلتم عنهم الی آخر قرائت با قوم انصار دفاع کرد ...

الذکر الحفظ للشیء والصلوة لله والکتاب فیه تفصیل الدین وجون ... حدث
بر ذات ممتنع است مصدر بمعنی اسم فاعل است معنی آیه نه چنین است که اشتغال بدیگران
کنی واعراض نمائی از این شخص بدرستیکه آیات قرآنیه تفصیل دهنده است دین وشرع را
وکیفیت اطاعت وبندگی را فمن شاء ذکره فاعل شاء ضمیر است عائد بموصول
مفعول محذوف است ای ان یذکره فاعل ذکر ضمیر است راجع بتذکره وتذکیر
ضمیر باعتبار تذکیر مصدر است وضمیر بارز راجع است بموصول یعنی پس هر کس بخواهد
حفظ آن تذکره را یعنی حافظ باشد تفاصیل دین را وفراموش نکند او را اعلاماً
واعتقاداً پس آن تذکره تفصیل میدهد برای آن شخص یعنی کسیکه طالب تعلیمات
الهیه باشد پس قرآن او را راه نمائی مینماید مثل ابن ام مکتوم که طالب تعلیم
وحفظ بود چنانچه در سوره یس آیه (۱۰) انما تنذر من اتبع الذکر
وخشی الرحمن بالغیب یعنی تبلیغ تو مؤثر است در حق کسیکه عازم باشد بر
پیروی ومتابعت کردن کتاب الهی که در اوست تفصیل دین واما آن کسی را که تو پیغمبر
در صدد تعلیم او هستی بدون اینکه خودش طالب باشد مثل بزرگان قریش پس قرآن
در حق او مبین ومفصل نخواهد بود ومؤثر در او نخواهد شد چنانچه در سوره بقره
آیه ۵ ودر سوره یس آیه ۹ است سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
لا یؤمنون غرض قرآن تذکره وموعظه است برای متقین ومؤمنین چنانچه در سوره
آل عمران آیه ۱۳۲ هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمتقین یعنی
قرآن مبین است نسبت بجمیع مردم که تبلیغات قرآن عام است ولی هدایت
ووعظ او اختصاص دارد بمتقین واما کفار پس محروم هستند از وعظ وتعلیمات
قرآن واین حرمان بواسطه سوء اختیار کفار است نه بسبب قصور قرآن ولذا
چنانچه در سوره بنی اسرائیل آیه (۸۴) وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة
للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة

فی صحف ظرف است مستقر صفت است از برای تذکره یعنی آن تذکره وقرآن
ثابت کردیده شده است در صحیفهائیکه گرامی کرده شده اند وبلند کرده شده اند
از حیث رتبه ودرجه وپاک وپاکیزه هستند از شک وتناقض وبدی وهر نقص
ومراد از صحف یا صحیفهائی است که ملائکه استنساخ نموده بودند از قرآن چنانچه در
اخبار است که قرآن جملةً دفعةً از لوح محفوظ نازل شد به بیت المعمور وملائکه
استنساخ نمودند او را وجبرئیل متدرجاً نازل می نمود بر پیغمبر ویا مراد کتب آسمانی است
یعنی تذکره قرآن در کتب آسمانی بوده است چنانچه در سوره اعلی است ان هذا لفی
الصحف الاولی صحف ابراهیم وموسی یعنی بدرستیکه این قرآن ثابت است در صحیفهای
اولین صحیفهای ابراهیم وموسی بایدی سفرة کرام بررة ظرف مستقر صفت
است از برای صحف یعنی آن صحیفها ثابت است در دستهای سفراء الهی که آن سفراء
کرام هستند ونیکو هستند ومقصود از سفراء ملائکه هستند بنا بر احتمال اول ومراد
انبیاء هستند بنا بر احتمال دوم قتل الانسان ما اکفره مراد از انسان بزرگان
قریش است که پیغمبر اکرم آنها را دعوت میفرمود در موقع آمدن ابن ام مکتوم که عتبه
وشیبه بودند با جمعی دیگر وما اکفره صیغه تعجب است از کفر آنها واین فعل یا نفرین است
یعنی خدا بکشد او را ویا اخبار غیبی است بقتل انسان در یوم بدر واز مضارع محقق
الوقوع تعبیر شده است بماضی که عتبه وشیبه در روز بدر هر دو کشته میشوند من ای شیء
خلقه من نطفة خلقه از چه چیز خلق وایجاد فرمود انسان را استفهام از برای
تحقیر انسان است وتقریر امر بانکه مبدء خلقت پست ترین اشیاء بوده است ایجاد فرمود انسان را
از نطفه یعنی منی فقدره ثم السبیل یسره احتمال میرود اول آنکه در لغت است
التقدیر التروية فی تسویة الامر وتقدیر تهیاء وبنا بر این معنی آیه این است که مهیا فرمود

مبدء انسان را از برای آنچه را که مصلح او است در رحم در جمیع حالات وانتقالات از نطفه وعلقه
وسایر انتقالات در رحم تا موقع خروج از رحم پس آسان فرمود از برای او راه خروج
از رحم را که طفل در رحم مادر سر او بسمت سینه مادر است وپای او بطرف پائین در
موقع خارج شدن برای آسانی خروج منقلب میگردد وسر او بسمت پائین وپای او بسمت بالا
میشود زیرا که خروج سر آسانتر است وعلاوه رحم گشوده میشود از برای خروج طفل پس
باسانی طفل خارج میگردد پس حاصل مقصود از تقدیر انسان مهیا ساختن رحم است از
برای پرورش دادن نطفه چنانچه در سوره مؤمن آیه ۱۳ فرموده ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین
یعنی پس قرار دادیم انسان را نطفه در قرارگاهی که متمکن است از حفظ وپرورش او احتمال دوم آنکه
قدر از ماده قدرت باشد یعنی پس توانا نمودیم انسان را بر هر یک از نیک وبد که باراده واختیار
متمکن باشد بر هر یک از اطاعت وعصیان وپس از آن راه سلوک الیه وبندگی را برای انسان
آسان نمودیم بفرستادن انبیاء ورسلین وکتب سماوی وتعلیمات انبیاء راه سعادت را وبیان نمودن
آنها چاه شقاوت را احتمال سوم آنکه قدره بمعنی شرف باشد یعنی پس صاحب قدر ومنزلت نمودیم
انسان را که از عالم پست نطفه ارتقاء نمود بعالم انسانیت که اشرف موجودات است چنانچه در سوره بنی اسرائیل
آیه ۷۲ فرموده ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا یعنی وبتحقیق گرامی داشتیم ما ابنای آدم را وحمل نمودیم انسان را در خشکی ودر دریا
یعنی متمکن نمودیم از مسافرت در دریا ودر خشکی وروزی نمودیم ایشان را از ماکولات پاکیزه وفضیلت دادیم
ایشان را بر بسیاری از مخلوقات وگرامی داشتن انسان باعتبار اختصاص او است از سایر حیوانات
بهشت چیز بعقل ونطق وسیمای نیکو وقد رسای مستقیم نه منحنی مثل چهار پایان وتدبیر امر معاش ومعاد
وتسلط بر آنچه در زمین است وتسخیر جمیع حیوانات نسبت بانسان وتمکن انسان از صناعات چنانچه محسوس است
که نمونه او سیر انسان تحت شعاع فضا است آنان را بر اراده وتحت البحر او هم آهنگ با نهنگ بحر محیط را
متلاطم ساخته وعقاب هوا پیمائی در جو فضا افلاک سیر میکند وبسرعت برق با سیم وبی سیم با شرق وغرب

سخن میگوید و زمانی در بسیط خاک با ارواح پاک طرق حقائق میجوید و تمام این صنایع و رازها قوه
است که خدا از کمال رحمت و مهربانی باو بآن آشنا ساخته و دانسته و البته شکر چنین نعمت
بزرگ لازم است بر انسان و اگر کافر شود پس کفر او عجب آور است چنانچه فرموده ما اکفره تنبیه احتمال
اول را در تفسیر فرموده اند ولی دوم و سوم را در تفسیر ندیده ام و لکن بنظر بنده احتمال اول بعید است
و هر یک از دوم و سوم بسیار مناسب است با اسلوب کلام در مقام امتنان و از معصوم در معنی آیه
روایتی وارد نشده بلکه باید رجوع شود بمعنی آیه بمتفاهم عرفی ثم اماته فاقبره ثم و لا انشره
بر تراخی معطوف از معطوف علیه بمدة از زمان یعنی زمان زندگانی انسان در دنیا فاصله است
بین خلق انسان و موت او و در لغت است القبر دفن الانسان و قبره دفنه و اقبره جعل له قبرا
یعنی آیه و پس از خلق و ایجاد انسان با کمال شرف و اختیار و آسانی راه نجات و سعادت او در راه سلوک
الی الله پس میمیراند خدا او را و پس از مردن وا میدارد از برای او قبر و امر فرمود که دیگران او را پنهان
کنند در زمین تا برای گرامی داشتن انسان که بدن او طعمه جانوران نگردد و بواسطه تعفن او موجب
تنفر دیگران نگردد و این دفن امتیازی است از برای انسان از سایر حیوانات تنبیه موت امری است
وجودی که خداوند متعال ایجاد فرموده است از برای حکم و مصالحی که در او است و از جمله امتحان مکلفین
است چنانچه در سوره تبارک است آیه ۲ الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی آن
چنان خدائیکه ایجاد فرموده مردن و زندگانی دنیا را برای امتحان شما بندگان که موت ایجاد گردید برای
عدم وثوق بندگان بدنیا و اینکه لذات او فانی است و برای عبرت گرفتن انسان بموت دیگران و حیات
ایجاد فرمود برای توانائی انسان بر اعمال و برداشتن زاد و توشه برای سفر آخرت و فی الحقیقه
موت انتقال از عالمی است بعالم دیگر و مقدمه است از برای سعادت و قبر نسبت بعالم آخرت
بمنزله رحم است نسبت بعالم دنیا (از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم بحیوان سر زدم مردم از
حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم) بهر حال انسان بحسب وصیت لقمان دو چیز را
هیچ وقت نباید فراموش کند یکی خدا را همیشه یاد کند و دیگر مرگ را فراموش نکند و دو چیز را
هیچ وقت نباید یاد کند یکی احسانیکه بدیگران میکند هیچ وقت یاد نکند و دیگر بدی
دیگران را فراموش کند و یاد نکند و در اثر یاد مرگ باید در تهیه زاد و توشه باشد

چنانچه امیر المؤمنین سلام الله علیه میفرماید فعلیکم بالجد و الاجتهاد و التزود فی منزل الزاد
و لا تغرنکم الدنیا کما غرت من کان قبلکم فاصبحوا مساکنهم اجداثا و اموالهم میراثا
بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که ایام عمر بر باد است مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
که این عجوزه عروس هزار داماد است مرگ اندر ره و در تو تنها چه کنی دار در این وعده دان از چند اعتدالی
ای دل ار عشرت امروز بفردا فکنی مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد اللهم وفقنا لما تحب و ترضی
ثم اذا شاء انشره اذا ظرف است منصوب بانشره و نشر بمعنی و زنده نمودن بعد از مردن است و بر انگیختن
و زنده کردن مردگان هر سه آمده است در لغت است النشر الریح الطیبة او اعم و احیاء المیت کالنشور
و الانتشار و التفرق یعنی آیه و پس از میرانیدن و دفن کردن زنده میکند خدا او را در وقتیکه بخواهد و چون
وقت معهود معلوم نیست برای احدی جز خدا پس وقت او مشیته است زنده کردن مردگان را که بمنزله اراده
ایجاد میشود آخر سوره یس اذا اراد الله شیئا ان یقول له کن فیکون که بمنزله اراده ایجاد میشود مراد
بدون گفتن لفظ و اما کیفیت زنده کردن مردگان پس تشبیه فرموده است او را خدا بزنده کردن
زمین مرده که منقطع شده است از او حیات نباتی در سوره فاطر آیه ۱۰ والله الذی ارسل الریاح
فتثیر سحابا فسقناه الی بلد میت فاحیینا به الارض بعد موتها کذلک النشور یعنی خدا آن
چنان کسی است که فرستاده است بادها را پس بحرکت در میآورد آن بادها ابرها را پس میرانیم ما آن ابرها را
بشهر مرده که خلاء حیات نباتی از او قطع شده و فقط قوه و استعداد روئیدن را دارا است
پس زنده میکنیم ما با آن ابر یعنی باریدن آن ابر زمین را یعنی پس از باریدن باران آن روئیده میشود
گیاه و ظاهر میگردد حیات نباتی آن و زنده کردن مردگان هم همچنین است که باران بیارد بر مرده های
پوسیده پس آن مردگان از قبرها خود سر در میآورند یعنی قطعات اعضاء بدن انسان
و وجه تشبیه از سه جهت است اول اینکه همچنانیکه زمین در موقع خشکی حیات نباتی ندارد و فقط
استعداد حیات را دارا است همچنین بدن انسان در قبر حیات ندارد و چنانچه زمین زنده
میگردد بباران همچنین بدن انسان زنده میگردد بباران و فرقی نیست بین زمین و بدن انسان
الا از حیث اینکه روح زمین روح نباتی است و روح انسانی روح حیوانی است دوم اینکه همچنا
نیکه باد جمع آوری میکند قطعات ابرها همچنین باد جمع آوری میکند اعضاء بدن انسان را
سوم آنکه همچنانیکه باد را میرانیم بشهر مرده همچنین میرانیم روح را ببدن میت توضیح این

تشبیه موقوف است بذکر دو امر اول اینکه از معصوم روایت شده که در موقع نشور چهل روز
باران میبارد بر زمین پس خاک آدمی مرتفع میگردد روی خاک نظیر کره روی دوغ و نظیر
طلا موقع طلا شوری که رو میافتد و یا نظیر شوره نمک که رو میافتد پس باد حرکت میدهد آنچه را
که رو افتاده است در فضای هوا اعضای بدن انسان بیکدیگر متصل میگردد پس ۳ روح
دمیده میشود بآن ابدان و خبر در تفسیر صافی مذکور است در ذیل آیه قل یحییها الذی انشاها
اول مرة پس ارتفاع خاک انسان بر زمین بسبب باران نظیر ارتفاع گیاه است بر زمین بسبب
باران که وجه اول تشبیه است و اتصال قطعات بدن انسان در فضای هوا بسبب باد نظیر
اتصال قطعات ابر است در فضای هوا که وجه دوم تشبیه است و دمیدن صور نظیر راندن ابر است بشهر مرده که وجه
سوم تشبیه است امر دوم در مجمع البحرین در ماده نفس روایت میکند از حضرت امیر ع که فرمود انسان
سه روح دارد اول روح نباتی و از برای او پنج قوه است ماسکه و جاذبه و هاضمه و دافعه و مربیه و زیاده
و نقصان انسان بواسطه این پنج قوه است و برانگیختن این قوه از کبد انسان است و زمین
مادامیکه دارای این پنج قوه است زنده است و اگر این قوای زمین از کار باز ماند پس آن زمین
مرده است دوم روح حیوانی است و از برای او پنج قوه دیدن و شنیدن و بوئیدن و چشیدن
و مالیدن و برانگیختن این قوه از قلب انسان است سوم روح انسانی است و از برای او است
پنج قوه ذکر و فکر و علم و حلم و نباهه پس اگر انسان دارای این پنج قوه نباشد انسانی است مرده
یعنی حیوانی است زنده و یک روح دیگر است مخصوص بسلسله معصومین سلام الله علیهم اجمعین و از برای
او نیز پنج قوه است بقاء فی فناء و نعیم فی شقاء و عز فی ذل و فقر فی غناء و صبر علی بلاء
و برانگیختن این قوا از طرف خدا است و شرح این حدیث شریف مناسب بمقام نیست ولی
در ضمن معلوم گشت که امتیاز سلسله معصومین از سایر افراد انسان نظیر امتیاز انسان
است از سایر افراد حیوان و بتامل و دقت در این معنی فضیلت ائمه معصومین معلوم
میگردد و اشاره کافی است کلا لما یقض ما امره یعنی بمناسبت نعم الهی که ذکر گردید در این
آیات اطاعت انسان اوامر الهی را بواسطه لزوم شکر منعم بحکم عقل و لیکن چنین نیست

که انسان شکر کرده باشد بلکه هنوز بجا نیاورده است آنچه را که امر کرده است خدا آن
انسان را و ممکن است ضمیر فاعل یقض برگردد بانسان معهود یکه قبلا ذکر گردید پس مراد عتبه
و شیبه و بزرگان قریش است که پیغمبر اکرم دعوت فرموده بود آنها را باسلام پس مراد از موصول که امر
شده بود باو حضور و ایمان خواهد بود و دلالت دارد بر این خصوصیت سیاق کلام و شان
نزول آیه و در جمله از تفاسیر این معنی را اراده اند و ممکن است ضمیر بر گردد بمطلق انسان
و مراد از موصول هم مطلق اوامر الهی باشد و چون مراد جنس انسان است اطاعت افراد قلیله
از انسان مضر نیست بصدق فرمایش خدا که انسان هنوز اطاعت نکرده است و معنی دوم اگر چه
در تفسیر طبرسی و صافی است ولی بعید است زیرا که مناسب است استثناء مطیعین در اینصورت
نظیر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا عرض خداوند متعال در مقام مذمت
است و بدیهی است که مذمومین صنف مخصوص است از انسان علاوه منافی است با سیاق آیه
و بعد از آنکه نعم ذاتیه نسبت بانسان را بیان فرمود از نعمت ایجاد و گرامی داشتن انسان و راه
نمائی او و ترغیب میفرماید بذکر نعم خارجیه که بقاء انسان منوط است باو یعنی بیان ما یحتاج الیه
انسان در زندگانی خود پس فرمود فلینظر الانسان الی طعامه پس باید نظر کند انسان بطعام
و خوردنی خود که مصدر بمعنی اسم مفعول است انا صببنا الماء صبا بدرستیکه ما ریزش نمودیم آب را
ریزش کردنی اگر انا بکسر باشد جمله استیناف است و بفتح هم قرائت شده است و بنا بر این بدل
است از طعام بدل اشتمال یعنی باید نظر کند انسان بریزش کردن خدا آب را که بقدرت کامله باران میشود
ثم شققنا الارض شقا و پس از فرستادن آب شکافتیم زمین را شکافتنی فانبتنا فیها
حبا و عنبا و قضبا پس رویانیدیم ما در زمین دانه را از گندم و جو و نخود و لوبیا و برنج و عدس و ماش
و سایر حبوبات و انگور و سبزیجات که تر و تازه خورده میشود که در لغت است القضب کل نبت اقتضب
و اکل طریا و اورا قضب مینامند زیرا که قضب بمعنی قطع است و سبزیجات همه روزه قطع میشود
و باز روئیده میشود و داخل است در عموم قضب شبدر و یونجه و امثال که ماکول چهار پایان است
و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و رویانیدیم زیتون و خرما و باغهائیکه درختان او درهم
پیچیده و عظیم است و در لغت است غلب کفرح غلظ عنقه و الغلباء الحدیقة المتکاثفة غلب
در اصل گردن کلفت را میگویند و استعاره شده است از برای درخت کلفت وفاکهة و ابا

و در رویانیدیم میوه و چراگاه را در لغت است اب الکلاء والمرعی متاعاً لکم ولانعامکم
متاعاً مصدر از باب تفعیل است و مفعول له است از برای انبتنا یعنی رویانیدیم ما این امور
را برای نفع دادن از برای شما و از برای چهارپایان شما که شما و چهارپایان هر دو
منتفع میگردید هم بدانه و هم بقضب و اب اختصاص دارد بچهارپایان و بقیه مخصوص
انسان است و چون چهارپایان مملوک شما هستند پس نفع آنها هم نفع شما است

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند — که تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار — شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

فاذا جائت الصاخة اسم فاعل است از صخ و در لغت است الصخ الضرب بشئ صلب علی مصمت پس صاخة
یعنی نفخ شدید است بر شخص کر و چون مردگان در قبرها کر بودند نفخ صور برای زنده کردن آنها
زدن سختی است بر کرها لذا نفخ صور صاخة نامیده شده علاوه مردگان وقتیکه زنده
میشوند از وحشت و ملاحظه احوال قیامت چنان صیحه میزنند که گوش را کر میکند
پس صدای اهل محشر صاخه است و چون بسبب صیحه آنها نفخ صور است نامیده شده
صاخة تسمیة للشئ باسم مسببه و تحقق آنهارا در صیحهٔ که میزنند خدا خبر داده است
در سوره یس آیه ۵۲ قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن
وصدق المرسلون یعنی میگویند ای وای بر ما کی بر انگیزانید ما را از خوابگاه ما
که در قبر خواب و بیحس بودند و بنفخ صور زنده و بیدار شدند و میگویند این بر انگیختن
همان چیزی است که خدای رحمن وعده فرموده بود و راست گفتند پیغمبران که خبر دادند
بوقوع معاد یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه یوم
متعلق است بصاخة یعنی نفخه و صیحه در وقتی است که فرار میکند مرد از برادر و مادر
و پدر و زن مصاحب و رفیق او و پسرانش خود و ذکر مرد تغلیب است و الا فرار اختصاص
بمرد ندارد بلکه عمومیت دارد نسبت بمطلق انسان و ذکر زن و اولاد و سایرین برای ... است

که انسان در دنیا بواسطه حب آنان عصیان میکند خدا را پس خدا میفرماید کسانیکه حب آنها
سبب عصیان تو شد در آخرت بداد تو نمیرسند بلکه در آخرت مبغوض تو میشوند و تو از آنها
دوری میجوئی و لذا کسانیکه محبوب تر بودند در دنیا در مقام ذکر مؤخر ذکر شده است مثل اینکه پسر که
محبوب تر است از همه اخیراً ذکر شده است برای مبالغه مثل اینست که فرموده باشد در روز معاد
انسان فرار میکند از برادر خود بلکه از پدر و مادر که محبوب تر هستند از برادر بلکه از زن و پسران
که محبوب تر اند از پدر و مادر و نکتهٔ در فرار انسان از محبوب خود برای گرفتاری انسان است بخود
که از کثرت گرفتاری انسان مشغول بخود میگردد و از دیگران منصرف میشود و این نکته را در آیه بعد تصریح
میفرماید و بعضی گفته اند انسان فرار میکند از آنان از ترس مطالبه حقوقیکه آنان بر او داشته اند
مثلاً برادر مطالبه میکند حق مواسات را پدر و مادر مطالبه میکنند حق احترام را زن مطالبه میکند
حقوق زوجیت را پسر مطالبه میکند حق تربیت و تعلیم را و نیز عموم آیه شامل میشود فرار نیکانرا
از خویشان و بندان بد خود از ترس سرایت کردن عذاب بدان بآنان و یا مسئولیت ایشان از
بدی آنها چنانچه در تفسیر صافی از حضرت امیر ع و حضرت سجاد ع روایت میکند که نوح از پسر
خود کنعان فرار میکند و حضرت ابراهیم از پدر خود آذر و حضرت لوط از زن خود فرار میکند
لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه از برای هر مردی از خویشان و بندان کار و شغل بزرگی
است که بی نیاز میکند او را از اشتغال بکار دیگر تنکیر شأن برای عظیم بودن آن شغل است
که تصور نمیرود زیرا که در آن شغل فکرش منحصر در آن شغل و بی نیاز است از شغل دیگر و تمام
گرفتار کار خود هستند در تفسیر صافی از پیغمبر اکرم مروی است که فرمود مردم برهنه هستند در صحرای
محشر پس سوده زوجه آن حضرت عرض میکند چگونه میشود مردان بزنان نظر کنند پس حضرت فرمود
چنان گرفتار خود هستند که ابداً التفات و شعوری نسبت بغیر ندارند وجوه یومئذ مسفرة
در لغت است اسفر وجهه واسفر الصبح اذا انکشف واضاء و اشرق یعنی روهائی در آن روز
روشنائی دهنده هستند و آشکار میگردد روشنائی آن روها در ظلمت آخرت که عالم را فرا گرفته است
نظیر آشکار شدن روشنائی صبح در ظلمت شب که عالم را فرا گرفته است و نکته در تعبیر از ظهور

نور مؤمن باسفار تشبیه ظهور آنست بظهور دمیدن صبح که همچنانکه دمیدن صبح ظاهر میگردد در افق
مشرق ظلمانی و در آن موقع سایر مواضع از زمین و آسمان ظلمانی است همچنین نور مؤمن ظاهر میگردد
در عالم ظلمانی و در آن موقع سایر مواضع از عالم محشر ظلمانی است و آن نور و روشنائی در مواضع
وضوء و سجود نمازگذاران است که پیشانی و دو دست و دو انگشت ابهام و دو زانو روشنائی دهنده
است و از اینجا است که در وصف حضرت امیر علیه السلام گفته شده فانه قائد الغر المحجلین یعنی
کشاننده از جلو غر یعنی پیشانی سفید محجل یعنی چهار دست و پا سفید پس حضرت امیر ع کشاننده
است پیشانی سفید و چهار دست و پا سفید را به بهشت زیرا که لواء احمد در قیامت در دست آن
حضرت است چنانچه در دنیا بود و نمازگذاران با ولایت ائمه سلام الله علیهم اجمعین
تمام در پیرو لوای آن حضرت هستند چنانچه در دنیا تحت لوای آن حضرت بودند و نور آنان
صحرای محشر را منور میکند در موقعیکه نوری نیست جز نور آنان بهر حال صنفی از مردم رو
روهای آنها سفید و روشنائی دهنده است در صحرای محشر چنانچه در سوره آل عمران
آیه ۱۰۳ میفرماید واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون
یعنی کسانیکه روهای ایشان سفید است پس مخلد هستند در رحمت الهی یعنی بهشت
جاویدان و خداوند متعال از حال سفید رویان خبر داده است در سوره
حدید آیه ۱۲ یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین
ایدیهم وبایمانهم بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها ذلک هو الفوز العظیم یعنی روزیکه می بینی تو ای پیغمبر مؤمنین
و مؤمنات را در حالیکه بسرعت حرکت میکند نور آنان از جلو ایشان و از
طرف راست ایشان و مژدگانی بدهند ایشان را به بهشت جاویدان و نیز در آن
سوره آیه ۱۸ است اولئک هم الصدیقون والشهداء لهم اجرهم
ونورهم یعنی آن اشخاص راستگویان و شهداء هستند و از برای ایشان است

پاداش عمل آنها و از برای ایشان است نور و روشنائی رو و چهار دست و پا و در اینکه گر ...
که لسان و قلب و فعل تمام مطابق یکدیگر باشند و اما لسانی بدون عمل پس منافق است
و نیز در سوره تحریم آیه ۸ یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم
یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک
علی کل شئ قدیر یعنی روزیکه خوار نمیکند خدا پیغمبر و کسانیرا که ایمان آورده اند با پیغمبر
در حالیکه بسرعت حرکت میکند نور ایشان از جلو ایشان و از طرف راست ایشان و نور
جلو ایشان همان درخشندگی مواضع وضوء و سجود است و نور طرف راست درخشندگی
نامه عبادات ایشان است که در طرف راست آنها است و این نور بحسب زیادی و کمی اختلاف
دارد بحسب اختلاف ایمان و عمل و اطاعت در دنیا پس از همه بالاتر نور است از جلو
مثال کوه نور و از همه پستتر روشنائی است در ابهام که گاهی روشن و گاهی خاموش
میگردد و این جماعت تقاضا میکنند اتمام نور را و میگویند پروردگارا تمام فرما
برای ما نور ما را و بیامرز گناه ما را که مانع اتمام نور است یعنی سبب خاموشی [illegible] است
یعنی است البشر ظاهر الجلد پس بشره ظاهر پوست صورت
نورها است ضاحکة مستبشرة آن روها سفید خندان و خرم هستند یعنی آثار
خرمی از رو در آنها پیدا است چنانچه آثار بشارت بهشت جاویدان در رو آنها هویدا
است اما خرم هستند پس چنانچه در سوره آل عمران است آیه ۱۶۴ فرحین بما آتیهم الله
من فضله واما خندان هستند پس در سوره تطفیف آیه ۳۴ فالیوم الذین آمنوا
من الکفار یضحکون یعنی در روز قیامت مؤمنین بکفار میخندند و یا مژده داده
میشوند بهشت جاویدان و نعم و کرم الهی پس در سوره آل عمران است آیه ۱۶۵
یستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله لا یضیع اجر المؤمنین یعنی مژده
داده میشوند بنعم و فضل الهی و اینکه خدا ضایع نمیکند مزد و پاداش عمل مؤمنین را

ووجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة و روها اینکه در آن روز غبار و کدورت ثابت است
بر آنها در حالیکه بالا میرود آن کدورت را ظلمت و سیاهی شدید دود که فرق بین غبره و قتره
این است که غبره سیاهی و کدورت خود رو و صورت است و قتره سیاهی است که از صورت بالا میرود
رو به آسمان شد ظلمت دود دیگر بالا میرود که بسبب ظلمت و دود آنها صحرای محشر ظلمانی میگردد چنانچه
عصیان آنها هم در دنیا سبب ظلمت دنیا شده و در سوره آل عمران آیه ۱۰۲ است واما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما
کسانیکه روهای آنها سیاه است پس گفته میشود بآنها آیا کافر شدید بعد از ایمان آوردن
یعنی با اینکه اسلام را قبول کردید و گفتید ما مسلمانیم زباناً قلباً کافر شدید و باحکام اسلام
عمل نکردید یک دسته نماز نخواندید و یک دسته ولایت را انکار شدید پس مجازات عمل شما
عذاب الهی است پس بچشید عذاب را بسبب کفر باطن و عمل نکردن و نداشتن اعتقاد قلبی
که ملازم است با عمل چنانچه در سوره عم گذشت و خداوند تعالی از حال منافقین تارک عمل
بقرآن و احکام اسلام خبر میدهد در سوره حدید آیه ۱۴ یوم یقول المنافقون والمنافقات
للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نوراً یعنی منافقین چون از رفتار
ظلمت ذاتی خود و ظلمت عالم محشر میکردند و نوری در صحرای محشر نیست جز نور مؤمنین لذا التماس میکنند
منافقین از مؤمنین که مهلت دهید ما را و بسرعت حرکت نکنید تا ما در سیر در شما از نور شما اقتباس
نمائیم و از این ظلمت نجات یابیم پس مؤمنین در جواب میگویند این نور الهی به واسطه عمل در دنیا
است پس شما برگردید بدنیا و عمل نمائید باحکام اسلام تا خدا بشما آن نور را مرحمت فرماید و کرشما
بحکم الهی شما محروم هستید از استفهم کردن از نور ما اولئک هم الکفرة الفجرة
صاحبان آن روهای سیاه کسانی هستند که عصیان کرده اند و قلباً کافر شدند و عمل نکرده اند

اذا الشمس کورت

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا الشمس کورت در قاموس است کوره صرعه و دور متصرع است الصرع الطرح
علی الارض و نیز میگوید التکویر السقوط پس تکویر بمعنی انداختن است بر زمین و چون
ملازم است با افتادن پس بآن معنی هم آمده است و چون سقوط ظلمت شب
ظهور روشنائی روز خواهد شد پس سقوط شب ملازم است با دخول روز و هم چنین
سقوط روشنائی روز بسبب ظهور ظلمت شب خواهد شد پس سقوط روز ملازم است
با دخول شب پس از اینجا است که خداوند تعالی فرموده است در سوره زمر
آیه (۷) یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل یعنی میاندازد خدا
شب را بر روز بسقوط ظلمت شب و ظهور روشنائی روز پس داخل میشود ساعات
شب در روز و روز بلند میگردد و شب کوتاه میشود و میاندازد خدا روز را بر شب
بسقوط خورشید از افق و ظهور ظلمت شب پس داخل میشود ساعات روز در شب
و شب بلند میگردد و روز کوتاه میشود غرض تکویر بمعنی انداختن است پس معنی آیه
اینست در روزیکه خورشید انداخته شود بر زمین و ساقط گردد و نابود شود
روشنائی او و تمام عالم را ظلمت فرا گیرد و اذا متعلق است بعلمت که بعد ذکر میگردد
یعنی انسان دانا میشود بعملیات خود در وقتیکه اموریکه ذکر میشود واقع گردد که تمام علائم
قیام قیامت و بازگشت بندگان است برای ثواب و عقاب و شیخ طبرسی در جوامع
تکویر را بمعنی انداختن فرموده است و در خازن نیز چنین فرموده است و از ابن عباس
روایت میکنند که میوه‌اید ساقط میگردد خورشید در دریا پس آتش میگردد و نیز از
پیغمبر اکرم روایت میکنند که خورشید و ماه هر دو در دریا میافتند و سبب زیادتی
گرمی جهنم میشود و در سوره قیامت آیه (۷) یسئل ایان یوم القیامة فاذا
برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر یقول الانسان یومئذ

واذا النجوم انکدرت

معنی جمع شمس و قمر واذا النجوم انکدرت

این المفر کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر ینبؤ الانسان یومئذ
بما قدم واخر یعنی سؤال میکند چه وقت است روز قیامت پس قیام قیامت
وقتی است که چشم باز گردد بطوریکه نتوانند مژه کان را حرکت دهد از دیدن عجائب
و غرائب آن روز و وحشت و دهشت تحیر و ماه منخسف شود و آفتاب و ماه بعد از
سقوط در دریا مجتمع گردند پس آن دریا جهنم و زندان الهی گردد چنانچه در دو تفسیر خازن
و مدارک التنزیل فرموده است پس در این موقع انسان معصیت کار میگوید کجا است
محل فرار نه چنین است فرار مکانی ندارد نیست ملجأئی و پناهی بسوی پروردگار تو است
جایگاه مردم در آن روز انسان خبر داده میشود بآنچه را که جلو فرستاده است از کارهای
نیکو و صرف اموال در راه خدا و آنچه را که عقب انداخته است از مال دنیا برای وارث
در شرح این آیات مناسب نیست علی العجاله فقط مقصود این است که بدانید معنی
تکویر شمس و جمع شمس را با قمر که مبدا اقرب ضالین را بخورید و یک کلمه را از آیات
خدا آلتی و مغنی کنی این سخن بگذار در جای دیگر و اذا النجوم انکدرت در قاموس است
انکدر انقض والنجوم تناثرت پس معنی آیه اینست که در وقتیکه ستارگان در هم شکسته
گردد و ساقط شود در دریا چنانچه در تفسیر خازن و مدارک التنزیل و جوامع شیخ طبرسی
فرموده است پس حاصل معنی ساقط شدن آفتاب و ماه و ستارگان است در دریا
و گردیدن او است حمیم و جحیم و عذاب الیم و جهنم و از آیات عدیده از سور متعدده
این معنی استفهم میگردد و اجمالی از آن انشاء الله ذکر میگردد در محل انسب و لا لازم
برای رفع وسوسه شیاطین و ضالین تنبیه بر یک امر و آن این است که سقوط خورشید
و ماه و ستارگان بر زمین با وضع کنونی افلاک البته امتناع عادی دارد زیرا که
خورشید فقط چند برابر زمین است بر حسب کشفیاتیکه شده است پس چگونه میشود

دفع وسوسه

سقوط نماید بر زمین ولی باید دانست اولاً زمین کشیده میشود و وسیع میگردد چنانچه
در سوره انشقاق فرموده است و اذا الارض مدت و انشاء الله خواهد ذکر شد و ثانیاً
سقوط تدریجاً میشود چنانچه اهل هیئت در هر چند وقتی خبر میدهند بسقوط قطعه
از خورشید و در زمان ما هم واقع گردید بلکه استکشاف نموده اند اروپائیان که
زمانی خواهد شد که تمام سقوط کنند و نابود گردند و ثالثاً خدائیکه ایجاد فرموده است
شمس و کواکب را قادر است بر اینکه آنها را نابود کند و ابداً امتناع عقلی ندارد
و آنچه ممتنع است وجود باید ممتنع عقلی است از قبیل اجتماع نقیضین و شریک باری
و اما ممتنع با امتناع عادی پس مکرر وجود یافته است باراده باری تعالی اذا اراد
شیئاً ان یقول له کن فیکون از قبیل گلستان شدن آتش بر ابراهیم و انزال من
و سلوی بر قوم موسی و تولد عیسی بدون پدر و تازه بودن انجیر و آب انگور که طعام
و شراب عزیر پیغمبر یا ارمیای پیغمبر بود در مدت صد سال که ابداً تغییری در او واقع نشده
بود و غیر اینها از اموریکه خداوند تعالی در قرآن از آن خبر داده است —
بلی فرقه تازه که پیدا شده اند که انکار میکنند قدرت باری را و میگویند بر خلاف عادة
محال است شیئی موجود گردد و از این رو منکر شده اند معجزه را و معاد روز قیامت را
و حیات حضرت حجة را عجل الله فرجه و غافل از اینکه این انکار منتهی میشود بانکار باری
تعالی که من حیث لا یشعر منکر خدا هم شده اند و غافل از اینکه بسیاری از صنایع و مخترعات
کنونی ممتنع بود با امتناع عادی در زمان ظهور نقطه اولی مثلاً صد سال قبل اگر گفته
میشد انسان بوسائل میتواند بهوا پرواز کند یا شرق با غرب سخن بگوید او را محال
میدانستیم ولی امروز بچشم خود دیدیم وقوع او را این سخن بگذار در جای دیگر —
تذکره چون آفتاب سقوط میکند در جهنم پس در بهشت خورشید نیست که میتواند

در سوره دهر آیهٔ (۱۳) لا یرون فیها شمساً و لا زمهریراً یعنی نمی بینند در
بهشت خورشید و آفتاب را و نمی بینند زمهریر را و زمهریر بمعنی ماه آمده است و بمعنی
سرما هم آمده است پس حاصل معنی اینکه هوای بهشت معتدل است نه حرارت آفتاب را
دارد و نه شدت سرما دارد و یا اینکه اهل بهشت چون احتیاجی بنور خورشید و ماه
ندارند لذا در بهشت نیست نه خورشید و نه ماه و هر دو معنی در دو تفسیر خازن و مدارک
التنزیل مذکور است بهر حالی نوریکه در صحرای محشر و زمین بهشت است فقط نور رب است
که بقدرت کامله ایجاد شده است که میفرماید در سوره زمر آیه (۶۹)
واشرقت الارض بنور ربها و وضع الکتاب وجیئ بالنبیین والشهداء
وقضی بالحق وهم لا یظلمون یعنی و درخشان میگردد زمین بهشت و صحرای محشر
بسبب نور پروردگار زمین که ایجاد فرموده است بقدرت کامله او را در وجه مؤمنین
و نهاده میشود نامه عمل انسان یعنی پرونده او و آورده میشود به پیغمبران و کسانیکه شهادت
دهنده هستند بر تبلیغ پیغمبران و بر اطاعت و عصیانگران و حکم کرده میشود بحق
و آن مردم ظلم کرده نمیشوند در مقام مجازات و انتقام که زیاده از استحقاق عقاب
کنند و یا در مقام ثواب و پاداش عمل که نقصان شود از ثواب آنها و ذکر تمام آیه
برای این است که بدانی از رب خودش و بدانی نور رب عبارت است از نور معنوی
که خداوند در آخرت ایجاد میفرماید چنانچه ذکر شد نه اینکه آیه را تقطیع کنی و فقط
صدر آیه را بخوانی و بگوئی مراد نور من یظهره یا نقطه اولی است و در دنباله از ذیل
آیه غفلت کنی و بالخصوص لا یظلمون یعنی در آن زمان ظلم نیست و فقط عدل
و داد است زیرا که از زمان ظهور من یظهره روز بروز ظلم در دنیا در ازدیاد است
تا اکنون که جنگ اروپائیان تمام عالم را متزلزل ساخته است و مصداق ملئت ظلماً و جوراً

هویدا گشته است در عوض تملأ الارض قسطاً و عدلاً العاقل یکفیه الاشاره —
و اذا الجبال سیرت یعنی و وقتیکه کوهها سیر داده شود و حرکت کنند گذشت در سوره عم
و اذا العشار عطلت عشار شتر را گویند که ده ماهه آبستن باشد یعنی در زمانیکه
شتر آبستن و اگر اشتر شود بخود و در حفظ و تربیت او نکوشند و این کلام کنایه است
از شدت و سختی آن روز یعنی سختی بطوری انسان را بخود مشغول میسازد که از
نفیس‌ترین دارائی خود صرف نظر مینماید و در نزد اهل مکه نفیس‌ترین اموال شتر
آبستن است لذا مخصوص بذکر شده است تنبیه اموریکه ذکر شده است در ابتدای سوره
از اوضاع قیامت دوازده تا است و جمله از آن در نفخ صور اول است که برای
میراندن است و جمله در نفخ صور دوم است و نیز باید دانست که واو از برای مطلق
جمع است و دلالت بر ترتیب ندارد پس ممکن است که تعطیل شتر قبل از سیر جبال باشد
و بالعکس **و اذا الوحوش حشرت** حشر بمعنی جمع متفرقات است که در سوره نمل
آیه (۱۷) میفرماید **وحشر لسلیمان جنوده من الجن والانس والطیر** یعنی
جمع آوری شد از برای سلیمان لشکر سلیمان که از جن و انس و مرغ بودند و چون زنده شدن
میت عبارت است از جمع اجزاء بدن او و ترکیب آن اجزاء بعد از تفرق لذا از
او تعبیر شده بحشر پس معنی آیه این است و در وقتیکه وحشیان در نده زنده کرده شوند از برای
قصاص کردن مقتول از انها از قاتل خود و مجروح از جارح خود پس صریح آیه حشر زندگان
است از برای قصاص بلکه تمام حیوانات زنده میگردند از برای تقاص از یکدیگر بصریح سوره
انعام آیه (۳۸) **و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم**
امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیئ ثم الی ربهم یحشرون یعنی و نیست
جنبنده در زمین و نه پرنده که پرواز کند بدو بال خود مگر گروهایکه امثال شما هستند در خلق

و حفظ و تربیت آنها و تعیین آجال آنها که تمام را خداوند متعال کفالت فرموده است و میفرماید
در حالیکه تقصیر و فروگذار نکردیم ما در لوح محفوظ چیزی را از احتیاجات جمیع حیوانات از روزی
بخشندگی و بنده نوازی — مرغ هوا را نصیب ماهی دریا — و پس از موت تمام امم از
حیوان درنده و چرنده و پرنده و گزنده و انسان بسوی پروردگار خودشان از برای
قصاص آنها از یکدیگر و استیفاء حق از یکدیگر بلکه استیفاء حق حیوان از انسانیکه در حق آن
حیوان ظلم کرده است در دنیا چنانچه در اخبار مذکور است و بعضی از آن در تفسیر صافی ذکر
است تنبیه انسان چون دارا است قوای ذکر و فکر و علم و حلم را پس قابلیت دارد از
برای توجه خطاب الهی و تکالیف الهیه با انسان امتناع ندارد و در حق او اطاعت و عصیان
متصور میگردد و لذا در معاد مطالبه حق شکر و اطاعت را از انسان مینمایند پس حساب و ثواب
و عقاب در حق انسان در موقع حشر و معاد ثابت است بحکم عقل و نقل چنانچه گذشت
در اول سوره عم — و اما حیوان پس بواسطه قصور ذاتی و نداشتن قوای انسانیت قابلیت
توجه خطاب و تکلیف را ندارد پس حق هم در حق او متصور نیست و حساب و ثواب
و عقاب در حق او امتناع ذاتی دارد ولی چون حیوان معرفت و شناسائی بچهار چیز را
دارا است که ضرر و نفع خود را میداند و از صدمه وارده بر خود متاذی میگردد و در صدد
دفع دشمن خود است که موذی و دشمن خود را میداند و جان خود را دوست دارد —
میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است و نیز ضرر و صدمه را
میدانند و یا نداند معارف خود که اذیت کردن تنفر دارد و جان شیرین خوش است و همه
این امور است عقلاً امتناع ندارد قصاص و تقاص از او و یا تقاص او از غیر ولی بعد
از تقاص و قصاص چون حشر للحساب را ندارند میمیرند پس حشر حیوان برای قصاص
چنانچه صریح آیات و اخبار است مانعی ندارد عقلاً محصل مطلب حشر روز آخرت
یکی برای مطالبه حق هم داد مخصوص است با انسان و دیگری برای مطالبه حق القصاص و الظلم

پس او ده مطلق حیوان است و عقلاً مانعی ندارد و تأویل و توجیه آیات حشر حیوانات و اخبار
وارده در این باب چنانچه بعضی از اشاعره گفته اند ابداً وجهی ندارد و در کتاب
مجمع البحرین در ماده حشر فرموده است زنده شدن حیوانات در معاد چنانچه در نقل وارد
است عقلاً هم مانعی ندارد **و اذا البحار سجرت** تسجیر بمعنی پر کردن تنور است از هیزم
و برافروختن او است یعنی و در وقتیکه دریاها پر کرده شوند و برافروخته شوند اما پر شدن
دریاها پس بواسطه سقوط خورشید و ستارگان در او دریاها پر میشوند از اجرام سماویه
بطوریکه بسبب زیادی آب دریاها شکافته میشوند بیکدیگر و یک دریای محیط تمام خشکی
میشوند و دریاهای شور و شیرین مخلوط بیکدیگر میشوند چنانچه فرموده است در سوره آینده —
اذا البحار فجرت و اما برافروختن دریا پس آن اجرام سماویه با تمام مواد نفطیه و کبریتیه
که در دریاها است مشتعل میگردد و برافروخته میشود پس همان دریاها جهنم میشوند چنانچه
در تفسیر صافی از قمی روایت میکند تحول البحار التی حول الدنیا کلها نیراناً و نیز از ابن
عباس مروی است در معنی آیه **اوقدت فصارت ناراً تضطرم** پس معنی آیه این است که
دریا جهنم میشود و چون ته دریاها هموار است و خیلی عمیق است جهنم نامیده شد زیرا که جهنم از لغت
بعیدالقعر را گویند و همان اجرام سماویه خورشید و ستارگان بمنزله هیزمی است که
برافروخته میشود چنانچه در سوره انبیاء آیه (۹۸) فرموده انکم و ما تعبدون من
دون الله حصب جهنم حصب چنانچه در قاموس است الحجارة والحطب و ما رمی به فی النار
و لا یکون الحطب حصباً حتی یسجر به پس حصب جهنم است که آتش با او افروخته شود یعنی
معنی آیه پس شما با معبود شما که غیر از خدا است چیزی است که جهنم با او افروخته میشود و ما
اطلاق میشود بر غیر ذوی العقول و معبود غیر عاقل خورشید و ماه و ستارگان و بتان است
پس صریح آیه شریفه بودن اجسام علویه است بمنزله هیزم جهنم چنانچه بطرق عامه از پیغمبر اکرم
مروی است که خورشید و ماه در جهنم هستند در روز قیامت و نیز اجسام علویه در موقع سقوط

سنگ است چنانچه بر جنس سنگهائیست که گاهی سقوط پاره از خورشید و ماه و غیره که ... قطعه سنگ دیده شده پس مقصود از سنگ که در آیه بوده است همانا خورشید و ماه و ستارگانی است که سقوط میکنند در دریاها آیه (۲۲) فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة و وقود در لغت آلهٔ برافروختن را گویند یعنی آتشی که هیزم او مردمان و سنگ است که انسان عاصی هیزم جهنم و برافروخته میشود در جهنم چنانچه در سوره مؤمن آیه (۷۳) ثم فی النار یسجرون یعنی انداخته میشوند کفار در آتش بعد افروخته میشوند و عموم سنگ شامل ذغال سنگ و سنگ گوگرت میگردد والله این مواد در دریاها هست بهرحال صریح آیه تسجیر و آیهٔ آینده تفجر کردیدن دریاها است یک دریا و برافروختن او است چنانچه در سوره طور آیه (۶) والبحر المسجور یعنی قسم بدریائیکه برافروخته شده است در تفسیر صافی است و روی ان الله یجعل یوم القیامة البحار نارا جهنم و در تفسیر خازن است ان الله تعالی یجعل البحار کلها یوم القیامة نارا حاصل مطلب اینکه آن اجسام حجریه آتش جهنم میشود و آب دریا آب بسیار گرم جوشان میگردد که او را حمیم میبامند چنانچه در سوره دخان آیه (۴۸) ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحمیم یعنی بریزید بالای سر او از آب بسیار گرم در نهایت گرمی تذکره بجز آیاتیکه ذکر شد از آیات عدیده دیگر استفاده میگردد آنکه دریاها جهنم خواهد شد آیه اول سوره الملک آیه (۷) اذا القوا فیها سمعوا لها شهیقا وهی تفور یعنی در وقتیکه انداخته میشوند کفار در جهنم میشنوند کفار از برای جهنم صدائی را مثل صدای خر و حال آنکه آن جهنم میجوشد که قول خداوند وهی تفور در بیان چگونگی جهنم است و دلالت دارد بر اینکه جهنم آب دریا است و در تفاسیر مذکور است که جوشیدن آب جهنم نظیر جوشیدن دیگ است که در او آب باشد و زیر او آتش باشد و در تفسیر خازن از سعید بن کرم روایت میکند که زبور ان تحت البحر نارا و ممکن است که اشاره باشد بمولد نفطیه دیگر شنیده که در ته دریا است والعلم عند الله و نیز میتوان استفاده نمود که صدای

جهنم در وقت انداختن انسان در او همان صدای آب است در وقت انداختن جسم سنگین در او آیه دوم سوره الرحمن آیه (۴۳) هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها وبین حمیم آن یعنی جهنم آنچنانیستکه تکذیب میکردند او را گناهکاران در حالیکه گردش میکنند گناهکاران بین جهنم و بین آب جوشان گرم در نهایت گرمی و بیان گردش ایشان در جهنم این است که اجسامی در دریا آتش شعلات چنانکه گفت پس قسمتی از دریا آتش است و قسمتی از آن آب جوشان است و شخص بین آنها گردش میکند نه باراده و اختیار بلکه بواسطه پرتاب کردن غلیان آب او را چنانچه ذکر شد در آیه قبل آیه سوم سوره حج آیه (۲۱) یصب من فوق رؤسهم الحمیم یصهر به ما فی بطونهم والجلود یعنی ریخته میشود از بالای سر ایشان آب بسیار گرم در حالیکه آب میشود بآن حمیم آنچه در شکمها آنها است و آب میشود پوست بدن آنها پس عذاب سخت جهنم آب جوشان دریا است چهارم آیاتی است راجع بآشامیدن اهل جهنم و آنها بسیار است و بعضی از آن گذشت در سوره عم آیه پنجم سوره آل عمران آیه (۹۹) وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها یعنی بودید شما بر کنار گودی از آتش پس نجات داد شما را از او که کنار گودی همانا زمین است که دریاها با محیط و نیز انقاذ نجات غرق شده در آب را میگویند و از این رو است که حضرت سجاد سلام الله علیه در دعای ابوحمزه ثمالی در مقام تضرع و زاری نزد باری عرض میکند فالآن من عذابک من یستنقذنی یعنی پس با این وضع کنونی که عاصی و گنهکارم کی مرا از دریا عذاب تو برهاند و نیز قبلاً عرض میکند به وبمحمد وآل محمد فاستنقذنی یعنی خداوندا خود و بحرمت محمد و آل محمد مرا از دریای عذاب برهان و ابن عبد جعفر ... با تقصیر یعنی را بهمین تضرع و زاری خاتمه میدهم و عرض میکنم وسیله جز شفاعت محمد و آل محمد سلام الله علیهم ندارم خداوندا بحرمت ایشان از دریای عذاب خود برهان نجات داده

بهرحال دریا بکیفیت مذکوره جهنم میشود و اما بهشت پس ممکن است همان اراضی باشد که چهار نهر فرات و بغداد و کارون و رود نیل در او جاری است ولی بعد از تغیرات و تبدیلاتی که در کیفیت زمین واقع میشود در روز قیامت و خداوند متعال از آن تغیرات در قرآن خبر داده است و ممکن است که کره دیگری خداوند خلق فرموده باشد یا ایجاد فرماید بقدرت کامله العلم عند الله ولی از بعضی اخبار و آیات میتوان استفاده نمود که همین زمین باشد بعد از تغیرات و اذا النفوس زوجت و در وقتیکه ارواح با اجساد جفت میشود بنفخ صور دوم که مردگان زنده میشوند و روح با بدن ترکیب میشود و گذشت بیان او در سوره عم در کیفیت نفخ صور واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت او را سنگینی را گویند یعنی در وقتیکه سنگین کرده شده بخاک سؤال کرده شود بچه گناه کشته شده است و مراد دختر انی است که در جاهلیة زنده در خاک او را دفن میکردند و خداوند متعال از این کار بد آنها خبر داده است در سوره نحل آیه (۶۰) واذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا وهو کظیم یتواری من القوم من سوء ما بشر به ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الا ساء ما یحکمون یعنی وقتیکه بشارت داده میشد یکی از ایشان بولادت دختر میگردید روی او سیاه و حال اینکه خشمناک بود و پنهان میشد از قوم خود از بدی بشارت که باو داده شده بود و متحیر بود که آن خبریکه بشارت داده شده آیا نگاه دارد باو یعنی دختر را نگاه دارد با ذلت و خواری که در جزو نفوس میگردد و یا او را پنهان کند در خاک و هر یک از خواری در نگاه داشتن و پنهان کردن در خاک حکم بد است در جاهلیت بلکه دختر را با حفظ و تربیت نمود بدون هیچ گونه خواری و ذلتی و اذا الصحف نشرت یعنی در وقتیکه نامهای اعمال و پرونده‌ها متفرق کردند پس بعض از آن داده شود بدست راست پس از نوشتن سر دو میگویند بعضی اشخاص و بعض داده شود بدست چپ بعضی چنانچه فرموده در سوره الحاقة

آیه (۱۹) فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه یعنی پس کسیکه داده شد پرونده او بدست راست پس از فرط سرور میگوید ای ملائکه بگیرید بخوانید پرونده مرا آیه (۲۵) واما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه یعنی و اما کسیکه داده شود پرونده او بدست چپ او پس از کثرت خجلت و شرمساری میگوید ای کاش این پرونده بمن داده نمیشد و اذا السماء کشطت در لغت است الکشط رفعک شیئا عن شیء قد غشاه واذا السماء کشطت قلعت پس کشط برداشتن چیزی است از چیزی مثل سقف از خانه یا پوست از گوسفند و چون آسمان بمنزله سقف است برای زمین پس برداشتن او تعبیر شد بکشط پس حاصل معنی وقتیکه آسمان کنده بشود و از جا برداشته و در سوره ... واذا الجحیم سعرت و در وقتیکه جحیم بشدت یابد برافروختن او در لغت است الجحیم کل نار بعضها فوق بعض واذا الجنة ازلفت و در وقتیکه باغ بهشت نزدیک کرده از برای متقین چنانچه در سوره شعراء آیه (۹۰) فرموده وازلفت الجنة للمتقین یعنی نزدیک کرده شود باغ بهشت از برای متقین بطوریکه در صحرای محشر می‌بینند او را و میدانند که جایگاه ایشان است پس خرم و دلشاد میگردند چنانچه جهنم ظاهر میگردد از برای گمراهان در صحرای محشر بطوریکه میدانند که جایگاه ایشان است ... و غصه ایشان ... چنانچه در آیه (۹۱) فرموده وبرزت الجحیم للغاوین یعنی ظاهر و آشکار میگردد جحیم از برای گمراهان بهرحال در لغت است الزلف القربة و یعنی نزدیک شدن است و نزدیک شدن محض است بمؤمنین و متقین چنانچه در سوره ق آیه (۳۱) وازلفت الجنة للمتقین غیر بعید یعنی نزدیک میشود بهشت از برای متقین در حالتیکه بهشت دور نیست از متقین علمت نفس ما احضرت جواب شرط است یعنی در وقتیکه این امور واقع میگردد دانا میشود هر نفسی آنچه را که

حاضر کرده است آن نفس از نیک و بد و اطاعت و عصیان که بر دنیای خود نگاه
میکند و بیاد میآورد از عملیات خود چنانچه گذشت در سوره عم در تفسیر کل شیءٍ
احصیناه کتاباً و در سوره آل عمران آیه (۲۸) یوم تجد کل نفس
ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوءٍ یعنی روزیکه بیابد هر نفسی
آنچه را که بجا آورده است از بد در حالیکه حاضر کرده شده است که محضراً
حالی است از موصول و ضمیر موصول محذوف است از عملت تنبیه امور
مذکوره از ده تا است شش تا در نفخ صور اول و شش تا در نفخ صور دوم.
اما اول پس عبارت است از تکویر شمس و سقوط نجوم و سیر کوهها و تعطیل
شتران و تسجیر دریاها و کندن آسمانها — و اما دوم پس عبارت
است از حشر وحوش و تزویج نفوس و سئوال از کشتن دخترها و نشر پرونده ها
و مشتعل شدن آتش جهنم و نزدیک شدن بهشت — و چون واو
از برای مطلق جمع است پس دلالت ندارد آیات بر ترتیب وقوع
امور مذکوره بترتیبی که در آیه ذکر شده است بلکه مراد این است که جمیع
این امور در بعث باید واقع گردد فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس
خنس جمع خانس است مثل رکع جمع راکع و خنوس بمعنی عقب نشستن
و بمعنی پنهان شدن هر دو آمده است و بمعنی اول خناس صفت شیطان است
چنانچه ذکر میگردد ان شاء الله در سوره ناس و بمعنی دوم خنس در اینجا است
یعنی پنهان شدن و جوار جمع جاریه است یعنی سیر کننده و کنس هم
جمع کانس است و [illegible] آشکار شدن است در صحرا آرامگاه خود

نظر آشکار شدن شکار در محلیکه پنهان شده است در او معنی آیه پس قسم میخورم
به پنهان شوندگانی که سیر کننده هستند و این صفت دارند آشکار شونده
هستند در مکان خود و مراد از او ستارهائی است که حرکت میکنند و در روز
پنهان میشوند و در شب آشکار میشوند — و در بعض از اخبار تأویل شده
است بحضرت حجت عجل الله فرجه که غیبت میفرمایند و بعد ظاهر میگردد و برای دفع
وسوسه شیاطین خالی [illegible] ترجمه حدیث ذکر میشود که مبادا ایمان از دست
خورد در کتاب کافی ج ۱ ص ۳۴۱ و در غیبت شیخ طوسی ص ۱۱۰ ام هانی میگوید خدمت
حضرت باقر رسیدم و سئوال نمودم از تفسیر آیه شریفه پس فرمود خنس امامی است
که غائب میشود در زمانیکه علم بان حضرت در نزد مردمان منقطع است یعنی
بواسطه خفاء ولادت آن حضرت مردم بر تولد آن حضرت مطلع نمیگردند
و آن غیبت در سنه دویست و شصت خواهد بود و پس از غیبت ظاهر میگردد
مثل ستاره درخشنده در تاریکی شب و نیز در کتاب اکمال الدین ص ۱۹۰ ام هانی
میگوید صبح شرفیاب خدمت حضرت باقر شدم و عرض کردم ای آقای من آیه از کتاب
خدا قلب مرا مضطرب کرده است و خواب را از چشم من ربوده است حضرت
فرمود سئوال کن عرض کردم قول خدا الخنس الجوار الکنس پس فرمود خنس مولودی
است که میباشد در آخر الزمان و او مهدی از عترت طاهره است میباشد
از برای آن مولود غیبتی که موجب حیرت مردم میگردد و گمراه میشوند در آن غیبت
قومی و هدایت میشوند در آن غیبت قومی تنبیه اول و آخر زمان اگر
باعتبار وجود ذات زمان ملاحظه شود پس اول او گردش افلاک و آخر او
نابود شدن افلاک است و اگر باعتبار ارواح در آن زمان ملاحظه شود

پس آن اگر نبوت انبیاء باشد پس اول او زمان آدم و آخر او زمان خاتم است
و لذا گفته میشود پیغمبر آخر الزمان یعنی پیغمبر آخر زمان نبوت که بعد از او دیگر
پیغمبری نیست و از زمان بعثت تا قیام قیامت باین اعتبار آخر الزمان است
و اگر آن امر امامت ائمه باشد پس اول او زمان امامت حضرت امیر است
و آخر او زمان امامت حضرت حجت است چه در زمان غیبت و چه در زمان
حضور و مسلم است که مراد اعتبار سوم است پس حاصل معنی حدیث اینکه
خنس مولودی است که امامت او آخر ائمه است که بعد از او امامی نیست
یعنی در موقع وفات حضرت عسکری که منطبق شود با حدیث سابق ام هانی [illegible]
زیرا بود بسال وفات حضرت عسکری و امامت حضرت حجت یعنی سنه دویست و
شصت هجری و از آن زمان تا زمان وفات حضرت حجت تمام آخر الزمان است
چه در زمان غیبت و چه در زمان ظهور والعجب از نادانی و قصور اختصاص
آخر الزمان بزمان ظهور و غفلت از عمومیت زمان غیبت ثم العجب از غفلت
کلام المغیب و حیره که ترجمه کرده که اگر آخر الزمان هست که غیبتهم است [illegible]
کم حافظ میشود اشاره کافی است واللیل اذا عسعس وقت شب وقتیکه
تاریک فرا گیرد او را والصبح اذا تنفس و قسم بصبح وقتیکه بوزد آن صبح و تعبیر
شده است از ظهور روشنائی صبح بوزیدن نسیم بملاحظه اینکه در آن وقت
نسیم میوزد پس ملازم است باد وزیدن با نسیم پس کنایه است که ذکر لازم و اراده ملزوم
و یا اینکه استعاره است و تشبیه شده است شب بشخص غمگینیکه در زحمت و رنج
باشد و هم چنانکه انسان بعد از تمامی زحمت نفس استراحتی میکشد
هم چنین شب بعد از زحمت ظلمت نفس استراحتی میکشد بظهور روشنائی صبح

که آن روشنائی نفس راحت شب است تنبیه لازم است ذکر اموری اول
اینکه قانون در سخن گفتن و محاورات اینچنین است که اگر مخاطب سخن منکر باشد
مضمون کلام را پس آن کلام را مؤکد میکند متکلم برای دفع انکار مخاطب بقسم
و یا بکلماتی که دلالت دارد بر تحقیق و ثبات و یا بآوردن لام ابتداء و چون
اهل مکه منکر بودند قرآن را از طرف خدا منکر بودند لذا خداوند متعال کلام را
مؤکد فرمود بقسم و ان و لام ابتداء بهر سه و علاوه تاکید فرمود قسم را
بزیادتی کلمه لا یعنی قسم نمیخورم و این سخن گفته میشود باین معنی که بواسطه وضوح
صدق کلام انکار بیجا است و ابداً مورد ندارد پس قسم خوردن لغو و بی
فائده است پس معنی نفی برای آن است و راجع به اینکه کلمه لا لغو و بی فائده باشد
چنانچه بعضی تصور کرده اند بلکه مقصود و غرض از نفی قسم تاکید قسم است
بنحویکه عرض شد یعنی اینجا که عیان است چه حاجت به بیان است
امر دوم قانون در قسم خوردن اینست که قسم خوردن است بمعظمات
الهیه از قبیل قرآن و پیغمبران و امامان و قبور ائمه و کعبه و امثال اینها
از اموریکه خداوند متعال اینها را گرامی داشته است و لازم است بر انسان
که اینها را محترم داند و اما خداوند متعال پس احترام احدی بر او لازم
نیست و تمام مخلوق و عبد او هستند نسبت باآنجناب پس قسم میخورد با امور
داله بر کمال قدرت و حسن صنعت و حکمت باری تعالی امر سوم حکمت
در ظلمت شب قسمتی از آن در سوره عم ذکر شد و حکمت در وزیدن
صبح و دلالت آن بر ظهور حشر در سوره نیز گذشت و دلالت هر یک
بر قدرت باری تعالی بالحس و العیان است و اما ستارگان و تأثیر آنها
در اشیاء پس بیان حکمت آن اولاً زینت دادن آسمان است بآن

ورجم شیاطین است بآن که در سوره والصافات فرموده است آیه (۶)
انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظاً من کل شیطان مارد
یعنی ما زینت دادیم آسمان دنیا را بزینت ستارگان و بودن ستارگان برای
حفظ آسمان است از شیطان نافرمان که در موقع استراق سمع از ستارگان
بهشتی تیر بر آنها زده میشود وفعلاً تأثیرات آنها است در اشیاء چنانچه
اهل هیئت و نجوم استکشاف کرده و میگویند پس دلالت آن بر قدرت
باری تعالی محسوس و بالعیان است   انه لقول رسول کریم جواب قسم است
یعنی قسم باین امور بدرستیکه قرآن هر آینه گفته فرستاده شده خدا است
یعنی جبرئیل از طرف رب جلیل رسول است بر پیغمبر اکرم و واسطه است
در نزول وحی الهی و این صفت دارد جبرئیل کریم است ذی قوة عند
ذی العرش مکین مطاع ثم امین و این صفت دارد صاحب قوت و توانائی
است و بامکانت و وجاهت است نزد صاحب عرش یعنی خدا مطاع است
در آنجا یعنی ملکوت اعلی امین است بر وحی الهی توضیح توصیف فرموده
جبرئیل بصفات اول آنکه صاحب قوه و توانائی است چنانچه در اخبار است
که خود آن حضرت به پیغمبر اکرم فرمود که چهار شهر قوم لوط که در هر شهر چهار
صد هزار مرد جنگی بود غیر از زن و بچه تمام را باطبقات اراضی آن بلد
کندم بطوریکه اهل آسمان ها می شنیدند صدای آنها را پس سرنگون کردم آن
شهرها را واز توانائی آن حضرت است آنکه نازل میشد بر پیغمبر اکرم و صعود
میفرمود بملأ اعلی بیک چشم برهم زدن بلکه جبرئیل بنص آیه سوره والنجم
علمه شدید القوی دارای یک قوه نیست بلکه دارای قوای متعدده است
واز جمله قوه تعلیم وحی است به پیغمبران بلکه جبرئیل معلم جمیع انبیاء است

وحی الهی را و در تعلیمات دارای صفت امانت است که فرمود امین دوم از
جمله قوای آن حضرت آنکه حامل عرش پروردگار است چنانچه در سوره الحاقه
آیه (۱۷) فرموده است والملک علی ارجائها ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ
ثمانیه یعنی در روز قیامت ملائکه میباشند بر اطراف زمین و بر میدارد عرش
پروردگار تو را بالای آن ملائکه هشت نفر (و اصل آیه این روز) و مراد بعرش در بعضی آیات و اخبار
جسم محیط بجمیع اجسام و ارواح است و در بعضی مراد ماسوی الله است و در بعضی مراد
علم خداوند متعال است چنانچه در تفسیر صافی در سوره اعراف آیه (۵۲) در تفسیر
ثم استوی علی العرش بیان فرموده است و مراد بحاملین عرش هشت نفر ملائکه
است که قبل از یوم الحساب حاملین عرش چهار نفر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
است و در یوم الحساب چهار ملک دیگر اضافه میشود چنانچه از پیغمبر اکرم مروی است
و یا مراد بحاملین عرش چهار نفر از اولین است نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار نفر
از آخرین پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین و حسنین و اجمالاً مقصود این که حضرت
جبرئیل بر جمیع تقادیر حامل عرش الهی است زیرا که حامل علم جمیع انبیاء و معصومین
سلام الله علیهم اجمعین است و تعلیمات جمیع شرایع و ادیان بجمیع پیغمبران بلکه
جمیع ملائکه با آن جناب است و آن جناب موکل حفظ ادیان پیغمبران و معصومین
است چنانچه میکائیل موکل ارزاق مخلوق است و عزرائیل موکل قبض ارواح
است و اسرافیل موکل صور است و از همین بیان فضیلت جبرئیل معلوم میگردد
زیرا که آن جناب موجبات آسایش روح را فراهم میکند چنانچه گذشت در سوره
عم در تفسیر یوم یقوم الروح و اما میکائیل موجبات آسایش جسم و بدن را فراهم
میکند صفت دوم جبرئیل آنکه در نزد خدا صاحب قدر و منزلت و وجاهت است

و این صفت بنص قرآن مخصوص است بآن حضرت زیرا که عند ذی العرش
ظرف است از برای مکین و حق او تأخیر بود و فرموده اند تقدیم ما حقه التأخیر
یفید الحصر یعنی اختصاص دارد قدر و وجاهت و منزلت در نزد خدا بحضرت
جبرئیل سلام الله علیه صفت سوم مطاع بودن آن حضرت است در تعلیمات الهیات
پروردگار در ملأ اعلی و بامر جبرئیل ملائکه درهای آسمان را گشودند از برای
پیغمبر اکرم در شب معراج و درهای بهشت را گشودند از برای آن حضرت بامر
آن جناب و بامر جبرئیل ملائکه اقتدا نمودند به پیغمبر اکرم در شب معراج و از جمله
صفات حضرت جبرئیل این است که بزرگترین آیات خدا است چنانچه در سوره
والنجم است آیه (۱۸) لقد رأی من آیات ربه الکبری یعنی بتحقیق دید
پیغمبر بزرگترین آیات پروردگار خود را و مراد از بزرگترین آیات حضرت جبرئیل
است که پیغمبر اکرم دید او را بصورت خلقت اصلیه خود در شب معراج تنبیه
اوصافی را که خداوند متعال در قرآن برای جبرئیل ذکر فرموده است و بالخصوص
صفت سوم از برای احدی از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین ذکر نفرموده است
ولی با این همه جلالت و عظمت ملاحظه نمائید خوف و وحشت او را از خداوند
متعال که در خبر است عرض کرد به پیغمبر اکرم که تو بر من رحمت شدی زیرا که
من ترسناک بودم از عاقبت خود ولی چون توصیف خود را در قرآن
دیدم راحت و آسوده شدم و خبر در تفسیر صافی مذکور است در ذیل آیه
ذی قوة بلی چنین است هرچه معرفت بیشتر باشد وحشت و خشیت بیشتر
است و در این قسمت است تضرع و زاری حضرت امیر در دعای کمیل
وغیره و حضرت سجاد در دعای ابوحمزه وغیره ولی با واسطه جهالت و ضلالت

آرمیده ایم خدا کند قصور باشد نه تقصیر که موجب عذاب الیم و نار جحیم است
اللهم اهدنی من عندک وافض علی من فضلک وانشر علی من رحمتک
وانزل علی من برکاتک داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد
او است - وما صاحبکم بمجنون عطف است بر جمله انه لقول رسول
پس جواب قسم خواهد بود یعنی قسم بامور گذشته که نیست رفیق هم نشین شما یعنی پیغمبر اکرم
دیوانه چنانچه نسبت میدهید و نکته در تعبیر از آن جناب بصاحب این است که آن جناب
دائماً با شما مصاحب بود و او را امین و راستگو میدانستید بلکه صاحب عقل و فطانت
میدانستید و چگونه پس از بعثت و دعوت شما باسلام نسبت جنون باو میدهید
ولقد رآه بالافق المبین این جمله نیز عطف است و جواب قسم است یعنی بامور
گذشته که دید رفیق شما یعنی پیغمبر اکرم آن رسول را یعنی جبرئیل را بافق که آشکار کننده
است روشنائی را یعنی محل طلوع آفتاب و در سوره والنجم میفرماید آیه (۶)
ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی یعنی معلم وحی پیغمبر صاحب عقل
و حصافت راست پس بصورت خلقت اصلیه خود درآمد آن معلم صاحب حصافت
رأی و جبرئیل و حال آنکه او در افق اعلی بود یعنی مشرق که جبرئیل بشکل دحیه کلبی نزد پیغمبر
بصورت انسان می آمد ولی دو دفعه جبرئیل را بصورت اصلی دید اول در زمین که پیغمبر در کوه
حرا بود و جبرئیل در افق مشرق بصورت خود ظاهر شد و از رؤیت آن پیغمبر بیهوش شد
آیه (۷) ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی پس جبرئیل بصورت
انسان نزدیک شد به پیغمبر پس نزدیک شد تا آنکه مقدار فاصله بین پیغمبر و جبرئیل
بمقدار قاب قوسین و کمتر شد پس پیغمبر را بهوش آورد و وحی الهی را باو رسانید
و در بعض اخبار رابطه آیات را بنحو دیگر معنی کرده است و بیان او مناسب
مقام نیست و دفعه دوم در شب معراج که میفرماید آیه (۱۳) ولقد رآه نزلة
اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی یعنی و بتحقیق

سورة تکویر

دید پیغمبر جبرئیل را یکدفعه دیگر نزد سدرة المنتهی که درسدره است
بهشتیکه جایگاه مؤمنین است وما هو علی الغیب بظنین این جمله هم
نیز جواب قسم است یعنی ونیست آن هم نشین (پیغمبر) بر غیب گوئی
از احوال معاد و معارف الهیه و قصص انبیاء بخیل یا تهمت زده شده
ضنین دو نحو قرائت شده اول بضاد یعنی بخیل خواهد بود و مقصود اینکه کاهن ملازم است
با بخیل در غیب گوئی برای رسیدن بمالیه دنیوی که مقصود از کهانت است پیغمبر اگر
کاهن بود بخیل بود وچون بخیل نیست بلکه حریص است پیغمبر اکرم بر تعلیم پس کاهن نیست
بسبب دلالة انتفاء لازم بر انتفاء ملزوم دوم قرائت شده بظاء بمعنی متهم
یعنی متهم بکذب و افتراء ودر سوره الحاقه آیه (۴۰) انه لقول رسول
کریم وما هو بقول شاعر قلیلاً ما تؤمنون ولا بقول کاهن قلیلاً
ما تذکرون قلة کاهی اطلاق شود بر عدم بودن که گفته شده است تنبیهاً
بر انعدام ایمان کفار یعنی بدرستیکه قرآن سخن فرستاده خداست که کریم است یعنی جبرئیل
ونیست آن قرآن قول شاعر ایمان نیاوردید تا البته ونیست بقول کاهن ذکر
ندارید البته عوض کفار قریش کاهی نسبت میدادند پیغمبر اکرم را بجنون وکاهی
بکهانت وکاهی بکذب و افتراء پس خداوند تعالی قسم میخورد با مور عظیمه
بر نفی این امور و اثبات اینکه از طرف خداست ونیز نسبت میدادند پیغمبر را
بساحر و برای نفی ساحریت فرموده است وما هو بقول شیطان رجیم
ونیست قرآن سخن شیطان رجیم که سحر تعلیمات شیاطین است بنص قرآن
سوره بقره آیه (۹۶) ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر -
توضیح شیطان یعنی دور از خیر و رحمت الهی مأخوذ است از شطن بمعنی دور
بودن وشیطان اسم است از برای هر عاصی متمرد چه از انس و چه از جن رشته
ورجیم از رجم است بمعنی سنگسار کردن و فعیل بمعنی فاعل است یعنی

سورة تکویر

که شیطان وسوسه میزند انسان را ویا بمعنی مفعول است که خلق سنگ لعنت
میزنند شیطان را پس او سنگسار شده میشود ویا ملائکه بتیر شهاب میزنند شیطان را
در موقع استراق سمع از ملأ اعلی فاین تذهبون پس کجا میروید تشبیهات
تحصیله حالیه را کم کرده است وگفته میشود کجا میروی ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی -
این ره که تو میروی بترکستان است ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم
لمن بدل است از للعالمین بدل بعض از کل یعنی نیست آن قول رسول کرم مقصد دینه
دین راو بیان کننده طریق اطاعت و بندگی را از برای تمام عالمیان بر حسب وضع
اصلی قرآن که عام است جمیع مردمان را که هدایت وراه نمائی و تبلیغ اگرچه کفار بسوء
اختیار خود از فوائد ونتایج بیانات و تبلیغات قرآن محروم هستند وتأثیر قرآن
فقط اختصاص دارد بکسیکه اختیار کرده است از تمام مردمان اینکه راه مستقیم را
بپیماید وگذشت در سوره عبس در تفسیر انها تذکره لمن شاء ذکره بیان اختصاص
قرآن بمؤمنین وچون خواستن واختیار تمام بندگان منوط است بتأییدات ربانی
وتوفیقات سبحانی میفرماید وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین
وحال آنکه نمیخواهید شما پیمودن راه طاعت و بندگی را مگر اینکه بخواهد خدای پروردگار
عالمیان پیمودن شما آن راه را که با نور قلبی ایمان نباشد و شرح صدر از برای
اسلام نباشد ایمان انسان کامل نمیگردد وآن نور و شرح صدر بخشش الهی است
و بهر کس داده نمیشود و منوط است بمشیة الهی آن بخشش را ذالک فضل الله یؤتیه
من یشاء توضیح در آیات قرآنیه بسیار است این قبیل مضمون از قبیل اینکه
خدا هر کس را بخواهد هدایت میکند وهر کس را بخواهد گمراه میکند یا اینکه هر کس را
بخواهد اطاعت میکند یا اینکه ایمان بقضا الهی است نسبت با انسان
وکفار از این بخشش محروم هستند و امثال این مضامین لذا این قبیل مضامین
مورد بحث وکلام بلکه اعتراضات واقع گردیده است بین متکلمین بلکه شیاطین

وسوسه ها میکنند راجع بعذاب و عقاب الهی بلکه قسمتی از اشاعره قائل بجبر
شده اند استناداً بظاهر این آیات با غفلت از آیات دیگر که بوضوح است مراد را
پس لازم است بسط در مقال وتوضیح آیات وارده در این مقام وجمع آوری تمام آیات
تا مراد و مقصود واضح گردد و قیل وقال مرتفع شود و وساوس شیاطین و شبهات
ضالین دفع گردد ذالک لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید ولکن بحمد
احمد که مرا مسئلت در دل بوجه ملعون ره نیافت - پس میگوئیم بعون الله
و توفیقه - ~~رساله است در هدایت و اضلال الهی~~ -

هدایت و اضلال الهی

~~بسم الله الرحمن الرحیم~~

هدایت لغةً دلالت وارشاد یعنی راه نمائی کردن است و او دو مرتبه دارد مرتبه اول
در مرحله ظاهر که دیگری انسان را راه نمائی کند و تعبیر شده است از او باراءة
الطریق یعنی نشان دادن راه شناسائی خدا وراه بندگی کردن و این معنی لازم
است بر خدا لطفاً یعنی چون غرض از ایجاد انسان شناسائی خداوند تعالی
وبندگی کردن است چنانچه میفرماید در سوره والذاریات آیه (۵۶) -
ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی خلق نکردم جن وانس را مگر
برای اینکه عبادت و بندگی کنند خدا را وبر عاقل حکیم لازم است وسائل حصول
غرض خود را ایجاد فرماید پس لازم است بر خدا ایجاد وسائل شناسائی خود را
بنماید وراه بندگی کردن را تعلیم فرماید واز این معنی تعبیر کرده شده است
بلطف لازم علی الله ودلالت وراه نمائی خداوند تعالی در مرحله ظاهر عبارت
است از فرستادن پیغمبران وتعیین قوانین با نزال کتب آسمانی واین مرتبه
از هدایت عمومیت دارد نسبت بجمیع افراد بشر حتی کفار که میفرماید سورة الدهر
یعنی هل اتی آیه (۳) انا هدیناه السبیل اما شاکراً واما کفوراً یعنی ما راه
نمائی نمودیم راه سلوک الی الله را بتمام مردم وبندگان وگروهی شاکر شدند

وراه پیمودند وجمعی کافر شدند واز صراط مستقیم اعراض کردند ونیز میفرماید -
سوره سجده آیه (۱۷) واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی
یعنی واما قوم ثمود را راه نمائی نمودیم و پس از هدایت اختیار کردند کوری وگمراهی را
ودر مقابل هدایت ظاهریه اضلال است در ظاهر یعنی گمراه کردن دیگران انسان را
واین معنی ممتنع است از خداوند تعالی ببرهان نقض غرض یعنی ممتنع است عاقل
حکیم ایجاد نماید وسائل نیستی ونشدن غرض خود را پس ممتنع است از خداوند
گمراه فرماید انسان را از شناسائی خود یا از بندگی خود چنانچه میفرماید
در سوره توبه آیه (۱۱۶) وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین
لهم ما یتقون ان الله بکل شیء علیم یعنی خدا گمراه نمیکند قومی را بعد از هدایت
ایشان مگر اینکه بیان فرماید برای ایشان موجبات پرهیزکاری ایشان را از
واجبات ومحرمات ونیز در سوره اعراف آیه (۲۷) ان الله لا یأمر
بالفحشاء یعنی خدا امر نمیکند بکار بد قبیح ونیز در سوره نحل آیه (۲۹) ان الله
یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر
والبغی یعنی خدا امر میکند بعدل ونیکوئی وصله رحم ونهی میکند از فاحشه ومنکر
وظلم مرتبه ثانیه هدایت باطنیه است یعنی قلب انسان راه نمائی کند خود را
بتوسط نوریکه خداوند تعالی بآن قلب عطا میفرماید چنانچه در کافی از حضرت صادق
روایت میفرماید که خداوند تعالی ایجاد میفرماید در قلب مؤمن نوریکه بگوش قلب او
روشنائی می بخشد پس بچشم دل می بیند وبگوش دل میشنود معارف الهیه را وموکل
میفرماید بر آن شخص ملکی را که تقویت میفرماید او را در ثبات بر دیانت
ودر سوره نور آیه (۳۵) الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة

فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد
من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیئ ولو
لم تمسسه نار نور علی نور یعنی خداوند هدایت کننده است اهل آسمان
و زمین را و مثل نور الهی که ایجاد و سعادت است او در قلب مؤمن مثل نور است
که در زجاجه است یعنی شیشه نظیر آویز یا در شیشه باشد مثل سیم چراغ برق
که نور در سیم است و سیم در شیشه است که آویز است و آن آویز در خانه است ۲
یا نظیر نوریکه در فتیله است و آن نور فتیله در شیشه لامپا است و آن چراغ در روزنه است
فبدن المؤمن فیه الصدر فیه القلب فیه النور کالمشکاة فیها الزجاجة
فیها المصباح فیه النور کذا فی تفسیر الفتوحات والقمی عن الصادق ۴
عن ابیه المشکوة جوف المؤمن والقندیل قلبه والمصباح النور الذی جعله
له فیه فهذا مثل ضربه له للمؤمن فالمؤمن ینقلب فی خمسة من النور مدخله ۳
نور و مخرجه نور و علمه نور و کلامه نور و مصیره یوم القیامة الی الجنة نور
و آن نور قلب مؤمن برافروخته میشود از شجره مبارکه ممکن است مراد از او کلمه
توحید باشد چنانچه در سوره ابراهیم آیه (۲۹) کلمة طیبة کشجرة طیبة
اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها یعنی مثل
کلمه توحید مثل درختی است که اصل او ثابت است در قلوب مؤمنین و شاخهای
او در آسمان است و از میوهای او بر زبان مؤمنین تناول مینمایند پس مقصود
در آیه نور این باشد که آن نور قلبی از کلمه توحید برافروخته میشود و مراد از نار شیطان
باشد زیرا که او مخلوق از نار است پس مقصود این باشد که اگر شیطان مس
نکند نور قلبی را نور انسانی از دیاد میشود چنانچه در معصومین نورشان مس نمیشود

بنار شیطان وازاین هدایت باطنیه قلب تعبیر شده است بهدایة موصلة الی الحق
زیرا که قلب سلطان است در بدن انسان و انسان مطیع و فرمان بردار او است
و متوجه است انسان بانچه را که قلب باو متوجه است و لذا تعبیر شده است از این
هدایت باطنیه در اخبار بتثبیت انسان بر حق و بهدایة الی الهام الحق و این
هدایت باطنیه عمومیت ندارد و گرنه جبر لازم میآید که تمام افراد بشر مجبور خواهند شد ۴
در اطاعت و بنابراین بجهه مخصوص است بکسانیکه هدایت ظاهریه را قبول کنند و اطاعت
نمایند پیغمبران و کتب الهیه را سؤال بخدا در مبدء فیض جایز نیست پس
حرمان بعضی از این فیض جایز نیست جواب اعطاء نور قلبی بخشش الهی است
که میفرماید در سوره جمعه آیه (۴) و در سوره مائده آیه (۵۹) و در سوره حدید آیه
(۲۱) ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله تفضل الهی عام است و در مبدء بخلی
نیست ولی طلب لازم است گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست علاوه اعطاء
این نور جزاء و پاداش ایمان و اطاعت الهی است که میفرماید در سوره کهف آیه
(۱۲) راجع باصحاب کهف انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی
یعنی چون ایمان آوردند بخداوند ما زیاد فرمودیم نسبت بآنان هدایت قلبی باطنی را
و در سوره مریم آیه (۷۸) میفرماید و یزید الله الذین اهتدوا هدی و در آخر
سوره عنکبوت فرموده والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله
مع المحسنین یعنی کسانیکه کوشش مینمایند در پیمودن راه ما در باره ایشان کوشش ما
هدایت میفرمائیم ایشانرا بطرق الهیه و این هدایت همان نور باطنی است که مرحمت
میفرماید زیرا که خدا معین نیکوکاران است و نیز در سوره محمد آیه (۱۹)
والذین اهتدوا زادهم هدی و آتیهم تقویهم یعنی کسانیکه قبول نمودند

هدایت ظاهریه را زیاد نمودیم بایشان هدایت باطنیه را شکر نعمت نعمت افزون
کند کفر نعمت از کفت بیرون کند و در سوره حدید نیز آیه (۲۸) میفرماید یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم
نوراً تمشون به و یغفر لکم والله غفور رحیم یعنی ~~از ایمان~~ خداوند
قرار میدهد از برای شما نوریکه بسبب آن نور طریق بندگی بپیمائید پس
اعطاء نوریکه با و سلوک نماید و مشی نماید در راه حق نظیر غفران الهی است احسان
که تفضلی است در مقابل احسان انسان یعنی اطاعت او که میفرماید هل جزاء
الاحسان الا الاحسان و حرمان انسان از این فیض مستند بسوء اختیار خود انسان است
و نیز در سوره طه آیه (۱۲۳) ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکاً -
یعنی هر کس اعراض کند از قرآن و دین الهی پس از برای او است زندگانی سختی در
دنیا زیرا که شخص متدین قانع است و راضی است بقضاء الهی پس بجمیع احوال براحت
زندگانی میکند غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد ساقیا بهر بده شهد آن
کاین غم از او است — ولی شخص کافر حریص و بخیل و غیر راضی است بقضاء الهی
و همیشه در زحمت است و راحت خیال ندارد پس اگر گوئید بالحس دیده میشود اغلب
کفار اغنیاء و صاحب ثروت هستند پس چگونه میفرماید در تنگی معیشت هستند
جواب گوئیم مقصود تنگی حال است که دائماً روح ایشان در عذاب است بواسطه حرص
در او مودوع است علاوه تغییرات روزگار و احوال همیشه او را در سختی میاندازد
ولی مؤمن راحت است بواسطه رضاء بقضاء الله و شرح و تفصیل او در این مقام
مقتضی نیست ولی اجمالاً کفار اگر بحسب ظاهر جسماً در رفاهیت هستند روحاً در
عذاب هستند و مؤمنین اگر جسماً در تنگی باشند روحاً در رفاهیت هستند و بالوجدان

رفاهیت روحی بالاتر است بلکه رفاهیت جسمی ظاهری اثر است موهوم و اصلاً حقیقة
ندارد این سخن بگذار تا وقت دیگر اجمالاً مؤمن فقط بنده خدا است و تابع اراده الهی است
ولی غیر مؤمن بنده شیطان و اهواء مختلفه انسان است چنانچه خداوند متعال چنین
مثل زده است در سوره زمر آیه (۳۰) ضرب الله مثلاً رجلاً فیه شرکاء متشاکسون
و رجلاً سلماً لرجل هل یستویان مثلاً الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون یعنی
خدا مثل میزند شخص کافر را به بنده که چندین مالک داشته باشد و آن مالکین نزاع
کنند که هر یک میخواهند اشتغال بخدمت او داشته باشد نفر او آنان یک طرف شیطان
یکطرف حسد یکی بخل یکی حرص و طمع یکی و هم چنین و شخص مؤمن را به بنده که یک مالک
داشته باشد فقط خدا البته دوم در راحت است و اول در زحمت و کشمکش است
و نیز در سوره طه آیه (۱۲۷) وکذالک نجزی من اسرف ولم یؤمن بآیات ربه ولعذاب
الآخرة اشد وابقی یعنی هم چنانکه اعراض نمود از آیات الهیه مجازات مینمائیم
غیر مؤمن را باینکه بکوری خود بماند و نور قلب باو مرحمت نکنیم و این ترک بحال خود
و کوری قلب او مجازات دنیوی است و در آینه عذاب اخروی سخت تر است در جامع
جیفی تفسیر فرموده است علاوه بر اینکه در تعلیمات مدارس ممکن نیست تعلیمات دبیرستانی
با کودکان دبستان داده شود هم چنین ممکن نیست هدایت باطنیه بکسانیکه قبول هدایت
ظاهریه را ننموده اند با طاعت گردن زیرا که قبول هدایت ظاهریه الهی بمنزله تعلیمات
دبستان است و تا آن تعلیمات را انسان تعلم نکند ممکن نیست تعلیمات هدایت
باطنیه که بمنزله دبیرستان است تعلم کند و باین ترتیب اشاره میفرماید در سوره
طه آیه (۸۲) وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدی
که ثم از برای تراخی است و مقصود تراخی رتبه اهتداء بهدایت باطنیه است
از توبه و ایمان بخدا و پیغمبر و معاد و عمل صالح و در تفسیر است که مراد از اهتداء
مهتدا و شدن بر هدایت اوست و ثم للدلالة علی التراخی والبعد بین المرتبتین

باطنی شرح صدر و تأیید الهی و توفیق سبحانی است

فان المدا و متک اعظم من الشروح وسابقاً اشاره شد که نور قلبی سبب دوام
است ولذا هدایت باطنیه تعبیر شده است بتثبیت بر حق و دوام توفیق و هدایت
باطنیه عبارت است از شرح صدر که در سوره انعام آیه (۱۲۵) میفرماید فمن
یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام شرح صدر اسلام عبارت است
از آشکار شدن ایمان در قلب انسان که بنور قلب بشنود و به بیند شنیدنی
گوش و دیدنی چشم و از پیغمبر اکرم سؤال شد آیا علامتی هست از برای شرح صدر
فرمود بلی علامت او این است که انسان خود را اهل آخرت بداند و اهل
دنیا نداند و همیشه در تهیه سفر آخرت باشد کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی ره ز که پرسی چکنی چون باشی و نیز در سوره زمر آیه (۲۳) میفرماید افمن
شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم
من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین علاوه هدایت باطنیه بمعنی تأییدات آسمانی است
که در سوره مجادله میفرماید اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه
یعنی آنها کسانی هستند که خداوند در قلب آنها ایمان را نوشته است و تأیید
فرموده است آنان را بروحی از طرف خود چنانچه در اخبار است که قلب انسان
دو گوش دارد از یکی شیطان وسوسه میکند و از دیگری ملک تأیید میکند پس اگر
بیاد خدا باشد شیطان فرار میکند و ملک تأیید میکند و اگر غافل باشد و بیاد خدا
نباشد ملک غایب میشود و شیطان وسوسه میکند هدایت باطنیه بمعنای توفیق است
که در ادعیه و اخبار از شئون است بطلب کردن او زیرا که توفیق توجه اسباب
است بامر خیر و عمده او توجه قلب است بلکه سبب تام او است چنانچه ذکر شد
و در سوره نساء آیه (۱۷۴) میفرماید فاما الذین آمنوا بالله واعتصموا
به فسیدخلهم فی رحمة منه و فضل و یهدیهم الیه صراطاً مستقیماً
یعنی و اما آنانکه ایمان آوردند و تمسک جستند بخدا ایشان را داخل میفرمائیم

معنی ظاهر و باطنا

انسان را در رحمت و فضل خود و هدایت میفرماید خدا بسوی خود راه راست
خود را و چون مقصود رحمت الهی است و انسان لایزال باید از خداوند متعال
طلب نماید او را در پنج وقت نماز میگوئیم اهدنا الصراط المستقیم خدا نور
ایمان و شناسائی راه راست را بما مرحمت فرما مقصود طلب هدایت و راه
نجات خداوند متعال دائماً بوسیله نور است یا نور ظاهر به دیدنی و شنیدنی که
عبارت است از پیغمبران و اوصیاء انها و کتب آسمانی و یا نور باطنی غیر
محسوس که نور قلب باشد و هم چنانکه نور ظاهر مراتبی دارد تا میرسد بحد نهایه
ظهورش نور قرآن کریم و نور پیغمبر اکرم همچنین نور باطن مراتبی دارد تا میرسد
بجائیکه جسم را سبک میکند و سرتا پا نور میشود که مقام پیغمبران است ولذا
در هر حال که انسان است باید خواهش کند از دیاد نور هدایت و نور الهی سرا
و هم چنانکه انوار ظاهریه شفعاء انسانها هستند در آخرت همچنین آن نور
باطنی نجات دهنده است انسان را از شدائد روز قیامت یعنی آن نور
باطنی ظاهر میگردد در مواضع وضوء و سجود آنان و بآن نور از جهنم نجات
می یابند و در بهشت جاویدان قرار میگیرند و بنور خود بهشت را منور
میفرمایند چنانچه گذشت در سوره عبس در تفسیر وجوه یومئذ مسفرة
و در سوره تکویر در تفسیر اذا الشمس کورت و در مقابل هدایت باطنیه است
اضلال باطنی است یعنی گمراه کردن انسان خود را بتوسط نفس اماره و شهوات
حیوانیه و مقتضیات جهل و بعبارت دیگر واگذاردن انسان است
بسوء اختیار خود و ندادن نور قلبی و در اثر نداشتن نور قلبی و مرشد
باطنی انسان گرفتار خواهد شد بظلمات نفس اماره و شهوات حیوانیه
و ظلمت جهل که تماماً در انسان مودوع است و [illegible] در اضلال او [illegible]

لزوم دیانت در جامعه بشر

علاوه بر شیطانیکه قرین او خواهد بود سوره زخرف آیه (۳۵) ومن یعش
عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین یعنی هر کس اعراض کند از
قرآن و عمل نکند باحکام او و مکارم از برای او شیطانی که وسوسه مینماید
او را پس او هم نشین او خواهد بود و شیطان هم نشین اعم است از انس و جن
یار بد بد تر بود از مار بد تا توانی میگریز از یار بد غرض در اثر اعراض از خدا
و دین الهی گرفتار میگردد بنفس اماره بسوء از قبیل تکبر و جنایات بمقتضی
سبعیه [illegible] و هتک اعراض بمقتضی شهوت بنکاح و نهب اموال بمقتضی
حب تسلط و استیلاء و حرص و طمع پس طبیعت بشر تشنه تر است تا بحر
و [illegible] مهربان تر است تا بغیر یعنی هر انسانی خود را خواهد و گوید تمام افراد
بشر باید بکار برند تا من بکار برم و دیگران باید رنج بکشند تا من گنج برم و نیز
شهوت در انسان مکنون است که بصدها رنگ متلون میگردد و [illegible]
از سوراخی بر آرد و هر دم آدمی آرزو کند نماید پس انسان رادع لازم دارد
و پر واضح است که صرف رادع ظاهریه فقط مؤثر در ظواهر امور است نه بواطن
جمهور پس رادع باطنی لازم است که در زوایا و خلوات پلیس سر انسان باشد
و آن پلیس سر منحصر است بدیانت مؤثره در روح انسانی پس التزام بدیانت
انسان را از دنائم صفات مبرا مینماید و دیانت انسان را بمحامد خصال
محلی مینماید و دیانت سحاب تیره ظلم و عدوان را [illegible] مینماید و دیانت
آفتاب پر نور عدل و احسان را [illegible] مینماید و دیانت ایجاب مینماید که نوع
انسانی با نوع خود با انواع محبت و احسان راه معاشرت بپویند و از دست
دراز نمودن بیکدیگر در گذرند و دیانت [illegible] قلوب است در معاشرت وارده
پس نور قلبی سبب التزام بدیانت است پلیس است مخفی و ناصحی است پنهانی

و الکفایة یعنی انسان را باختیار خود

و مشکلی است با انسان هم بالین پس دیانت یگانه امری است که در جامعه بشر
لازم است برای حصول اتحاد و رفع فساد سؤال خداوند متعال در مواضع متعدده
اضلال باطنی را فعل خود قرار داده و استناد بخود فرموده یضل من یشاء و یهدی
من یشاء و نیز اضلال را فعل انسان قرار داده و نسبت او را با انسان میدهد
دفعه خداوند را فقط ایکال انسان باختیار خود و واگذاردن او را باختیار خود
میدانند و میگویند اضلال در کلام خدا و قرآن بمعنی ایکال است یعنی واگذاشتن
انسان را بخود چه تناسب است بین این دو معنی و حال آنکه اضلال ایجاد ضلالت
و ایکال ندادن نور قلبی است جواب شیرینی کلام و فصاحت و بلاغت او
منوط است بایراد استعارات و کنایات و مجازات در کلام و در آیات شریفه
خداوند متعال اضلال را استعاره فرموده است از ایکال که او نیز امر است
وجودی زیرا که استمرار عدم و ابقاء عدم امر است وجودی چنانچه در محل خود واضح
است و خداوند متعال تشبیه فرموده است ایکال و ابقاء عدم نور را که فعل الهی
است باضلال در حیث قوة اثر یعنی هم چنانکه اضلال و گمراه کردن مؤثر است
در وجود گمراهی و ضلالت همچنین ایکال مؤثر است در وجود ضلالت و گمراهی
چنانچه میفرماید در سوره کهف آیه (۱۶) من یهد الله فهو المهتد ومن
یضلل الله فلن تجد له ولیاً مرشداً یعنی هدایت راه نما فقط منحصر است
بذات باری تعالی و هر کس بخود واگذار شود راه نما ندارد والبته در گمراهی است -
و مقصود از این استعاره و تشبیه بیان احتیاج انسان است بنور قلبی و توفیق
الهی که اگر یک لحظه منقطع گردد انسان در ضلالت واقع میگردد و علاوه
اشاره است ببیان نعمت نسبت بمهتدین که شکر نماید از نعمت اعطاء

یعنی نهادن نور قلبی بعث عمل بکردن انسان بقرآن

نور قلبی و هدایت باطنی پس استعمال اضلال در اتکال استعاره یا لکنایه است
و در غایت فصاحت و بلاغت است زیرا که اگر اتکال را استعمال میفرمود بجای
اضلال این رات مذکوره فهمیده نمیشد از کلام و اما قرینه بر صرف کلام از معنی
حقیقی که لازم است در مجازات پس همان امتناع صدور اضلال است از
ذات باری تعالی برهان نقض غرض نیز بحکم عقل و قرینه عقلیست بر تجوز در لفظ
اضلال باراده کردن معنی اتکال او و کذا اشتقی انسان بخود و ندادن نور ایمان
بواسطه عمل نکردن انسان باحکام الهی **سؤال** هم چنانکه هدایت الهیّه
بوسیله مخلوقات الهیّه است از انوار ظاهریه و باطنیه هم چنین اضلال الهی
بوسیله مخلوقات الهیّه است از شیطان و جهل و نفس اماره و غیر ذالک که تمام
مخلوق الهی هستند پس اضلال استعمال شده است در معنی حقیقی خود چنانچه
هدایت در معنی حقیقی خود استعمال شده است و احتیاجی بتجوز را استعمال
نیست **جواب** غرض و مقصود از خلقت انوار ظاهریه و باطنیه هدایت
مردمان است چنانچه بر واضح است که خلقت پیغمبران و ارسال آنها فقط برای
دعوت بهدایت است و چنانچه مشاهده میشود نصایح شافیه وافیه قرآن
آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است و هم چنین انوار باطنیه از انسانیت
انسان یعنی نفس ناطقه که از آثار او ذکر است و علم است و فکر است و حلم
و هم چنین عقل ممیز بین حق و باطل و هم چنین ملک موکل بر او و اما مضلین
پس غرض و مقصود از خلقت آنها اضلال نیست تعالی الله عن ذالک علواً کبیراً
بلکه غرض حکم و مصالحی است که حکیم عالم باشیاء میداند منتها آن مخلوق
برحسب طبیعت مقتضی اضلال است مثلاً مقصود از خلقت شهوت در انسان

وسیله شدن

انسان آزاد است در اختیار هر یک از

وسیله شدن او است از برای بقاء نسل بنی آدم و مقصود از خلقت حیوان مرکوب
است از برای انسان منتها حیوانیت مقتضیاتی دارد مثلاً مقصود از خلقت عقرب
نیش زدن و گزیدن انسان نبوده و نیست نیش عقرب نه از ره کین است اقتضای
طبیعتش این است و هم چنین خلقت سایر موذیات نه از برای ایذاء انسان است
بلکه برای حکم و مصالحی است که خدا میداند **سؤال** خلق و ایجاد امور بلا
اقتضاء میکند اضلال و اتکال انسان را بسوء اختیار خود منافات دارد با حکمت
غرض و ما علیه لزوم تحصیل غرض منع میکند از ایجاد مانع **جواب** غرض و مقصود
مطلق شناسائی نیست بلکه شناسائی و تکامل کردن انسان است از روی اختیار
و اراده و تحقق اختیار وقتی است که هر یک از اطاعت و عصیان ممکن باشد
و امکان طرفین در وقتی است که مقتضیات طرفین موجود باشد و الا اگر مقتضی
عصیان موجود نباشد و فقط مقتضی اطاعت موجود باشد عصیان غیر مقدور
و ممکن نخواهد بود چنانچه نیست تملک غیر مقدور است پس برهان لزوم تحصیل
غرض لازم است عقلاً ایجاد مقتضیات اضلال و اتکال انسان با اختیار خود و سوره
سبا تصریح شده است در آیه (۲۰) که سلطنت شیطان بر وسوسه انسان و اغواء
او برای امتحان و تمیز بندگان است که میفرماید و ما کان له علیهم من سلطان
الا لنعلم من یؤمن بالآخرة ممن هو منها فی شک و ربک علی کل شیئ حفیظ
یعنی و نبوده است از برای شیطان سلطنتی بر انسانها که قادر باشد بر وسوسه ایشان
بلکه این سلطنت را دادیم برای اینکه بدانیم تمیز مؤمن بآخرت و معاد را از
شخصیکه از آخرت و معاد در شک است یعنی سلطنت شیطان برای

عبارت است از تیرگی قلب

تمیز مؤمن است از کافر که بوسیله شیطان اراده و اختیار انسان ظاهر و آشکار
گردد بلکه بعض از اوقات تحصیل اختیار انسان ایجاب مینماید ایجاد اموری را
که انسان بآنها امتحان شود نظیر خلق صوت در عجل سامری که حضرت موسی
عرض میکند ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء و تهدی بها من
تشاء و یا مثل سلطنت بنی عباس و بنی امیه و خانه نشینی ائمه طاهرین علیهم السلام
یا مثل قحطی و تری و فقدان اولاد و غیر ذالک و بسط در این موضوع مناسب
مقام نیست محصل مطلب هم چنانکه هدایت الهیه نور است اضلال الهی
ندادن نور است و او ملازم ظلمت است چنانچه میفرماید در سوره نور آیه
(۴۰) در تشبیه کفار او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج
من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها
و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور یعنی مثل قلب کافر مثل دریائی است
که آب او بسیار است در حالیکه فرو گرفته باشد آن دریا را موج که
از بالا آن موج هم موج باشد و بعد باشد فوق موج ابر ظلماتی بعضی
فوق بعضی است و اندازه ظلمت بطور است که اگر بیرون آورد انسان
دست خود را از آستین دست خود را نمی بیند و کسیراکه قرار نداده
است خدا از برای آن نوری را از برای او نور روشنائی نخواهد بود پس
تشبیه شده است قلب بدریا و جهل و شک و حیرت که در کافر است بموج که
فوق دریا است و طبع قلب و ختم او بابر فوق موج و بعض گفته اند
تشبیه شده است اعتقاد قلبی کافر بظلمت دریا و قول کافر بموج فوق دریا.

در سخنان شیطان که در مقابل ... ۱۴۵

سؤال انسان چه گونه گرفتار ابلیس و شیطان نگردد با آنکه خدا عرض میکند ... انسان را با اختیار خود طریق بندگی ... جمعین
جز که خدا خبر داده است از سخن او در سوره حجر آیه (۳۹) قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض ولاغوینهم اجمعین
الا عبادک منهم المخلصین (و الله) است توضیح کلمات تا مقصود ابلیس معلوم گردد کلمه با سببیه است و ما مصدریه است ... اغوا
و غوایه جهل و نادانی است در مقابل رشد چنانکه ضلالت بمعنی گمراهی است در مقابل هدایت و فرموده اند فرق بین ضلالت و غوایت
این است که ضلالت یافتن راه حق است گمراهی در گردانی و عدم شعور والتفات بسبب فرو رفتن در شهوات و غوایت
اختیار راه غیر مستقیم است از روی جهل ابلیس ... سخن شیطان که مراد این است که چنانکه مرا اختیار کردی راه معصیت را از جهت
تکبر و حسد و حمیت جاهلیت و بسبب معصیت در فضیلت دادن تو بر آدم را بر من هم چنین از این راه تکبر و حسد اغوا میکنم
مردم را که عصیان کنند و پیروی نکنند پیغمبران و امامان و ... لازینن ... و حره از فعل مضارع از باب افعال
از زینت است بمعنی جلوه داشتن ... یعنی هر آینه جلوه میدهم من (ابلیس) البته از برای پسران آدم در زمین
که آنچه در روی زمین است از زینتهای دنیوی در نظر آنها جلوه کنند در نظر ... انگیزه کنند تا آنکه فریفته دنیا گردند و اختیار کنند دنیا
بر آخرت پس حاصل سخن اینکه از دو راه آنها را وسوسه میکنم یکی از راه تکبر و حسد و عصبیت و حمیت جاهلیت (۲) از راه فریب دنیا
و حب او و آرزو (دنیا) اولاد آدم را در جاده عصیان میکشم الا عبادک منهم المخلصین بفتح لام اسم مفعول است از اخلاص
باب افعال از خلوص بمعنی خالی بودن از خلیط ... یعنی مگر بندگان برگزیده است خدا آنان را برای بندگی کردن و خالی فرموده است
آنان را از جمیع ... عصیان ... قوه عصمت که مخصوص است بسلسله پیغمبران و امامان که اراده فرموده است
خدا پاکیزگی آنها را از عصیان ... انبیاء و اولیاء ... وسوسه شیطان با اراده الهی ... معصومین را انکار ... در
آنان ولی غیر معصومین از اولاد آدم تمام را از گرفتار دام خود میکنم و از آنها انتقام خود را میکشم ... انسان است در
و نیز پیمودن راه آخرت تشبیه شده است بالا رفتن کردن چنانکه خواهد آمد در سوره بلد و شیطان هم در کمین بنی آدم است که نیم
بالای کردن انسان چه گونه از هدایت دزد سر کردن ... فرار اختیار کنند که ابلیس عرض میکند ... تنبیهم من بین ایدیهم
و خدا خبر داده است سخن او در سوره اعراف آیه (۱۴) لاقعدن لهم صراطک المستقیم ثم لاتینهم من بین ایدیهم ومن خلفهم
ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم یعنی هر آینه می‌نشینم من (ابلیس) راه مستقیم ترا (خدا) را و از چهار طرف جلو و عقب
و در است و چپ راه را بر آنها میگیرم ولی ... و فرموده اند ... وسوسه او است در امر معاد و بهشت و دوزخ
و آنچه را که انسان در جلو دارد و از عقب ... در آنچه را که در عقب گذارده است برای دیگران از مال
دنیوی و از طرف راست وسوسه در آوردن واجبات است و از طرف چپ جلوه دادن محرمات است تا آنها
میل و رغبت نماید

در فرمایشات خدا در جواب شیطان

در فرموده در سوره حجر آیه (۴۰)

جواب آنکه ذکر شد در سؤال ... آرزوی ابلیس بود ولی خداوند متعال در جواب ثانی او فرموده در سوره حجر آیه ۴۰
هذا صراط علی مستقیم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین والله ... توضیح فرمایش
آنکه معلوم گردد که انسان آزاد است و ابدا گرفتار دام ابلیس نیست ... کلمه هذا اشاره است بآنچه در لوح المحفوظ نقلم
قدرت ثبت گردیده بود از اصول دین و فروع دین که اساس جمیع ادیان یکی است و اختلافی اگر باشد فقط در جزئیات
کیفیات فروع است ... مفصلا نوشته ام در رساله اثبات حقانیت ... صراط خبر است و مستقیم صفت است
یعنی این راه راست است و کلمه علی جار و مجرور است متعلق بافعال عموم ای یکون علی یعنی عبارت عهده ما است (خدا)
که این راه را ابدا برسانم بتوسط کتب آسمانی و پیغمبران و مردم را از جهل و نادانی برهانم که تا ابلیس نتواند از
راه جهل و نادانی آنها را اغوا کند و نیز تا بوسیله آگاه بیسازم مردم را اینکه زخارف دنیوی فانی است و جلوه
ابلیس از راه دشمنی است با مردم فریفته فریب تو نشوند و از دام تو گریزان باشند تا در مهلت ... فتنه
و این معنی همان لطف ... علی الله است که در هدایت ظاهری ذکر شد
حال ملاحظه کنید نسبت باین امت آخر الزمان آیا در قرآن نقصانی هست در معارف الهیه که انسان بواسطه
جهل و نادانی گرفتار اغوای ابلیس گردد و در بیان دشمنی ابلیس و فریب دادن او قرآن قصوری دارد تا انسان
بکمال غفلت در بند دام ابلیس افتد حاشا خداوند متعال بذکر قضیه حضرت آدم و ابلیس را بیان فرموده است
برای بینائی انسان و آگاهی او بر دشمنی دیرینه او که مبادا از فریب او را اکو ... در مقابل نصایح شافیه کافیه
قرآن آنکار عیان است چه حاجت بیان است علاوه اگر اتفاقا در دام ابلیس افتد رحمت الهیه باب توبه را
برای انسان گشوده است که انسان بسبب توبه خود را از دام شیطان برهاند ... است و مقصود بندگی
ان عبادی لیس لک علیهم سلطان استثنا لیس است ... بلکه مراد از عبادت مطلق انسان است ... غرض دروغ
تکوینی است یعنی مقصود از آنکه تنها بندگی کردن انسان بوده است و ... وسائل تحصیل غرض ... ممتنع است
موانع او باید برطرف ... چنانکه گذشت بیان ... لطف علی الله در هدایت ظاهریه پس برهان نقض غرض ممتنع است
تمکین استیلاء دادن شیطان برانسان لذا میفرماید که محال است عقلا که تو (ابلیس) سلطه داشته باشی بر انسان
پس حاصل فرمایش خدا اینکه انسان را خلق کرده ام برای بندگی خود و ممکن نیست سلطنت دهم تو را بر او بلکه در
در مقابل وسوسه های تو پیغمبران و کتب آسمانی میفرستم و تمام مردم را آگاه میکنم و راه مستقیم را بتمام مردم میرسانم
که نتوانی آنها را اغوا کنی یا فریب دهی واما نشستن سر راه و دزد سر گردنه پس در سوره ناس خواهد آمد
که ابلیس اگر وسواس است خناس هم هست یعنی فرار کننده است از قلب ذاکر خدا و نیز گذشت در هدایت باطنه
که خداوند متعال نور قلبی انکار میفرماید در هر انسانی و بر هر یک ملکی موکل است که رفع کننده است وسوسه شیطان را
از انسان پس ما حصل مطلب اینکه اگرچه ابلیس آرزو داشت که بر انسان مسلط باشد و انسان را در چار دام خود کند

ولی خدا فرمود برهان نقض غرض ممتنع است دادن این سلطنت بتو بلکه برهان لزوم تحصیل غرض لازم است جلوگیری
از وسوسه های تو ابلیس بسبب انوار ظاهریه و باطنیه که گذشت بیان او تا انسان در چار دام تو نگردد مگر کسیکه
اختیار کند پیروی تو را در تکبر و حسد و اختیار راه غیر مستقیم الا من اتبعک من الغاوین یعنی مگر کسیکه پیروی کند
تو ابلیس را از کسانیکه بسبب تکبر و حسد و عصبیت و حمیت جاهلیت اختیار کند راه غیر مستقیم را که خود اختیار کند
غوایت را البته چنین کسیرا (خدا) کوردل میکذارم پس در چار دام تو میگردد و سلطنت و استیلاء تو بر او بواسطه
اختیار او است بندگی تو را و این معنی واگذاشتن انسان را بسوء اختیار خود اضلال باطنی الهی است

تحصیل مطلب

۱۴۶

(هدایت و اضلال آلهی)

معنی قلب و چرکی او

و عمل کافر بابر فوق موج و در حرکات الکافر یتقلب فی خمس من الظلمات
کلامه ظلمة و عمله ظلمة و مدخله ظلمة و مخرجه ظلمة و مصیره الی الظلمات
یوم القیامة فی النار (ع) و مراد از قلب جوهری است که تعبیر میشود از او کاهی
بروح وکاهی بنفس ناطقه و مثال قلب مثال آیینه‌ای است منصوب که در او
واقع میشود صور مختلفه آنا فآنا و راه دخول این صور حواس ظاهره و باطنه
است و یا مثال قبه‌ای است که در او سوراخهای متعدد باشد که از اطراف
اشیاء مختلفه در او وارد شود و بعد خارج شود و یا مثال دریا است که
از راههای مختلفه آبهای ... در او جاری شود و چون قلب دائما در تغییر و تاثرات
از این جهة او را قلب مینامند و در کافی از حضرت صادق مروی است که قلب انسان
بر حسب فطرت اصلیه سفید و روشن است پس اگر معصیت کرد خال سیاهی در او
ظاهر میگردد و با صرار بر عصیان آن سیاهی زیاد میگردد تا آنکه ظلمانی میگردد و بطوریکه
منفذ و سوراخی از برای نور برای او دیگر نخواهد ماند پس نه گوش شنوا دارد
و نه چشم بینا چنانچه در سوره انعام آیه (۱۲۵) میفرماید ومن یرد ان یضله
یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله
الرجس علی الذین لا یؤمنون یعنی و هر کس را خدا گمراه کند یعنی نور قلبی
مرحمت نکند قرار میدهد سینه او تنگ بطوریکه سوراخ و منفذی از برای دخول
نور در او نخواهد بود و بطوریکه تکلیف بواجب و عمل باور امثال بالا رفتن
باسمان تکلیف بمحال میدانند و این چنین شیطان را خدا مسلط میکند بر کافر
که ایمان را مثال بالا رفتن باسمان میپندارد و همان ندادن نور ظلمت عبارت

غطاء قلب است

از تغطیه قلب بغطاء حیوانیة و جهل و شیطان که در سوره کهف آیه (۵۵)
میفرماید و من اظلم ممن ذکر بآیات ربه فاعرض عنها و نسی ما قدمت
یداه انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقراً
وان تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا اذاً ابداً اکنة جمع کنان بغطاء
وزناً و معنی کازمنه و اغطیه یعنی پوشانیدن قلب بغطاءهای ظلمات ثلاث
جهل و حیوانی و شیطانی یعنی آیه نیست ظلم کننده بالاتر از کسیکه آیات
الهی بر او خوانده شود و او اعراض کند و عمل نکند و فراموش کند
عملیات خود را و توبه نکند و ما در مجازات و پاداش اصرار بر عصیان
او قرار دادیم بر قلب او پوششها تا نکه علم و ادراک از او سلب
گردد و قرار دادیم در گوشهای او سنگینی که از شنیدن باز ماند و اگر
بخوانی تو انها را بسوی ایمان پس اجابت نمیکنند هرگز پس صریح آیه شریفه
این است که این امور مجازات و پاداش اعراض از آیات الهی است
و اینکه اعراض از خدا ملازم با کری و کوری انسان است چنانچه میفرماید
در سوره بقره آیه (۱۷) صم بکم عمی فهم لا یرجعون و در سوره انعام
آیه (۳۹) والذین کذبوا بآیاتنا صم و بکم فی الظلمات الصم و البکم
جمع اصم مثل احمر و حمر یعنی لا یسمع و لا یتکلم کذالک و الابکم الاخرس یعنی کسیکه
تکذیب نماید آیات الهیه را کراست و لال و میباشند در ظلمات در دنیا
و آخرت و نیز میفرماید در سوره حج آیه (۴۵) فانها لا تعمی الابصار
ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور یعنی چشمهای بدن ظاهری آنها

فراموشی انسان است خود را

کور نیست ولکن چشمهای باطن یعنی آنها که در سینه است کور است و این
کوری عبارت است از سلب قوای انسانیت از انسان که ملازم است
با فراموش کردن انسان انسانیت خود را که از آثار و خواص انسانیت یعنی ذکر
و فکر و علم و حلم محروم گردد و مشغول در حیوانیت شود بلکه سلب اراده و اختیار
از او گردد مثل آدم مست چنانچه مشاهده میشود حال شخص در حال شدت
غضب و یا حال هیجان شهوت که خواص انسانیت از او سلب
میگردد و آثار حیوانیت از سبعیت و بهیمیت در او ظاهر میگردد
چنانچه میفرماید در سوره حشر آیه (۱۹) ولا تکونوا کالذین
نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون یعنی نباشید
مثل کسانیکه فراموش کردند خدا را پس در مجازات خداوند سلب
انسانیت از آنها فرمود پس خود را هم فراموش کردند که انسان اگر
خدا را فراموش کند خودش را هم فراموش میکند و نظر او فقط محصور
میگردد بر محسوس و از معقول محروم میگردد و چون انسانیت انسان
امری است معقول و غیر محسوس لذا از او و خواص و آثار او
غفلت میکند خویشتن نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد
در کمی و هم چنانکه هدایت مراتبی دارد و عملیات انسان در هر مرتبه
از هدایت ایجاب میکند ازدیاد هدایت و حدوث رتبه بالاتر را
چنانچه میفرماید لئن شکرتم لازیدنکم هم چنین ضلالت مراتبی دارد

ضلالت انسان مراتبی دارد

و عصیان در آن مرتبه ایجاب میکند وجود شبهات را در عقاید
بوساوس شیطانی پس از آن سلب اعتقاد میشود به تبدل بحالت
حیرت و تردید پس از آن جزم بعقاید باطله و حصول کفر پس از آن میکوشد
در اضلال مردم پس میرسد حالت قلب بجائیکه ابداً احتمال تأثیر هدایت
در او نمیرود که میفرماید در سوره بقره آیه (۵) سواء علیهم ءانذرتهم
ام لم تنذرهم لا یؤمنون (۶) ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
و علی ابصارهم غشاوة **سؤال** با وجود مقتضیات ضلالت
و گمراهی انسان عذاب و عقاب الهی در آخرت مناسب نیست زیرا که
اسباب ضلالت او را گمراه کرده است آوردنم از عدم در این راه چه بود
و انگاه در این راه این همه چاه بود **جواب** اولا انسانها همین
سؤال را بطور اعتراض بر شیاطین انسی و جنی که خداوند متعال عرض
میکنند و شیطان در جواب میگوید سوء اختیار شما ایجاب نموده است
عذاب شما را نه اضلال ما چنانچه در سوره ابراهیم آیه (۲۲) میفرماید
وقال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق
و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان
دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم ما انا بمصرخکم
و ما انتم بمصرخی یعنی شیطان میگوید بدرستیکه خدا وعده فرمود شما را
ببهشت و جهنم و وعده الهی حق بود و من شیطان هم وعده کردم بشما وعده

انسان اختیار دارد بندگی شیطان و عذاب را

باطل بود و من سلطنتی بر شما نداشتم بجز وسوسه کردن و دعوت باطل پس شما
دعوت الهی را قبول نکردید و اجابت کردید دعوت مرا پس مرا سرزنش
نکنید بلکه خود را ملامت و سرزنش کنید بر سوء اختیار خود و حاصل آیه شریفه
اینکه عقل و پیغمبران و قرآن دعوت مینمایند انسان را بایمان و جهل و حیوانی
و شیطان دعوت مینمایند انسان را بکفر و هیچ یک سلطنتی ندارند بر انسان
که اجبار نمایند او را بر کفر یا ایمان بلکه انسان مختار است در اختیار یکی
یعنی بدعوت الهی یا اختیار یکی که شیطان بدعوت او پس شقاوت دائم
او ایجاب شود اختیار شما نه اضلال مضلین پس علت عذاب نیست
بلکه مقتضی اختیار عصیان است در مقام هدایت همانطوریکه او هم مقتضی
اختیار اطاعت است و نیز در سوره ق آیه (۲۶) میفرماید قال قرینه
ربنا ما اطغیته ولکن کان فی ضلال بعید یعنی شیطان همنشین
انسان میگوید خدایا من علت و سبب طغیان و عصیان او نبودم
ولکن خود انسان بنفسه است گمراه و دور از رحمت خدا و ثانیاً خداوند متعال
ظلمات خلق فرموده است در این دنیا و سبب رفع آن ظلمات منحصر است
بانواریکه خود باری تعالی ایجاد فرموده است و در آخرت نیز ظلمات ایجاد
فرموده است و دفع آن منحصر است بهمان انوار مخلوقه در دنیا پس اگر راه را
با همان انوار در دنیا بپیمود در آخرت هم راه بهشت را با همان
می پیماید و گرنه در ظلمات خواهد ماند و همان ظلمات عذاب

وعقاب آلهی را ایجاب مینماید غرض ثواب آلهی در آخرت
معلول نور دنیوی است واو معلول اطاعت است وعقاب
اخروی معلول ظلمتهاست در آخرت واو معلول ظلمت است در دنیا
واو معلول عصیان است وانفکاک علة از معلول محال است
وجمیع معلولات سوالتو الجار شبه اند باختیار انسان عصیان را
درسوره حدید آیه (۱۳) یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین
آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا
نوراً فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله
العذاب قوله انظرونا ای انتظرونا وذلک لان المنافقین لیس لهم
نور فاذا سبقهم المؤمنون بقوا فی الظلمة قوله ارجعوا وراءکم
ای الی الدنیا فالتمسوا نوراً منها فانا کسبنا النور بالاعمال الصالحه
ونالثاً انسان مرکب است از نفس ناطقه که از عالم علو ومجردات
است واز حیوانیة که از عالم سفل واجسام است پس اگر اختیار کرد
تکمیل نفس ناطقه را ودر صدد ارتباط با عالم علو ومجردات گردید وعلقه
وارتباطی با عالم سفل واجسام نداشت بلکه جسم حیوانی را قفس زندانی
برای خود دانست البته چنین شخص ارتباط معنوی با خداوند متعال
پیدا میکند ومحبوب ومطلوب ودوست او خداوند متعال خواهد شد
ومسلم است معشوق حقیقی هم نظر رحمتی بعاشق بیچاره محبوس در ظلمات

[۱] زیرا وجود معلول بدون علت محال است

ما فرمان دوست شیطان است

دنیویه خواهد فرمود واورا نجات خواهد داد از ظلمات که مبتلا بود
درسوره بقره آیه (۲۵۸) الله ولی الذین آمنوا یخرجهم
من الظلمات الی النور یعنی خدا دوست مؤمنین است درحالتیکه بیرون
میبرد آنان را از ظلمات دنیا بسوی نور آخرت واگر اختیار کرد
تربیت جسم وبدن را ودر صدد تکمیل عالم سفل واجسام گردید وعلقه
وارتباطی با عالم علو ومجردات نداشت بلکه بکلی اورا فراموش کرد البته
چنین شخص محبوب ومطلوب ودوست او همین عالم سفل خواهد بود ومعشوق
حقیقی او دنیا وشیطان وجند ومقتضیات او خواهد بود وهمان دوستان
میکشانند انسان را بظلمات ودنیا هم چون معشوق انها است درنظر
انها نور است لذا میفرماید در آیه بقره که گذشت والذین کفروا اولیائهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی کفار دوستان انها
طغیان کننده بر خدا است وآن دوستان خارج میکنند کفار را از نور
دنیا بظلمات آخرت پس صریح آیه شریفه این است که دنیا برای کفار نور
وروشنائی است ولی برای مؤمن ظلمت وزندان است ومرابعا عذاب
درآخرت عبارت است از ترک باری تعالی انسان را بسبب ترکی
که انسان نموده است نظیر ترک لانوکر را بواسطه ترک نوکر لارا یعنی خداوند
عمل میکند با انسان مطابق عمل انسان با خدا چنانچه میفرماید درسوره
اعراف آیه (۴۹) الذین اتخذوا دینهم لهواً ولعباً وغرتهم

الحیوة الدنیا فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا
وما کانوا بآیاتنا یجحدون یعنی کسانیکه دین خود را بازیچه گرفته
اند وفریب داده است انها را زندگانی دنیا پس در روز معاد فراموش
میکنیم ایشان را یعنی بخود وامیگذاریم آنها را چنانچه فراموش کردند انها
معاد وگرفتاری همچه روزی را وچنانچه عملاً منکر شدند احکام دین اسلام را
ونسیان وفراموشی درحق باری تعالی ممتنع است ولی کنایه است از ترک
ووا گذاشتن بخود که لازم نسیان است چنانچه نسیان عاصیین
هم کنایه است از عمل نکردن وترک آن زیرا که عاصیین فراموش نکردند
بلکه عالماً عامداً عصیان میکنند پس نسیان ایشان استعاره بالکنایه
است از ترک عمل نظیر شخص ناسی غافل ومحصل معنی آیه از طرف خدا
ندادن است واز طرف بنده نکردن است جزاً وفاقاً چنانچه گذشت
درسوره عم ونیز میفرماید سوره طه آیه (۱۲۶) کذالک اتتک
آیاتنا فنسیتها وکذالک الیوم تنسی یعنی هم چنانکه آیات
قرآنیه را فراموش کردی در دنیا یعنی عمل نکردی پس امروز فراموش کرده
میشوی یعنی ثواب داده نمیشوی ونجات داده نمیشوی از عذاب جهنم
ونیز میفرماید سوره سجده آیه (۱۴) فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم هذا
انا نسیناکم وذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون یعنی بچشید

عذاب جهنم را بسبب فراموش کردن شما عذاب امروز را ماهم درعوض
فراموش میکنیم شما را یعنی نمیدهیم درعوض نکردن شما سوره جاثیه آیه -
(۳۳) وقیل الیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا -
ومأویکم النار ومالکم من ناصرین ذلکم بانکم اتخذتم
آیات الله هزواً وغرتکم الحیوة الدنیا فالیوم لایخرجون
منها ولا هم یستعتبون یعنی وگفته میشود بعاصیین از طرف خدا
امروز فراموش میکنیم شما را چنانچه فراموش کردید شما امروز معاد را
یعنی تهیه زاد وتوشه برای امروز خود نکردید وآیات قرآنیه را بازیچه
گرفتید وفریب داد شما را زندگانی دنیا وگمان کردید که دنیا برای
شما ماندنی است وخود شما هم الی الابد در دنیا ماندنی هستید پس امروز
خارج نمیشوند عاصیین از آتش جهنم ونه از ایشان طلب کرده میشود
اینکه خدا را راضی کنند که در لغت است العتبی بالضم الرضاء
واستعتبه اعطاء الرضاء پس معنی یستعتبون اینکه در آخرت
تکلیف نمیشوند که رضایت خدا را بجا آورید زیرا که آن عالم
عالم تکلیف نیست بلکه دار جزاء است ونیز تکلیف نمیشوند برجوع
بدنیا برای تحصیل رضای خدا زیرا که آن هم نشدنی است

إذا السماء انفطرت

بسم الله الرحمن الرحیم

إذا السماءُ انفطرت فطر بمعنی شکافتن و انفطار بمعنی شکاف برداشتن
است إذا متعلق است بعلمت یعنی وقتا میشود هر کسی بعملیات خود در وقتیکه
آسمان شکاف بردارد و در سوره مزمل آیه (۱۸) فکیف تتقون ان
کفرتم یوماً یجعل الولدان شیباً السماء منفطر به کان وعده مفعولا
ضمیر به راجع است بیوم و با بمعنی سببیت و یا بمعنی ظرفیت است یعنی
چگونه نگهداری میکنید خود را در روزیکه پیر گرداند هول و وحشت
آن روز بچه را پیر آسمان شکاف بردارنده است بسبب هول آن
روز یا در آن روز و در سوره الحاقه آیه (۱۶) وانشقت السماء
فهی یومئذ واهیة والملک علی ارجائها انشقاق نیز بمعنی
شکاف برداشتن است یعنی و شکاف برمیدارد آسمان پس
آن آسمان در آن هنگام شکاف برداشتن سست و سرازیر میشود
بعد از آنکه محکم بود و در هوا نگاه داشته بود بامر خداوند متعال که
آسمان علی الحاله سقف محفوظی است برای ما نظیر طاق آجری که
سقف عمارت است و هم چنانکه سقف اگر شکاف بردارد سست میشود
و آن طاق ریزش میکند هم چنین آسمان شکاف برمیدارد و سست
میشود و ریزش میکند و ملک مخلوق آسمان بر اطراف و جوانب
در فضای هوای نامتناهی است و در سوره فرقان آیه (۲۷) یوم
تشقق السماء بالغمام ونزل الملائکة تنزیلاً یعنی روزیکه شکاف

برمیدارد آسمان بسبب ابر و نازل گرده میشود ملائکه نازل گردنی و در اخبار
متواتره عامه و خاصه فرموده اند که خداوند متعال در فضای نامتناهی ابری
ایجاد فرموده است سنگین یعنی آسمان یا پس در موقع قیام قیامت آن ابر
حرکت میکند و بسبب سنگینی آن آسمان شکاف برمیدارد پس اهل آسمان
اول باطراف زمین حلقه میزنند و اهل آسمان دوم بدور اهل آسمان اول
حلقه میزنند و همچنین تا آسمان هفتم پس هفت صف از ملائکه تشکیل داده
میشود باطراف صحرای محشر و انس و جن محصور میگردند بین آنها برای
حساب نظیر معسکر که السته محصور میشود بین صفوف عسکر و خطاب میرسد برای
جماعت انس و جن اگر میتوانید سوراخی پیدا کنید برای فرار پس فرار
کنید و نمیتوانید سوراخ پیدا کنید مگر بحجت که موجب سلطنت شما باشد یعنی
بودن نامه عمل و پرونده در دست راست و قسمت اخیر یعنی خطاب را
در سوره الرحمن آیه (۳۳) میفرماید یا معشر الجن والانس ان استطعتم
ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان و قسمت دوم را که ملائکه بدور زمین صف میزنند در الحاقه
فرموده است چنانچه گذشت و قسمت اول یعنی شکاف برداشتن آسمان
و در اثر او حرکت آسمان و ریزش او را نیز در سوره طور آیه (۹) میفرماید
یوم تمور السماء موراً در لغت است المور التحرک بسرعة یعنی زمانیکه
حرکت میکند آسمان با کمال سرعت برای ریزش کردن بر زمین چنانچه
سقف عمارت پس از شکاف برداشتن و سست شدن حرکت میکند

بسرعت و ریزش میکند بر عمارت و اگر گفته شود آسمان چند برابر زمین
است و چگونه در زمین جاگیر میشود جواب آنکه راجع بمخلوق آسمانها
پس ملائکه هستند و اجسام کثیفه نیستند که محتاج بمکان خالی باشند و در
فضای هوای نامتناهی زیست بنمایند چنانچه شرح آیه الحاقه بود و اما خود
آسمانها پس برمیگردد بحالت اولیه خود که دود و بخارات است چنانچه هر حیوانی برمیگردد
بحالت اولیه خود که خاک بوده است اما آسمان دود و بخار است پس در سوره
سجده آیه (۱۱) ثم استوی الی السماء وهی دخان یعنی پس از خلق زمین
اراده فرمود تسویه و ایجاد آسمان را در حالتیکه او دود بود که قطعات
دود را بیکدیگر ضم و ترکیب فرمود تا یوم موعود پس آن قطعات از یکدیگر
جدا میگردد و اما بر میگردد بحالت اولیه و دود میگردد پس در سوره دخان
آیه (۹) میفرماید یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا
عذاب الیم یعنی روزیکه میآید آسمان بدود آشکار او در حالتیکه فرو
میگیرد مردم را آن دود این عذاب دردناکی است که منکر بود پیدا او را
غرض آسمان بر میگردد بحالت اولیه خود چنانچه در سوره انبیاء آیه ۱۰۴
میفرماید یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق
نعیده والمعنی نعیده اول خلق کما بدأنا و اول خلق بدل است
از ضمیر یعنی روزیکه می پیچیم آسمان را مثال پیچیدن طومار بر نوشته خود
یعنی چنانچه کاغذ یکه لوله میشود مکتوب او در او پنهان است و مستور
هم چنین آسمان که در هم پیچیده میشود مخلوق او در او مستور است

پس استعاره است از پیچیدن آسمان و خلقش بیکدیگر در موقع ریزش
بر زمین در حالیکه برمیگردانیم ما اول خلق آسمان را مثال ابتداء خلق
آن یعنی برمیگردانیم او را بآنچه از ابتداء بوده است که دود باشد و در سوره
زمر آیه (۶۷) وما قدروا الله حق قدره والارض جمیعاً قبضته یوم القیامة
والسموات مطویات بیمینه یعنی شناسائی پیدا نکردند بخدا و بزرگ
ندانستند خدا را حق شناسائی و بزرگی خدا و از این رو منکر شدند معاد را
و ممتنع دانستند آن را و حال آنکه زمین و تمام آنچه در او است در روز قیامت
ملکی و متصرفی آن حضرت لایزال است که احدی قادر بر سلطنت و ادعای
ملکیت در آن روز نخواهد داشت چنانچه در دنیا مدعی سلطنت و مالکیت
شدند و بودند و حال آنکه در آن روز آسمانها پیچیده میشوند بیکدیگر بقدرت
کامله الهی پس تحصیل آیات آنکه آسمان اولاً شکاف برمیدارد و بعد
سست میشود و بعد بسرعت حرکت میکند و بعد آسمانها و خلق او در موقع
حرکت بزمین بهم پیچیده میشود و بعد دود میگردد و فرو میگیرد تمام مردم را
و لذا اخبار از معصومین وارد است که آن دود داخل میگردد در دماغ
و بلغمیت حالت زکامی خارج میشود و اما کافر پس از گوش و دماغ او داخل
میگردد و در جوف او و از دبر او خارج میگردد و آن دود تا چند روز باین
کیفیت باقی است پس از آن نابود میگردد و بر طرف میشود و از اینجا است
که از حالت کیفیت دود در زمین تعبیر فرموده است بورده یعنی بو شنیده
که میفرماید در سوره الرحمن آیه (۳۷) فاذا انشقت السماء فکانت

وردة کالدهان یعنی پس وقتیکه آسمان شکاف برسید او رو سرخ گردد
چیز بونشده مثل روغن که ریزش بر یکدیگر در حیث اختلاف رنگ و از
حالت بر طرف شدن او تغیر فرشته است بکشط چنانچه گذشت در سوره
تکویر پس اختلاف در تعبیر آیات باعتبار اختلاف حالات آسمان
است در یوم المحشر **واذا الکواکب انتثرت** نثر یعنی پراکنده کردن است
وانتثار افتعال از نثر است یعنی پراکنده شدن یعنی در وقتیکه ستارگان
پراکنده شوند و ریزش کنند در سوره تکویر گذشت **واذا البحار فجرت**
یعنی در وقتیکه دریاها جاری گرده شود بر خشکی که دور دنیا تماماً یک دریا
شود و نیز جاری شود دریاهای شور بر شیرین که حالا آب دریا ساکن است
و آب شور متمیز است از آب شیرین ولی در یوم موعود جاری میشوند مخلوط
میگردند گذشت در سوره تکویر **واذا القبور بعثرت** و در وقتیکه قبرها
زیر و رو شود و آنچه در زیر قبرها است رو افتد یعنی مردگان خارج گردند
از قبرها گذشت در سوره عبس در تفسیر اذا شاء انشره و در سوره
والعادیات آیه (۹) میفرماید افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور
یعنی زیر و رو شود آنچه در قبرها است **علمت نفس ما قدمت**
واخرت علمت جواب شرط و عامل در اذا است یعنی در وقت
وقوع امور چهارگانه دانا میگردد نفس انسان آنچه را که پیش فرستاده
است و آنچه را که پس فرستاده است و نیز در سوره قیامت آیه ۱۳
میفرماید ینبؤا الانسان یومئذ بما قدم واخر یعنی خبر داده میشود

انسان در هنگام

آثار باقیماندهٔ انسان در نامهٔ عمل نوشته میشود

انسان در هنگام وقوع قیامت بآنچه را که انسان پیش فرستاده و آنچه را که انسان
پس فرستاده است و مراد بما قدم اطاعت و عبادت پروردگار است و انفاق
و احسانی است که خود در زمان حیات خود کرده است و یا عصیان و تمرد کردن
است و ترک احسانی است که خود در زمان حیات خود کرده است و مراد بما اخرت
تعلیمات دینی است که مردم بعلم او هدایت می یابند و عمل مینمایند بعد از
موت او و یا رایج میکند بین مردم کار نیکی را پس از موت او مردم عمل میکنند
بآن نیک و یا بوقف و وصیت انسان بعد از فوت او احسان میشود
بمردم از مال او و غیر ذلک از امور خیریه که سبب وقوع او را انسان
فراهم کرده است و نیز وساوس شیطانیه است که انسان کرده است و بعد از
مردن سبب اضلال و گمراهی مردم میگردد و یا رایج میکند بین مردم کار بدی را
و بدعتی میگذارد و بعد از فوت او مردم عمل میکنند بآن کار بد و بدعت
و یا گذاشتن مال است برای وارث و صرف کردن وارث است آن
مال را در حرام و غیر ذلک از امور محرمه که سبب وقوع آن حرام را انسان
فراهم کرده است پس آن انسان معاقب خواهد بود با آثار قبیحه خود چنانچه
مثاب است بآثار حسنه و در سوره یس آیه (۱۱) فرموده **ونکتب ما قدموا**
وآثارهم یعنی مینویسیم آنچه را که پیش فرستاده اند آنها و مینویسیم آثار
نیک یا زشتی را که از آنها بین مردم باقی مانده است والبته آن نوشته را در یوم المعاد
انسان می بیند پس دانا میگردد بآثار خود **یا ایها الانسان ما غرک**
بربک الکریم ای انسان چه چیز فریب داده است ترا بپروردگار تو

که نافرمانی میکنی او را در صورتیکه این صفت دارد پروردگار کریم و محسن است
پس عقل فطری انسان لازم و واجب میداند شکر منعم و محسن را و حضرت
امیر سلام الله علیه میفرماید ای انسان چه چیز فریب داده است ترا بنافرمانی
تو خدا را و چه چیز جری کرده است ترا بر معصیت کردن تو و چه چیز ترا
انس داده است بهلاک خود که دائماً در صدد هلاک خود میباشی آیا از درد تو را
دوائی نیست آیا از این خواب غفلت بیدار نمیشوی آیا بخود رحم نمیکنی غفلت
تا کی نادانی تا کی جوانی تا پیری پیری تا امام تا بمیری تمام در معصیت و نافرمانی محسن
منعم **الذی خلقک فسواک فعدلک** آنچنان محسن کریمیکه ایجاد
فرمود ترا از منی پس تسویه فرمود ترا بدادن اعضاء سلیمهٔ بی عیب از گوش
شنوا و چشم بینا و قوهٔ شناسائی خوب و بد اشیاء پس معتدل فرمود ترا
ظاهراً و باطناً اما ظاهراً پس تمام بدن را مساوی یکدیگر قرار داد نه اینکه یک
پا دراز باشد و دیگری کوتاه یا یک چشم بزرگ و دیگری کوچک و هم چنین
و نیز تمام بدن از حیث لون و رنگ مساوی است نه اینکه نصف صورت
انسان مثلاً سفید و نصف دیگر سیاه باشد و نیز خلق معتدل که ایستاده
راه میرود و با دست غذا بدهن میگذارد نه اینکه مثل حیوان که منحنی است
و با دهن غذا میخورد و اما باطناً پس معتدل قرار داد انسان را از حیث
امزجهٔ چهارگانه صفراء و سوداء و بلغم و خون که اگر معتدل نباشند
مزاج مستقیم نمیگردد احسان و کرم و نعم الهی بشمار نمیآید چنانچه

در سوره ابراهیم آیه (۳۷) وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الانسان
لظلوم کفار یعنی و اگر بشمارید نعمت خدا را نمی توانید شماره کنید او را
بدرستیکه انسان هر آینه بسیار ظلم کننده است بخود در عصیان و بسیار کفر کننده است
نعمتهای الهی را و نیز در سوره نحل آیه (۱۸) میفرماید وان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها و از جمله نعم الهیه اختلاف کیفیت صور انسان است
فی ای صورة ما شاء رکبک ما زائده است برای تاکید و ظرف متعلق
است برکبک یعنی ترکیب فرمود خدا ترا در هر صورتیکه مشیئة الهی تقاضا
نموده است او را بر حسب حکمت الهی از مردی یا زنی درازی یا کوتاهی
چاقی یا لاغری خوشگلی یا بدگلی شبیه پدر یا مادر شبیه عمو یا دائی و در
ملیونها انسان که نوع شان در جمیع خصوصیات نیست بلکه در صدا متمیز
دیگر نشد که شخص کور افراد انسان را بصدا میشناسد و این نعمت
اختلاف انسان برای شناسائی یکدیگر دلالت دارد بر کمال قدرت صانع
کلا نه چنین است که انسان تصور نکند احسانی یاری را زیرا که محسوس است
و غفلت از حس در تمام مدت عمر ممتنع است یا آنکه تصور نکند لزوم شکر
منعم را زیرا که او عقلی فطری انسان است بلکه هر حیوانی پس موجب فریب
انسان در عصیان تصور نمیرود در طرف مبداء بلکه سبب عصیان نبودن
ترس و بیم از معاد است **بل تکذبون بالدین** بل از برای
اضراب است یعنی غرور و فریب نیست بلکه شما تکذیب میکنید حساب و ثواب
و عقاب الهی را که دین بمعنی حساب و جزاء هر دو آمده است که اگر

بیم عقاب و امید ثواب در شما نمی بود البته مصر بر عصیان نمی بودید بلکه
اگر بمقتضای شهوت حیوانیت گاهی غفلت میکردید پس از انقضاء
شهوت توبه میکردید پس نیست اصرار بر عصیان مگر بسبب تکذیب معاد
چنانچه گذشت بیان او مفصلاً در سوره عم تنبیه فریب دهنده انسان
بر عصیان چنانچه در آیات متعدده مشهور است یکی شیطان و دیگری
زندگانی دنیا و زینت مال دنیا است ولکن اگر اعتقاد بمعاد باشد پس ترس
و بیم عقاب مانع است از تأثیر در انسان بر عصیان پس تأثیر فریب
دهندگان منوط است بتکذیب معاد ولذا فرمود اصرار بر عصیان
برای فریب نیست بلکه تکذیب بمعاد است بیم و امید معاد چنان ما است
چنانچه گذشت در سوره عم **وان علیکم لحافظین کراما کاتبین**
وحال آنکه بدرستیکه گماشته شده است بر شما انسان هر آینه حفظ کننده
و ضبط کننده اعمال شما را در حالتیکه نویسندگان هستند اورا و در حالتیکه آن
نویسندگان گرام هستند سؤال با اینکه خداوند متعال عالم السر والخفیات
است نسبت به بندگان سر نوشتن ملائکه اعمال بندگان را چیست جواب
اولاً برای اینست که در روز معاد آن نوشته داده میشود بانسان و تکلیف
میشود باو که حساب خود را بکش چنانچه گذشت در سوره عم در تفسیر کل
شیئ احصیناه کتاباً وثانیاً برای این است که انسان نظر کند
در روز معاد باین نوشته پس دانا گردد آنچه را که فراموش کرده است و بداند
ثواب او برای چه عملی است و عقاب او برای چه که دانسته و فهمیده

هر انسانی دو ملک ملازم او هستند

حکم الهی در حق انسان مجری گردد چنانچه گذشت در همین سوره در تفسیر علمت
نفس ما قدمت واخرت و در سوره تکویر در تفسیر علمت نفس ما احضرت
وثالثاً برای این است که انسان بداند در دنیا آزاد نیست بلکه همیشه دو نفر
مفتش و جاسوس الهی ملازم او هستند و برای او تشکیل پرونده مینمایند چنانچه
در سوره ق آیه (۱۷) فرموده است **اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین
وعن الشمال قعید ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید** در لغت
است التلقی التلقن بالحفظ والکتابة قعید بمعنی همنشین انسان [illegible] بدل است
از متلقیان بدل کل از کل و جار و مجرور متعلق است بقعید و رقیب بمعنی
ملازم مبتداء و عتید بمعنی حاضر خبر او است و لدیه متعلق است برقیب
معنی آیه در وقتیکه مینویسند دو نویسنده ملازم با انسان و همنشین او
از طرف راست و از طرف چپ که یکی ملازم طرف راست است و دیگری ملازم
طرف چپ تلفظ نمیکند انسان از سخنی مگر آنکه ملازم انسان نزد تلفظ
کردن او حاضر است که کلمات انسان را مینویسند تا چه رسد بافعال او -
گهی اسیر حرص آزادی کند گهی گرفتار بلا شاکر کند گر تو میدانی که بایت بسته اند
بر تو بستگان شه بنشسته اند پس تو سر بشکی مکن با [illegible] زانکه نبود طبع و خوی [illegible]
توضیح کرام جمع کریم است و کریم کسی را گویند که نفعش بمردم برسد و در اخبار است
که نویسندگان اعمال گرام نامیده شده اند برای این است که انسان اگر عمل خیر
نماید فوری اورا ضبط میکنند در پرونده و باحال سرور و فرح شهرت میدهند
نزد خدا و آن عمل را میبرند باسمان و ملائکه مقربین استقبال مینمایند اورا و طلب

علت نامیده بکرام الکاتبین

مغفرت مینمایند برای صاحب عمل چنانچه خواهد آمد در سوره تطفیف
در تفسیر ان کتاب الابرار لفی علیین واما اگر عمل بدی بنماید انسان
پس نوشتن اورا تأخیر میاندازند تا آنکه بگذرد بر انسان پنج وقت نماز
پس اگر در این مدت متذکر و پشیمان شد و توبه کرد پس اورا اصلاً نمی نویسند
زیرا که توبه می شوید گناه را چنانچه آب میشوید و اگر در این مدت توبه
نکرد پس اورا می نویسند ولی شهرت نمیدهند پس از مصدر ذو الجلال از
ملائکه سؤال میشود از عمل آن انسان پس ساکت میشوند از جواب ما سؤال
سوم پس در جواب میگویند خدا تو پوشنده عیوب بندگان را و آمرزنده
گناه ایشان را و تو دانائی باچه بنده تو کرده است که طلب مغفرت مینمایند
از برای آن انسان **یعلمون ما تفعلون** میدانند آن کرام الکاتبین
آنچه را که بجا میآورید شما اورا پس در روز قیامت شهرت میدهند بر افعال شما
ان الابرار لفی نعیم ابرار جمع بر بفتح باء است بروزن صعب صفة
مشبهه است و اما بکسر باء پس مصدر است بمعنی علم و اما بار اسم فاعل جمع او
بره است مثل طلبه جمع طالب نعیم صفة مشبهه است بمعنی مفعول مثل قتیل
بمعنی مقتول پس نعیم آن عطاهای الهی است که در لغت است النعیم الخفض
والدعة والمال کالنعمة وجمعها انعم معنی آیه بدرستیکه نیکوئی کنندگان
هر آینه میباشند در نعمت بهشت جاویدان و نیکوئی کردن عبارت است
از ادای واجبات و ترک محرمات **و ان الفجار لفی جحیم** [illegible]
دگذشت در سوره عم در تفسیر ان للمتقین مفازاً آنکه شخص نیکوکار متقی کسی است که [illegible]

فجار جمع فاجر و فجر و فجور میل از حق و بر انگیختن بر معصیة و باطل را گویند و جحیم
آتش را گویند که بعضی از آن بالای آتش دیگر باشد و بدرستیکه مایل از حق
و بر انگیخته بر نافرمانی هر آینه بر آتش بسیار است که بعضی از آن فوق بعض
باشد **یصلونها یوم الدین** در لغت است صلی اللحم القاه
فی النار للاحراق معنی آیه فرو میروند فجار آتش جهنم را در روز جزاء
وما هم عنها بغائبین و نیستند آن فجار از جحیم به پنهان شونده
که از او خارج شوند بلکه مخلد هستند در آتش یا نبوده اند کفار از آتش
پنهان زیرا که در عالم برزخ با آنها همه روزه نشان داده میشود آتش چنانچه گذشت
در سوره عم در تفسیر وجعلنا نومکم سباتاً و در سوره والنازعات در تفسیر
~~لا یملکون منه خطاباً و لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صواباً~~
وما ادریک ما یوم الدین ثم ما ادریک ما یوم الدین و چه چیز دانا
کرده است که روز جزاء چه روزی است در مقام تعظیم و تفخیم روز جزاء است
که نه نعمت ابرار بتصور در میآید و نه عذاب فجار **یوم لا تملک نفس
لنفس شیئاً والامر یومئذ لله** یوم عطف بیان است از برای یوم الدین
یعنی روز جزاء روزی است که مالک نمیباشد نفسی دیگری را چیزی و از حساب و ثواب
و عقاب در آن روز منحصر ذات لایزال است دگذشت در سوره عم
در تفسیر لا یملکون منه خطاباً الا یتکلمون الا من اذن له الرحمن
وقال صواباً

بسم الله الرحمن الرحیم

ویل للمطففین ویل کلمه عذاب و وادی است در جهنم و در لغت آمده
التطفیف القلیل والنقص التام و طفّف نقص المکیال معنی آیه عذاب ثابت است
از برای کم دهندگان الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا
کالوهم او وزنوهم یخسرون موصول صفت است از برای مطففین
و یستوفون صلهٔ موصول است و اذا ظرف است متعلق به یستوفون
و اکتالوا افتعال است از کیل یعنی قبول کیل و گرفتن او و علی بمعنی من است
متعلق باکتالوا والمعنی الذین یستوفون اذا اکتالوا من الناس و یخسرون
از باب افعال است بمعنی خسران عطف است بر یستوفون و اذا متعلق
است بیخسرون و ضمیر هم راجع است بناس و مجرور است بلام مقدر والمعنی
و یخسرون اذا کالوا للناس یعنی آیه کم دهندگان این صفت دارند کسانی
هستند که استیفاء میکنند و میگیرند تمام را در وقتیکه بگیرند کیل را و قبول کنند کیل را
از مردمان و چون تمام گرفتن حق از مردم بقصد ضرر زدن بر مردم است از کلمه من
تعبیر شده است بعلی و کسانی هستند که زیان میرسانند در وقتیکه کیل بدهند
یا وزن کنند از برای مردم و چون دادن کیل و وزن بنفع مردم است لام
در تقدیر است تنبیه امور لازم است اول آنچه حرام است و گناه
کبیره است که خداوند وعدهٔ عذاب براو فرموده است تطفیف است
یعنی زیان رسانیدن بمردم و کم دادن حق است چنانچه در آیه سوم
فرموده و اما استیفاء حق و تمام گرفتن او از مردم حرمتی ندارد بلکه مذمتی هم
ندارد ولکن نکته اینکه در آیه دوم استیفاء حق را صفت مطففین بیان فرموده

تنبیه دوم اشاره بیک امر اخلاقی است و او این است که انسان آنچه را که در حق
خود روا نمیدارد در حق دیگران هم روا ندارد و آنچه را که از دیگران توقع دارد
دیگران هم از او توقع دارند یعنی چنانچه انسان وقتیکه حق میگیرد از دیگران روا ندارد
بر خود ضرر کم دادن را و توقع دارد تمام دادن را هم چنین انسان در وقت دادن
هم خوب است روا ندارد ضرر زدن بدیگران را و توقع دیگران را که تمام دادن
باشد خوب است بجا آورد و از اینجا است که در مثل است یک سوزن بخود بزن
یک جوالدوز بدیگران یعنی سوزن ببدن خود بزن تا بدانی درد و الم او را و بدانی
زخم زدن بمردم چه دردی دارد پس انسان دائماً در صدد نفع خود و ضرر مردم
باشد بسیار مذموم است و بالخصوص اگر در صدد باشد که دیگران رنج کشند
و او گنج برد و دیگران بکارند و او بخورد و بالاترین ظلم و فساد در جامعه بشر
همین است و از اینجا است که کم فروشی از گناهان کبیره است امر دوم
کم دادن در قوم شعیب بسیار شیوع داشت و آنحضرت هرچه موعظه فرمود آنها را
تاثیر نکرد و بالاخره مبتلا گشتند بعذاب الهی و قصه آنها مکرر در قرآن
فرموده است اول سوره اعراف آیات ۸۳ - تا ۹۱ که نه آیه است
راجع است باین موضوع و از آن جمله است والی مدین اخاهم شعیباً
قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره قد جائتکم بینة من ربکم
فاوفوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس اشیائهم ولا تفسدوا
فی الارض یعنی و فرستادیم بسوی مدین برادر ایشان شعیب را گفت ای قوم من
پرستش کنید خدا را بتحقیق آمده است شما را بینه از طرف پروردگار شما پس تمام

کنید وزن را و کم نکنید اجناس مردم را و فساد نکنید در زمین و هرچه موعظه
فرمود تاثیر نکرد و از آن جمله است فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم
جاثمین یعنی پس گرفت آنها را زمین لرزش یعنی در شب پس صبح کردند در خانه های
خود در حالتیکه افتادگان بودند دوم سوره هود آیات ۸۵ - تا ۹۹ که پانزده
آیه است راجع باین موضوع و از آن جمله است والی مدین اخاهم
شعیباً قال یا قوم تا آنکه میفرماید یا قوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط
ولا تبخسوا الناس اشیائهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین
مکیال و میزان اسم آله هستند برای کیل و وزن بخس بمعنی نقص است
عثی بمعنی فساد است اشیاء بدل است از ناس بدل اشتمال و مفسدین
حال مؤکده است یعنی بیان میکند تأکید عامل را یعنی تمام کنید کیل و وزن را
و کم نکنید اجناس مردم را و فساد نکنید در حالتیکه فساد کنندگان هستید و چون
ذکر آیات مواعظ آنحضرت و جواب قوم منافی است با اختصار ترک مینمائیم
او را اجمالاً مواعظ اثر نکرد تا آنکه عذاب الهی نازل شد که میفرماید
و لما جاء امرنا نجینا شعیباً والذین آمنوا معه برحمة منا و اخذت
الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین یعنی و زمانیکه
آمد امر ما بعذاب آنها نجات دادیم ما شعیب را با کسانیکه ایمان آورده
بودند با شعیب برحمتیکه از ما بر ایشان بود و گرفت صیحه و صدای
آسمانی کسانیرا که بخود ظلم کردند پس صبح کردند در حالتیکه افتادگان بودند

در خانه های خودشان که تمام مرده بودند توضیح مقصود از نهی از کم کردن
بعد از امر بتمام دادن کیل و وزن تعمیم بعد از تخصیص است یعنی اولاً در
خصوص کشیدنی فرموده بعد واجب میفرماید تمام دادن را در شمردنی
و زرع کردنی نیز و عموم مطففین هم شامل است او را زیرا که تطفیف لغة
مطلق کم کردن است نه خصوص کم کردن وزن و کیل و نیز نهی از فساد بعد از
نهی از مطلق کم کردن تعمیم بعد از تخصیص است یعنی اول از خصوص کم کردن
حق نهی فرموده بعد نهی میفرماید از مطلق فساد کردن ولو بدزدی کردن و قطع
طریق و غارتی و هر امریکه موجب فساد در جامعه باشد سوم در سوره عنکبوت
آیه (۳۵) والی مدین اخاهم شعیباً فقال یا قوم اعبدوا الله وارجوا
الیوم الآخر ولا تعثوا فی الارض مفسدین فکذبوه فاخذتهم
الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین یعنی فرستادیم بسوی مدین برادر ایشان
شعیب را پس گفت ای قوم من بندگی کنید خدا را و بترسید روز آخر معاد را
که رجاء بالف مقصوره بمعنی ترس است و بالف ممدوده بمعنی امیدواری است
و فساد نکنید در زمین در حالتیکه فساد کننده هستید بکمی کردن و کم دادن
حقوق مردم و دزدی کردن و غارتی و آنچه فساد در جامعه است پس تکذیب
کردند قوم شعیب آن حضرت را پس گرفت ایشان را زمین لرزش یعنی
پس صبح کردند قوم در حالتیکه افتادگان بودند در خانه خودشان که خانه ها
شان قبورشان شد و در سوره شعراء آیات ۱۷۶ - تا ۱۹۱ که پانزده
آیه است راجع است بقضیه حضرت شعیب که در اول فرموده است.

كذب اصحاب الايكة المرسلين اذ قال لهم شعيب الا تتقون
تکذیب کرد اصحاب جنگل پیغمبران را دروغگو گفت از برای ایشان شعیب
آیا پرهیز نمیکنید خدا را تا آنکه میفرماید اوفوا الکیل و لا تکونوا من
المخسرین و زنوا بالقسطاس المستقیم و لا تبخسوا الناس اشیاء
هم و لا تعثوا فی الارض مفسدین تمام کنید پیمانه را و نباشید از
زیان رسانندگان بمردمان و بکشید بترازوی راست و کم نکنید اجناس
مردم را و فساد نکنید در حالتیکه فساد کنندگان هستید تا آنکه میفرماید فکذبوه
فاخذهم عذاب یوم الظلة انه کان عذاب یوم عظیم پس تکذیب
کردند حضرت شعیب را پس گرفت ایشان را عذاب روز ظلة بدرستیکه
آن عذاب بتحقیق است عذاب یوم بزرگ یعنی معاد روز قیامت —
ترجیح علماء تفسیر از آیات استفاده میشود از که تبلیغات حضرت شعیب نسبت
بدو امت بوده است و هر امتی گرفتار گشتند بعذاب مخصوصی و از اخبار
بطرق عامه و خاصه هم چنین استظهار میشود اول حضرت شعیب دعوت
فرمود اهل مدین را که قوم آن حضرت بودند زیرا که آن حضرت پسر میکائیل
بن یشجر بن مدین بن ابراهیم الخلیل بوده است و آن حضرت از بنی اسرائیل
نبوده است و شهر مدین نامیده شده است بآن اسم زیرا که پسر ابراهیم که مدین
نام داشت او را بنا نمود و آن شهر از بلاد شام تا مصر مسافت هشت منزل
راه است و ساکنین او هم اولاد مدین پسر ابراهیم بوده است و آن قوم
هم مدین نامیده شده اند باسم جد خود پس مدین مشترک است یعنی شهر حضرت شعیب

و قوم او و لذا در تبلیغات خود مکرر میفرماید یا قوم من و خدا هم از آن جناب
تعبیر فرموده است برادر مدین که در عرب رسم است از اهل خود تعبیر میشود
بأخ اگر برادر باشد و اخت اگر زن باشد کنایه از اینکه آباء و اجداد ما برادر
بودند پس از تبلیغات و اثر نکردن نصایح آن حضرت و خارج شدن آنحضرت
با تابعین آنحضرت از آبادی صیحه برآورد جبرئیل که در اثر مهیب آن صدا
تمام مردند و زمین لرزه شدیدی شد که جسدهای مردها رفت زیر زمین و زیر
هوا که اثری از آنها نماند نه خود شان نه عمارات شان و این اجمال قصه حال مضمون
آیات سوره اعراف و سوره عنکبوت است منتهی در سوره هود صیحه فرموده و در
اعراف و عنکبوت رجفه فرموده ولی معلوم شد که صیحه جبرئیل سبب رجفه و زمین
لرزش بوده است و هلاک میشوند دوم دعوت حضرت شعیب است غیر از قوم
خود را که اصحاب ایکه یعنی جنگل باشد که ایکه در لغت مکانی است که درختان
او درهم پیچیده شده باشد و آن جنگل در نزدیکی مدین بوده است و چون قوم
آن حضرت نبودند در تبلیغات خود چنانچه در سوره شعراء است یا قوم
نفرمود و نیز از آن جناب در آن سوره تعبیر باخاهم نشد و عذاب آنها
چنین بود که هوا بشدت گرم شد و پناه بردند بر دواب حرارت زیاد شد فرار
کردند بجنگل قطعه ابری نمایان شد و از او احساس نسیم کردند تماماً مجتمع گشتند
در زیر آن ابر پس باد بسیار گرم یعنی باد سام معروف وزید و تمام را سوزانید
و نابود شدند و از آن عذاب تعبیر فرموده است بعذاب یوم الظلة

که ظلة در لغت عرب ابری است که سایه اندازد و چون در روز قیامت آسمان
دود میگردد و بنظر ابر بر مردم سایه میاندازد فرموده این عذاب نظیر عذاب
روز بزرگ معاد است امر سوم که تنبه بر او لازم است این است که در اخبار
بسیار وارد است که اثر شیوع کم دادن در مردم گرفتاری ایشان است بکمی
باران و گرانی اجناس و قحطی و میفرماید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که پنج
چیز است در اثر پنج چیز است دشمن مسلط میگردد در اثر شکستن عهد یعنی مسلمانان
اگر عهد بقرآن نکنند کفار بر آنها مسلط میگردد دوم فقر و پریشانی ظاهر
میگردد در اثر حکم بناحق کردن سوم مرگ مفاجات ظاهر میشود در اثر شیوع
زنا چهارم قحطی و گرانی ظاهر میشود در اثر کم کردن وزن و پیمانه پنجم آسمان
منع باران میکند و زمین منع برکت میکند در اثر منع زکوة الا یظن اولئک
انهم مبعوثون لیوم عظیم الا ترکیبات از دو کلمه همزه استفهام و لای
نافیه و استفهام از برای توبیخ و سرزنش کردن کم دهندگان است که چگونه
جرئت میکنند بر کم دادن یعنی آیا یقین ندارند آن کسانیکه کم دهنده هستند
اینکه آنها برانگیخته میشوند از برای روزیکه بزرگ است امور واقعه در او چون
یقین بمعاد ملازم است با ترس و بیم از عقاب و البته بیم عقاب جلوگیر است
از کم دادن حقوق مردم و ضرر رسانیدن بآنها بلکه یقین بمعاد هم لازم
نیست برای جلوگیری زیرا که احتمال روز حساب و عقاب کافی است برای ترس
و بیم از آن و بحکم عقل دفع ضرر محتمل لازم است پس انسان وقتی جرئت

بر عصیان میتواند بکند که یقین داشته باشد بنبودن معاد و نیستی عذاب و عقاب
ولی افسوس که ما عقل و حکم او را بر کنار گذاشته ایم و پیروی میکنیم جهل را و در حال
غفلت هستیم از روز رستخیز اعرابی بعبد الملک گفت خداوند در قرآن کم دهندگان را
چنین خطاب عتاب آمیزی فرموده است آیا حال تو که مال مردم را بدون وزن
میخوری و در اموال مردم تصرف مینمائی چه خواهد بود و در روز رستخیز جواب
خدا را چه جوابی داد قول خدا و پیغمبران و قرآن که حاکی از عقوبت است بقدر قول
یک بچه نیست که در شما تأثیر کند و لا بد ترس و بیم کند و شما را منع کند از عصیان
و خوردن مال مردم ما لکم لا ترجون لله وقارا یعنی حضرت نوح بقوم
خود فرمود چه شده است شما را که ابداً عظمتی برای خدا قائل نیستید و از روز رستخیز
ابداً ترس و واهمه ندارید یوم یقوم الناس لرب العالمین یوم عطف
بیان است از برای یوم عظیم یعنی آن روز روزی است که میایستند مردمان از قبرها
از برای حساب پروردگار عالمیان استعاره بالکنایه است از ایستادن رعیت
حضور سلطان برای جواب دادن از اعتراضات سلطان و هم چنانکه
رعیت در آن موقع سر بزیر و شرمسار و از خجلت فرو میرود در عرق
هم چنین انسان در موقع ایستادن حضور سلطان علی الاطلاق سر بزیر
و شرمسار و در عرق فرو میرود چنانچه در اخبار فرموده از بعضی عرق آنها
تا کعب پا است و بعضی تا زانو و بعضی تا گوش بر حسب تفاوت تقصیر و گناه

آلهی من لی وص یوحشنی ان لم ترحمنی خدا خودت بما رحم فرما **کلّا**
نه چنین است که کم دهندگان معذب نشوند بر حسب خیال خام خود شانکه یقین
نداشتند بروز رستخیز بلکه عمل آن ها مضبوط است برای حساب و عقاب -
انّ کتاب الفجّار لفی سجّین وما ادراک ما سجّین کتاب مرقوم
کتاب بمعنی اسم مفعول است یعنی آنچه نوشته شده است از برای فجّار از اعمال
در سجّین است یعنی آنچه بدرستیکه نوشته شده فجّار یعنی عمل آنها هر آینه ثبت
است در سجّین وچه دانا کرده است ترا که چه چیز است سجّین در مقام
تفخیم سجّین است که حقیقت او در پرده مخفی و پنهان است آن سجّین نوشته
است ثبت شده با علامت زده شده که کتاب دوم خبر است از برای مبتدای محذوف
ای هو کتاب و مرقوم صفت کتاب است و سجّین از سجن بمعنی زندان است
یعنی زندان بسیار سخت تنگ و علم شده است از برای پرونده شخص فاجر
زیراکه سبب است از برای زندان کردن فاجر پس سبب نامیده شده است باسم
مسبب یعنی پرونده و نامه عمل نامیده شده است باسم سجّین که نام جهنم است
پس سجّین اسم است از برای نامهٔ که تمام او شرّ است و بدی پس حاصل معنی آیه
عمل فجّار در نامه عمل بد است و آن نامه رقم شده است یعنی ثبت کرده شده است
و با علامت شرّ و بدی با او زده شده است و ممکن است مراد از سجّین
همان معنی اصلی یعنی زندان سخت و تنگ باشد یعنی جهنم یعنی عمل خوب صعود
میکند بآسمان ولی عمل بد در زمین که جهنم است میماند چنانچه در وصف
کرام الکاتبین

کرام الکاتبین گذشت که عمل خوب را میبرند بآسمان و شهرت میدهند نزد باری تعالی
ولی عمل بد را بحال خود در زمین میگذارند که جهنم باشد و بنابراین لازم است تقدیر
در کتاب مرقوم که گفته شود موضع کتاب مرقوم یعنی سجّین محل و جایگاه نامه عمل است
و بالاخره یعنی بالاول یکی خواهد بود ولی با تکلیف تقدیر و همان معنی اول بهتر است
و مناسب تر است و بدون هیچ تکلف است **ویلٌ یومئذٍ للمکذّبین الّذین یکذّبون**
بیوم الدّین وما یکذّب به الّا کلّ معتدٍ اثیم اذا تتلی علیه آیاتنا
قال اساطیر الاوّلین عذاب در آن روز البته است از برای حساب
و جواب اعتراضات پروردگار عالمیان مخصوص است تکذیب کنندگان یعنی
کسانیکه تکذیب میکنند روز جزا را و تکذیب نمیکند آن روز را مگر هر کسیکه
تجاوز کننده باشد از حدود الهی و بسیار عصیان کننده باشد چنانچه گذشت
در سوره عمّ و در سوره تکویر در مراتب ضلالت باطنی اینکه اصرار بر نافرمانی
و ترک واجبات و فعل محرّمات میکند ندانسته را بگو تا بدرجه که میگوید
دین کهنه پرستان و قصیکه خوانده میشود بر آن شخص مصرّ بر عصیان آیات کلام الله
میگوید این قرآن همان اباطیل است که گذشتگان گفته اند و میگوید معاد موهوم
که خود تصور کرده اند چنانچه جمعی گفته و میگویند پس صریح آیه این است که ترک نماز
عمداً یا ترک زکوة عمداً یا ترک از واجبات خوردن مال یتیم ظلماً و خوردن ربا
یا هر یک از معاصی کبیره با اصرار بر آن و توبه نکردن منجر میشود و تکذیب معاد خواهد شد
کلّا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون در لغت است ران از غلب یعنی
نه چنین است که قرآن باطل باشد و معاد موهوم باشد بلکه غلبه کرده است

بر قلبهاشان آنچه که اصرار دارند بر معصیت و نافرمانی آنچه را که بصورت
بجا میآورند از محرّمات و ترک واجبات که اصرار بر معصیت سبب
ظلمت قلب میگردد تا بدرجه که نور ادراک از او سلب میگردد چنانچه گذشت
در معنی ضلالت باطنی **کلّا انّهم عن ربّهم یومئذٍ لمحجوبون** نه چنین است
که قلب آنها مقلوب معاصی شده باشند و فقط انکار معاد نمایند بلکه انظار
آن هنگام اصرار بر عصیان و انظار معاد هر آینه پرده کشیده شده است جمیع
حواس ظاهریه و باطنیه آنها از معرفت و شناسائی پروردگار خود که منکر
مبدء هم میگردند و خدا را هم منکر میشود پس صریح آیات شریفه این است
که درجه اوّل اصرار بر عصیان است و اصرار بر عصیان سبب و علّة است
از برای انظار معاد و ظلمت قلب از ادراک و او سبب است از برای حجاب
قلب از شناسائی پروردگار و انظار خدا و بیان این مراتب و درکات
شقاوت و ضلالت گذشت در آخر سوره تکویر در معنی هدایت و ضلالت
آیه **ثمّ انّهم لصالوا الجحیم ثمّ یقال هذا الّذی کنتم به**
تکذّبون یعنی پس از طی این درکات شقاوت بدرستیکه اشخاص
هر آینه فرود میروند جحیم و آتش زبانه که بعضی فوق بعضی است و پس از فرود
رفتن در آتش گفته میشود بایشان در مقام شماتت و ملامت و سرزنش کردن
این همان معاد و عذاب است که بودید در دنیا تکذیب میکردید او را و موهوم
میدانستید او را **کلّا انّ کتاب الابرار لفی علّیّین وما ادریک**
ما علّیّون کتاب مرقوم یشهده المقرّبون علّیّین در اصل
جمع علّی بکسر عین و تشدید لام و یاء است که در اصل علّیو بوده است

بروزن سجّین و بمعنی بسیار بلند مرتبه است و چون باغ بهشت بلندی رتبت
و رفعت منزلت دارد علّیّین نامیده میشود و باعتبار تعداد باغهای بهشت
جمع بسته میشود و نیز آسمانها علّیّون نامیده میشوند باعتبار علوّ آنها و چون
نامه عمل و پرونده نیکوکار سبب است از برای باغهای بهشت سبب نامیده
شد باسم مسبب پس علم کرده علّیّون از برای نامهٔ که تمام او خیر باشد
معنی آیه نه چنین است که دین و مجازات نباشد بر حسب تکذیب کفّار
بدرستیکه عمل نوشته شده نیکوکاران هر آینه ثابت است در علّیّین و چه
چیز دانا کرده است ترا که چه چیز علّیّون نوشته است ثابت کرده شده
با علامت نیکوئی با او زده شده است زیراکه نورانی است چنانچه
گذشت در سوره عبس در تفسیر **وجوه یومئذٍ مسفرة** که نورانیت ابرار را
راست مؤمن همانا نور پرونده او است در حالیکه حاضر میشود آن کتاب
مقرّبین درگاه الهی یعنی ملائکه عمل نیک را صعود میدهند بآسمان
پس ملائکه مقرّبین استقبال میکنند آن عمل را و حاضر میشوند آن عمل را
چنانچه فرموده است در سوره فاطر آیه (۱۱) **الیه یصعد الکلم الطّیّب والعمل**
الصّالح یرفعه یعنی بسوی خدا صعود میکند کلمه طیبه توحید و عمل صالح نیکو را
بلند میکند خدا بسوی آسمان ملائکه مقرّبین حاضر میشوند او را و طلب
مغفرت میکنند از برای صاحب عمل چنانچه فرموده است در سوره
مؤمن آیه (۷) **الذین یحملون العرش ومن حوله یسبّحون**
بحمد ربّهم ویؤمنون به ویستغفرون للّذین آمنوا ربّنا

دعا ملائکه در حق مؤمنین

وسعت كل شيء رحمة وعلماً فاغفر للذين تابوا واتبعوا
سبيلك وقهم عذاب الجحيم (٨) ربنا وادخلهم جنات
عدن التي وعدتهم ومن صلح من آبائهم وذرياتهم انك
انت العزيز الحكيم (٩) وقهم السيئات ومن تق السيئات
يومئذ فقد رحمته وذلك هو الفوز العظيم یعنی
ملائکه حاملین عرش و اطراف او تسبیح میکنند و حمد میکنند پروردگار خود را
و طلب مغفرت میکنند از برای مؤمنین و چهار دعا میکنند از برای
مؤمنین اول عرض میکنند پروردگارا رحمت تو فرو گرفته است تمام
اشیاء را و علم تو احاطه دارد بتمام اشیاء پس بیامرز گناه کسانیرا که
توبه کرده اند و از کردار خود پشیمان هستند و پیروی کرده اند راهی را
که تو برای آنها معین فرمودی دوم خدایا نگه دار فرما ایشانرا
از عذاب جحیم یعنی توفیق بندگی و عبادت بآنها مرحمت فرما که در اثر او
از آتش جهنم نگهدار شوند سوم خدایا وعده فرمودی بآنها بهشت
مرحمت فرمائی بوعدهٔ خود وفا نما چهارم نگه دار فرما ایشانرا از
بدیها و محرمات یعنی حفظ فرما ایشانرا از وساوس شیاطین و شهوات
نفس اماره عرض عمل نیک را میبرند نزد ملائکه مقربین و آنها دعا میکنند
در حق صاحب عمل و چون تکالیف الهیه در قوس نزول بتوسط جبرئیل
امین بوده است پس عمل بآن در قوس صعود بتوسط آن حضرت باید
باشد پس ممکن است مقصود از مقربون در آیهٔ شریفه یشهده المقربون

حضرت جبرئیل و اتباع او باشد ان الابرار لفي نعيم گذشت این آیه
در سورهٔ انفطار على الارائك ينظرون ارائک جمع اریکه است
بر تخت نشسته اند و نگاه میکنند بنعم الهی و بکفار که معذب هستند
تعرف في وجوههم نضرة النعيم میشناسی تو بنظر در صورت و روهای
ایشان خرمی و شادی و نشاط را که آثار آن در رنگهای آنها هویدا است
يسقون من رحيق مختوم آشامیده میشوند از شرابیکه مهر کرده شده است
ختامه مسك مهر کرده شده با مشک است پس آن شراب معطر است
وفي ذلك فليتنافس المتنافسون در اینگونه از امور باید مردم
منافسه نمایند یعنی در تحصیل سبب او بکوشند نه اینکه برای دنیا با یکدیگر منافسه
کنند نفیس مال بسیار را گویند و تنافس شرکت در تحصیل او را گویند و معنی آیه
چنانکه در تحصیل مال دنیا بر یکدیگر حسد میبرید و حرص میزنید در تحصیل او
سزاوار است که در تحصیل نعیم بهشتی هم غبطه ببرید بر یکدیگر و در تحصیل او
حریص باشید بلکه حسد و حرص دنیوی مذموم است و انسانرا بهلاکت
میاندازد ولی غبطه و حرص اخروی ممدوح و موجب حیات ابدی است -
ومزاجه من تسنيم عينا يشرب بها المقربون و مخلوط شده رحیق
میباشد از تسنیم که او چشمه ایست که میآشامند از آن چشمه مقربین
درگاه الهی که آن چشمه بالاترین شرابهای بهشتی است و خالص او را
میآشامند مقربون و میآشامند ابرار از رحیق و مخلوط شده باو عینا
منصوب بمدح است ان الذين اجرموا كانوا من الذين آمنوا يضحكون

در حالیکه گنه کاران بودند در دنیا در حالیکه میخندیدند بمؤمنین واذا مروا
بهم يتغامزون و در حالیکه چشمک میزدند و استهزاء میکردند وقتیکه مرور میکردند
مؤمنین بر آن کفار واذا انقلبوا الى اهلهم انقلبوا فكهين
و در وقتیکه برمیگشتند کفار باهل خود برمیگشتند در حالیکه میگفتند حالات
مؤمنین را برای اهل خود برای سخریه و استهزاء که استهزاء مؤمنین را
نقل مجلس خود قرار داده بودند واذا رأوهم قالوا ان هؤلاء لضالون
و در وقتیکه میدیدند کفار مؤمنین را میگفتند بدرستیکه ایشان هر آینه
گمراه هستند وما ارسلوا عليهم حافظين و فرستاده نشده اند مؤمنین
در حالیکه حفظ کننده باشند اعمال کفار را یعنی انها ارتباطی بمؤمنین ندارد
فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون پس در روز معاد انتقام
میکشند مؤمنین از کفار بخنده کردن بر آنها چنانچه گذشت در سورهٔ عم در
وجه چهارم لزوم معاد على الارائك ينظرون در حالیکه
نظر میکنند مؤمنین بعذاب کفار هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون
میگویند مؤمنین بکفار آیا جزا داده شدند کفار آنچه را که بودند
بجا میآوردند که این سخن هم در مقام ملامت و شماتت گفته میشود
بکفار برای آن شماتتهائیکه در دنیا بمؤمنین کردند —

سورهٔ انشقاق بسم الله الرحمن الرحيم

اذا السماء انشقت جواب شرط عامل در اذا محذوف است بدلالة
فملاقيه ای لاقی الکدح یعنی انسان می بیند اثر سعی خود را در دنیا وقتیکه
آسمان شکاف بردارد و گذشت بیان شکاف برداشتن آسمان واذنت
لربها وحقت اذن یعنی گوش دادن است و حق یعنی ثبوت و سزاواری
از برای ثبوت است و استعاره تمثیلیه است یعنی چنانچه بنده مطیع مولا امتثال میکند
ارادات مولا را بمجرد اراده مولا موجود میگردد هم چنین آسمان بآن
استحکامیکه دارد بمجرد ارادهٔ الهی شکاف برداشتن و شکستن او را فوری
آسمان اطاعت میکند و شکاف برمیدارد و شکسته میشود و ارادهٔ مولا را
اجرا میکند و ثابت کرده شده است آسمان بر اطاعت و شنوائی امر الهی
و نکته در این استعاره تبعیه و اشاره است باینکه انشقاق آسمان باراده
باری تعالی است نه اینکه اتفاقاً و برحسب طبیعت خود او واقع شود
بدون ارادهٔ الهی واذا الارض مدت و در وقتیکه زمین کشیده
شود و پهن گردد و کوههای او و جنگلها و مزارعها و تمام بناهای روی زمین
و تمام پستی و بلندی زمین از بین برود و فقط زمین بیاض وسیع بدون
پستی و بلندی شود چنانچه در سوره آیه (۴۹) يوم تبدل الارض
غير الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار یعنی روز
زمین تبدیل کرده شود زمینی بزمینی غیر از این زمین گونه و تغییر داده
شود آسمانها و ظاهر گردند مردمان از قبرهای خود از برای جواب

اعتراضات خدای یگانه قهر کنتی غضب کنتی نسبت بلکه بکاران عاصیان
پس صریح آیه شریفه که فرمود بزمین دیگر تغییر صفت زمین است از پستی
و بلندی چنانچه در سوره طه آیه (۱۰۶) لاتری فیها عوجا و لا امتا
~~فیذرها قاعا صفصفا~~ یعنی پس میگذارد خدا زمین را جای
گیاه سطح که نمی بینی در او کجی و پستی و بلندی اصلاً و ابداً و گذشت
در سوره عم و سیرت الجبال فکانت سرابا و اما آسمان پس تغییر صفت است
بآسمان دیگر پس ذاتش تغییر پیدا بکند و برمیگردد بحالت اولیه خود چنانچه
گذشت والقت ما فیها و تخلت و بیفکند از زمین بیرون آنچه
را که در جوف او مکنون بوده است از مرده کان و اموالیکه در او مدفون
بوده است و تخلف و زحمت بیاندازد زمین خود را در بیرون انداختن
بطوریکه در باطن او چیزی نماند مگر اینکه در ظاهر زمین آشکار گردد
واذنت لربها وحقت و زمین در تمام این امور کشیدن و انداختن
بیرون و تخلف در بیرون انداختن مطیع و مسخر او امر پروردگار خود است
و ثابت است از برای زمین شنیدن و اطاعت او امر الهی یا ایها الانسان
انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه کدح یعنی کوشش نمودن
در بدست آوردن چیز است و ضمیر در ملاقیه راجع است بکدح یعنی
ای انسان بدرستیکه تو کوشش کننده هستی در این دنیا برای بدست آوردن
خوشنودی و نعم پروردگار خود در بهشت جاویدان و یا غضب کردگار خود

فیذرها قاعا صفصفا

در آخرت و نکته در تعبیر الی ربک الی اینست که رضا یا غضب خدا نتیجه اعمال
و کوشش بنده گان خواهد بود علاوه نهایت اعمال خدا است چه نیک و چه بد
زیراکه تمام در نزد خدا مضبوط است پس ملاقات میکنی تو انسان کوشش خود را
در پرونده و نامه اعمال خود چنانچه فرموده است در سوره والنجم آیه (۴۰)
و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه
الجزاء الاوفی و ان الی ربک المنتهی یعنی نیست از برای انسان مگر آنچه را
که کوشش کرده است در تحصیل او و زود است به بیند کوشش خود را در نامه عمل
و پرونده خود و پس از دیدن پاداش داده میشود پاداش تمام بدون کم و زیاد و بدرستیکه
نهایت اعمال انسان پیدا شد بسوی پروردگار تو که تمام مضبوط و محفوظ است نزد خدا
فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا پس هر کس که داده
شود پرونده او بدست راست او پس زود است حساب کرده شود در آخرت حساب
آسانی و حساب آسان چنانچه در اخبار است عبارت است از قبول حسنات و مغفرت
سیئات پس مطیع فرمان بردار سخت گیری در حساب او نمیشود و لکن عاصی تمام
جزئیات را باید حساب دهد چنانچه در سوره انبیاء آیه (۴۸) فرموده
و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا و ان
کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین
یعنی و می نهیم ما ترازوهای عدل را در روز قیامت پس ظلم نمیشود کسی
چیزی را از ثواب که کم داده شود یا عذاب که زیاد کرده شود و اگر عمل

یعنی حساب در معاد

بمقدار دانه خردل باشد می آوریم آن عمل را کفایت است از سختی حساب
عاصیان اگرچه عمل بسیار کوچک باشد و کفایت میکنیم ما در حالیکه حساب
کننده هستیم و در اخبار میفرماید این حساب برای منافقین از مسلمین است
و اما کفار پس بی حساب داخل جهنم هستند و مؤمنین هم یا حساب ندارند
اصلاً و یا حساب بسیار آسانی دارند چنانچه ذکر شد بقیه بر امورش لازم
است اول مقصود از حساب رسیدگی بخرج و دخل انسان است نظیر حساب
ارباب رعیت را یا تاجر عامل خود را و مقصود از دخل انسان نعم الهیه است
که عطا شده است بانسان برای صرف کردن در امور یکه خدا معین فرموده است
و از خرج انسان صرف کردن نعم الهیه است در مصرف یعنی آن نعم یا غیر آن مصرف
و اساس تمام نعم الهیه سه چیز است حیات و صحت و ثروت برای زرع در دنیا و توشه
برداشتن برای آخرت علم عطا شده برای عمل کردن بآن و تعلیمات پیغمبر و آله
شده برای صرف در حوائج ضروریه خود و صرف در خیرات و مبرات پس انسان
اگر این نعمتها را در مصرف خود صرف کرده باشد پس از رضا راه هم پیدا است
که مؤمن شاکر است و حساب او آسان خواهد بود که فقط عرض اعمال بقبول
حسنات و غفران سیئات آنهاست و نیکوئیها را او کفاره بدیهای او خواهد شد و اگر
نعمت را در باطل صرف کرده باشد پس از کوچکترین عمل او حساب کشیده
میشود و کارهای نیک هم اگر داشته باشد حبط میشود پس حساب را بسیار سختی
میکشند و بیان تکفیر و حبط ذکر میشود انشاء الله در سوره اذا زلزلت
امر دوم صرف اموال در حوائج ضروریه بدون اسراف و تبذیر حساب ندارد

انسان خوب است حساب خود را بکشد

زیرا او ضامن اگر حرام باشد عند الضروره حلال میشود ولی بمقدار ضرورة نظیر خوردن
مردار در وقت ضرورت لذا حضرت امام حسن علیه السلام دنیا را بمنزله مرداری قرار
داده که باید از او سد رمق و قوت لایموت از او برداری و اما زاید بر او پس
حلال او حساب دارد و حرام او عقاب امر سوم انسان در دنیا خوب
است حساب خود را بکشد قبل از آنکه از او حساب بکشند چنانچه در سوره
حشر آیه (۱۸) فرموده یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس
ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون یعنی ای مؤمنین
نگه داری کنید خود را از آتش جهنم با بیان واجبات و ترک محرمات و باید
نظر کند انسان با نچه را که پیش فرستاده است انسان برای فردای قیامت
و نگه داری کنید خود را از آتش جهنم بترک محرمات بدرستیکه خدا دانا است
باعمال شما که اتقوا اول راجع است بواجبات بقرینه امر و لتنظر و اتقوا
دوم راجع است بمحرمات بقرینه ان الله خبیر یعنی اگر حرام بجا آورد خدا میداند
غرض لازم است انسان خود حساب خود را بکشد قبل از مردن و به بیند
عمر گرانبهای خود را در چه صرف کرده است آیا در اطاعت و عبادت صرف کرده
است یا در باطل و معصیت افسوس که عمر ما بافسوس گذشت در صحبت
جاهلان منحوس گذشت عمری که بود حاصل او علم و عمل دائم بخیال نام و ناموس گذشت
حضرت سجاد سلام الله علیه در دعای ابو حمزه فرموده فقد افنیت بالتسویف والآمال
عمری یا امروز و فردا و آنچه آرزو عمر خود را گذرانیدم دار راز عمر دان عمر ابد
از چه زراعت نکنی ای دل از عشرت امروز بفردا فکنی مایه نقد بقا را که ضمان

یعنی حساب در معاد

بمقدار دانهٔ خردل باشد بیآوریم آن عمل را کفایه است از سختی حساب
عاصیین اگرچه عمل بسیار کوچک باشد و کفایت میکنیم ما در حالیکه حساب
کننده هستیم و در اخبار میفرماید این حساب برای منافقین از مسلمین است
واما کفار بی حساب داخل جهنم میشوند و مؤمنین هم یا حساب ندارند
اصلاً و یا حساب بسیار آسانی دارند چنانچه ذکر شد بتنبیه بر امور لازم
است اول مقصود از حساب رسیدگی بخرج و دخل انسان است نظیر حساب
ارباب رعیت را یا تاجر عامل خود را و مقصود از دخل انسان نعم الهیه است
که عطا شده است بانسان برای صرف کردن در اموریکه خدا معین فرموده است
و از خرج انسان صرف کردن نعم الهیه است در مصرف یعنی آن نعم یا غیر آن مصرف
و اساس تمام نعم الهیه سه چیز است حیات و صحت و ثروت برای زرع در دنیا و توشه
برداشتن برای آخرت علم عطا شده برای عمل کردن بآن و تعلیمات بغیر مال داده
شده برای صرف در حوائج ضروریه خود و صرف در خیرات و مبرات پس انسان
اگر این نعمتها را در مصرف خود صرف کرده باشد پس از رضا را او هویدا است
که مؤمن شاکر است و حساب او آسانی خواهد بود که فقط عرض اعمال بقبول
حسنات و غفران سیئات است و نیکوئیهای او کفاره بدیهای او خواهد شد و اگر
نعمت را در باطل صرف کرده باشد پس از کوچکترین عمل او حساب کشیده
میشود و کارهای نیک هم اگر داشته باشد حبط میشود پس حساب را بسیار سختی
میگیرند و بیان تکفیر و حبط ذکر میشود انشاء الله در سوره اذا زلزلت
امر دوم صرف اموال در حوائج ضروریه بدون اسراف و تبذیر حساب ندارد

انسان خوب است حساب خود را بکشد

زیرا اضطرار اگر حرام باشد عند الضروره حلال میشود ولی بمقدار ضرورة نظیر خوردن
مردار در وقت ضرورة لذا حضرت امام حسن علیه السلام میفرماید دنیا را بمنزله مرداری قرار
بده که باندازه سد رمق و قوت لایموت از او برداری و آماده باش برای [illegible]
حلال او حساب دارد و حرام او عقاب امر سوم انسان در دنیا خوب
است حساب خود را بکشد قبل از آنکه از او حساب بکشند چنانچه در سوره
حشر آیه (۱۸) فرموده یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس
ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون یعنی ای مؤمنین
نگه داری کنید خود را از آتش جهنم باتیان واجبات و ترک محرمات و باید
نظر کند انسان بآنچه را که پیش فرستاده است از اعمال برای فردای قیامت
و نگه داری کنید خود را از آتش جهنم بترک محرمات بدرستیکه خدا دانا است
باعمال شما که اتقوا اول راجع است بواجبات بقرینه امر ولتنظر و اتقوا
دوم راجع است بمحرمات بقرینه ان الله خبیر یعنی اگر حرام بجا آورید خدا میداند
غرض لازم است انسان خودش حساب خود را بکشد قبل از مردن و ببیند
عمر گرانبهای خود را در چه صرف کرده است آیا در اطاعت و عبادت صرف کرده
است یا در باطل و معصیت افسوس که عمر ما بافسوس گذشت در صحبت
جاهلان منحوس گذشت عمری که بود حاصل او علم و عمل دایم بخیال باطل و ناموس گذشت
حضرت سجاد سلام الله علیه در دعای ابو حمزه فرموده فقد افنیت بالتسویف والآمال
عمری بامروز و فردا و آینده و آرزو عمر خود را گذرانیدم دار را از عمران ...
از چه زراعت نکنی ایدل امروز بفردا فکنی باید نقد بقا را گو ضمان ...

در بهشت شاد و در فراق بصبح و حال مبدل میگردد

وینقلب الی اهله مسروراً انقلاب برگشتن حال است بحال دیگر
اهل شخص عبارتست از بستگان و منسوبین شخص یعنی و بر میگردد شخص مؤمن
بسوی بستگان مؤمن خود در حالیکه شاد و خرم است چون انسان بسبب
موت از بستگان خود جدا شده بود و در حزن و اندوه بود پس حال تفرق
مبدل میشود بحال اجتماع و حال اندوه مبدل میشود بحال شادی و اما
غیر مؤمن پس اهل مؤمنین نیستند زیرا که نفاق یا کفر قطع مینماید نسب را
چنانچه نفی فرموده اهلیت را از پسر نوح در سوره هود آیه (۴۸) یا نوح
انه لیس من اهلک یعنی ای نوح بدرستیکه پسر تو از اهل تو نیست پسر نوح
با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد غرض حالت جدائی از بستگان
که خیلی سخت است بلکه میگویند از مرگ سخت تر است یقولون ان الموت
صعب علی الفتی مفارقة الاحباب والله اصعب بهجر در بهشت شام
فراق مبدل میگردد بصبح وصال چنانچه در سوره رعد آیه (۲۳) فرموده
جنات عدن یدخلونها ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم
یعنی باغهای عدن که داخل میشوند در او مؤمنین با صالحین از پدرانشان و زنان
ایشان و فرزندان ایشان و اما غیر صالح از اینها پس شخص مؤمن در دنیا از
اینها تبری جسته و از انتساب اینها باو ننگ بود و از اجتماع با آنها گریزان
بود واما من اوتی کتابه وراء ظهره و اما کسیکه داده میشود
پرونده اش از پشت سرش که دست راست او بگردنش بسته شده در غل و زنجیر

و اما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبوراً ویصلی سعیراً

و از پشت سر نامه عملش داده میشود باو که این معنی یک نوع خواری و ذلت است
عرض نامه مؤمن را با کمال احترام از جلو رو باو میدهند بدست راست او و اما
غیر مؤمن با کمال توهین از پشت سر میدهند بدست چپ چنانچه در سوره الحاقه است
آیه (۲۵) واما من اوتی کتابه بشماله فسوف یدعوا ثبوراً پس زود
است بخواند هلاک شدم هلاک شدن و ثبوراً کلمه است که عرب میگوید او را
در وقت گرفتاری خیلی سخت و میگویند واثبوراه ای وای هلاک شدم و مقصود
او از این فریاد این است که کسی بداد او برسد ولی در آخرت این ندا نتیجه
ندارد زیرا که فریادرسی نیست چنانچه در سوره فرقان آیه (۱۴) فرموده
واذا القوا منها مکاناً ضیقاً مقرنین دعوا هنالک ثبوراً
لاتدعوا الیوم ثبوراً واحداً وادعوا ثبوراً کثیراً یعنی و در وقتیکه
انداخته میشوند کفار و منافقین بمکان تنگی را از جهنم در حالیکه دست
و گردن آنها در غل و زنجیر است فریاد میزنند در آن هنگام هلاک شدم پس
خدا میفرماید یک دفعه نگوئید مکرر و بسیار بگوئید هلاک شدم که این نحو
هم یک نوع توهین و خواری است نسبت باهل جهنم بلکه قطع امید اینها است
از اینکه فریادرسی نیست و از جهنم خلاصی نیست از برای کافر یا مسلمان منافق
یعنی غیر عامل باحکام اسلام که نماز نخوانده یا زکوة نداده یا ولایت نداشته
باشد ویصلی سعیراً و فرود میرود آتش را انه کان فی اهله
مسروراً جمله استانفه بمنزله علت جمله قبل است یعنی فرود میرود در آتش

بعلت اینکه این شخص مسرور است در دنیا شاد و خرم در میان بستگان خود
یعنی بواسطه محبت دنیا و دل بستگی باو شاد و خرم بود بمالیه دنیا و به بستگان
بیگانه و آسوده شادی کردن بمالیه دنیا و محبت او چون سرمایه جمیع گناهان است
مبغوض نزد باری تعالی است چنانچه حضرت موسی بقارون فرمود که خدا دوست
نمیدارد کسی را که شاد باشد بمال دنیا تذکره پنج نصیحت فرمود حضرت
موسی بقارون و خدا خبر داده است از او در سوره قصص آیه (۷۶)
لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین وابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة
ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد
فی الارض ان الله لا یحب المفسدین نصیحت اول فرمود شادی مکن
بزیادی مال دنیا زیرا که فانی است و زوال مال بعد از داشتن او دردناکتر
است از نداشتن او چنانچه گفته است اشد الغم عندی فی سرور
تیقن عنه صاحبه انتقالاً و از اینجا است که فقیر یکه دارا بوده است مورد
ترحم است گفت پیغمبر رحم آرید بر کل من کان غنیاً فافتقر آنکه او بعد از
عزیز خوار شد وانکه بدبا مال و بی دینار شد و آن سوم آن عالمی که اندر جهان
مبتلا گردد میان جاهلان نصیحت دوم فرمود وابتغ فیما آتاک الله الدار
الآخرة (ع) از برای بیعت است یعنی ای قارون طلب بکن بسبب آنچه خدا
خدا بتو عطا فرموده است از مالیه دنیا خانه آخرت را کما هم چنانکه انسان
کوشش می نماید برای آسایش دنیا بخریدن خانه برای مسکن و خریدن باغ

و ملک دنیوی هم چنین باید کوشش کرد برای آسایش آخرت که در آن عالم
باید زیست نمائیم و لوازم زندگانی در آن عالم هم لازم است پس تجارت
و کسب را نباید منحصر کرد بکسب دنیوی بلکه باید تجارت برای آخرت هم
نمود چنانچه میفرماید در سوره صف آیه (۱۰) یا ایها الذین آمنوا
هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم ای مؤمنین آیا راه
نمائی کنم شما را بر تجارتی که نجات دهد شما را از عذاب دردناک
جهنم آیه (۱۱) تؤمنون بالله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم
وانفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون آن تجارت اینست که ایمان آورید
بخدا یعنی اطاعت و بندگی کنید خدا را و مجاهده کنید در راه دین خدا بمال و جان
و این تجارت و معامله با خدا بهتر است از برای شما از تجارت شما با مردم برای
دنیا اگر عالم باشید زیرا که معامله با مردم فقط نتیجه دنیوی دارد که او فانی است
و اما معامله با خدا نتیجه او اخروی است که دارا باقی است و آن نتیجه تجارت
اخروی عبارت است از مضمون آیه (۱۲) یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات
تجری من تحتها الانهار و مساکن طیبة فی جنات عدن ذلک
الفوز العظیم یعنی اولاً میآمرزد خدا گناهان شما را ثانیاً داخل مینماید شما را
در باغهائیکه از زیر درختهای آن نهرها جاری است ثالثاً داخل مینماید شما را
در مسکنهای پاکیزه بسیار عالی و این است رستگاری بزرگ عوض عمال دنیا انسان
میتواند تجارت کند برای آخرت و میتواند انسان بهشت را از خدا
بخرد بمال دنیا بلکه خدا خریدار میباشد از مؤمنین جان و مال آنان را ببهشت

چنانچه فرموده در سوره توبه آیه (۱۱۲) ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة پس بدرستیکه خدا خریداری مینماید
از مؤمنین جانشان و مالشان را بعوض باغ بهشت پس محصل مطلب
نصیحت دوم اینکه مالیه دنیا یا زراعت است یا تجارت و البته تجارت و معامله
با خدا برای آخرت بهتر است و هم چنین زارع دنیا هر چند بیکار و ممکن
نیست که صد برابر برداشت کند و زرع آخرت تخمی بهفتصد تخم میگردد
چنانچه در سوره بقره آیه (۲۶۳) فرموده است مثل الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة
مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم یعنی مثل کسیکه
انفاق میکند مال خود را در راه خدا مثل تخمی است که یکدانه بکارد و آن
دانه هفت خوشه برویاند و هر خوشه صد دانه باشد پس بکارد یکدانه گندم
مثلاً و هفتصد دانه بردارد و خداوند دو چندان میکند آن هفتصد را
برای هر کس که بخواهد و خزانه الهی وسیع است و خدا هم عالم است
بعملیات شما یعنی تفاوت در ثواب بتفاوت نیات و مصارف است
و خدا هم عالم است نصیحت سوم ولا تنس نصیبک من الدنیا
و فراموش نکن بهره خود را از دنیا و زندگانی و بهره خود را از مال دنیا اما بهره
انسان از مالیه دنیا پس همانا خوردن و پوشیدن انسان است و بالآخره
یک کفن خواهد شد و بقیه از آن دیگران است نصیبک مما تجمع الدهر کله
رداءان تدرج فیهما و حنوط و اما بهره انسان از زندگانی در دنیا

بهمان توشه برداشتن است برای آخرت نصیحت چهارم واحسن کما
احسن الله الیک نیکوئی کن در حق زیردستان خود چنانچه خدا احسان
فرموده است در حق تو که شکرانه احسان الهی در حق تو بزیردستان خود
احسان کن تا خدا از برای تو زیاد احسان خود را که شکر نعمت نعمت افزون کند
کفر نعمت از کفت بیرون کند نصیحت پنجم ولا تبغ الفساد فی الارض
و طلب نکن فساد را در زمین بنا فرمان کردن خدا و بجا آوردن معاصی و ظلم
در حق زیردستان و خوردن ربا و مال یتیم ان الله لا یحب المفسدین
خدا دوست نمیدارد مفسدین را بلکه مبغوض خدا و ملعون خدا هستند انه ظن
ان لن یحور حور بفتح حاء در لغت بمعنی باز گشتن و زیان رسیدن هر دو آمده
است و جمله مستانفه بمنزله علت جمله قبل است یعنی شاد و خرم بودن انسان
بمال دنیا بعلت این است که انسان گمان میکند اینکه اولاً مالیه و دارائی او
ابداً از بین نمیرود و ثانیاً گمان میکند بعد از مردن از برای او باز گشتی نیست
از برای حساب و عقاب الهی و فرضاً اگر باز گشتی باشد گمان میکند خود را
محبوب خدا و میگوید چنانچه در دنیا دارا هستم و خدا مرا دوست داشته است
و این دارائی را بمن داده است در آخرت هم خواهد داد و این خیالات
واهیه بیهوده انسان است که موجب خسران انسان و هلاک او است خدا
خبر داده است باو در سوره کهف آیه ۳۳ قال ما اظن ان تبید هذه
ابداً و ما اظن الساعة قائمة ولئن رددت الی ربی لاجدن
خیراً منها منقلباً یعنی گفت آن شخص دارای باغ و ملک اولاً گمان نمیکنم که این

دارائی من زیادی براو وارد شود وازبین برود و تا ناگهان نمیکنم ساعت
قیامت برپا شود و وضا اگر من برگردم وزنده شوم خدا ازین باغ وملک
حالیه بهتر بمن میدهد **بلی انه کان به بصیرا** بلی یعنی اثبات آن
چیزیکه نفی شده بود بخیال موهوم یعنی هم دارائی دنیا زیادی براو وارد میشود
چنانچه بالحس دیده میشود که بسا اشخاص دارا پریشان وبی نوا گشته وهم
قیامت وبازگشت برای حساب وعقاب شدنی است وهم تحصیله مشهد
بسبهر است در دنیا باین خیالات واز عذاب آخرت ترسناک نبوده است
معذب خواهد بود چنانچه گذشت در سوره عم در تفسیر انهم کانوا لا یرجون
حسابا یعنی آیه بدرستیکه خدا بصیر است بینا باین شخص و عملیات او در دنیا

فلا اقسم بالشفق والیل وما وسق والقمر اذا اتسق فلا اقسم تا لترکبن

در قسم وگذشت بیان او در سوره تکویر در تفسیر فلا اقسم بالخنس ومراد از شفق
آن قرمزی است که در آسمان آشکار میگردد بعد از پنهان شدن قرص
خورشید وآن قرمزی میماند تا قریب یک ساعت از شب گذشته که مبدل میگردد
بسفیدی در افق مغرب بعد ظلمت عالم را فرو میگیرد و وسق بمعنی جمع است
یعنی قسم بشب وآنچه جمع آوری میشود در شب که تمام حیوانات وحشرات و پرندگان
در روز متفرق میشوند وهمینکه شب آشکار میشود تمام در لانهها و منزلهای خود
جمع آوری میشوند پس وما وسق عبارت است از هر ذی روحی از انسان
وحیوانات هوائی ودریائی وخشکی اعم از وحوش وحشرات وغیره که تمام در شب

جمع میشوند در منازل خود وقسم بماه در وقتیکه مجتمع گردد نور او که تمام نور خود را
آشکار کند که در ایام البیض هر ماهی میشود یعنی شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
در این سه شب تمام نور ماه یکجا میشود و آشکار میگردد **لترکبن طبقا عن
طبق** در قاموس است رکبه علاه و ترکبن جمع مخاطب است مؤکد بنون
ثقیله وخطاب است به پیغمبر ومؤمنین بآن حضرت و قرائت شده است بفتح
باء که خطاب باشد به پیغمبر اکرم فقط وطبق بمعنی حالت است وعن طبق ظرف مستقر
است صفت از برای طبق یعنی قسم بامور سه گانه مزبوره بالا میرسید حالتی را
که این صفت دارد میباشد تجاوز از حالت دیگر چه در دنیا وچه در آخرت
اما در دنیا پس علی الظاهر در شدت گرفتاری قریش هستید واز شدت
تجاوز میکنید بحالت راحت و آسودگی از ایشان واز آن حالت هم تجاوز
میکنید بحالت تسلط واستیلاء بر قریش وغلبه بر ایشان در جنگها واز آن
حالت هم تجاوز میکنید بحالت استیلاء بر مکه وتمام بلاد عرب وهم حنین پس بجمله
نصرت وفیروزی است به پیغمبر اکرم و نیز بعد از پیغمبر اکرم حالت اجتماع مؤمنین
مبدل میگردد بتفرق واختلاف در امامت و ارتداد جماعتی که با وصی پیغمبر
در جمل وصفین ونهروان واز او بگشتند اولاد پیغمبر وهم چنین در تبدل
احوال هستید تا مؤمنین چنانچه الحال میبینید هم تمام این حالات مختلفه واقع
گردید اما در آخرت پس از حال حیات بمردن واز او بقبر وعالم برزخ واز او
برانگیخته شدن وحساب واز او به بهشت یا جهنم پس حاصل آیه آنکه انسان
دائماً در تغییر احوال است و بر یک حال باقی نخواهد ماند وحساب وعذاب

وبهشت هم است پس شعر بودن کفار در دنیا بخیالات موهومه اصحاب شمال
ابداً وجهی ندارد تنبیه اینکه یعنی آیه باین کیفیت جمع است بین جمیع
اقوال وارده در تفسیر آیه شریفه ونیز جمع است بین مناسبات آیات واخبار
وارده در این باب که در تفسیر صافی مذکور است وجمیع اشکال مرتفع گردید

فما لهم لا یؤمنون واذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون سجده

در مقام توبیخ وسرزنش میفرماید باین تغیرات از فقر وفیروزی وضعف
در دنیا وآخرت وخواری وذلت کفار در دنیا وآخرت پس چه میشود کفار را
که ایمان نمی آورند وهنگامیکه آیه سجده قرآن خوانده میشود بر ایشان سجده نمیکنند
تذکره آیات سجده قرآن چهار است آیه ۱۵ از سوره الم سجده وآیه
۳۷ از سوره حم سجده وآیه آخر سوره والنجم وآیه آخر سوره علق یعنی
اقرأ باسم وپیغمبر اکرم آخرین آیه را تلاوت فرمود پس آن حضرت ومؤمنین
سجده کردند وکفار قریش استهزاء کردند پس این آیه نازل شد در توبیخ
وسرزنش آنها **بل الذین کفروا یکذبون والله اعلم بما یوعون
فبشرهم بعذاب الیم** بل از برای اضراب است یعنی صرف نظر از
سخن قبل وتوجه بسخن بعد یعنی سرزنش بر ترک سجود که از فروع است
نسبت بمؤمنین است که بر ترک آن عقاب دارند واما کفار پس باید ملامت
شوند بر تکذیب معاد از روی تقلید بدون فحص دلیل و برهان بر ثبوت معاد

لذا میفرماید پس بلکه کافر هستند تکذیب میکنند قرآن و پیغمبر ومعاد را بتقلید دیگران
وعصبیت جاهلیت وبخل وحسد وگرنه دلیل صدق آنها بر سه واضح است وآشکار
وخدا عالم تر است بآنچه نگهداری مینمایند کفار از برای خود در سینهها خود از
حسد وعصبیت وتقلید دیگران وغیر ذلک از اموریکه سبب انکار آنها شده
است پس خبر بده ایشان را بعذاب دردناک جهنم و تعبیر فرموده است از انذار
خبر ببشارت استهزاء **الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر
غیر ممنون** مگر کسانیکه از تقلید وحسد دست بردارند وبدلائل واضحه بر صدق
ایمان آورند به معاد و پیغمبر وقرآن و عمل نمایند باعمال صالحه نیکو یعنی از کفر توبه
نمایند از برای ایشان است مزد یکه قطع شدنی نیست بلکه ابدی است تنبیه
مناط در ثواب وعقاب الهی ایمان وکفر است در موقع مردن نه موقع نزول این
سوره ممکن است از کافرین در موقع نزول جمعی توبه کنند از کفر وایمان آورند
چنانچه واقع گردید توبه جمعی از کفار پس آنها توبه سبب تکفیر گناهان گذشته میگردد
نظیر آنکه آتش را خاموش کند چنانچه ممکن است از مؤمنین در موقع نزول
آیه جمعی مرتد شوند واز دین برگردند چنانچه واقع گردید ارتداد جمعی از مؤمنین
وآن ارتداد سبب حبط ایمان گذشته میگردد نظیر آتشیکه بسوزاند انشاءالله
بیان تکفیر وحبط خواهد شد در سوره اذا زلزلت غرض آنکه استثناء الذین
آمنوا از ضمیر مفعول بشرهم بنا بر این استثناء متصل است وبعضی از
مفسرین که استثناء را منقطع دانسته اند وجهی ندارد بلکه محققین میفرمایند
استثناء منقطع در کلام فصیح قبیح است

بسم الله الرحمن الرحیم

والسماء ذات البروج قسم به آسمانی صاحب برجها یعنی دوازده برج معروف
والیوم الموعود وقسم بروزیکه وعده داده شده است آمدن آن روز یعنی
روز بازگشتن خلائق از برای انتقام و استیفاء حقوق که خداوند متعال
وعده داده است بآمدن آن روز که یک ثلث قرآن راجع است باین وعده
الهی وکیفیت وقوع آن زیراکه مقصود بالذات از قرآن بیان سه امر است
اول بیان مبدأ و شناسائی خداوند متعال بصفات ذات و صفات فعل
از خلق ارضین و سماوات و آنچه در او است و خلق انسان و سایر مخلوقات
دوم بیان معاد و بازگشت عباد سوم بیان راه راست و طریق سلوک
الی الله پس یک ثلث قرآن راجع است بمعاد وشاهد ومشهود وقسم
بشاهد و قسم بمشهود و مراد از شاهد پیغمبر اکرم است چنانچه در سوره احزاب
آیه ۴۴ میفرماید یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا
ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا یعنی ای خبر دهنده
از طرف ما پیغمبر بدرستیکه ما فرستادیم تورا شاهد بر بندگان و مژده دهنده
به بهشت و ترساننده از جهنم و خواننده مردم را بسوی بندگی و عبادت خدا
و چراغ روشنائی دهنده برای هدایت و راه نمائی بندگان و نیز در سوره فتح
آیه ۸ انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا یعنی بدرستیکه
ما فرستادیم تورا شاهد و مژده دهنده و ترساننده و نیز در سوره مزمل آیه ۱۵

انا ارسلنا الیکم رسولا شاهدا علیکم یعنی بدرستیکه فرستادیم ما بسوی شما بندگان
فرستاده‌ئی و پیغام آورنده‌ئی از طرف خدا در حالتیکه شهادت دهنده است در روز قیامت
بر شما که چه کسی پیغام ما را اطاعت نمود و چه کسی عصیان نمود که قرآن پیغام خدا
است که بتوسط پیغمبر بما رسیده است و در روز قیامت شهادت میدهد پیغمبر بر جمعی
که آنان عامل بوده اند بقرآن و اطاعت کرده اند از احکام قرآن و او بر جمعی شهادت
میدهد که اینها اطاعت نکرده اند و عمل نکرده اند بقرآن چنانچه میفرماید در سوره
فرقان آیه ۳۲ وقال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن
مهجورا یعنی و میگوید پیغمبر ای پروردگار من بدرستیکه قوم من قرآن را ترک کرده اند
عمل باین قرآن را اخذ ننموده اند پس اگر پیغمبر مخاصمه نماید با ما در موضوع عمل ن
کردن باحکام قرآن تنبیه اختصاص ندارد این شهادت و مخاصمه به پیغمبر آخر الزمان
بلکه هر پیغمبری شاهد است برامت خود چنانچه میفرماید در سوره نساء آیه ۴۵ فکیف اذا
جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا یعنی چگونه است
حال ایشان در وقتیکه بیاوریم ما از هر امتی شاهدی بر عمل آنها و بیاوریم تورا بر این
جماعت امت خود شاهد و حاصل مطلب چنانچه احکام سلطانی ابلاغ میشود بوزراء و وزراء
ابلاغ مینمایند باجزاء وزارتخانها و نمایندگان خود و آنها میرسانند بمردم و در مقام
اطاعت رعیت یا عصیان آنها اجزاء تشکیلات رپورت میدهند و بر قانون میرسد بوزراء
و وزراء شاهد میگردند نزد سلطان باطاعت یا عصیان رعیت همچنین احکام سلطان
علی الاطلاق در مقام تبلیغ و قوس نزول آن تسلیم میشود به پیغمبران و آنان باوصیاء
خود و اوصیاء پیغمبران تسلیم مینمایند بعلماء و آنها میرسانند بمردم و در مقام اطاعت و عصیان
و قوس صعود عمل بندگان نیز بهمان قانون نزول باید سیر کند و صعود نماید تا برسد به پیغمبر

و آن حضرت شهادت دهد نزد خدا باطاعت یا عصیان انسان اشاره بکلام است
بسط مقام با اختصار است پس مراد از شاهد جنس شهادت دهنده است در روز قیامت
یعنی جمیع پیغمبران و مبلغین از طرف خدا ولو بواسطه و اما مراد از مشهود پس همان واجبات
است که شهادت داده میشود بآوردن آنها یا ترک محرماتی است که شهادت داده
میشود بآن غرض جنس شهادت داده شده عبارت است از احکام الهیه که
شهادت داده میشود باطاعت یا عصیان آن و مخفی نماند که مفسرین در معنی
آیه کلماتی فرموده اند که ذکر آنها موجب تطویل است قتل اصحاب الاخدود
جواب قسم است یعنی قسم باین امور سه گانه کشته شدند و نابود شدند صاحبان
اخدود و مقصود از این قسم تسلی مؤمنین است یعنی همچنانکه مؤمنین در آن
زمان صبر کردند بر اذیتهای صاحبان اخدود و ثابت قدم بودند بر ایمان خود مؤمنین در این
زمان صبر نمایند بر اذیت دشمنان تا کشته شوند و دستگیر شما خواهند شد صبر و ظفر هر دو دوستان
قدیمند در اثر صبر نوبت ظفر آید و اخدود جمع خداست یعنی شکاف بزرگ در زمین
النار ذات الوقود النار بدل اشتمال است یعنی آتش صاحب هیزم بسیار
پس حاصل آیه صاحبان شکافهای در زمین که در آن شکافها آتش بسیار برافروخته
بودند اجمال قضیه او این است که پادشاه یهودی تکلیف کرد نصاری را بانکار
حضرت عیسی و برگشتن بدین یهود و آن نصاری از دین خود دست نکشیدند
پس در سر کوچها گودها کندند و اورا پر از آتش کردند و گفتند یا برگردید بدین ما
یا فرو روید در آتش پس آن طفل بزبان آمد و گفت مادر برو در آتش و مرا هم
بینداز تا آتش در راه دیانت سوختن اهمیت ندارد و بالجمله بعد از سوختن
فورا خواهیم رفت در نعم الهی و بهشت جاویدان و خدا میفرماید در مقام

تسلی مؤمنین آن پادشاه ظالم با آن قدرت از بین رفت و ابدا آثاری از او
نیست اذ هم علیها قعود وقتیکه آن صاحبان آتش بر اطراف آن نشسته
بودند وهم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود یعنی و آن اشخاص نشسته بر اطراف
آتش شاهد و ناظر بودند بر آنچه بجا میآوردند بمؤمنین و میدیدند انداختن
مؤمنین را با آتش بلکه شنیدند سخن آن طفل را و مع ذالک نهی از منکر نکردند و راضی
بافعال آنها و کفار بودند و در حریح آیه شریفه این است که راضی بفعل قومی
شریک است با آن قوم در آن فعل که در آیه نهی از منکر که یکی از فروع دین است
بسیار مهم است و از جمله لوازم راضی نبودن و کراهت داشتن منکر است که با فاعلین
منکر آمیزش نداشته باشد و آنها را دشمن بدارد تنبیه نهی از منکر شروط
است بقدرت داشتن بر نهی و بعلم بر تاثیر آن نهی در انسان که بسبب آن
نهی دیگر مرتکب منکر نمیشود و در مورد یکه شرط نهی کردن موجود نشد تکلیف مؤمن
بازار مرتکب حرام قلبا بدش بیاید و با آنها آمیزش نکند و از افعال آنها منزجر
باشد و گرنه با آنها شریک خواهد شد و مبتلا میگردد بعذاب الهی در دنیا
قبل از آخرت چنانچه فرموده است در سوره انفال آیه ۲۵ واتقوا فتنة
لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید
العقاب فتنه در اصل یعنی آب کردن طلا است برای خالص شدن او از غش
و تغلیط در استعمال میشود در عذاب برای خالص شدن مؤمن از منافق یعنی آیه
و کوشش کنید و نگهداری خود از عذابیکه نمیرسد ظلم کنندگان را بالخصوص
بلکه عمومیت دارد نسبت بظالم و راضی بظلم و آزرده خاطر از آن از قبیل
قحطی و وباء و طاعون و تسلط اشرار و کفار و مقصود از فتنه سبب فتنه است

از قبیل ترک نهی از منکر و اختلاف مسلمین و ظهور بدعت که این امور سبب
عذاب است نسبت بظالم و راضی بظلم در دنیا و آخرت که میفرماید و بدانید اینکه
خدا شدید العقاب است در آخرت و اما نسبت بغیر ظالم و غیر راضی یعنی آزرده
خاطر از وقوع منکر یا بدعت یا اختلاف پس اگرچه عذاب دنیوی است ولی در
آخرت سبب ازدیاد اجر است که آن عذاب سبب است از برای تمیز منافق
از مؤمن حق از اول سرکش مؤمن بود تا گریزد هر که بیرونی بود وما نقموا
منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید نقمة عقوبتی است که
بجزای عمل باشد و ان یؤمنوا یعنی ایمان است و مستثنی منه محذوف است
یعنی و عذاب نکردند کفار مؤمنین را برای جزای امری که از مؤمنین صادر شده
بود بجز ایمان آوردن ایشان بخدای غالب قادر ستایش کرده شده با اینکه
این صفات سبب ایمان است زیرا که عزت خدا سبب ترس از عذاب او است
و ستایش او بواسطه نعمت او است و شکر منعم واجب است الذی له ملک السموات
والارض والله علی کل شیء شهید آنچنان خدائیکه از برای او است
ملک آسمانها و زمین و خدا بر هر چیزی حاضر و ناظر است و تمام این صفات
الهی ایجاب مینماید ایمان را و منع مینماید کفار را از عذاب مؤمنین
ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم
ولهم عذاب الحریق بدرستیکه کسانیکه عذاب کردند مؤمنین و مؤمنات را
و آن عذاب خالص گرد مؤمنین را پس توبه نکردند و بازگشت نکردند از عمل
خود با آنکه دیدند آیه الهی را یعنی سخن گفتن طفل را پس میباشد از برای
ایشان عذاب جهنم در آخرت و نیز هم است از برای ایشان عذاب سوختن

در دنیا که پس از رفتن آن زن با طفل در آغوش او میان آتش باد حرکت آورد آتش را
حرکت داد و کسانیکه در اطراف آتش بودند تمام را سوزانید ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار ذلک
الفوز الکبیر بدرستیکه کسانیکه ایمان آوردند بخدا و پیغمبر و معاد و عمل نمایند
نیکوئی را میباشد از برای ایشان باغهائیکه جاری است از زیر درختان او
نهرها و این است رستگاری بزرگ ان بطش ربک لشدید بدرستیکه
گرفتن بعنف پروردگار تو هر آینه بسیار سخت است انه هو یبدئ و یعید
بدرستیکه پروردگار تو ابتدا میکند بگرفتن بعنف و سختی در دنیا و بازگشت مینماید
بگرفتن سختی در آخرت پس کفار گرفتار بطش خدا میشوند در دنیا و آخرت
وهو الغفور الودود و آن پروردگار آمرزنده است گناه مؤمنین را و دوست
دارنده است مؤمنین را فعال لما یرید و این صفت دال است بخدا که آورنده است
آنچه را که اراده او تعلق گیرد هل اتیک حدیث الجنود هل بمعنی قد است
یعنی بتحقیق آمده است ترا خبر لشکرها فرعون و ثمود بدل است از جنود یعنی
قضیه فرعونیان و قوم ثمود که تکذیب کردند پیغمبران را و خداوند آنها را هلاک فرمود
بل الذین کفروا فی تکذیب بل اضراب و حرف سخن است از کلام گذشته و توجه
بسخن آتیه یعنی تکذیب فرعونیان با سلطنت و لشکریکه داشتند مهم نیست بلکه تکذیب
قریش که نه سلطنت داشتند و نه لشکر بلکه فقط تولیت کعبه را داشتند عجب است
علاوه موسی با سلطنت فرعون فی الحقیقه مدعی بود و اما حضرت عبدالله ص بقریش
فرمود اگر ایمان آورید صاحب سلطنت عرب و عجم خواهید شد پس تکذیب کفار
قریش بالاتر است از تکذیب فرعونیان والله من ورائهم محیط

و حال آنکه خدا احاطه دارد بقریش و عاجز نیست از عذاب آنها بل هو قرآن
مجید فی لوح محفوظ علاوه آنچه فرعونیان تکذیب کردند معجزه بود که بنظر
او را فرعونیان عجب ظاهر آورد زیرا که آنها هم عصا اژدها شدن و مار و اژدها
شدن ظاهر آنها سحر مطلع گشتند بر باطن امر و ایمان آوردند فرعونیان گفتند
این سحر است ولی قریش نظر معجزه پیغمبر یعنی قرآن که صورت ظاهرش هم نیاوردند
پس تکذیب قرآن بالاتر و اعجب است از تکذیب حضرت موسی و لذا اضراب
میفرماید که تکذیب کرده شده قریش قرآن است که با مجد و عظمت است و میباشد
در لوح محفوظ است از تغییر دادن شیاطین و از زیادی و نقصان تنبیه قرآن
معجزه پیغمبر ما است و دلیل صدق آن حضرت است از جهات عدیده یکی از جهت فصاحت
و بلاغت و او عبارت است از ادای مقصود بلسان عموم اهل لسان با الفاظیکه سنگین
نباشد بر زبان ادای آن و ملایم باشد با طبع شنیدن آن و موجب باشد رغبت را
انتقال مخاطب را بمقصود بدون طول سخن که انسان را ملول کند و بدون اختصاریکه
مضر باشد زیرا که بعض الفاظ سنگین است ادای او بر زبان و همچنین بعض الفاظ
طبع تنفر دارد از شنیدن او و نیز بعض الفاظ مخاطب را دور میکند بمقصود
و کلام فصیح بلیغ کلامی است که الفاظ او سلس باشد بر زبان و منزجر نشود گوش
از شنیدن آن و بطوری مخاطب را نزدیک کند بمقصود که طلب او را متوجه کند بجود و تحیر نماید
او را و در این موضوع یعنی اعجاز قرآن از حیث فصاحت مستقلاً نوشته ام و دیگری
از جهت تاریخ قضایای پیغمبران و اقوام آنها و اعجاز از این جهت معلوم میگردد از ملاحظه
مقایسه قرآن با توریة در ذکر آن قضایا و در تفسیر مرحوم شیخ جواد بلاغی قسمتی را
ذکر فرموده است و وجه سوم اخبار قرآن است بمغیبات و وجه چهارم اعجاز قرآن
فلسفه احکام او است غرض وجوه اعجاز قرآن بسیار است و ذکر آنها منافی با اختصار است

فی الجمله وجوه همانا وجه اول است و باید دانست که این معجزه قرآن امتیاز دارد
از تمام معجزه های پیغمبران باینکه سایر معجزه ها تمام بود با تمام شدن پیغمبران و بعد از فوت
پیغمبر صاحب آن معجزه از بین رفت و فقط نقل آن معجزه در کتب مذکور است و اما
قرآن پس اعجاز او تا دامنه قیامت باقی است و در هر زمان و قرنی فریاد میزند هر کس
میتواند مثل این قرآن بیاورد و قرنها میگذرد و دشمنان دین نتوانستند معارضه
نمایند و با اینکه حادثه براو وارد آید بلکه هر چه علم ترقی میکند و اکتشافات زیاد
میگردد عظمت قرآن زیادتر میشود بلکه قرآن مسلمانان را عزت دارد و بایمان عظمت
بیشتر دارد حضرت امیر سلام الله علیه در وصیت خود فرمود الله الله فی القرآن لا یسبقکم
بالعمل به غیرکم یعنی بیگانه غیر اسلام از شما مسلمانان پیشی نگیرند در عمل بقرآن چنانچه
بسیاری از محرمات قرآن را اروپائیان ترک کرده اند برای کشف کردن مضرات
او و در بین ما مسلمانان تازگی شیوع پیدا کرده است قرآن اساس دین ما است
یعنی اصول اعتقادات ما را بیان میفرماید و معارف الهیه را تعلیم ما میفرماید
و اگر راجع باعتقادات خبری بما برسد او را باید عرضه نمائیم بر قرآن پس اگر آن خبر
مخالف شد با ظاهر محکم قرآن باید آن خبر را موهوم بدانیم اگرچه مشهور باشد بین
مردمان و قرآن قانون ملی ما است یعنی فروع دین که باید با او عمل نمائیم در او مسطور
است از محرمات و واجبات و سیاسات مدنیه و معاشرات اخلاقی و در راجع
بفلسفه احکام مستقلاً نوشته ام و اجمالاً قرآن کتاب آسمانی ما است و امتیاز دارد
از سایر کتب آسمانی باینکه سایر کتب آسمانی یا بکلی مندرس گشته است و از او اثری
نیست و یا اینکه تحریف شده است بزیاد کردن و کم کردن چنانچه محسوس است در توریه
و انجیل و مستقلاً نوشته ام بتفصیل اوراق او اما قرآن پس چنانچه سخن گفتیم بر سبیل اعجاز است

واز طاقت بشر خارج است که مثل یک آیه بطرز قرآن لذا ممتنع است زیاد کردن
براو واز اینجا است که تمام فرق اسلام متفق هستند بر اینکه قرآن کنونی سخن خدا
است بلکه تمام فرق کفر هم میگویند قرآن مسلمانان در قرون اخیره زیاد نشده است
واما نقصان قرآن پس در قسمتی از اخبار وارد شده است نقصان سوره یا آیه
یا کلمه یا حرفی از قرآن واینکه قرآن تمام اورا نزد حضرت حجت محفوظ است تا زمان
ظهور آن حضرت عجل الله فرجه ولی چون آن اخبار اولاً اسناد او ضعیف است
وبا مرسل است وثانیاً عالم دقیق مطلع میگردد بر ضعف دلالت او وثالثاً با آیات
قرآنیه که دلالت دارد بر عدم عروض نقصان بر قرآن مخالفت دارد لذا بزرگان
از علماء که اساس اخبار دین ما با نها میرسد از قبیل شیخ صدوق وشیخ طوسی
وشیخ طبرسی وشیخ مفید تمام آن اخبار را موهوم دانسته اند ومیفرمایند این
اخبار از مجعولات منافقین است که میخواهند بر قرآن لطمه وارد سازند
وبالخصوص شیخ صدوق در کتاب اعتقادات میفرماید هرکس نسبت دهد بما شیعه
نقصان قرآن را پس عین کذب وافترا است ومتأسفانه در این قرن اخیر
که موهوم بین مردم انتشار یافت آن اخبار در کتب متأخرین مسطور گشت
وبالخصوص کتاب فصل الخطاب حاجی نوری وبنده مفصلاً ضعف سند اخبار وضعف
دلالت او را با کلمات بزرگان را نوشته ام در رساله مستقله در نسخ دین
وفقط در اینجا اکتفا مینمایم بذکر آیات دالّه بر عدم عروض تحریف ونقصان
بر قرآن آیه اول سوره انعام آیه ۱۱۵ وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا
لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم یعنی وتمام شد کلمه وحی الٓهی
از خبر دادن بمبدء ووقایع امم گذشته واز اوامر ونواهی وبیان احکام

واصلاً نقصان در تعلیمات الٓهی دیگر نیست وخبر او راست است چنانچه احکام او بعدل
ومیانه روی است ونیست جنس تبدیل کننده کلمات وحی الٓهی بزیاد کردن یا کم کردن
وآن خدا شنوا وعالم است پس آیه صریح است در نفی جنس تبدیل آیه با آیه دیگر
یا کلمه بکلمه دیگر یا حرف بحرف دیگر آیه دوم سوره حجر آیه ۹ انا نحن نزلنا الذکر
وانا له لحافظون یعنی بدرستیکه ما نازل فرمودیم کتابی را که در او است تفصیل
دین وبدرستیکه ما برآینه نگه دارنده هستیم آن کتاب را از اینکه دست بشر
بروم باشد که براو زیاد کنند یا کم کنند پس آیه صریح است در اینکه قرآن در حفظ
الٓهی است آیه سوم سوره فصلت آیه ۴۲ وانه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل
من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید یعنی وبدرستیکه قرآن هر آینه
عزیز است که خدا او را عزیز کرده است بالنتیجه دست بشر خلق نباشد تا راه تحریف او را
داشته باشند پس قرآن خوار دست اجانب نیست که بخواهند او را تحریف کنند ومیان
قرآن را باطل کنند از جلو ونه از پشت سر ودر او از جهت سر ابطال است بتحریف
یا نسخ واین قرآن ونسخ شده است از خداوندی که حکیم است وستایش کرده شده است
سئوال امر ولایت با اهمیتی که در دین اسلام دارد چگونه میشود در کتاب آسمانی
وقانون کلی یا ذکری از او نباشد جواب اولاً این اشکال را عامه کردند وبحضرت
صادق عرض شد عامه این اشکال را بر ما شیعه میکنند پس حضرت فرمود خدا در قرآن
نماز را امر کرده است ونماز صبح دو رکعت وظهر وعصر وعشا هر یک چهار رکعت است ونزد خدا
در قرآن فرمود زکوة بدهید ولی اسمی از مقدار بدهی در قرآن نیست بلکه
پیغمبر اکرم معین فرمود او را ونیز خدا در قرآن حج وطواف کعبه را فرمود ولی اسمی
از مقدار شوط در قرآن نیست بلکه پیغمبر فرمود که هفت شوط باشد یعنی هفت دفعه
دور کعبه طواف نمایند وهم چنین خدا در قرآن فرموده اطیعوا الله واطیعوا الرسول

[illegible]

واولی الامر منکم وپیغمبر اکرم تعیین فرمود که مراد علی بن ابیطالب ویازده
نفر فرزندان آنحضرت است وخبر را در تفسیر صافی روایت کرده است ذیل سوره
نساء آیه ۵۹ وبحسب فرمایش امام علیه السلام این است که قرآن قانون کلی
والبته قانون بیان وتوضیح لازم دارد یعنی قانون باید بطور کلی عنوان شود وتعیین
مصداق وجزئیات وکیفیات آن در عهده زمام داران آن قانون
است چنانچه قانون مملکتی قانون است کلی وبیان وتوضیح آن در عهده زمامداران
امر مملکت است هم چنین قرآن قانون کلی است وبیان وتوضیح آن در عهده
زمام داران امر دیانت است وقرآن فرموده است اطاعت کنید اولی الامر را
یعنی زمام داران امر دیانت را وپیغمبر اکرم تعیین فرمود بامر خدا زمام داران
امر دیانت را واجمالاً شیعه میگوید اولی الامر یعنی زمام داران که پیغمبر زمام دار
او بوده است وبرواضح است که پیغمبر اکرم زمام دار امر دیانت بوده است چنانچه
تمام پیغمبران بوده اند که تمام مبعوث شده اند برای هدایت مردم بمعارف الٓهیه
وترسانیدن از معاد ودعوت مردم باطاعت وعبادت خدای یگانه
وزمام دار دیانت باید دارای مقام عصمت باشد وشخصیکه دارای
این صفت باشد بجز خدا کسی نمیتواند او را تعیین کند زمام دار را باید خدا
معین کند وپیغمبر ابلاغ نماید که اشخاص معین معلوم دارای صفت عصمت را تعیین کند
وآنحضرت هم تعیین فرمود اشخاص دوازده نفر معین را چنانچه بتواتر معنوی
از پیغمبر اکرم بما رسیده است وبعضی اخبار که از پیغمبر اکرم بما رسیده است در تعیین
دوازده امام با نص صریح باسمائهم واینکه دوازدهمی غائب میشود در رساله
مستقله جمع آوری کرده ام واما عامه میگویند اولی الامر یعنی زمام دار امر سیاست مردم است
پس هر کس را مردم جمع شدند واورا سلطان وپادشاه دانستند پیروی او لازم است

اگرچه معصوم نباشد بلکه عادل هم نباشد وبحث در این موضوع مناسب نیست در این
مقام ولی اجمالاً باید دانست که هیچ پیغمبری مبعوث نگشت برای زمام داری امر سیاست
وسلطنت بر مردم وعمران وآبادی مملکت چنانچه دعوت تمام پیغمبران در قرآن مذکور
است که تمام راجع است بامر عبادت واطاعت خدای یگانه وراجع بامر
سلطنت وعمران وآبادی مملکت نبوده است ودر راجع بامر موضوع بحث مستقل
نوشته ام وثانیاً در جواب از سئوال میگوئیم در قرآن مکرر امر ولایت
علی بن ابیطالب علیه السلام را بیان فرموده است بتوصیف یعنی بوصف
منحصر در آنحضرت باتفاق تمام فرق مسلمین وتصریح بحکم معلقاً بر وصف
بالاتر است از تصریح باسم زیرا که تعلیق بر وصف مشعر است بعلت
یعنی امامت حضرت علی برای این صفت است که منحصر است بآنحضرت
وبعض از آن آیات را تیمناً ذکر میکنیم آیه اول سوره مائده آیه ۵۵
انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی این است جز این
نیست اینکه ولی وزمام دار امور شما مؤمنین اول خدا است دوم پیغمبر
خدا است سوم کسی است که ایمان آورده است بخدا وپیغمبر ونشانه
آن چنانکسیکه نماز بپا میدارد ومیدهد زکوة را در حال رکوع
آیا صفت دادن زکوة در حال رکوع در حق غیر علی علیه السلام گفته
شده است و یا اینکه معنی ولی غیر از زمام دار است آیا متصور
میشود تصریح بامر ولایت بالاتر از این آیه دوم سوره آل عمران

آیه ۶۱ فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم
وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل آیا در مباهله پیغمبر اکرم غیر از پنج تن کسی
همراه است و مسلم است پسران پیغمبر حسنین خواهد بود و زنهای پیغمبر فاطمه
زهرا سلام الله علیها است پس از حضرت امیر در آیه شریفه تعبیر شده است بنفس
پیغمبر یعنی جان آنحضرت و معلوم است که مراد از این نفس نفس قدسیه
الهیه است که محصور است بانبیاء و اوصیاء ایشان آیه سوم سوره احزاب
آیه ۳۳ انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا یعنی خدا اراده فرموده است که دور فرماید از شما اهل البیت پلیدی را
و پاک فرماید شما را از معاصی پاک کردنی آیا اهل بیت پیغمبر غیر از علی و حسنین
و فاطمه زهرا کس دیگری هم همراه است و یا مقصود از آیه غیر از عصمت از گناه آیا آن همراه است
و یا آنکه زمام داری ممکن است غیر از معصوم باشد با بودن معصوم در بین
مؤمنین کدام یک را میتوان گفت آیه چهارم سوره بقره آیه ۲۰۴
ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد
یعنی و بعضی از مردم کسانی هستند که میفروشند جان خود را در طلب رضای خدا
باتفاق تمام مسلمین کسیکه جان خود را فروخت بخدا علی ع بود که اول در جای
پیغمبر ص بیتوته فرمود در موقع هجرت دوم در جنگ بدر سوم در جنگ احد
چهارم در جنگ احزاب پنجم در جنگ خیبر ششم در بردن سوره برائت
برای اهل مکه که در تمام اینها موارد علی ابن ابیطالب جان خود را فروخته است
بخدا باتفاق جمیع مسلمین آیا میتوان گفت غیر از علی بن ابیطالب جان
فشانی نموده است در راه دین آیا میتوان گفت چنین شخص وصی

نباشد بلکه وصی پیغمبر کسی باشد که خدا از حال او خبر داده است در سوره بقره
قبل از آیه مذکوره آیه ۲۰۰ ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا
ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض
لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد یعنی و بعضی از
مردمان کسانی هستند که شگفت در میآورد ترا سخن او و شاهد میگیرد خدا را
بر آنچه در قلب او است که سخنش موافق گفتارش است و حال آنکه خدا
میداند که قلباً دشمن تو و خدا است و بسیار سخت است در دشمنی تو و خدا
و وقتیکه زمام دار امور مردم میگردد کوشش مینماید در فساد در زمین و در هلاک
زرع و نسل بنی آدم یا نسل تو پیغمبر اکرم بحث در این مقال بسیار طویل و عریض
است و مناسب بیشتر از این نیست ولی مخفی نماند که اقوی دلیل بر تمامیت
قرآن همانا بودن این قبیل آیات است در قرآن موجود که باتفاق مسلمین
درباره حضرت علی بن ابیطالب وارد است زیرا که اگر میتوانستند قرآن را
کم کنند مسلماً این گونه آیات را از قرآن بر میداشتند و خود را مجبور نمیکردند
بر اینکه بزرگان آنها منکر شوند عدل الهی را و حسن و قبح عقلی را و بگویند خلافت
مفضول با وجود افضل مانعی ندارد و عقلاً اعلمیت و افضلیت آن حضرت را
هیچ مسلمانی نمیتواند انکار نماید لذا مجبور شدند بانکار حکم عقل و انکار عدل
الهی تنبیه تصریح باسم علی بن ابیطالب سلام الله علیه در قرآن چنانچه مدعی نقصان
میگویند سخنی خواهد بود بی اثر و بی فائده زیرا که نسبت بمؤمنین پس شناسائی
داشتند بآن حضرت و فضائلیکه خدا در قرآن برای آن حضرت بیان فرموده بود

بطور اکمل و اتم سبب شناسائی آن حضرت شده بود و ذکر اسم ایجاب ازدیاد
شناسائی نمیکرد و نسبت بمنافقین هم تاثیری نکرد مگر کم کردن او را از قرآن پس
سخن بیهوده و لغو خواهد بود و سخن لغو از حکیم متعال ممتنع است صادر گردد
علاوه تصریح باسم در قرآن سبب میشد از برای اظهار عداوت دیرینه
که با حضرت امیر داشتند و منجر میگشت بفتنه و فساد و اختلاف مسلمین در زمان
حیات پیغمبر اکرم چنانچه واقع گردید در مرض موت آن حضرت راجع بخواستن
دوات و قلم برای نوشتن وصیت و راجع بتخلف از جیش اسامه
العاقل یکفیه الاشاره

سورهٔ طارق

بسم الله الرحمن الرحیم والسماء والطارق
قسم بآسمان و قسم بدر آینده در شب طرق در اصل بمعنی کوفتن است و چون آمدن
در شب لازم دارد کوفتن در را لذا استعمال شده در آمدن در شب و طارق
یعنی انسان آینده در شب بعد استعمال شده است در هر آینده در شب اعم از انسان
وغیره وما ادراک ما الطارق و چه چیز دانا کرده است ترا چه چیز است در آینده
در شب النجم الثاقب ستاره است که سوراخ کننده است و مراد باو یا خصوص
زحل است که در آسمان هفتم است و روشنائی او نفوذ میکند از تمام آسمانها
تا آسمان دنیا و دیده میشود نور او پس سوراخ کننده است ظلمت را چنانچه
از حضرت صادق مروی است و یا مراد باو مطلق ستارگان است که بتیر
شهاب میرانند شیاطین جنی را از آسمانها چنانچه در سوره والصافات
آیه ۶ انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظا من کل شیطان
مارد لا یسمعون الی الملأ الاعلی ویقذفون من کل جانب دحورا

ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب
بزینة با تنوین و بدون تنوین هر دو قرائت شده است و بنا بر اول الکواکب عطف
بیان است و بنا بر دوم مضاف الیه است و اضافه بیانیه است و حفظاً مفعول
مطلق است از برای فعل محذوف ای حفظناها عطف است بر زینا مارد
یعنی فرمان نبرد دحوراً مفعول له است بمعنی دور کردن واصب یعنی دائم خطف
بمعنی اختلاس و دزدی سخن است یعنی آیات هر آینه ما زینت دادیم آسمان
دنیا را بستارگان یعنی بنور ستارگان و باشکال مختلفه که در آسمان دارند از
بنات النعش و ثریا و غیر ذالک و بکیفیت سیر آنها و طلوع و غروب آنها و نگه
داری نمودیم آسمان را از هر شیطان جنی فرمان نبری در حالتیکه نمیتوانند
گوش دهند بجماعت بالا یعنی ملائکه و انداخته میشوند به تیر شهاب بر آن شیاطین
از هر طرف بجهة دور کردن شیاطین از آسمان و از برای آن شیاطین است
عذاب دائم و نمیتوانند گوش دهند مگر اختلاس کنند و دزدی کنند پس بدنبال
میآید او را شعله آتش که سوراخ کننده است و نفوذ کننده است او در ظلمت
و دیده میشود مثل ستاره که فرود آید و نیز در سوره ملک آیه ۵ است ولقد
زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین واعتدنا
لهم عذاب السعیر رجوم مثل دحور است وزناً و معنی و مصدر است
بمعنی دور کردن است و مفعول له است یعنی و بتحقیق زینت دادیم ما
آسمان دنیا را بچراغهای نوردهنده و قرار دادیم ما آن چراغها را بجهت
دور کردن تیر شیاطین و مهیا کردیم از برای شیاطین عذاب آتش برافروخته

پس بتصریح این آیات ستارگان دور میکنند شیطان جنّی را از آسمان باندا ختن
شعله آتش تیر شهاب ولی بتصریح آیات سوره جنّ این قضیه از زمان بعثت
پیغمبر اکرم شد و قبل از بعثت شیاطین جن بآسمانها میرفتند و کلمات ملائکه را
میشنیدند و اخبار غیب میدادند در سوره جن آیه ۸ وانّا لمسنا السماء
فوجدناها ملئت حرسا شدیدا و شهبا و انّا کنّا نقعد منها مقاعد
للسمع فمن یستمع الآن یجد له شهابا رصدا لمس بمعنی مالیدن است
و استعاره است از برای خواستن رفتن بآسمان برای گوش دادن سخن ملائکه
و حرس مثل خدم اسم مفرد است بمعنی جمع یعنی پاسبانها و رصد نیز اسم
جمع است یعنی کمین نشسته یعنی و بدرستیکه ما خواستیم بالا رویم بآسمان پس یافتیم
او را در حالتیکه پر کرده شده بود آسمان از پاسبانهای سخت و شعله های آتش
که بر ما میزدند و بدرستیکه بودیم ما بیش از این می نشستیم جایگاه نشستن را
از آسمان برای گوش گرفتن کلام ملائکه ولی الآن هر کس گوش دهد می یابد از
برای خود شعله آتشیکه در کمین او است تنبیه شهاب شعله آتشیکه از ستارگان
جدا میشود نظیر جرقه است که از آتش جدا میگردد پس اجرام ستارگان بحال
خود باقی هستند و از آنها شعله آتش جدا میگردد چنانکه جرقه جدا میگردد
از آتش و او بحال خود باقی است ان کل نفس لمّا علیها حافظ
دو کیفیت قرائت شده است اول بتشدید میم لمّا و بنا بر این ان نافیه است
و لمّا بمعنی الّا است و علیها ظرف مستقر است خبر مقدم است از برای حافظ
یعنی قسم بآسمان و ستارگان نیست هر یک از نفوس بشر مگر اینکه نگهدار

گماشته شده است بر او که او را از رسیدن آفت نگهداری مینماید یا مگر اینکه نگهبان
بر او گماشته شده است که عملیات او را ثبت نماید در پرونده و نامه عمل او دوم قرائت
شده است بتخفیف میم لمّا و بنا بر این ان مخففه از مثقله است و لام از برای ابتدا
است و ما زائده است برای تاکید والمعنی ان کل نفس لحافظ علیها یعنی قسم
بآسمان و ستارگان هر آینه هر یک از افراد بشر هر آینه نگهداری برای او گماشته است
برای او نگهداری نماید خود آن شخص را و یا نگهداری کند عمل او را بثبت در پرونده
تفسیر راجع بقسمت دوم یعنی حافظ نگهبان انسان گذشت در سوره انفطار در تفسیر
وان علیکم لحافظین و اما راجع بقسمت اول یعنی حافظ نگهدار خود انسان
پس فرموده است در سوره رعد آیه ۱۲ له معقبات من بین یدیه و من خلفه
یحفظونه من امر الله ان الله لا یغیّر ما بقوم حتی یغیّروا ما بانفسهم
ضمیر له راجع است بموصول در آیه قبل که مراد با و انسان است معقب اسم فاعل است
از تعقیب بمعنی پی یکدیگر بودن پس معقب یعنی آنچه در عقب پی دیگری و مراد ملائکه
موکلین حفظ انسان است که بعضی در روز نگهداری میکنند انسان را تا شب
پس آنان صعود میکنند و ملائکه موکلین انسان در شب نزول میکنند نظیر پست
معمول در اجزاء انتظامیه زمام دار حفظ شهر هستند و تاء در معقب از برای
مبالغه است نظیر تاء در علامه و نسابه و یا آنکه در جمع تاء تانیث است
باعتبار جماعت موکلین و من بین یدیه ظرفی است مستقر صفة از برای
معقبات و یا ظرفی است لغو متعلق بیحفظونه و کلمه من از برای سببیّت است
یعنی آیه از برای انسان است ملائکه که در پی دیگر در آیند هستند و باصطلاح
امروزه در شب و روز پست دهنده هستند و این صفت داراند در جلو انسان

میباشند و در عقب انسان هم هستند در حالتیکه نگهداری میکنند انسان را
از آفات وارده بر انسان از جلو و از آفات وارده بر انسان از پشت
سر از قبیل افتادن در چاه و یا خراب شدن دیوار بر او و یا از بلندی افتادن
و یا آسیب رسانیدن باو از طرف جانوران و اجنّه و یا خوردن و آشامیدن
چیز مضر بر انسان و غیر ذالک از آفات وارده بر انسان چه در حال بیداری
انسان و یا حال خواب او و این نگهداری بسبب امر خداست آن ملائکه را
بنگهداری انسان چه اگر رسیدن آفتی بر انسان مقدر الهی باشد ملائکه
او را وامیگذارند تا قضای الهی جاری گردد و این حفظ ملائکه نعمتی است
الهی و بدرستیکه خدا تغییر نمیدهد آن نعمتی را که میباشد در قومی که سلب
فرماید او را مگر اینکه آن قوم تغییر دهند آنچه را که در ایشان بود از اطاعت
و نیکی و احسان بیکدیگر که اگر انسان عادات خیریه خود را سلب
کند خدا هم نعمت خود را از او سلب مینماید بتصریح آیه شریفه پس بسبب ترک
خیرات انسان از حفظ و حراست الهی خارج میگردد فلینظر الانسان
ممّ خلق پس نظر کند انسان از چه ایجاد شده است تا بداند قدرت باریتعالی را
و بشناسد خود را که در چه رتبه پستی بوده است خلق من ماء دافق یخرج
من بین الصلب و الترائب ایجاد کرده شده است انسان از آب جهنده
که خارج میشود از صلب مرد و ترائب زن و صلب بمعنی [illegible] است از
رگهائیکه در وسط پشت مرد است یعنی مهره کمر مرد و ترائب استخوانهای سینه
زن است که منی مرد در پشت مرد است و منی زن در سینه او است پس
بتصریح آیه مبدء انسان هم منی مرد است و هم منی زن پس دو آب زن و مرد مبدأ

انسان است ولی چون این دو آب مخلوط میشود در رحم و نطفه در رحم یک آب
آمیخته شده از دو آب است لذا از سهم از یک آب و نفر سهم از دو آب زن
و مرد و در سوره دهر آیه ۲ انّا خلقنا الانسان من نطفة امشاج
یعنی بدرستیکه ایجاد فرمودیم انسان را از نطفه که این صفت دارد مخلوط
شده از دو آب مرد و زن است و امشاج مفرد است مثل اعشار و جمع
نیست و بلکه اعتبار صفت نطفه واقع شده است سوره الم سجده
آیه ۷ و بدأ خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء
مهین ثم سوّاه و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار
و الافئدة قلیلا ما تشکرون در لغت است السلّ انتزاع الشیء
و السلالة ما انسلّ من الشیء پس سلاله آن جوهر گرفته شده از مأکول را گویند
و نسل بمعنی ولد است و چون از انسان جدا میگردد او را نسل میگویند و المهین
الحقیر و کلمه من در من ماء بیانیه است معنی آیه و ابتداء فرمودیم ایجاد انسان را
از گل یعنی که حضرت آدم را خلق فرمود از گل پس قرار داد اولاد آدم را از جوهر
گرفته شده از مأکول آدم و آن جوهر آب است یعنی منی پس تسویه فرمود
او را با انتقالات تا استخوان بندی و دمید در او از روح ملکیه ایجاد فرمود
او را بقدرت کامله و نسبت داد باریتعالی آن روح را بخود زیرا که مبدئی
و منتهائی ندارد بجز اراده باریتعالی پس التفات فرمود از غیبت بخطاب
و فرمود و قرار داد از برای شما گوش شنوا که با آن وسیله تحصیل نمائید معارف
الهیه را تعلیمات آموزگاران الهی یعنی پیغمبران و معصومین و قرار داد
از برای شما چشم بینا که با آن وسیله نظر کنید بآیات الهیه و سبب از دید
شناسائی شما گردد و قرار داد از برای شما قلب و دل آنرا که جایگاه

در خلق انسان

عقاب حقه باشد در حالیکه شکر نکردید کمی از شما زیرا که دل را جایگاه وساوس
شیطانیه کردید و بگوش سخنهای باطل شنیدید و بچشم نظر باباطیل مضلّله
کردید تلبسه گذشت در سوره عبس در تفسیر ثم اذا شاء انشره که انسان
سه روح دارد نباتی و حیوانی و انسانی و باید دانست که انسانیت
قوّه استعداد است که انسان باید اورا از قوه بفعل درآورد و بتحصیل
و کسب معارف الهیه عالم شود بذات باری و صفات ذات و مقصود
از علم مخصوص بانسان همانا این گونه از علوم است یعنی ادراکات عقل
ماوراء الطبیعه را و اما ادراک جزئیات محسوسه پس مخصوص نیست
بانسان چنانچه مشاهده میشود در تعلیمات حیوانات و بالخصوص سگ
و میمون و در سوره مؤمنون آیه ۱۲ ولقد خلقنا الانسان
من سلالة من طین یعنی و بتحقیق ایجاد فرمودیم ما انسان را از خالص
کرده شده و جوهریکه مبدأ او از آب و خاک است و اجمال او اینکه
زمین پس از خوردن آب و تخم و هضم آن و دفع فضولات و اجرام او
پس جوهر خالص کرده شده از آب و خاک و تخم ماکول انسان میگردد مثلاً
گندم سلاله از طین است یعنی جوهر خالص از آب و خاک است و نیز
ماکول انسان جوهر او منی است زیرا که پس از خوردن انسان و هضم
و دفع فضولات و اجرام آن جوهر او منقسم میشود بطبایع چهارگانه
صفرا و سوداء و خون و بلغم و منی خلاصه آنها است پس منی خلاصه آب
و خاک خواهد بود و شرح این معانی مربوط است بعلوم دیگر فقط اشاره
اجمالیه است باینکه مبدأ خلق انسان سلاله است یعنی عصاره و جوهر ماکول
و مبدأ او ماکول هم آب و خاک است و نیز منی هم تصفیه میشود و بعد از دفع فضولات

صاف منی نطفه خواهد شد و لذا فرموده است آیه ۱۳ ثم جعلناه نطفة فی قرار
مکین پس قرار دادیم آن سلاله را نطفه در جایگاه توانا بر پرورش دادن آن
چه آن قسمت از منی که در رحم واقع میشود نطفه انسانی است و اما آن قسمت خارج
از رحم پس از فضولات بدن انسانی است و تا چهل روز بحال نطفه در رحم میماند پس
میگردد علقه یعنی خون بسته شده است که در سوره فرموده است آیه ۱۴ ثم خلقنا
النطفة علقة پس ایجاد فرمودیم ما نطفه را خون بسته شده فخلقنا العلقة
مضغة پس ایجاد فرمودیم علقه را مضغه یعنی قطعه گوشتیکه بمقدار یک جاویدن
است که مضغ مصدر است و تاء دلالت دارد بر وحدت فخلقنا المضغة
عظاماً پس ایجاد فرمودیم آن قطعه گوشت را استخوانهای بدن انسانی که در چهار
ماهگی صورت بندی بدن تا طفل میشود که مدت هر یک از نطفه و علقه و مضغه
چهل روز است فکسونا العظام لحماً پس روح حیوانی دمیده میشود پس پوشانیدیم
آن استخوانها را گوشت و در ایجاد با این کیفیت تمام حیوانات مشترک هستند
ولی انسانی ممتاز است باینکه فرموده ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارک الله
احسن الخالقین پس ایجاد فرمودیم آن حیوان را خلق دیگر مغایر با خلق اول
زیرا که خلق اول که جسد انسانی بود از عالم سفلی آب و خاک و سایر ترکیبات
عنصری بود و این خلق آخر که عبارت است از روح انسانیت از عالم علوی
است و مبدأ و سبب ظاهری از برای او نیست بلکه موجود میگردد بامر پروردگار
و لذا در انتقال از جماد بنباتی یعنی آب و خاک بنطفه و علقه و مضغه
و از نباتی بحیوانی یعنی استخوان بندی و گوشت آوردن جعلنا و خلقنا فرمود
ولی در انتقال از حیوانی بانسانی انشأنا فرموده است و باینکه انسانیت

انسان مظهر خدا است

ایجادی است بدوی بدون هیچ گونه سبب ظاهری از عالم سفلی بلکه فقط ایجاد
گردیده است بامر باری تعالی چنانچه فرموده است در سوره بنی اسرائیل آیه ۸۷
ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی یعنی سؤال میکنند ترا
از روح انسانی بگو روح انسان از امر پروردگار من ایجاد شده است و این
روح انسانی همان ماهیتی است که عقول عقلاء در ادراک او حیران هستند و احدی
جز با آثار باو پی نبرده است و تعبیر میشود از او بنفس ناطقه و در موقع اشاره بسبب
از او تعبیر میشود بکلمه من یا انا چنانچه میگوئی دست من پای من سر من عقل من
روح من و او قائم بذات است نه اینکه عرض باشد قائم بغیر و داخل نیست
در اجزاء بدن انسانی بطوریکه اشاره شود باو و گفته شود این جزء انسانیت
است و خارج هم نیست از حقیقة انسان بلکه فصل ممیز انسان است
منزه است از عوارض جسمیه و مدبر و متصرف است در مملکت بدن پس چنانچه
انسانیت انسان نادیدنی است و متصرف است در بدن و محیط است بتمام اجزاء بدن
و حقیقتی است که بکنه او احدی پی نبرده است جز ذات لایزال هم چنین
متصرف در عالم کون و محیط بتمام عالم کون خدائی است نادیدنی
بکنه ذاتش خرد برد پی * اگر رسد خس بقعر دریا * و چنانچه خداوند متعال
شناخته نمیشود مگر با آثار همچنین انسان شناخته نمیشود مگر با آثار مخصوصه
بانسانی یعنی ذکر و فکر و علم و حلم و نظائر آنها و از اینجا است که خداوند متعال
معرفی فرموده انسان را بعلم برای ملائکه که بحقیقت انسانی پی نبردند
و فقط حیوانی و مقتضیات او را دیدند پس اعتراض کردند بخدا

خودشناسی خداشناسی است

و خداوند متعال در جواب تعلیم فرمود حقایق اشیاء را بانسان و ملائکه پس چون ولی ملائکه
قابلیت تعلیم نداشتند و آدم قابلیت تعلیم داشت پس فرمود انی اعلم ما لا تعلمون
و قضیه در سوره بقره آیات ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ مذکور است و تفصیل آن
مناسب مقام نیست فقط مقصود این است که انسان مظهر یزدان است -
نظری کرد که بیند بجهان صورت خویش * خیمه در آب و گل مزرعهٔ آدم زد * جلوهٔ کرد
رخش دید ملک عشق نداشت * عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
و چون انسان کامل پیغمبران و اوصیاء معصومین هستند میفرماید شناسائی
خداوند متعال بشناسائی ما است یعنی بشناختن انسانیت است
سالها دل طلب جام جم از ما میکرد * آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود * طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود * او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد
و از اینجا است که فرموده اساس خداشناسی خودشناسی است و پیغمبر اکرم
فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کس خود را شناخت پس بتحقیق پروردگار
خود را شناخته است و باختلاف مراتب خودشناسی اشخاص مختلف میشوند
در خداشناسی بعضی خود را میشناسند باینکه خاک بوده اند و سیر
درجات و انتقالات انسانی نموده اند و سبب این سیر را خدا میدانند
پس خدائیکه در ابتداء خاک را انسان نموده البته میتواند ثانیاً انسانیرا
که در قبر خاک شده است برگرداند در روز قیامت برای ثواب و عقاب کردار
همین سوره فرموده است انه علی رجعه لقادر و گذشت در اول

ایجادی است بدوی بدون هیچ گونه سبب ظاهری از عالم سفلی بلکه فقط ایجاد
گردیده است بامر باری تعالی چنانچه فرموده است در سوره بنی اسرائیل آیه ۸۷
ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی یعنی سؤال میکنند ترا
از روح انسانی بگو روح انسانی از امر پروردگار من ایجاد شده است و این
روح انسانی همان ماهیتی است که عقول عقلاء در او حیران هستند و احدی
جز با آثار باو پی نبرده است و تعبیر میشود از او بنفس ناطقه و در موقع اشاره نسبت
از او تعبیر میشود بکلمه من یا انا چنانچه میگوئی دست من پای من سر من عقل من
روح من و او قائم بذات است نه اینکه عرض باشد قائم بغیر و داخل نیست
در اجزاء بدن انسانی بطوریکه اشاره شود باو و گفته شود این جزء انسانیت
است و خارج هم نیست از حقیقة انسانی بلکه فصل ممیز انسان است
منزه است از عوارض جسمیه و مدبر متصرف است در مملکت بدن انسانی چنانچه
انسانیت انسان نادیده است و متصرف است در بدن و محیط است بتمام اجزاء بدن
و حقیقتی است که بکنه او احدی پی نبرده است جز ذات لایزال هم چنین
متصرف در عالم کون و محیط بتمام عالم کون خدائی است نادیده
بکنه ذاتش خرد نبرد پی — اگر رسد خس بقعر دریا — و چنانچه خدای تعالی
شناخته نمیشود مگر با آثار همچنین انسان شناخته نمیشود مگر با آثار مخصوصه
بانسانی یعنی ذکر و فکر و علم و حلم و نباهة و از اینجا است که خداوند تعالی
معرفی فرموده انسان را بعلم برای ملائکه که حقیقت انسانی را پی نبردند
و فقط حیوان و مقتضیات او را دیدند پس اعتراض نمودند بخدا

و خداوند تعالی در جواب تعلیم فرمود حقایق اشیاء را بانسان و ملائکه [illegible] ولی ملائکه
قابلیت تعلیم نداشتند و آدم قابلیت تعلم داشت پس فرمود انی اعلم ما لا تعلمون
و قضیه در سوره بقره آیات ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ مذکور است و تفصیل آن
مناسب مقام نیست فقط مقصود این است که انسان مظهر یزدان است —
نظر کرد که بیند بجهان صورت خویش + خیمه در آب و گل مزرعه آدم زد + جلوه کرد
رخش دید ملک عشق نداشت + عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
و چون انسان کامل پیغمبران و اوصیاء معصومین هستند میفرماید شناسائی
خداوند متعال شناسائی ما است یعنی شناختن انسانیت است
سالها دل طلب جام جم از ما میکرد + آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود + طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود + او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد
و از اینجا است که فرموده اساس خداشناسی خودشناسی است و پیغمبر اکرم
فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کس خود را شناخت پس بتحقیق پروردگار
خود را شناخته است و باختلاف مراتب خودشناسی اشخاص مختلف میشوند
در خداشناسی بعضی خود را میشناسند باینکه خاک بوده اند و بسیر
درجات و انتقالات انسان شده اند و سبب این سیر را خدا میدانند
پس خدا اینکه در ابتداء خاک را انسان نموده البته میتواند ثانیاً انسان را
که در قبر خاک شده است برگرداند در روز قیامت برای ثواب و عقاب کیفر
همینطور فرموده است انه علی رجعه لقادر و گذشت در اول

پس از خودشناسی معتقد بمعاد روز قیامت میشود و بیم و امید او را وادار میکند
باطاعت و عبادت معبود یگانه چنانچه مکرر ذکر شده است و بعضی مرتبه خودشناسی
ایشان بالاتر است از این و تصور میکنند انسان امتیاز دارد از حیوان
بامتیاز مخصوصه باو یعنی ذکر و فکر و علم و حلم و نباهة پس اگر این امتیازات
در انسان نباشد از خر که همتی ندارد جز خوردن و شهوت راندن بلکه از سگ
که سرتا پا حسد است کمتر است پس در صدد تزکیه نفس از اخلاق رذیله
حیوانیت خواهند شد برای تحصیل شرافت انسانیت که خدا باو کرامت فرموده است
و این اجمال را باید تأمل کرد و شرح و بسط لازم دارد که مناسب مقام نیست فقط اشاره شود
است باین مرتبه از خودشناسی تن آدمی شریف است بجان آدمیت + نه همین
لباس زیبا است نشان آدمیت + اگر آدمی بچشم است و دهان و گوش و بینی + چه میان نقش دیوار
میان آدمیت بحقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد + که همین سخن بگوید بزبان آدمیت
و طایفه سوم خودشناسی ایشان از اینهم بالاتر است و تصور میکنند علاوه بر آن
دو شرف اینکه خدا اینکه از حضیض خاکی سیر داده است آنان را تا باوج فلک بلکه قرار داد
انسان را علت غائی و فرمود لولاک لما خلقت الافلاک بلکه قرار داد انسان را مظهر
یزدان پاک البته شکر چنین نعمتی لازم و واجب است در همه حال بطوریکه مطابق انعام
لایزال در هر حال شکر باری تعالی را باید داشت و چون قصور ذاتی انسان مانع
است از اشتغال بشکر مطابق انعام او را تقصیر می بینند و در عین حال
تمام انعامات الهی را نسبت بخود وجود عاریتی می بینند بلکه موجودی جز خدا
نمیدانند پس فناء محض نسبت بباری تعالی میشوند و عزت خود را در ذلت

انقیاد او امر الهی میدانند و تضرع و زاری بدربار باری را شعار خود قرار میدهند
و این مرتبه از خودشناسی و خداشناسی مخصوص است بسلسله پیغمبران و بالخصوص پیغمبر اکرم
و ائمه معصومین و بالخصوص امیرالمؤمنین سلام الله علیهم اجمعین و لذا پیغمبر اکرم فرمود یا علی ما عرفک
احد بحق را غیر از من و خدا زیرا حقیقت انسانیت آنحضرت را کسی نشناخت
بلکه یکدسته اصلاً منکر شدند آنحضرت را و فرقه ای پی نبردند بفضائل و مناقب او از کتب
و اخبار را درج کردند از قبیل رد الشمس و دعا در گهواره یا خوردن شیر و سیب پیغمبر
در شب معراج این سخن بگذار تا وقت دگر — بهر حال این جسم یا بدن نسبت بانسان
بر حسب اختلاف اشخاص یا مرکب سواری است و یا دائی است که انسان قرار داده
خود قرار داده است قسمت اول کسانی هستند که بدن را مثل اسبی برای سوار شوند
و بر مرکب الهی بنمایند و بوسیله بدن بندگی و عبادت کنند و تهیه زاد و توشه سفر آخرت
نمایند و [illegible] هر مرکوب سواری خود زده لاغر و بر او سوار شده [illegible]
با نشتر رکاب به پهلوی مرکوب خود میزنند و برای اینکه مبادا سرکش شود عنان را دارد
سوار بر باد بر مرکوب خود گرسنگی میدهند که حکمت و فلسفه روزه ماه رمضان هم
همین است و مفصلاً در رساله مستقله نوشته ام و این اشخاص بدن را قفس زندان
خود میدانند و بلکه گاهی از جسم و بدن متنفر میشوند زیرا که مانع است از رسیدن
معشوق و پرده ای است حاجب بین عاشق و معشوق — حجاب چهره جان میشود غبار تنم
خوش آن دمی که از این چهره پرده برفکنم — چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است
روم بروضه رضوان که مرغ آن چمنم — عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم —
دریغ و درد که غافل ز کار خویشتنم

خدا را غیر از من و تو نشناخت

و این اشخاص جماعت مؤمنین هستند با اختلاف درجات تا برسد بآخرین درجه ایمان
قسمت دوم کسانی هستند که در بند قید بدن بدام افتاده‌اند پس آن انسان مغلوب
حیوان شده و تمام کوشش مینماید در پرورش بدن و سعی میکند در بدست آوردن اشتهیات
حیوان غالب بر انسان و اینها منافقین هستند و یا کافرین که اصلاً از انسانیت
بهره و نصیبی ندارند پس آنان نصیحت میشود ترا از کنگره عرش میزنند صفیر
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
ندانمت که در این دامگه چه افتاد است مجو درستی عهد از زمان سست نهاد
که این عجوزه عروس هزار داماد است پس اگر این نصایح در او تأثیر کرد و برگشته
پشیمان گردید و تلافی مافات را نمود البته خدا توبه او را قبول میفرماید پس ملحق میگردد
بقسمت اول و اگر تأثیری در او نکرد پس روز بروز در زیان کاری خواهد بود
تا با سفل السافلین خویشتن نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را با دلق دوخت
و انسانیکه خدا او را از حضیض خاک باوج افلاک رسانید ولی خود باختیار
خود را با سفل السافلین رسانید پس بمقتضای عدل الهی باید معذب گردد
و خدا توانا است بر عذاب آنها و لذا فرمود انه علی رجعه لقادر
یوم تبلی السرائر فما له من قوة و لا ناصر ضمیر انه راجع است بخالق
که معنی ذکر شده است در ضمن خلق و تبلی از بلا بمعنی اختبار است یعنی رسیدگی
کردن و در لغت السرائر ما یکتم کاتسره [?] جمع سریره پس سرائر یعنی پنهانی
کرده شده‌ها از عقاید و اعمال معنی آیه بدرستیکه خالق انسان هر آینه

توانا است بر برگشتن او و برگشتن انسان اگرچه بعد از انسان است ولی چون بدو تخصیص [?]
انسان است بلکه بمجرد اراده خدا برگشتن انسان را بر میگردد طوعاً او کرهاً که کافر
آرزو دارد پنهان حال خاک در قبر بماند و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا
بهرحال خدا قادر است بر برگشتن انسان در زمانیکه رسیدگی میشود امور پنهان
شده از عقاید حقه و باطله و اعمال خوب و بد و انسان خوب از بد متمیز میگردد
و چنانچه در اخبار است داخل است در عموم او انیکه انسان ترک میکند واجب را
از نماز و زکوة و خمس و پنهان میکند آن ترک واجب را از مردم و میگوید واجب را
بجا آورده‌ام پس در آن موقع آشکار شدن پنهانی و امتیاز کار نیست توانائی
از برای انسان بر دفع عذاب و نیست از برای او یاری کننده والسماء ذات
الرجع والارض ذات الصدع قسم باسمانیکه صاحب برگشتن است
یعنی باران زیرا که منقطع میگردد و باز میآید و قسم بزمین صاحب شکافتن
یعنی روئیدنی که زمین را میشکافد در وقت روئیدن انه لقول فصل
قسم باسمان صاحب باران و قسم بزمین صاحب روئیدنی
وما هو بالهزل
بدرستیکه قرآن سخنی است جدا کننده بین حق و باطل و نیست او سخن بیهوده
و بازی بلکه سخنی است جدی پس اگر عذاب فرماید حتمی است و باید ترسید و اگر
ثواب فرماید تفضلی است لازم و باید امیدوار باشیم و شناسنده ما
قرآن را شوخی پنداشتیم نه از عقاب او ترس و بیم داریم و نه بثواب او
امیدوار و لذا نه واجبات را بجا میآوریم و نه محرمات را ترک
میکنیم انهم یکیدون کیداً و اکید کیداً بدرستیکه کسانیکه قرآن را

شوخی و بازیچه میدانند مکر میکنند با تو پیغمبر و مؤمنین یعنی فریب میدهند شما را
که شما آنها را مسلمان بدانید ولی باحکام اسلام عمل نمیکنند و در باطن شما را فریب
میدهند آنها را و این کنایه است از و اکذ [?] اشتق انسانی بخود و فریب خوردن
از شیطان و نفس اماره تا بجائیکه آن اسلام ظاهری هم مبدل گردد بکفر
فمهل الکافرین امهلهم رویداً پس مهلت بده تو پیغمبر کفار را در دنیا و از
خدا نخواه عذاب دنیوی آنها را مهلت بده ایشان را مهلت دادن کمی
بمقدار زندگانی دنیا که مدت بسیار کمی است

سورة الاعلی

بسم الله الرحمن الرحیم
سبح اسم ربک الاعلی تسبیح خدا عبارت است از تنزیه و منزه داشتن
خدا از شریک و از عوارض جسمیه قلباً و اعتقاداً و یا قولاً و لساناً و بنا بر اول
امر است باعتقاد منزه بودن خدا از نقایص ~~و بنا بر دوم امر است باینکه تسبیح~~
یعنی منزه بدان پروردگار خود را که بلند است بقهر و غلبه بر بندگان خود و بنا بر ثانی
اسم زیادی است و اعلی صفت رب است و بنا بر دوم امر است باینکه تسبیح
یعنی تسبیح بکن خدا را باسم رب که آن اسم بلند است در بین اسماء الهی
یعنی بگو سبحان ربی الاعلی و بجا آر در سجود نماز خود چنانچه پیغمبر اسلام هم امر
الذی خلق فسوی آن چنان خدائیکه ایجاد فرمود جمیع کائنات را پس تسویه
فرمود آن مخلوق را که تمام اجزاء او را بهم پیوست بدون جدائی از یکدیگر
و با مناسبات اجزاء با یکدیگر بدون تضاد با یکدیگر والذی قدر فهدی
و آنچنان خدائیکه تقدیر فرمود ارزاق جمیع مخلوق را و راه نمائی فرمود
آن مخلوق را برزق خود پس طفل را دلالت فرمود بشیر مادر و قضلات [?]
الهامات حیوانات در پرورش دادن اطفال و الهامات اطفال بخواستن

روزی از پستانهای مادر و العقول و از کلیات این در این رساله مذکور است و اشیاء [?]
دارد انسان با آنکه علاوه بر راه نمائی او بمعاش در امور معادهم راه نمائی شده است
بهدایت ظاهریه و باطنیه و این نعمت هدایت بامر معاد برای انسان بالاترین است
از هدایت امر معاش بدان که تقدیر عبارت است از فراهم آوردن اسباب
آسایش چنانچه در سوره حم سجده آیه ۱۱ وقدر فیها اقواتها فی اربعة
ایام سواء للسائلین یعنی و تهیه فرمود در زمین از برای محتاجین که بزبان
حال طلب روزی و قوت مینمایند از خدای متعال اقوات زمین را یعنی روزی
اهل زمین را در چهار زمان مساوی که فصول چهار گانه بهار و تابستان و
زمستان و پائیز باشند پس در زمستان برف و باران بیاید و زمین را آب
یاری کند و بهار زمین را آبستن کند و در بهار زمین بار بدهد و آنچه در او است
بیرون اندازد و در تابستان بواسطه گرمی دانه‌ها بخشکد و میوه‌ها پخته شود و در
پائیز میوه پاکیزه گردد و اگر فصول اربعه نمی‌بود وسائل قوت حیوان و انسان
فراهم نمیشد والذی اخرج المرعی فجعله غثاءً احوی آن چنان
خدائیکه خارج فرمود چراگاه و مرتع را پس قرار داد آن علف را خشک و سیاه
برای آذوقه زمستان حیوانات تا سنقرئک فلا تنسی الا ماشاء الله
بخوانیم تو را قرآن را توسط جبرئیل پس فراموش نمیکنی تو او را ای پیغمبر
با آنکه تو امی هستی و نا خواننده هستی و بر حسب عادت متعارف باید فراموش
کنی ولی بواسطه قوه الهیه که خداوند متعال مرحمت فرموده است پس هیچ چیز تو [?]
فراموش نمیکنی و در یاد تو میماند آن قرآن مگر آنچه را که بخواهد خدا فراموش

وجمعی از مفسرین این استثنا را بمعنی اخراج دانسته اند پس بحسب مفهوم دلالت
دارد بر اینکه بعضی از آیات قرآنیه بر حسب تعلق مشیت الهیه تعلق گرفت بفراموش
کردن پیغمبر اکرم او را و بعضی از مفسرین میگویند مقصود از استثنا اخراج نیست
تا بالمفهوم دلالت کند بر فراموشی پیغمبر اکرم بعضی از آیات را بر حسب مشیت زیرا
که این معنی منافی است با مقام امتنان بر پیغمبر اکرم که ما بتو قوه حفظ مرحمت نمودیم
بلکه مقصود از این استثنا اینست که این حفظ بر خلاف عادت بسبب مشیت
الهیه است که اگر یک لحظه مشیت الهی نباشد فراموش میکنی آنچه را که حفظ نموده
نظیر تعلیق دخول مؤمنین مسجد الحرام را بر مشیت که در سوره فتح آیه ۲۷ فرموده است
لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین
لا تخافون که وعده حتمی است بر دخول مسجد الحرام با امنیت و تعلیق بر مشیت
مقصود نیست بلکه مقصود از تعلیق این است که دخول شما در مسجد الحرام با کمال امنیت
بواسطه مشیت الهیه است و گرنه قریش باطمال حدیبیت منع میکردند شما را از مسجد الحرام
پس چنانچه لتدخلن وعده حتمی است و ان شاء الله تعلیق نیست که مفهوم ندارد
هم چنین فلا تنسی وعده حتمی است بفراموش نکردن و استثنا مفهوم ندارد و چنانچه
ان شاء الله از برای ازدیاد امتنان مؤمنین است از مشیت الهی همچنین الا ما شاء الله
از برای ازدیاد امتنان پیغمبر اکرم است از مشیت الهی و بنابر این ما مصدریه
ظرفیه است نه موصوله یعنی الا مدت مشیته انه یعلم الجهر و ما یخفی
بدرستیکه خدا میداند خواندن قرآن را بجهر و صدا بلند و خواندن با اخفات را

چه پیغمبر اکرم در موقع نزول وحی با جبرئیل میخواند قرآن را که مبادا فراموش کند پس منع
شد از خواندن با جبرئیل و وعده حتمی داده شد بآن حضرت که فراموش نمیکنی
ونیسرک للیسری ای للقرائة الیسری او موافقة الیسری یعنی و ما آسان گردانیم
ترا خواندن آسانی ترا که خواندن قرآن را پیغمبر اکرم وسیله حفظ قرآن قرار
داده بود و آسانی ترا از این وسیله عطای قوه حفظ است بمشیت الهی بر وعده
حتمی است یا آسانی شد تحفظ قرآن بر پیغمبر اکرم و این معنی انسب است بر نظم
و ترتیب آیات و معنی دیگر هم گفته شده است تنبیه پیغمبر اکرم در ابتدای
نزول قرآن خود را بسیار بزحمت انداخته بود در حفظ قرآن که جهرا میخواند و سرا
میخواند در حین خواندن جبرئیل و متابعت مینمود او را در خواندن کلمات
و حروف از ترس فراموشی پس دستور رسید باینکه متابعت در قرائت نکن و گوش
بده تا وحی تمام گردد و ما حفظ قرآن را بر تو آسان مینمائیم چنانچه در سوره قیمه فرمود
آیه ۱۶ لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرانه فاذا
قرأناه فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه یعنی حرکت نده زبان خود را بقرآن برای
شتاب کردن تو بقرآن یعنی خواندن او بدرستیکه بر عهده ما خدای متعال است
جمع قرآن را در سینه تو بنمائیم و تو در مقام تبلیغ بخوانی او را پس با عهده دار هستیم
حفظ کردن تو را او اینکه فراموش نکنی پس وقتیکه خواندیم ما او را یعنی جبرئیل
فرستاده ما خواند آنچه را از پی خواندن او بخوانی یعنی صبر کن تا وحی تمام شود
پس بدرستیکه بر عهده ما است بیان قرآن و نیز در سوره طه آیه ۱۱۳ و لا تعجل
بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه یعنی تعجیل نکن بخواندن قرآن

قبل از اینکه وحی بسوی تو تمام شود بلکه صبر کن تا وحی تمام شود پس از آن بخوان
پس صریح آیات سور ثلاث این است که خدا عهده دار است حفظ قرآن و جمع او
است پس خدا نگهدار پیغمبر باید تو را از فراموش کردن و خود را از جهت نیندازی خدا
آسان میفرماید بر تو جمع آوری قرآن را فذکر ان نفعت الذکری ذکر یعنی بیاد آوری
و تذکیر یعنی بیاد آوردن و اطلاق میشود هر دو بر سبب یاد آوردن از قرآن و کتاب آسمانی
و نماز نیز مقصود از تذکیر پیغمبر اکرم بیاد آوردن خدا و معاد است برسانیدن
قرآن بمردمان و مسلم است که تبلیغ و دعوت پیغمبر اکرم عمومیت دارد نسبت بتمام
آحاد بشر بسبب لطف علیم و برای اینکه نباشد حجتی از برای مردم بر خدا چنانچه
گذشت در سوره تکویر در معنی هدایت و در سوره عم در تفسیر جزاء وفاقا
و نیز در سوره انعام آیه ۶۹ و ذکر به ان تبسل نفس بما کسبت یعنی بیاد
آور بر مردم بسبب قرآن یعنی دعوت نما و تبلیغ نما هر نفس را مبادا
هلاک شود آن نفس بعملیات او یعنی اگر نباشد موعظه کردن مردم بقرآن و تعلیمات
الهیه نسبت بمردمان البته هلاک میشوند و گرفتار شکار نفس اماره میگردند
و بالجمله وجوب تبلیغ و تذکیر در ابتداء عمومیت دارد نسبت بجمیع طبقات
بحکم عقل و نقل بلکه ضروری است و محتاج نیست ببرهان و اما بعد از
تمامیت تبلیغ و دعوت و حجت بر مردم تکرار تذکیر و وعظ مختلف میگردد
حکمش باختلاف اشخاص زیرا که بعد از دعوت یا ایمان میآورند و یا
بر کفر باقی هستند اما نسبت بصنف اول پس تذکیر بموعظه فرمودن

بخواندن قرآن بجهة لا محاله نافع و مؤثر خواهد شد در ازدیاد اطاعت و نیکی
و انزجار از معصیت پس آن وعظ لازم میگردد بر پیغمبر اکرم از باب لزوم لطف
علیه چنانچه در سوره و الذاریات آیه ۵۵ فرموده است و ذکر فان الذکری
تنفع المؤمنین یعنی موعظه کن بقرآن زیرا که موعظه بقرآن سود میرساند
مؤمنین را و منتفع میگردند بموعظه تو پیغمبر و نیز در آخر سوره ق فرموده
فذکر بالقرآن من یخاف وعید یعنی موعظه کن بقرآن و خواندن او
کسی را که میترسد وعده عذاب الهی را و اما نسبت بصنف کفار پس سودی
نخواهد داشت بر سینه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنی بر سنگ
و البته نفع یا ثواب بی نتیجه لغو است و باطل و قبیح است از حکیم صادر گردد
علاوه بر اینکه موجب فساد میگردد قرآن خواندن برای این صنف که اکثر
میکنند استهزاء کفار را بقرآن چنانچه در سوره انعام آیه ۶۷ فرموده است
~~تبر ایه...~~ و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا
فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره یعنی و وقتیکه دیدی
کسانی را که گفتگو میکنند در آیات قرآنیه یعنی در صدد هستند که اعتراض
کنند و استهزاء کنند پس اعراض کن از آنها و نخوان قرآن از برای آنها تا
اشتغال پیدا کنند بگفتگو در حدیث غیر از قرآن خلاصه تکرار
موعظه کردن بقرآن نسبت بمؤمنین واجب است بحکم عقل و آیات قرآنیه
و نسبت بکفار مستهزئین ممنوع است بحکم عقل و آیات قرآنیه تنبیه
قول خداوند فذکر ان نفعت الذکری اگر چه ظاهر است در تعلیق وجوب تذکیر

برنفع داشتن واختصاص وجوب بمورد سود داشتن وبالمفهوم دلالت دارد
برعدم وجوب تذکیر ابتداءً نیز ولی عموم مفهوم مخصص است بمورد تکرار تذکیر یعنی
مفهوم در صورت ابتداء دعوت مقصود نیست بلکه مراد این است که تذکر واجب
است مگر در صورتیکه شخص اعراض کند و استهزاء نماید بقرآن چنانچه در سوره آینده
غاشیه آیه ۲۱ فرموده است فذکر انما انت مذکر الا من تولی وکفر یعنی تو عظ
نما بقرآن تمام مردم را مگر کسیکه پشت کرده وکافر شده است بقرآن در شکال عموم مفهوم
ابداً وجهی ندارد با وجود قرائن قرآنیه وعقلیه بر تخصیص وبالخصوص با تنصیص بمراد
در سوره غاشیه و سوره انعام تکلفات بعضی از مفسرین بی مورد است بعد
از وضوح مراد بهم سیذکر من یخشی تفعل است از ذکر و بمعنی قبول
تذکر است یعنی قبول میکنند پند وموعظه قرآن را و سود میبرد از آن کسانیکه
میترسند عذاب الهی را ویتجنبها الاشقی از جنب بمعنی دور بودن است
وضمیر راجع است بذکری یعنی و دوری میجوید آن موعظه قرآن را کسیکه شقی
ترین مردم است چنانچه وصف حال او گذشت در آیه سوره [illegible] الذی
یصلی النار الکبری آن چنانکسیکه که فرو میرود در آتش بزرگ را یعنی جهنم
و آتش کوچک آتش دنیا است ثم لا یموت فیها ولا یحیی پس از رفتن
در آتش نه میمیرند که بسوزند و نابود گردند و نه زندگانی میکنند که عذاب نشود
بلکه در هر لحظه میمیرد و زنده میشود یعنی پوست بدن او میریزد و میسوزد و دوباره
بکردد و تازه میروید چنانچه در سوره نساء آیه ۵۹ فرموده ان الذین کفروا بآیاتنا
سوف نصلیهم ناراً کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها

یعنی کسانیکه کافر شدند زود است فرو میبریم ایشان را در آتش هر زمانیکه پخته
شود پوستهای بدنهای آنها بدل میکنیم آن پوستها را به پوستهای غیر از آن برای
اینکه در هر لحظه بچشند عذاب را و در سوره طه آیه ۷۴ انه من یأت ربه مجرماً
فان له جهنم لا یموت فیها ولا یحیی یعنی بدرستیکه کسیکه بیاید پروردگار خود را
در حالتیکه گنه کار است پس بدرستیکه میباشد از برای او جهنم در حالتیکه نه میمیرد
در جهنم و نه زنده میشود در او و در سوره فاطر آیه ۳۳ فرموده والذین کفروا
لهم نار جهنم لا یقضی علیهم فیموتوا ولا یخفف عنهم من عذابها یعنی کفار
میباشد از برای ایشان آتش جهنم نه اجل آنها تمام میشود پس بمیرند و نه تخفیف
داده میشود از عذاب آن قد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی
بتحقیق رستگار شده است کسیکه پاک کرده است خود را از شرک و بخل و حسد و کبر
و سایر صفات رذیله حیوانیت و یاد کرده است اسم پروردگار خود را پس نماز
خوانده است و بعضی از مفسرین تخصیص داده است تزکیه را بدادن زکاة فطره
و ذکر را بتکبیرات عید فطر و نماز را بنماز عید فطر ولی اسلم است عموم بل تؤثرون
الحیوة الدنیا التفات از غیبت بخطاب است و کلمه بل اضراب است با اینکه انسان
بحکم عقل باید کوشش کند در تحصیل رستگاری خود ولی ما چون عقل را مغلوب
نفس اماره نمودیم و فریب دنیا را خوردیم لذا خطاب میفرماید شما اختیار
کردید زندگانی دنیا را والآخرة خیر وابقی وحال آنکه آخرت بهتر است
و باقی است اما بهتر است زیراکه راحت و لذت در آن عالم است و در
دنیا بجز الم و مشقت چیزی نیست چنانچه در سوره عم در تفسیر حدائق و اعناباً گذشت

[illegible]

[illegible]

دائماً باقی است پس محسوس است [illegible]
ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم وموسی بدرستیکه این قرآن
یعنی معارف قرآن هر آینه ثبت است در صحف اولیه صحف ابراهیم و موسی یعنی معارف
قرآن مطابق است با معارف کتب آسمانی که بر انبیاء گذشته نازل شده بود
زیراکه اساس معارف قرآن سه تا است اول خداشناسی بصفات ثبوتیه
و سلبیه و صفات افعال از خلق و رزق و هدایت و سایر نعم الهیه دوم معاد
و عذاب متخلفین و رستگاری فرمانبردار سوم راه سلوک الی الله بتزکیه
نفس از صفات ذمیمه و زینت دادن نفس با طاعت و بندگی خدای یگانه و تمام
ادیان در این سه امر متحد هستند و بنیان اسلام نظیر بنائی است که معمار
اول ستونهای او و زنجیر او را بنا نماید و معمار دوم او را با خشت تمام نماید
بعد دیگری بیاید خرابیهای او را اصلاح نماید و آن بنا را بگاه کل تعمیر نماید
و معمار چهارم پس از اصلاح خرابی گچ سفید نماید و پنجم پس از اصلاح خرابی
او را آئینه کاری نماید و بالاخره اصل اساس و بنیان همان بنیانی اول است
نه غیر آن و مثل تعلیمات الهیه همانا مثل تعلیمات کلاسهای است از دبستان
و دبیرستان و دانشکده و دانشگاه و تعلیمات نهائی عالی که خاتمه تعلیم و تحصیل
است و تمام این مراتب تحصیلی در اصل علوم ریاضی و هندسه و جغرافی و تاریخ
و عربیت و علوم شرعیه و غیر آنها اشتراک دارند توضیح تمام ادیان
در اصول دیانت یعنی توحید و نبوت و معاد مشترک هستند و نیز در فروع
دین متحد هستند یعنی نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد که این پنج اثر در جمیع

معنی نسخ

ادیان ثابت است چنانچه آیات قرآنیه ناطق است ببودن این عبادات در امم
گذشته مثلاً نماز دارای رکوع و سجود و قیام و احرام بگوی دوست در جمیع ادیان
ثابت است و مسلم است که در اذکار مختلف بوده اند یعنی قرائت فاتحة الکتاب
در حال قیام و اذکار عربی در حال احرام و رکوع و سجود البته مخصوص است
باین امت زیراکه قید عربی منعطف است اصلاً چنانچه واضح است که بعض از
اختلاف دین اسلام با سایر ادیان در عدد رکعات نماز و اوقات نماز و روی
این قسمت باشد فرض هم و فرض النبی در سایر ادیان دو رکعتی ثابت است در اسلام
زیاد شد و چهار رکعتی شد تنبیه معنی نسخ دین چنانچه در تنظیر معلوم گردید
اولاً تجدید آن امری است که در کتاب آسمانی ثابت است و جبابره از بین برده
بودند و بیرون بردن آن زیادتیهائی است که جباران در کتب زیاد کرده بودند
و تکمیل تعلیمات الهیه است که بواسطه قصور ملت تعلیم ناقص ثابت است پس علت
نسخ یا اندراس کتب آسمانی و تحریف است بزیادتی و نقیصه میباشد چنانچه
در توریه و انجیل محسوس میگردد و یا نقصان تعلیم دینی است بواسطه قصور ملت
و هیچ یک از این دو علت در دین اسلام منظور نیست و لذا ممتنع است
نسخ دین اسلام بحکم عقل و نقل و آنچه ذکر شد در تنبیه و توضیح معنی آن
اجمالی است از آنچه مفصلاً نوشته ام در رساله مستقله در اثبات
ختم نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ببیان معنی نسخ و علت او
اگر تفصیل لازم است رجوع فرمائید بآن رساله

بسم الله الرحمن الرحیم هل اتیک حدیث الغاشیه کلمه هل بمعنی قد است
یعنی بتحقیق آمده است ترا حدیث و خبر پوشاننده و مراد آتش جهنم است که
میپوشاند کفار کاران را چنانچه در سوره ابراهیم آیه ۵۱ فرموده است و تغشی
وجوههم النار یعنی و میپوشاند آتش جهنم روهای آنها را وجوه یومئذ خاشعه
روهائی در آن وقت خوار و ذلیل است که آثار خواری در روی آنها هویدا است
عامله ناصبه عمل کننده بودند در دنیا و زحمت و مشقت کشنده بودند در دنیا
بکارهائیکه در آخرت بهره از آن اعمال نمیرسد بآنها یعنی تمام در زحمت و تعب
جمع آوری دنیا بودند و در تعب تحصیل آبروی دنیوی بودند و بهره از آن زحمات
جز خواری آخرت نشد تصلی نارا حامیه فرود میروند آتش بسیار گرم را
تسقی من عین آنیه سیراب میشوند از چشمه که در نهایت گرمی است آب او
لیس لهم طعام الا من ضریع نیست از برای ایشان خوردنی مگر خار مغیلان
لا یسمن و لا یغنی من جوع نه فربه میکند آن طعام انسان را و نه بی نیاز
میکند انسان را از گرسنگی وجوه یومئذ ناعمه روهائی در آن وقت
متنعم هستند بنعم الهی لسعیها راضیه خوشنود هستند برای کوششهائیکه
کرده بودند در اطاعت و فرمان برداری برای آسایش در آخرت فی جنة عالیه
میباشند در باغهائیکه قصر آن باغها بلند است لا تسمع فیها لاغیه نمیشنوند
در آن باغها کلام لغو فیها عین جاریه در آن باغ است چشمه جاری
فیها سرر مرفوعه در آن باغ است تختها بلند شده و اکواب موضوعه

و تنگهائی نهاده شده در اطراف آن چشمه و نمارق مصفوفه و متکاهای صف زده شده
پشت یکدیگر و زرابی مبثوثه و فرشهای عالی قیمت زربافت پهن کرده شده
غرض تمام آسایش و تجملات برای مطیع فرمان بردار موجود است افلا ینظرون
الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الجبال کیف
نصبت و الی الارض کیف سطحت آیا نظر نمیکنند بنظر تدبر بسوی شتر
چگونه خلق شده است و آسمان چگونه بلند شده است و بسوی کوهها چگونه
نهاده شده است و بزمین چگونه پهن شده است و بتدبر در این امور
قدرت و حکمت خدای تعالی معلوم میگردد تنبیه مناسبت آیات خلق
و ابل با آیات عقاب جهنمی و ثواب جنتی با نا ملازمه بین مبدء و معاد است
چنانچه ذکر شد در اول سوره عم و اما خصوصیت شتر بذکر ابل او از بین حیوان
جز نمونه صحرائی بواسطه امتیازی است که در شتر است زیرا که سایر حیوانات
یا مخصوصند بشیر دادن و خوردن گوشت و یا مخصوص هستند بسواری و بارکشیدن و در شتر
جمیع این امور جمع است علاوه شتر بسیار قانع و کم خرج است و طاقت دارد بر عطش
و تشنگی و صحرای کبیره آب و علف را جز شتر نمیتوانند برود و در از جمله امتیاز او
در حال نشسته که بر او بار میشود و در زیر بار بلند میشود فذکر انما انت مذکر
یاد آوری نما ایشانرا بعذاب و ثواب الهی که در قرآن ذکر شده است و موعظه نما انها را
بقرآن بدرستیکه تو یاد آورنده هستی و مبلغ قرآن هستی لست علیهم
بمسیطر نیستی تو بر آنها مسلط که اجبار نمائی انها را بر ایمان بلکه فقط تو مبلغی
و باید تبلیغ نمائی بر کسی الا من تولی و کفر استثناء است از عموم معمول محذوف
فذکر مگر کسیکه پشت کند بقرآن و کافر شود در موعظه تو در حق او سودمند نباشند

که او خارج است از لزوم عموم تذکیر چنانچه گذشت در سوره عبس فیعذبه الله
العذاب الاکبر پس آن شخص کافر را عذاب میکند خدا بعذاب بزرگتر از انواع
عذاب دنیوی ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم بدرستیکه بازگشت
کفار بما باشد بسوی ما و حساب آنها هم با ما باشد بر ما و در سوره انشقاق در تفسیر
آیه یحاسب حسابا یسیرا گذشت بیان حساب بسم الله الرحمن الرحیم

سوره فجر

والفجر و لیال عشر و الشفع و الوتر و اللیل اذا یسر جواب قسم محذوف است
بقرینه آیات بعد ای لیعذبن یعنی قسم بامور پنجگانه هر آینه عذاب میشود
کفار نافرمان لازم است بیان سه امر اول انسان بخیال موهوم اگر تصور
کند نبودن امری را پس دیگری برای اثبات او قسم میخورد مثلا پسر انسان
بخیال رحمت و شفقت پدر عصیان میکند و فرمان نمیبرد باطمینان اینکه
شفقت پدر مانع است از عقوبت او پدر مکرر او را نصیحت میکند
و بالاخره پدر قسم میخورد بمقدسات الهی که اگر متمرد باشی بر نافرمانی هر آینه تو را
عقاب میکنم و البته این قسم پدر اثر میکند در پسر ترک نافرمانی بواسطه بیم عقاب
و اگر فرضا پسر باقی ماند بر نافرمانی ناچار پدر عقاب میکند و شفاعت احدی
پدر را نمی پذیرد بلکه میگوید قسم خورده ام و نمیتوانم مخالفت قسم بنمایم هم چنین
انسان نظر بکرم و احسان خداوند متعال نسبت به بندگان در دنیا تصور
میکند ادامه احسان را نسبت بشخص نافرمان در آخرت نیز و خدای متعال
مکرر نصیحت میفرماید و بالاخره خدا قسم میخورد که نافرمان را عذاب میکنم
و البته این قسم تاثیر میکند در ترک نافرمانی بواسطه بیم عقاب و اگر فرضا
باقی ماند در نافرمانی ناچار خدا عذاب میکند و میفرماید من قسم یاد کرده ام

چنانچه در سوره ق آیه ۲۸ فرموده ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید یعنی قول
داده ام و قسم یاد کرده ام که کفار را عذاب نمایم و ممکن نیست قول من تغییر یابد و مخالفت
قسم نمایم امر دوم در مراد بامور یکه قسم خورده شده است باو سه احتمال داده شده است
اول فجر یعنی دمیدن صبح لیال عشر یعنی ده شب آخر ماه رمضان و یا ده شب اول ذی حجه و شفع
یعنی هر موجودیکه جفت باشد و تر یعنی طاق و اللیل اذا یسر یعنی شب وقتیکه سیر کننده است
و فرو گیرد ظلمت او عالم را و خصوصیت دمیدن صبح پس بواسطه دلالت او است بر قدرت
باری تعالی که چگونه ظلمت شب مبدل میگردد بروشنائی روز و دلالت دارد بر ثبوت معاد
که در شب تمام مخلوق آرامش دارند و در خواب هستند و در طلوع صبح تمام حرکت میکنند و متفرق
میگردند برای طلب روزی چنانچه افراد انسان در قبرها آرامش دارند و در روز قیامت تمام
از قبرها در میآیند و سوق میگردند برای صحرای محشر پس طلوع صبح در هر روز نمونه صبح قیامت
است و گذشت بیان او در سوره عم در تفسیر و جعلنا نومکم سباتا و اما شفع پس تمام ممکنات
است که جفت است زمین و آسمان آفتاب و ماه خشکی و دریا روشنائی و تاریکی شب و روز جن
و انس بهشت و دوزخ بلکه حقایق بسیطه در ممکنات هم باعتبار عروض وجود بر او نیز جفت
است که مرکب است از ماهیت و وجود و وتر و طاق منحصر است بذات باری تعالی که وجود
بحت است و لذا اطلاق موجود بر خدا غلط است بلکه کفر است و نیز تمام ممکنات
بحسب صفت جفت هستند کفر و ایمان هدایت و ضلالت سعادت و شقاوت عزت و ذلت
عجز و قدرت ضعف و توانائی پریشانی و بی نیازی علم و جهل کوری و بینائی مردن
و زنده گانی کردن و باری تعالی بحسب صفت طاق است عزت است بدون ذلت قدرت
است بدون عجز توانائی است بدون ضعف علم است بدون جهل حیات است بدون
ممات احتمال دوم مراد بفجر نماز صبح و شفع نماز جفت ظهر و عصر و عشاء و بوتر نماز مغرب

احتمال سوم وتر پیغمبر اکرم است شفع حضرت امیر و فاطمه زهرا است لیال عشر امام حسن
تا امام دهم است تا حسن عسکری امام یازدهم که در زمان این ده امام عالم اسلام تیره شد
بواسطه ظلم بنی امیه و بنی عباس واللیل اذا یسر زمان غیبت حضرت حجت است
که تاریکی و ظلمت در جریان است تا بدرجه‌ای که ظلم عالم را فرا گیرد پس حضرت ظهور میکند
و صبح و فجر طالع میگردد و عالم بعدل آن حضرت منور میگردد پس این الفاظ استعارات
است از چهارده معصوم سلام الله علیهم اجمعین بتشبیه تیرگی ظلم بظلمت شب و نور عدل
بروشنائی فجر هل فی ذلک قسم لذی حجر فی ذلک ظرف مستقر است و حجر
و حجر در لغت بمعنی منع و باز داشتن است و چون عقل سبب باز داشتن نفس است
از صفات ذمیمه بخل و حسد و تکبر و عصبیت و حب دنیا و حرص و طمع و شهوت رانی
و ظلم و غیر ذلک از اخلاق بد لهذا اطلاق شده است حجر بر عقل یعنی آیا قسم میباشد
در این گونه امور از برای صاحب عقل باز دارنده از ترک و کفر و ظلم و تمام بدیها
یعنی عقل حاکم است بعذاب نافرمان و ادراک مینماید که تساوی عبد فرمان
بردار با نافرمان در نزد آقا خلاف عدل است و ظلم است پس با حکم عقل و عقلا
بعقوبت شخص نافرمان چگونه مورد انکار میگردد تا محتاج باشد بقسم علاوه بر احساس
عذاب دنیوی شخص نافرمان که بنظر آوردن در احوال گذشتگان محسوس میگردد عذاب عاد
چنانچه در سوره الم تر کیف فعل ربک بعاد آیا نمی بینی چگونه کرد پروردگار تو
بقوم عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح و عاد دو پسر داشت شدید و شداد
و هر دو سلطنت کردند پس از مردن شدید مستقر شد شداد در سلطنت

از عمان بوده است تا حضرموت و پادشاه در همه که از اراضی یمن است بنا کرده است
و قصر بنا نهاد در صحرای عدن در مدت سیصد سال و ستونهای او از طلا و نقره و جواهرات
بود و جمیع درختان در او بود و پس از تمام شدن قصر حرکت نمود خودش با اهل مملکت برای
آن قصر و باغ که او را بهشت نامیده بود و در نزدیکی قصر رسید عذاب الهی آنها را بود
و همه تمام هلاک شدند ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد ارم عطف بیان
است از برای عاد و ذات صفت ارم است و التی هم صفت بعد از صفت است و در ارم
دو احتمال داده اند اول اینکه ارم جد عاد باشد و مقصود آن قبیله باشد و بنا بر این
مقصود از عماد عمود یا چادر باشد یعنی قوم عاد قبیله ارم است و این صفت دارند چادر نشین
بودند و این صفت دارند آن چنان کسانی بودند که ابداً نشده است مثل آنها در شهرها
از حیث طول عمر و توانائی و بلندی قامت و پیغمبر آنها حضرت هود بود که حضرت نوح
بشارت داده بود بآن و هشتصد سال بعد از حضرت نوح بود و چهار صد و شصت سال عمر کرد
اما بلندی قامت پس در سوره اعراف است آیه ۶۷ و زادکم فی الخلق بسطة یعنی زیاد
فرمود خدا شما را از حیث فراخی قامت و توانائی و حضرت باقر میفرماید بودند درخت خرمای
بسیار دراز بودند از حیث قامت و بادست قطعه سنگ را از کوه میکندند از حیث قوه
و طول قامت آنها را از صد ذراع تا پانصد ذراع گفته اند و در سوره هود است
آیه ۵۴ یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدراراً و یزدکم
قوة الی قوتکم و لا تتولوا مجرمین یعنی ای قوم من استغفار کنید و توبه کنید بخدا
باران را بفرستد برای شما پی در پی و زیاد فرماید شما را بعطای توانائی زائد بر توانائی که
دارید احتمال دوم ارم اسم باغ و قصر شداد باشد بنا بر این اهل محذوف است مثل اسئل
القریه یعنی قوم عاد اهل قصر و باغ ارم هستند و ارم صاحب ستونهای محکم است و آن چنان قصر

که مثل او ایجاد نشده است در شهرهای روی زمین و اما کیفیت عذاب آن قوم پس در سوره
قمر آیه ۱۹ است انا ارسلنا علیهم ریحاً صرصراً فی یوم نحس مستمر یعنی باد فرستادیم بر آن
قوم عاد باد بسیار سرد تندی را در روز چهار شنبه که نحوست او مستمر بود تا غروب چهار شنبه
دیگر پس میگردانید هفت شب و هشت روز متوالی پی در پی و گفته اند در فصل زمستان بود آیه
۲۰ تنزع الناس کأنهم اعجاز نخل منقعر در حالتیکه میکند آن باد آن مردم را بقوت
از زمین و میانداخت آنها را بر زمین که گویا آن مردم تنهای درخت خرمائی هستند که از
ریشه از زمین کنده شده باشند و تشبیه فرموده است بتنه درخت اشاره باینکه باد اول
سر کردن آنها را برید پس از آن بدن بی سر امیر بود در زمین میانداخت و گفته اند
چون بیابان رمل و ریگ بوده است بعد از افتادن ابدان بر زمین باد رمل و ریگ را
حرکت داده بر آنها ریختند تا آنکه آن ابدان پنهان شدند در زیر آن رمل و ریگ و خاک
پس اثری از آنها نماند نه از زنده و نه از مرده آنها و در سوره الحاقه است آیه
۶ و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة
ایام حسوماً فتری القوم فیها صرعی کأنهم اعجاز نخل خاویة فهل تری لهم
من باقیه یعنی و اما عاد پس هلاک شدند بباد تند سرد که تجاوز کرده بود از حد متعارف
و مسخر فرمود خدا آن باد را در هفت شب و هشت روز متوالی پس میدیدی تو آن قوم عاد را
در آن ایام افتاده بودند بر زمین که گویا تنهای درختان خرمائی هستند تو خالی پس
آیا می بینی تو از برای آن قوم اثری که بر زمین مانده باشد و ثمود الذین جابوا
الصخر بالواد جابوا ای قطعوا بالواد ظرف مستقر است صفت الصخر ثمود قبیله
بوده است در وادی بین مدینه و شام در نزدیکی تبوک و جد اعلی آنها ثمود بن عابر بن
ارم بن سام بن نوح بوده است پس ثمود و عاد پسر عمو بوده اند و جد هر دو ارم بوده است

و آن چنان کسانی هستند که قطع میکردند سنگ کوه در وادی را یعنی میتراشیدند کوه را
و خانه در کوه میساختند و عمر آنها طولانی بود که سیصد تا هزار و دویست سال عمر میکردند و پیغمبر
آنها حضرت صالح بود و آن جناب صد سال بعد از هود بود و در روایت دویست و هشتاد سال عمر کرد
و مبعوث شد از صد سال در نصیحت قوم خود کوشید و از جمله نصایح آن حضرت است سوره
اعراف آیه ۷۴ و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد و بوأکم فی الارض تتخذون
من سهولها قصوراً و تنحتون الجبال بیوتاً یعنی ای قوم من یاد آورید نعمت
الهی را که شما را جانشین قوم عاد قرار داد و جا داد خدا شما را در زمین که متمکن هستید
از کشت و کار او و چرانیدن علوفه او در حالتیکه میگیرید از زمینهای زمین قصرها یعنی
بنیان معظم میسازید بخاک و خشت و آجر و میتراشید کوهها را خانه ها و گفته اند
در زمستان در قصرها از خشت و آجر که در زمین ساخته بودند منزل میکردند و در زمستان در خانه ها
که از کوه تراشیده بودند منزل میکردند و از جمله نصایح آن حضرت است سوره هود آیه ۶۴ یا قوم
اعبدوا الله ما لکم من اله غیره هو انشأکم من الارض و استعمرکم فیها فاستغفروه
ثم توبوا الیه یعنی ای قوم من بندگی کنید خدا را نیست معبودی برای شما غیر از واجب الوجود
یگانه که ایجاد فرمود شما را از زمین و طولانی فرمود عمر شما را و زندگانی شما را در زمین پس استغفار
نمائید و توبه کنید و برگردید از اعمال زشت خود بسوی خدا که موجبات قرب الهی را فراهم
و تهیه کنید و نیز در سوره حجر است آیه ۸۰ و لقد کذب اصحاب الحجر المرسلین و آتیناهم
آیاتنا فکانوا عنها معرضین و کانوا ینحتون من الجبال بیوتاً آمنین یعنی بتحقیق تکذیب
کردند اصحاب سنگ که قوم ثمود باشند پیغمبران را در حالتیکه عطا فرمودیم آنها را آیات داله
بر صدق پیغمبر را که از کوه شتر آبستن ده ماهه با بچه او از آنها بیرون آمد و حال آنکه سر اعتنا نکردند
از کوهها خانه ها در حالتیکه امن بودند از خراب شدن خانه و از نقب زدن باد و که خانه آجر و گل

ونامیکرد بعد آنها وخراب شده لذا برای استحکام از کوه خانه اند واز دزد وغارت
کریم محفوظ خواهند بود واما کیفیت عذاب قوم ثمود پس در سوره قمر آیه ۳۱ است
انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا کهشیم المحتظر هشیم درخت خشک شکسته را میگویند
گویند و هم چنین استخوان خورد شده را هم شکسته را هم میگویند محتظر کسی است زاغه
وآغل میسازد برای گوسفند وشتر از قطعات درخت خشک یعنی ما فرستادیم بر آن
ثمود یک صدای مهیبی را یعنی صدای جبرئیل که تاثیر کرد در قلوب وگوشها وتمام
مردند و بر زمین افتادند و در زمینی که متزلزل شد پس بودند مثل درخت خشک
شکسته شده که سازنده زاغه تهیه میکند برای ساختن آغل و زاغه و در سوره
هود و حجر صیحه ذکر شده است چنانچه در سوره قمر است و در سوره اعراف آیه
۷۶ است فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین جثم چسبیدن
بر زمین را گویند یعنی پس گرفت بناگهان آنها را زمین لرزش سختی پس صبح کردند
ثمود در خانهای خود در حالتیکه چسبیده بودند بر زمین و توانائی حرکت نداشتند
پس صریح آیات این است که در آخر شب صیحه آسمانی ثمود را میراندند و زمین را
لرزاندند پس خانهای آنها خراب شد بر اجساد آنها پس استخوانهای ابدان ایشان خورد شده
و در زیر آوار پنهان شد و از آنها اثری نماند نه از زنده و نه از مرده آنها و در سوره
الحاقه آیه ۵ است فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیة یعنی پس ثمود هلاک شدند
بتجاوز کننده از اندازه که صیحه و رجفه بواسطه شدتی که داشتند از اندازه بیرون
بودند و تجاوز از حد کرده بودند و فرعون ذی الاوتاد فرعون اسم
پادشاه مصر است که سلطان مصر را فرعون مینامیدند چنانچه سلطان عجم را

کسری مینامیدند و سلطان روم را قیصر میگفتند و فاصله بین فرعون زمان حضرت یوسف
با فرعون زمان حضرت موسی چهارصد سال تقریبا است و مقصود از فرعون در قرآن
فرعون حضرت موسی است و توصیف شده است بذی الاوتاد چنانچه در سوره ص آیه ۱۱
است وفرعون ذو الاوتاد یعنی صاحب میخها و مقصود یکی از دو امر است اول میخهای
چادرهای لشکر فرعون که بسیار بوده است پس کنایه باشد از زیادی قشون و لشکر او
دوم میخهای شکنجه او که انسان را رو بر زمین میانداخت و چهار میخ میکرد و شکنجه
مینمود تا بمیرد الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد موصول خبر است
از برای ابتداء محذوف یعنی عاد و ثمود و فرعون کسانی بودند که تجاوز کردند از حدود
الهیه در شهرها پس بسیار کردند در آن شهرها فساد را از کشتن مردم بی تقصیر و ظلم
بیحساب و جلوگیری از ایمان مردمان فصب علیهم ربک سوط عذاب پس ریزش
فرمود پروردگار تو بر آنها تازیانه عذاب و شکنجه را تعبیر فرموده است از وقوع عذاب
بریزش او که اشاره باشد بدوام او یعنی چنانچه آب همیشه در ریزش است عذاب هم
در ریزش است و همیشگی است که در عالم برزخ هم معذب هستند و تعبیر فرموده است
نوع عذاب را بتازیانه اشاره باینکه عذاب دنیوی نسبت بعذاب آخرت نظیر شکنجه
کردن بتازیانه است نسبت بانداختن در آتش که در معاد است و چنانچه در دنیا خیلی
سخت است و لوا نسبت بعذاب ... هستیم حتی عذاب دنیوی و عالم برزخ نسبت
بعذاب آخرت چیزی نیست پس در آیه شریفه دو استعاره لطیفه دقیقه است
در کمال لطافت و دقت اما عذاب آخرت سخت تر است و بزرگتر است
پس در سوره رعد آیه ۳۴ است لهم عذاب فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة اشق

یعنی از برای گمراهان است عذاب و شکنجه در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب و شکنجه آخرت
سخت تر است و در سوره طه آیه ۱۲۷ است وکذلک نجزی من اسرف ولم یؤمن
بآیات ربه ولعذاب الآخرة اشد وابقی یعنی این چنین خواری بار میرسانیم
کسی را که از حدود الهی تجاوز کند و عمل بآیات قرآن پروردگار خود نکند و هر آینه عذاب
آخرت شدیدتر و پاینده تر است و در سوره زمر آیه ۲۶ است فاذاقهم الله
الخزی فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة اکبر ... چشانید خدا آنها را
خواری را در دنیا و زندگانی او و عذاب آخرت بزرگتر است و نیز در سوره حم سجده
آیه ۱۵ است فارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی ایام نحسات لنذیقهم عذاب
الخزی فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة اخزی یعنی فرستادیم بر عاد باد تند
سرد را در روزهای نحس یعنی از چهارشنبه تا چهارشنبه دیگر برای اینکه بچشانیم
آنها را عذاب خواری را در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت خوار کننده تر است
آنها را اما عذاب عالم برزخ پس گذشت در سوره عم در تفسیر وجعلنا نومکم سباتا
و در اول سوره والنازعات واما کیفیت عذاب فرعونیان در دار دنیا پس بیان
فرموده است در سوره شعراء آیات ۵۲ تا ۶۷ که پانزده آیه است
و بعضی از آنها را ذکر میکنیم در ضمن اجمال حال و اجمال آن این که بنی اسرائیل که بخدا
ایمان آورده بودند اسیر و دستگیر فرعونیان بودند پس حضرت موسی بامر خدا
شبانه با بنی اسرائیل فرار کردند از مصر و متوجه رود نیل شدند و ششصد
هزار نفر بودند و فرعونیان برای دستگیری آنها از شهر خارج شدند و آنها را
تعاقب کردند و آنها دو ملیون و ششصد هزار نفر بودند و این تعاقب را خداوند متعال

وسیله قرار داد از برای اخراج فرعونیان که میفرماید در آن آیات فاخرجناهم
من جنات وعیون وکنوز ومقام کریم یعنی پس خارج کردیم ما فرعونیان را از باغها
و چشمه ها که از برای آنها بود و از گنجهای طلا و نقره و غیره که ذخیره کرده بودند از برای خود
و از مقام سلطنت و وزارت و ریاست که حیازت کرده بودند بودند ... پس در موقعیکه
تابش آفتاب عالم را فرا گرفت فرعونیان نزدیک شدند باسرائیلیان بطوریکه
یکدیگر را میدیدند که میفرماید فلما تراءی الجمعان قال اصحاب موسی انا لمدرکون
یعنی پس زمانیکه میدیدند دو جمعیت یکدیگر را گفتند اسرائیلیان اصحاب موسی یا الآن
دستگیر فرعونیان خواهیم شد زیرا که از جلو دریا بود در راه فرار نبود و از عقب فرعونیان
بالعجال شتاب میآمدند و حضرت موسی هم مطلع نبود بر عاقبت امر زیرا که فقط وحی شده بود
بآنحضرت که شبانه بندگان مرا از این راه سیر بده لذا حضرت موسی متحیر بود در تکلیف خود
و اسرائیلیان هم در حال ترس پس ناگهان وحی الهی شد ان اضرب بعصاک البحر فانفلق
فکان کل فرق کالطود العظیم یعنی بزن بعصای خود دریا را پس عصا را زد پس دریا
شکافته شد و دوازده راه خشکی در دریا نمودار شد و آب دریا بین این راهها از هم
جدا شد و دوازده فرقه شده هر فرقه از آن مثل کوه بزرگ درازی بود که در راههای
خشکیها باشد پس اسرائیلیان وارد شدند آن راههای خشکی را و چیزی نشد در میان
دو جمعیت تخلص میفرمود اسرائیلیان را بسرعت حرکت و فرار و فرعونیان را بر تعاقب
که میفرماید وازلفنا ثم الآخرین یعنی و نزدیک نمودیم جمعیت غیر اسرائیلی را که فرعونیان
باشند باینها در آن مکان دریا تا اینکه آخرین شخص اسرائیلی از دریا خارج شد
بساحل و آخرین شخص فرعونی داخل شد در خشکی دریا پس ناگهان آبهای دریا بهم
پیوست ... پس اسرائیلیان نجات یافتند تماما و فرعونیان غرق شدند تماما

پس اسرائیلیان مراجعت کردند از راه خشکی بمصر و تصرف کردند آنچه را که فرعونیان
جا گذاشته بودند از باغ و گنج و مقام سلطنت و ریاست که فرمود واورثناها بنی اسرائیل
یعنی بمیراث رسانیدیم ملک را به بنی اسرائیل و پس از تسلط بر مصر خارج شدند بعنوان
مسافرت بشام پس گرفتار صحرای تیه شدند تنبیه در آن موقعیکه جبرئیل
تحریک میفرمود طرفین را بسوی یکدیگر برای انفاذ حکم الهی سامری که از
بزرگان قوم موسی بود مطلع گشت که این شخص جبرئیل است و اثر قدم او جان افزا
است لذا از خاک پای او قدری برداشت که میفرماید در سوره طه آیه ۹۷ قال
بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبذتها یعنی گفت
سامری دیدم من چیزی را که ندیدند دیگران او را پس گرفتم یک قبضه از اثر
فرستاده شده خدا (جبرئیل) پس انداختم آن قبضه خاک را در آن شکل گوساله
که از طلا و جواهرات درست کرده بودم پس حیات پیدا کرد آن صورت گوساله -
ان ربک لبالمرصاد بدرستیکه پروردگار تو میباشد در کمین گاه و این استعاره
و تشبیه است یعنی هم چنانکه شخص در کمینگاه انسانها را می بیند و انتظار فرصت دارد
که ناگهانی انسانها را برباید و انسان آن شخص را نمی بیند و در حال غفلت ناگهان
گرفتار میگردد هم چنین خدای متعال انسان را می بیند و طغیان انسان را میبیند
و مهلت میدهد انسان را تا طغیان را بنهایت برساند و مستحق عقوبت گردد و انسان
خدا را نمی بیند و در حال غفلت بر طغیان خود میافزاید پس ناگهان گرفتار عذاب الهی
در این دنیا میگردد افسوس که ما در حال غفلت در مهد امان آرمیده ایم و خداوند
متعال ما را سرزنش و توبیخ میفرماید بر این امن و امانیکه داریم در سوره اعراف
آیه ۹۷ افامن اهل القری ان یأتیهم بأسنا بیاتا وهم نائمون اوامن

اهل القری ان یأتیهم بأسنا ضحی وهم یلعبون یعنی آیا در امن هستند اهل شهرها و آبادیها
از اینکه بیاید آنها را عذاب ما در شب در حالتیکه ایشان خواب هستند یا در امن هستند از اینکه بیاید
عذاب ما ایشان را در روز در حالتیکه آنها بازی میکنند با دنیای خیالی متعال یعنی این امنیت را از
کجا تحصیل کرده اند ای منهمکین در فعل در میان لشکر بترس بدر را دیدی که با
عادان چه کرد آب را دیدی که در طوفان چه کرد آن چه بر فرعون کرد آن بحر کین آنچه با قارون
منهدم آن زمین سنگ میبارید بر اصحاب لوط تا که در بحر سیه کردند غوطه آنچه آهن
بابیل با آن پیل کرد وانچه پشه کله نمرود خورد آیا چه گونه انسان در مهد امن و امان طغیان
میکنند آیا نمی بینیم زلزلهای پی در پی ترکیه و ایران را در این زمان آیا نمی بینیم گرفتاری اروپا را
که بجان یکدیگر افتاده اند و هزاران از یکدیگر میکشند آیا محبوب خدا هستیم بدون اطاعت
و بندگی این خیال خام را یهود و نصاری در حق خود کردند چنانچه در سوره مائده آیه ۲۱ است
وقالت الیهود والنصاری نحن ابناء الله واحباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم یعنی گفتند یهود
و نصاری ما دوستان خدا هستیم که خدا ما را دوست میدارد زیرا که ما انتساب داریم بعزیر و عیسی
که هر دو پسران خدا هستند بگو ای پیغمبر با آنها پس چرا خدا عذاب کرده و میکند شما را بسبب گناهان شما
که بعضی از شما مسخ شدید بمیمون و بعضی بخنزیر و عذابهای گوناگون هم در زمان بر شما رسیده است
آیا عذاب دنیوی مخصوص بعهد امت های گذشته و برای ما امت عذاب دنیوی نیست این اختصاص
هم برخلاف نص قرآن است در سوره قمر آیه ۴۳ اکفارکم خیر من اولئکم ام لکم براءة
فی الزبر یعنی آیا کفار شما یعنی کفار زمان پیغمبر آخر الزمان بهتر هستند از کفار گذشتگان از حیث
توانائی و سلطنت یا برائت از عذاب و امان نامه میباشد از برای شما در کتب آسمانی توریه
و انجیل و قرآن و استفهام در مقام توبیخ و انکار است یعنی هیچ مزیتی برای شما

همیشه باید ترسناک باشد از عذاب الهی و امن از عذاب از گناهان کبیره است و همچنین
مایوس از رحمت الهی که او هم از گناهان کبیره است بلکه باید دائم بین خوف و رجا باشد تنبیه
گذشت در سوره عم که در معاد جهنم در کمینگاه است نسبت بانسان نافرمان و در این سوره
هم فرموده است خدا در دار دنیا در کمینگاه است نسبت بانسان نافرمان پس انسان باید
تمام همت او اطاعت و فرمان برداری باشد و در جمیع انقلابات روزگار و تغییرات احوال
تغییر حالی در او نشود که بدولت برسد شکرگذاری بری و در نکبت برسد شکرگذاری بری
ولی چون انسان ظاهر بین است و تمام همت او دنیای عاجل است و غافل است از باطن و امتحان
الهی لذا احوالش در اطاعت تغییر میکند بتغییرات روزگار که میفرماید فاما الانسان اذا ما ابتلیه
ربه فاکرمه ونعمه فیقول ربی اکرمن پس طبیعت انسان وقتیکه امتحان میکند او را پروردگار او پس
گرامی میدارد او را از زر و زیور و مال و انعام میفرماید او را بنعمت مالیه دنیا پس میگوید انسان پروردگار من
گرامی داشته است مرا در نزد خود یعنی فقط ظاهر انعام دنیوی را می بیند و گرامی بودن نزد پروردگار را
می بیند و میگوید من گرامی در نزد خدا هستم و غافل است از اینکه این احسان ظاهر امتحان الهی
است باطناً زیرا که گرامی بودن نزد خدا بتقوی است نه بوجاهت نزد مردم و نه بمال دنیا چنانچه
در سوره حجرات آیه ۱۳ است ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی گرامی ترین شما در نزد خدا
پرهیزکارترین شما است و بجهت همین غفلت از باطن احسان طغیان میکنند و از نصایحیکه
بقارون گفته شد غفلت میکنند و بیان او گذشت در سوره انشقاق در تفسیر انه کان فی اهله
مسروراً تنبیه کسانیکه دارای مالیه دنیا هستند و دارای ریاست بر مردم میگردند
سه صنف هستند اول کسانیکه میگویند دارائی و ریاست دنیا بواسطه علم زراعت و تجارت
و معاشرت و سیاستی است که ما داریم و دیگران ندارند چنانچه قارون گفت در جواب نصایح
حضرت موسی باو و خدا خبر داده از او در سوره قصص آیه ۷۸ قال انما اوتیته علی علم عندی

یعنی این دارائی بمن رسیده است بواسطه علمی که من داشتم بتجارت و زراعت
و سیاست در امر زندگانی دنیا و غافل از اینکه مدبر امور خدا است و آن علم هم الهام
الهی است و مسلم است که خدا باسباب ظاهریه دنیویه خلق و ایجاد میفرماید و تدبیر
امور میفرماید ولی مسبب الاسباب و ایجاد کننده سبب همانا خداوند متعال است پس حال
این صنف کافر است زیرا که مدبر را خودش میدانند و خدا نمیدانند و در سوره توحید
خواهد آمد که واحد است اعتقاد بوحدت در تدبیر و غیر معتقد بآن کافر است
صنف دوم کسانیکه میگویند چون ما محبوب خدا بودیم و در نزد خدا گرامی بودیم
و منزلت داشتیم لذا خدا بما احسان فرمود و ما را گرامی داشت در نزد مردمان
و غافل است از اینکه این احسان خدا امتحان خدا است و گرامی بودن نزد
خدا بتقوی است و این صنف اگرچه کافر نیست زیرا که اعتقاد دارد باینکه احسان
خدا است ولی چون غافل است از باطن احسان و بخیال خام فاسد تارک
تقوی است پس این صنف هم مذموم است بترک تقوی و ندادن حقوق
الهی چنانچه در آیات بعد علت مذمت را میفرماید صنف سوم کسانیکه
میدانند این احسان خدا برای امتحان انسان است و تمام همت آنها تقوی
و شکر الهی است و صرف کردن مال و جاه است در طلب آخرت و احسان بمردمان
و حقوق الهی و از جمله این صنف است حضرت سلیمان که پس از اعطاء
سلطنت با آن کیفیت فرمود در سوره نمل آیه ۴۰ قال هذا من فضل ربی
لیبلونی ءاشکر ام اکفر یعنی این تسلط و استیلاء از فضل و بخشش الهی است
برای امتحان من که آیا شکر میکنم نعمتهای الهیه را یا کفران میکنم و چون خود را
از شکر الهی عاجز دید از خدا طلب توفیق کرد در آیه ۱۹ سوره نمل قال رب اوزعنی

ان اشکر نعمتک التی انعمت علیّ وعلی والدیّ وان اعمل صالحاً ترضیه
یعنی گفت سلیمان پروردگار من ملهم فرما مرا شکر کردن نعمتی را که انعام فرمودی بر من
و والدین من و ملهم فرما مرا عمل صالحی را که موجب خوشنودی تو گردد واما اذا ما ابتلیه
فقدر علیه رزقه فیقول ربی اهانن واما وقتیکه امتحان میکند پروردگار
انسان را پس تنگ مینماید بر او روزی او را پس این ظاهر بین میبیند و میگوید پروردگار
خوار کرده است مرا و ... است با اینکه این نسبت بخدا نسبت ظلم است واز خدا جز خیر
نسبت به بندگان صادر نمیشود و غافل است از باطن این تنگی معیشت که امتحانی
است از طرف باری تعالی و صبر و شکیبائی بر او موجب ازدیاد ثواب است چنانچه در سوره
بقره آیه ۱۵۵ است ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال
والانفس والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة
قالوا انا لله وانا الیه راجعون یعنی هر آینه امتحان میکنیم ما شما را بچیزی
از ترس دشمن غارت کردن ناامنی و بچیزی از گرسنگی و سختی معیشت و بکمی نفع تجارات
و بکمی اشخاص بمردن بسیاری از مردم و بکمی ثمرهٔ زرع و باغ و مژده بده صبر کنندگان را
و آنان کسانی هستند که در وقت رسیدن این گونه از مصائب میگویند ما مملوک
خدا هستیم و بازگشت ما بخدا است و مقصود از کلام اول این است که عبد مملوک
حق اعتراض بر آقا و مولای خود ندارد صلاح مملکت خویش خسروان دانند
گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش آیه ۱۵۲ اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة
واولئک هم المهتدون ایشانند مستحق آنکه بر ایشان درودها از طرف پروردگار
ایشان و رحمت الهی و ایشانند کسانیکه منور گشته است قلوب ایشان بانوار
هدایت باطنیه که ذکر شد در آخر سوره تکویر عرض هر یک از دو ...

فقر یا امتحان است یا انتقام است یا مصلحت بنده است

و بینیازی و فقر و پریشانی امتحانات الهی است چنانچه در سوره انبیاء آیه ۳۶ است ونبلوکم
بالشر والخیر فتنة والینا ترجعون یعنی و میآزمائیم ما شما را ببدی ظاهری یعنی فقر
و پریشانی و بنیکوئی ظاهری یعنی غنا و بینیازی بجهت امتحان بشکر بر غنا و صبر بر فقر
یا کفر در غنا و جزع در فقر و بازگشت شما بسوی ما است و پاداش میدهیم شاکر و صابر را
ببهشت و کافر و جزع کننده را بجهنم تنبیه فقر و پریشانی شخص مؤمن گاهی بر حسب
مصلحت و حکمت الهیه است یعنی این شخص مؤمن بر فقر صابر است ولی اگر بینیاز شود از خدا
بیخبر میشود چنانچه خواهد آمد در سوره علق ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی که
طبیعت انسان بر طغیان است در موقع بینیازی و چنانچه در اخبار است که شخص مؤمن
دعا میکند و خدا تأخیر میاندازد استجابت دعای او را و ملائکه عرض میکنند بخدا که
تأخیر استجابت دعای مؤمن اهانت مؤمن و خواری او است پس خدا میفرماید
تأخیر استجابت دعا مصلحت مؤمن است حق بفرماید که زاری او است
علت تأخیر عطاء یار را ... نالهٔ مؤمن همی داریم دوست گو تضرع کن که این اعزاز او است
حاجت آوردش ز غفلت سوی من ... آن کشیدش موکشان در کوی من گر برآرم حاجتش او وا رود
هم در آن بازیچه مستغرق شود ... خوش همی آید مرا آواز او ... آن خدایا گفتن و آن راز او
تنبیه امتحان نسبت بمؤمنین است برای تمیز منافق نافرمان از مؤمن فرمانبردار
و اما نسبت بکفار غیر معتقد بخدا پس هر یک از فقر و غنا عقوبتی است الهی است
اما فقر پس میفرماید در سوره شوری آیه ۲۹ وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم یعنی آنچه برسد شما را از مصیبت دنیوی پس بسبب آن چیزی است که خود شما بجا آورده اند
یعنی بواسطه اثر عمل شما است و این انتقام دنیوی ... اثر عمل دنیوی ... اما مجازات کفر اعتقادی
پس جهنم است در آخرت واما غنا پس میفرماید در سوره اعراف آیه ۱۸۱ و سوره قلم
آیه ۴۴ سنستدرجهم من حیث لا یعلمون واملی لهم ان کیدی متین درج در لغت

بمعنی راه رفتن است و استدراج بمعنی نزدیک کردن است کم کم قرب دادن است
یعنی نزدیک میسازیم ایشان را بجهنم آن کسانیکه تکذیب میکنند قرآن را یعنی بلذائذ دنیوی
مهلت میدهیم با آنها که اینها خیال میکنند او را احسان الهی و خوب میخورند کفار و عمر آنها را
دراز میکنیم پس تمتع میبرند بمال دنیا و طغیان میکنند و روز بروز بر طغیان خود میافزایند
تا استحقاق عقوبت پیدا کنند و ناگهان بعقوبت گرفتار گردند و هر دو دسته این نوع
از قرب دادن باطل ... مقامات قرب الهی است کلا بل لا تکرمون الیتیم ولا
تحاضون علی طعام المسکین نه چنین است که انعام اکرام باشد و تضییق
معاش اهانت باشد بلکه هر دو امتحانی است نسبت بمسلمانان برای تمیز منافق و مؤمن
و چون امتحان اختصاص دارد بمسلمان و مخاطبین بخطاب اول کفار بودند اضراب فرمود
بکلمه بل و التفات فرمود از خطاب بغیبت یعنی نسبت بشما امتحانی نیست بلکه هر یک از فقر و غنا
نسبت بشما عقوبت و انتقام است زیرا که شما دارای صفات کفار هستید صفت اول گرامی نمیدارید
یتیم را و مال او را میخورید و ترغیب نمیکنید مردم را بر اطعام مسکین که حق واجب او است
و هم امر بمعروف نمیکنید و خواهد آمد در سوره ماعون معرفی کفار تکذیب کنندگان ...
باین دو صفت وتأکلون التراث اکلاً لمّاً تراث بضم تا در اصل وراث بود و او بتا بدل
تلفظ شد بتا شد و او در ... و تقی ... تراث ما ترک میت است که جا گذاشته است برای
وارث یعنی صفت سوم ما ترک میت را تماماً میخورید نه ... میدهید و نه حقوق
واجبه او را میدهید و نه حقوق سایر ورثه را از صغار و زنها میدهید و نه عهد
و وصایای میت میکنید بلکه یکجا همه را میخورید وتحبون المال حباً جماً صفت چهارم
دوست میدارید مال دنیا را دوست داشتن با شدت حرص تمام حریص هستید جمع او

كلا اذا دكت الارض دكاً دكاً وجاء ربك والملك صفاً صفاً

چه از راه حلال و چه از راه حرام فقط مقصود شما جمع مال است و چون این صفات
صفات منکرین معاد است فرمود کلا اذا دکت الارض دکاً دکاً نه چنین است
معاد نباشد بلکه متذکر معاد میشوند در وقتیکه سود ندارد برای آنها آن تذکر یعنی در وقتیکه
کوبیده شود زمین بطوریکه بلندی و پستی او از بین برود کوبیدنی بعد از کوبیدن و چون
تکرار بدون فصل است بمعنی تأکید واحد خواهد بود زیرا که دوئیت در صورتی است که
جدائی و فصلی در بین باشد و گذشت در سوره والنازعات در تفسیر یوم ترجف
الراجفة بیان کیفیت کوبیدن زمین و تسویه آن و در سوره طه آیه ۱۰۵ است
ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفاً فیذرها قاعاً صفصفاً
لا تری فیها عوجاً ولا امتاً یعنی پرسش میکنند ترا از کوهها پس بگو از جا میکند
او را خدای من و پراکنده میکند در زمین جای آن کوه را از زمین پس میگذارد هموار یعنی تو
در آن زمین پستی و نه بلندی و نیز در سوره کهف آیه ۴۷ است ویوم نسیر الجبال فتری
الارض بارزة یعنی در زمانیکه میرانیم کوهها را پس میبینی زمین را ظاهر و آشکار را
یعنی نیست در او کوهی یا عمارتی یا زرع و درختی بلکه زمین هموار خواهد بود و در سوره
کهف آیه ۹۸ است فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء وکان وعد ربی حقاً
یعنی پس وقتیکه بیاید وعدهٔ الهی قرار میدهد خدا آن سدی را که ذوالقرنین
بنا کرد کوبیده شده هموار که تمام کوهها از بین خواهد رفت و زمین هموار
میگردد ... وجاء ربک والملک صفاً صفاً
و وقتیکه بیاید پروردگار تو و ملائکه در حالیکه صف زدگان هستند بعد از صف
زدگان لازم است سخن در دو موضوع یکی صف زدن ملائکه و دیگر آمدن پروردگار

[illegible]

اما موضوع اول پس گفته شد در سوره فجر و اما دوم پس آمدن پروردگار استعاره تمثیلیه
است از ظهور قهر و غضب الهی نسبت بعاصی نافرمان یعنی تشبیه ظهور و آشکار شدن
است با آمدن و بیان وجه شبه بدو نحو است اول با آمدن سلطان با تمام قوای لشکری
و کشوری برای کیفر و انتقام از دشمنان خود دوم تشبیه آشکار شدن صفات ذات
است از علم و قدرت و سایر معارف الهیه بدیدن آثار آن معارف و صفات بحس
و العیان که چنانچه امر محسوس ضروری است و شک ندارد در روز معاد هم جمیع معارف ضروری
میگردد و تمام مقر میشوند و تصدیق میکنند و بعبارت مختصر معارف الهیه در دنیا نظری
است و محتاج است باستدلال و در معاد تمام ضروری میگردد و مثل آمدن و حس خواهد شد

تشبیه آشکار شدن آیات قهر و غضب الهی است

تنبیه اساس تمام آیات لقاء رب و لقاء الله و آمدن رب و رجوع الی الله
تماما بر این استعاره تمثیلیه است که عرض شد ولی بعضی از معاندین دین مبین
بواسطه غفلت از این استعاره قائل شده اند بتجسم و بعضی تحریف کرده اند و معانی
غیر صحیحه برای او قائل شده اند لذا لازم است قسمتی از آن آیات ذکر شود و آن
استعاره بطور واضح بیان شود تا شبهه مرتفع گردد اما پس میگوئیم در سوره بقره
آیه ۴۳ الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون
یعنی کسانیکه یقین دارند ملاقات کردن پروردگار خود را و بازگشت کردن بسوی
پروردگار را یعنی برانگیختن از برای حساب را و نیز آیه ۲۵۰ قال الذین
یظنون انهم ملاقوا الله یعنی گفتند کسانیکه یقین دارند ملاقات کردن
خدا را یعنی برانگیختن از برای حساب را و نیز در سوره هود آیه ۳۱ است
و ما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقوا ربهم یعنی و نیستم من براننده
و دور کننده کسانیرا که ایمان آورده اند ملاقات کردن پروردگار شانرا

یعنی معتقد هستند بعث للحساب را و در سوره یونس آیه ۷ است ان الذین لا یرجون
لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمئنوا بها والذین هم یعنی کسانیکه امید ندارند
ملاقات کردن ما را یعنی معتقد نیستند بعث للحساب و معاد و خوشنود هستند
بزندگانی دنیا و آرامش قلب دارند بهمان زندگانی دنیوی بخیال باطل اینکه معادی
در پیش نیست و نیز در آخر سوره کهف است فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل
عملا صالحا یعنی کسیکه امید دارد ملاقات پروردگار را پس باید بجا آورد عمل صالح را
یعنی یوم حساب و عقاب ایجاب مینماید بجا آوردن واجبات و فرمان بردار را
و نیز در سوره عنکبوت آیه ۲۲ است والذین کفروا بآیات الله و لقائه اولئک
یئسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم یعنی کسانیکه کافر شدند بآیات
قرآن و ملاقات خدا یعنی منکر شدند قرآن و برانگیختن از برای حساب را آنان
مأیوس میباشند از رحمت من و آنان میباشند از برای آنها عذاب الیم و بسیار است
این قبیل آیات که در آن تعبیر شده است از بعث للحساب بلقاء و این تعبیر استعاره
تمثیلیه است و بیان آن بیکی از دو وجه است که قبلا ذکر شد اول تشبیه برانگیختن
للحساب است با [illegible] رعیت مقصر سلطان ظاهری را و ملاقات او سلطان را که چنانچه
رعیت مقصر برده میشود نزد سلطان و آن سلطان از او بازخواست میکند و بر
شهادت میکنند هم چنین انسان را فردا حاضر کرده میشود نزد سلطان حقیقی علی الاطلاق
از او بازخواست میکنند و بر شهادت از او میشود دوم تشبیه شناسائی خداوند
متعال است در معاد بملاقات در ضروری بودن هم چنانکه ملاقات حسی خدا موجب
علم ضروری است بخداوند متعال هم چنین معارف الهیه در معاد علم ضروری خواهد شد

یعنی تدبیر الهی امور زندگانی انسان را در دار دنیا با اسباب ظاهریه عادیه قرار داده چنانچه
سبب رزق زراعت یا تجارت است و سبب وجود انسان مجامعت است و سبب صحت از مرض
دوا و طبیب است و از قبیل اسبابیکه جمیع خلق در رزق و حیوة و موت [illegible] تمام هستند همین اسباب
ظاهریه میدانند و غافل هستند از مسبب الاسباب و جاعل الاسباب و خداوندیکه اصل سبب را
ایجاد فرموده است ابتداء و توانائی دارد در جلوگیری از تاثیر سبب و [illegible] بدون سبب و امداد [illegible] آخرت
پس تدبیر امور زندگانی انسان با اسباب نیست بلکه [illegible] است بمحض قدرت کامله و
علاوه آثار قدرت و سلطنت و قهاریت باری تعالی تمام ظاهر و هویدا است که در آخرت
دیگر غفلتی نیست انکار رب جحود نیست و تمام صنایع را از خدا میدانند و علم ضروری
پیدا میکنند بخداوند متعال نظیر اینکه حس کرده باشند و ملاقات کرده باشند خدا را چنانچه
در سوره ق آیه ۲۱ [illegible] لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک
فبصرک الیوم حدید یعنی بود تو ای انسان در غفلت از خدا و یوم الحساب بواسطه حجابیکه
بر تو بود که صنایع و آثار قدرت الهی را نمی دیدی ولی در زمان بعث للحساب حجاب
و پرده را برداشتیم پس چشم تو امروز تند و تیز است و تمام آثار قدرت و قهاریت را
می بینی و هر یک از عذاب جهنم و نعمت بهشت و لشکرهای الهی را برای العین می بینی
بطوریکه تمام آثار و صنایع را از خدا میدانی بعلم ضروری و جیئ یومئذ بجهنم
و آورده میشود جهنم در آن هنگام گفته شده یعنی هموار شدن او و صف زدن
ملائکه و آمدن جهنم استعاره تمثیلیه است از آشکار شدن او یعنی چنانچه آمدن
حضور بعد از غیبت است و آشکار شدن بعد از پنهانی است هم چنین جهنم

آشکار میگردد بعد از پنهانی از مردمان که در حین غفلت از آن جهنم نمایان میشود
و آشکار میگردد چنانچه گذشت بیان او در سوره والنازعات در تفسیر و برزت الجحیم
لمن یری یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری ذکر قرآن بلکه مطلق کتاب
آسمانی است و تعلیمات او و یتذکر از باب تفعل است و دلالت دارد بر قبول یعنی
در آن هنگام آشکار شدن جهنم تصدیق میکند قرآن و تعلیمات او و معاد را و کجا میباشد
از برای انسان تعلیم قرآن در آن زمان یعنی سود بخش نیست و فائده ندارد که بعد از دیدن
عذاب ایمان فائده ندارد یقول یا لیتنی قدمت لحیوتی در حالیکه میگوید آن
انسان در مقام حسرت و ندامت ای کاش من پیش فرستاده بودم زاد و توشه را از برای
زندگانی خودم در این موقع و بازگشت معاد ولی افسوس فائده ندارد فیومئذ لا یعذب
عذابه احد دو وجه قرائت شده اول بفتح ذال و بضم مجهول و بنا بر این ضمیر
عذابه راجع است بانسان یعنی پس در آن هنگام عذاب کرده نمیشود احدی
نوع عذاب انسان منکر معاد که اوصاف چهارگانه گذشته را دارا باشد و این
کلام کنایه است از سختی عذاب این صنف از انسان یعنی اصناف دیگر اگر چه
معذب باشند ولی اینگونه معذب نیستند و بنا بر این مضمون این آیه موافق است
با مضمون آیه سوره مائده آیه ۱۱۵ فانی اعذبه عذابا لا اعذبه
احدا من العالمین یعنی پس در رستیکه من عذاب میکنم او را نوع عذابیکه احدی
از عالم را بآن نوع عذاب نمیکنم قرائت دوم بکسر ذال و بضم معلوم و بنا بر این ضمیر
راجع است به رب یعنی در آن هنگام عذاب نمیکند احدی نوع عذاب پروردگار را
و انتهاء عذاب احدی بعذاب الهی نمیرسد بلکه احدی توانائی ندارد که بآن کیفیت

عذاب و شکنجه نماید در هر دو قرائت مقصود یعنی عذاب و شکنجه است ولا یوثق
وثاقه احد فعل معلوم و مجهول هر دو قرائت شده و ضمیر بنابر اول راجع است برب
و بنابر ثانی راجع است بانسان در لغت استاد وثاقه شده و معنی بنابر دوم
این است که بسته نمیشود احدی نوع بسته شدن انسان و بنابر اول این است
که دربند نمی‌بندد احدی نوع بستن خدا و مقصود بستن بغل و زنجیر است چنانچه خواهد
آمد در سوره همزه در تفسیر فی عمد ممددة یا ایتها النفس المطمئنة ای نفسیکه
سکون قلب و آرامش داشتی و بتغییرات روزگار و انقلابات احوال تغییر حال در تو
پیدا نشد بلکه ثابت قدم در دیانت بودی و متزلزل نگشتی در نعمت عناد و ثروت
و استیلاء سلطنت شاکر بودی و در پریشانی و فقر و مصیبت و اهانت و ذلت صابر
بودی ارجعی الی ربک راضیة مرضیة برگرد ای نفس بسوی پروردگار خود
در حالتیکه تو خوشنود هستی از پروردگار خود و خوشنود شده هستی یعنی خدا
از تو خوشنود است و معنی رجوع الی الرب گذشت در سوره عم در تفسیر الی ربه مآبا
و گذشت در سوره والنازعات که خطاب ارجعی در موقع نزع روح و حال احتضار
میشود فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی پس داخل شو ای نفس مطمئنه در جمله
بندگان خاص بردار من و داخل شو بهشت مرا تنبیه نفس انسان سه صنف است
اول اماره چنانچه در سوره یوسف آیه ۵۳ ان النفس لامارة بالسوء الا
ما رحم ربی یعنی نفس بمقتضای طبیعت اولیه ظاهر شهوانی کننده است ببدی مگر
آن نفسیکه بشمول رحمت الهی گردد با عطاء نور قلبی ایمان پس آن ایمان قلبی
منع میکند آن انسان را از بدی دوم لوامه چنانچه در سوره قیامت آیه ۲

فلا اقسم بالنفس اللوامة یعنی بسیار ملامت کننده که نور ایمان بسبب نقصان گاهی مغلوب
میگردد و پس از قضای شهوت آن قوه دیانت او را ملامت و سرزنش میکند بر صدور بدی از او
پس نادم و پشیمان میشود و توبه میکند سوم مطمئنه که در کمال آرامش است و از او
معصیت صادر نمیگردد و این گونه نفس اختصاص دارد بسلسله معصومین که در نزد آنان
تفاوت ندارد آن زمانیکه تمام اصحاب پیغمبر با او بیعت کردند بخلافت و وصایت
و سلطنت ظاهریه در غدیر خم با آن زمانیکه ریختند در خانه او و بر اول شاکر بود
و بر دوم صابر و نیز تفاوت ندارد نزد آنان آن زمانیکه جایگاه او بر سینه پیغمبر اکرم
بود یا شمر بر سینه آنجناب جا گرفته بود و هم چنین سایر معصومین سلام الله علیهم اجمعین
بلکه شیعیان حوارتین آنان و اولیاء مقربین با آنکه دارای عصمت نبودند دارای
این صفت برگزیده شکر و صبر بهره ور بودند اللهم وفقنا لما تحب و ترضی

بسم الله الرحمن الرحیم سورة البلد

لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد لا اقسم یا کلمه قسم است چنانچه
گذشت در سوره تکویر یعنی قسم میخورم باین شهر مکه در حالیکه تو پیغمبر اکرم جا گیرنده
هستی باین شهر مکه که مسقط الرأس تو و آباء و اجداد تو است و حرم حضرت ابراهیم
ببوار است یعنی شرف مکه بواسطه انتساب او است بتو و آباء و اجداد تو ووالد
وما ولد و قسم بزاینده (پدر) و آنچه را که زاینده است یعنی او و اولاد او و مقصود
حضرت آدم و اولاد صالحین او است یا حضرت ابراهیم و انبیاء و ائمه معصومین
از اولاد او است لقد خلقنا الانسان فی کبد در لغت است الکبد
بالتحریک الشدة والمشقة یعنی قسم بمکه و پیغمبران و معصومین هر آینه البته خلق

نمودیم انسان را در مشقت و سختی که در رحم مادر زانوی طفل بشکم او چسبیده و در بره
است و سر او بطرف سینه مادر است و پشت او بشکم مادر و در موقع وضع حمل منعکس
میگردد و با سر بیاید بدنیا و خوراک او در رحم مادر خون حیض است این تحمل حال انسان
در رحم مادر و اما در دنیا پس بچه انسان مخصوص است بامراض بخت از قبیل آبله و سرخجه
و سیاه سرفه و گوش درد و چشم درد و غیر ذالک و بعد دندان در آوردن طفل چقدر
زحمت و مشقت دارد و بعد ختنه کردن و خون فاسد گرفتن حجامت و غیره این است
حال طفل تا وقت بلوغ و بعد دچار میشود بزحمت و مشقت معاش و تهیه لوازم
زندگانی خود تا آنکه گرفتار اهل و عیال میگردد و دچار لوازم زندگانی دیگران
میگردد و این مشقتها و زحمتها ضروریه انسانی است در زندگی دنیا علاوه
بر گرفتاریهائیکه اتفاق میافتد برای آن از امراض گوناگون و خوف و ترس از دشمن است
و بلاهای زمینی و آسمانی و مصیبات وارده بر انسان این اجمال حال زندگی انسان است
در دنیا و اما حال لذت او در دنیا پس گذشت بیان او در سوره عم در تفسیر حدائق
و اعنابا پس خداوند متعال راحت و لذت در دنیا خلق ننموده است علی الخصوص
که پیرایه برای دستند که انسان پس از بلوغ در بند قید دیانت میافتد و مکلف
میگردد بجنگ و جهاد با نفس اماره بسوء و بدی و با شیطان دشمن قوی انسان که همیشه
در کمین است و با قوای شهویه و غضبیه در انسان و بالخصوص در موقع امتحان
بتغیر از مان و بالخصوص فتنه آخر الزمان و علاء رجال اگر در بند قید دیانت خود را
قرار داد و از این ابتلاآت خود را رها نمود در جنگ و جهاد با دشمن غالب شد پس
موقع مردن اول راحت او است چنانچه گذشت در تمام سور و بالخصوص والنازعات

و عم و اگر مغلوب دشمن شد و از بند قید دیانت آزاد شد و از حبس زندان خود را رها نمود
پس موقع مردن اول بند و قید و زندان الهی است چنانچه گذشت تمام سوره قرآنیه ناطق است
بآن غرض آنکه در دار دنیا بجز زحمت و محنت و مشقت چیزی نیست و اگر بخواهیم شرح دهیم
گرفتاریهای دنیوی را مثنوی هفتاد من کاغذ شود و اکتفا میکنیم بفرمایش حضرت امیر علیه
السلام و وجدان خوانندگان که آن حضرت میفرماید کیف اصف من دار اولها عناء
و آخرها فناء فی حلالها حساب وفی حرامها عقاب من استغنی فیها فتن
ومن افتقر فیها حزن ومن ابصر بها بصرته ومن ابصر الیها اعمته چگونه وصف کنم
خانه دنیا را که اول آن سختی و مشقت و زحمت است و آخر آن نیستی است که تمام دارائی
انسان نابود گردد است و حلال دنیا حساب دارد و حرام او عقاب دارد و کسیکه بی‌نیاز
گردد در دنیا فریب میخورد و مست میشود و کسیکه پریشان شود غمگین میگردد و دست
میشود و کسیکه بنظر عبرت نظر کند بدنیا بینا میگردد زیرا می‌بیند خانه دیگران که برده
اند مسکن او است و ملک دیگران در تصرف او است عوض خود را وارث دیگران می‌بیند
پس قیاس میکند خود را بدیگران که روزگاری خواهد آمد که مالیه او ارث دیگران میگردد
و کسیکه بنظر زینت نظر کند بدنیا و اینکه کاش این خانه و ملک از آن من بود پس چنین
کسی دنیا او را کور میکند که نمی‌بیند احوال گذشتگان را و آرزوی او روز بروز
زیاد میگردد و ابداً بینا از برای او دیگر نخواهد ماند و آن کوری او را بهلاکت میاندازد
و روز بروز بر زحمت و مشقت او میافزاید تا منتهی میگردد بزحمت عالم برزخ و آخرت
چنانچه گذشت در هدایت باطنیه در تفسیر ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة
ضنکا و نیز گذشت در همان جا که آخرت وسیله راحت انسان در دنیا و آخرت

همانا الزام بعقید دیانت است که اگرچه بحسب ظاهر بند است و قید است و زحمت است
و مشقت است ولی انسان را از خیالات فاسد و از آز و آرزو راحت میکند
و نور باطنی ایمان او را تسلی میدهد در شدائد روزگار و صبر و شکیبائی مینماید
و براحت جاویدانی منتقل میکند ایحسب ان لن یقدر علیه احد استفهام در مقام
توبیخ است و سرزنش و انکار یعنی آیا گمان میکند انسان اینکه هرگز مغلوب احدی
نخواهد شد و احدی بر او توانا نمیگردد و حال آنکه فراموش میکند آن ضعف و ناتوانی
اول ایجاد خود را و نمی بیند انقلابات روزگار را که چه بسیار اشخاص ضعیف و عاجز
قوی و قادر شدند و چه اشخاص قوی با قدرت ضعیف و ناتوان شدند علاوه
بر مردن و معاد که حتمی تمام افراد انسان است و جمیع افراد بشر مقهور قدرت
باری تعالی است پس این گمان انسان خیال خام و مورد سرزنش و انکار است
یقول اهلکت مالا لبدا و حال آنکه میگوید انسان هلاک کردم مال بسیاری را
برای تحصیل قوت و توانائی خودم و برای ضعف و عجز دشمن یا برای تقویت کفر
و تضعیف اسلام و بمقصد نرسیدم بلکه نتیجه صرف مال بر خلاف مقصد من گردید
که ضعف و انکسار خودم و قوت دشمن شد و قوت اسلام و ضعف کفر شد
و این کلام را دشمن پیغمبر اکرم میگوید که صرف مال کرده بود در راه کفر و ضعف اسلام
در موقع فتح و فیروزی پیغمبر اکرم ص و شامل این زمان هم میگردد نسبت بکسانیکه
مال خود را در راه کفر صرف میکنند پس عزت اسلام را می بینند و حسرت و ندامت
برای آنها میماند و این کلام نیز گفته میشود در معاد و بازگشت عباد که جمعی مال
خود را صرف کرده بودند در باطل و نتیجه او در آخرت عذاب و عقاب است

و بعضی صرف کرده بودند در راه حق و نتیجه او در آخرت مغفرت و ثواب است پس طائفه
اولی در حسرت و ندامت است و طائفه دوم در خوشنودی و رضایت است ایحسب ان
لم یره احد آیا گمان میکند انسان نادان آنکه نمی بیند او را احدی با آنکه دو نفر
ملک نویسنده اعمال رقیب او است چنانچه در سوره انفطار گذشت بیان او و علاوه خداوند
عالم بسرائر و عقیم الغیب است او را و چون گمان فاسد انسان اساس شر و انکار معاد است
پس خداوند متعال با اثبات مبدأ معاد را اثبات میفرماید بواسطه ملازمه بین مبدأ
و معاد پس میفرماید الم نجعل له عینین ولسانا وشفتین آیا قرار ندادیم
از برای انسان دو چشم بینا و زبان گویا و دو لب که دهان او را بپوشانند تا توانا گردد
بر خوردن و آشامیدن و سخن گفتن که اگر لب نباشد در تمام این امور عاجز میگردد
وهدیناه النجدین در لغت است النجد الطریق الواضح یعنی و راه نمائی نمودیم
انسان را دو راه خیر و شر را با انوار ظاهریه و باطنیه و گذشت بیان هدایت
در سوره تکویر فلا اقتحم العقبة عقبه گردنه را گویند و قحوم انداختن
خود است در کار و چون افتعال بمعنی کوشش در کار است پس اقتحام بمعنی کوشش
کردن در انداختن خود است در گردنه یعنی آیه پس چرا انسان شکرانه نعمت و بودن
چشم و زبان و لب و راه نمائی دو جهت خود را از زحمت و مشقت بالا رفتن گردنه
تکلیف نینداخته است یعنی باید جد و جهد کند خود را به مشقت اندازد در بجا آوردن تکالیف
الهیه و تشبیه نیز است عمل بتکلیف الهی به بالا رفتن گردنه از سه جهت اول اینکه
همچنانکه بالا رفتن گردنه سخت است و با مشقت است هم چنین عمل بتکلیف الهی
سخت است و مجاهده با نفس اماره و شیطان و با قوای شهویه موجوده در انسان
لازم دارد و آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من بیچاره زدند

تشبیه عمل بتکلیف ببالا رفتن گردنه

و تکلیف الهی امانت خدا است که در نزد انسان سپرده شده است و بجا آوردن او بسیار
سخت و با مشقت است و لذا خداوند متعال بهشت جاویدان و حیات ابدی را عوض زحمت
میفرماید نابرده رنج گنج میسر نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد جهت دوم
اینکه شخص مسافر از شهری بشهر دیگر اگر در بین راه گردنه باشد ناچار است از تحمل مشقت
بالا رفتن گردنه برای رسیدن بمقصد هم چنین انسان مسافر است از دنیا بآخرت
و در بین راه عمل بتکلیف است و ناچار است از تحمل مشقت تکلیف تا بمقصد
رسد که دنیا مزرعه آخرت است و تا در دنیا کاری در آخرت نمیدرود و در آن
منزل آخرت زاد نیست و توشه را از این منزل دنیا باید برداری و ما هم بابان
مادر او مهمانیم تو همچو پدر که مادر او میمانیم جهت سوم اینکه شخص مسافر در بیابان
ترسناک اگر گردنه که در راه او است با رفقای همسفر خود نه پیماید و از رفقا کناره
جوئی کند بواسطه زحمت آن گردنه ناچار آن شخص در بیابان حیران و سرگردان
و گرفتار درندگان بیابان خواهد شد و هلاک میگردد هم چنین اگر همراهی پیغمبران
و معصومین و اولیاء و توابین خدا عمل بتکلیف ننماید و بواسطه زحمت و مشقت
او از آن سلسله کناره جوید ناچار در صحرای محشر که همین دنیا است چنانچه
مکرر ذکر شده است حیران و سرگردان خواهد ماند و گرفتار جهنم خواهد شد و جای هلاک
ابدی میشود پس لازم است با کاروان الهی گردنه الهی را بپیماید تا در بیابان
عقاب الهی گرفتار نگردد کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی ره ز که پرسی چه کنی چون باشی وما ادریک ما العقبة و چه چیز
دانا کرده است ترا که چه چیز است گردنه مقصود در این آیه است یعنی
راه مستقیم الهی که باید پیموده شود البته بتوسط وحی الهی باید بتو برسد

و گرنه تو دانا نخواهی بود با او و لذا بتوسط وحی آن راه و گردنه را بیان میفرماید
فک رقبة خبر است از برای مبتدای محذوف یعنی آن تکلیف رها نیدن گردن
انسان است از بند اسیری مالک ظاهری او یعنی آزاد کردن بنده دیگران یا بند
اسیری نفس اماره و شیطان و شهوات حیوانیه که از بند و قید آنان خود را رها نمائی
نمیتوانی در بند و قید الهی واقع کردن تا ترک تعلقات دنیا نکنی منزل بسرادقات
علیا نکنی تا سر ننهی بجا همی پیش شعیب با حضرت حق سخن چو موسی نکنی
و چون قسم دوم از رها نیدن و آزاد کردن منوط است بتائیدات ربانی و توفیقات
سبحانی پس باید او را از خداوند متعال خواستار شد لذا حضرت امیر در دعای
کمیل وارد در شب نیمه ماه شعبان و هر شب جمعه میفرماید اللهم فاقبل عذری
وارحم شدة ضری وفکنی من شد وثاقی یعنی ای خدا بپذیر عذر مرا
در نافرمانی و عصیان تو و رحم فرما سختی گرفتاری و بیچارگی مرا و رها فرما مرا
از سختی بند محکم یعنی بر او در بند کرده است و مقصود از عذر و بیچارگی و بند محکم
انسان همانا گرفتاری او است به بند قید نفس اماره و شیطان و هوای نفس
او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة ذو بمعنی
صاحب است و مسغبه مصدر میمی از سغب یعنی گرسنگی است و مقربه مصدر میمی
از قرب بمعنی نزدیک است و متربه مصدر میمی از ترب یعنی خاک نشین است
یعنی آیه و آن تکلیف سخت اطعام کردن است در زمانیکه صاحب گرسنگی باشد
یعنی در قحطی و مجاعه اطعام کند یتیمی را که صاحب نزدیکی باشد بانسان
یعنی از رحم انسان باشد و یا مسکینی را که صاحب خاک نشین باشد یعنی
از پریشانی خاک نشین باشد و کلمه او در آیه از برای تنویع خلو است یعنی شخص [illegible]

باهر یکی از این امور را بجا آورد یا بنده آزاد کند یا اطعام کند یتیم و یا مسکین را
در سنهٔ مجاعه چنانچه در باب کفارات یکی از این امور کفارهٔ تقصیر و گناه است

ثم کان من الذین آمنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة

کلمهٔ ثم بمعنی واو یعنی مطلق جمع است و بعضی گفته‌اند ثم تنزلی است اشارهٔ بتفاوت
رتبهٔ ایمان از بنده آزاد کردن و اطعام کردن و افضلیت ایمان زیرا ایمان
اساس جمیع اعمال و شرط قبول است و کفر سبب حبط اعمال است و نظیر آتش سوزنده
است که اعمال را نابود میکند و جملهٔ کان من الذین ـ عطف است بر مفرد
یعنی فک رقبة پس این جمله نیز جزا است یعنی گردنهٔ تکلیف فک رقبه است
با اینکه بعد باشد انسان از جملهٔ کسانیکه ایمان آورده‌اند بخدا و پیغمبر و معاد
و وصیت میکنند یکدیگر را بصبر بر طاعت و بندگی و صبر از معصیت و صبر در
مصیبت و نیز وصیت میکنند یکدیگر را بترحم کردن اغنیاء بر فقراء و بیچارگان
برادران دینی‌شان پس تکلیف که تشبیه شده است بعقبه یعنی بالا رفتن گردنه از عقبات
مشقت عبارت است از ایمان و آوردن واجبات از حج و کسب و صوم در زمستان
و با روزه در تابستان باشد و ترک محرمات و ترحم بر بی‌سر و سامانان و مقصود
از وصیت یکدیگر بآن امور همانا امر بمعروف است که مخصوص است وجوب
آن بایشان است شبیه بعضی گمان کرده‌اند که جملهٔ کان عطف است بر اقتحم
و قانون در نحو تقاضا میکند تکرار لا را در نظیر فلا صدق ولا صلی پس
باید گفته شود فلا اقتحم ولا کان من الذین ـ و در این اساس تکلفاتی
وجوهی ذکر کرده‌اند و بنظر بنده چون اساس تکلف توهم فاسد است
از آن وجوه مورد ندارد و اما فساد عطف بر اقتحم علاوه بر اشکال لفظی

که در وقعش تکلف است از جهت معنی هم درست نیست زیرا که بنا بر این ایمان
و وصیت بصبر و مرحمة از عقبه اجنبی خواهد بود زیرا که معطوف و معطوف
علیه متغایرین هستند و حال آنکه مقصود در آیهٔ شریفه این است که عقبه مجموع
این امور است و تمام این امور جزء عقبه است و بعبارت واضح بنا بر آن
تصور ایمان ضد اقتحام خواهد بود و حال آنکه مقصود این است که ایمان
مقتحم فیه باشد یعنی انسان باید کوشش نماید در انداختن خود در بند قید ایمان
و آزاد کردن بنده و صبر بر مشقت تکلیف و ترحم بر بی‌سر و سامان با طعام و غیره

اولئک اصحاب المیمنة اشاره است بکسانیکه ایمان آورده و بوده‌اند و وصیت
میکردند بصبر و ترحم کردن بر بی‌سر و سامان پس آنان اصحاب راست هستند که نامه
عمل آنها بدست راست داده میشود و در سورهٔ انشقاق بیان گردید **والذین
کفروا بآیاتنا هم اصحاب المشأمة** و کسانیکه کافر شوند بآیات قرآنیه
ایشانند اصحاب چپ که نامهٔ عمل آنها بدست چپ داده میشود **علیهم نار موصدة**
آتش فرا گرفته شده است بر آنها خواهد آمد در سورهٔ همزه

سورة والشمس

بسم الله الرحمن الرحیم والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها
قسم بآفتاب و بانتشار آفتاب و ماه در وقتیکه در آید در پی آفتاب که در نصف
اول ماه طلوع میکند وقت غروب آفتاب **والنهار اذا جلیها** و قسم بروز
وقتیکه آشکار میکند آن روز جرم آفتاب را که تمام جرم او ظاهر میگردد بعد
از آنکه شفق مقدار کمی از روز **والیل اذا یغشیها** و شب وقتیکه بپوشد
آفتاب را بظلمت و تاریکی خود **والسماء وما بنیها** و قسم بآسمان و آنکه

بنا فرموده است او را و هفت آسمان قرار داد **والارض وما طحیها** و قسم بزمین
و آنکه پهن فرموده او را **ونفس وما سویها** و قسم بنفس انسان و آنکه تسویه
فرمود او را **فالهمها فجورها وتقویها** در لغت است الهمه لقنه
والفجر الانبعاث فی المعاصی کالفجور وتقوی اسم مصدر است و در اصل
وقیا بوده است واو قلب بتا شده و یاء قلب بواو شده است فرق بین اسم
و صفة یعنی پس تلقین فرمود آن نفس را آنکه او را تسویه فرموده بود بر
انگیختن او را بر معاصی و پرهیزکاری او را از معاصی یعنی مقتضیات
هر یک از اطاعت و عصیان را در او ایجاد فرمود تا باختیار هر کدام را
خواهد بتواند بجا آورد و واسطه در تلقین اطاعت پیغمبرانند در ظاهر
و نور قلبی است در باطن و در سورهٔ اعلی هم گذشت
و در تلقین معصیت شیطان است در ظاهر
و نفس اماره است در باطن و گذشت بیا کاو در هدایت و اضلال الهی
قد افلح من زکیها جواب قسم است یعنی قسم بآن امور گذشته بتحقیق
رستگار شد کسیکه پاک کرده است آن کس نفس خود را از صفات رذیله کفر
و نفاق و تکبر و بخل و حسد و حرص و طمع و حب دنیا و متابعت هوای نفس و در سوره
اعلی هم گذشت اختصاص رستگاری بشخص پاک از رذائل **وقد خاب
من دسیها** و بتحقیق زیان‌کار است کسیکه پنهان کند آن نفس
انسانیت را در تحت حجاب حیوانیت و فراموش کند انسانیت را و فرو
رود در صفات حیوانیت سبعیه و بهیمیه و شیطانیه و مکرر تفصیل این
اجمالی ذکر شده است و بالخصوص در معنی هدایت و ضلالت **کذبت ثمود**

بطغویها وطغوی از طغیان است و در اصل طغیا بوده است و یاء
قلب بواو شده برای فرق بین اسم و صفة مثل تقوی یعنی تکذیب
نمود قوم ثمود پیغمبر خود حضرت صالح را بسبب طغیان کردن قوم ثمود که حضرت
صالح در شانزده سالگی برای آنها مبعوث گشت و مدت صد و بیست سال دعوت نمود
و اجابت نکردند آن حضرت را و بالاخره فرمود بقوم خود من از خدایان شما
مسئلت میکنم امری را اگر اجابت کردند من تابع شما باشم و اگر نه شما تابع من باشید اگر
خدای من اجابت فرمود شما تابع من باشید یعنی خدای یگانه را پرستش کنید
پس آنها بر این امر اتفاق کردند و همگی بصحرا رفتند پس حضرت صالح مرحمت سؤال
فرمود از بتان آنها جواب ندادند پس از حضرت صالح تقاضا کردند که از این
کوه بیرون آورد برای ما شتر قرمزهٔ ماده آبستن را با بچه‌اش پس دعا کرد که از
شتر گرفته شده باشد پس کوه مضطرب شد و شکافی نمایان شد و از آن شکاف
شتر با آن کیفیت و بچه‌اش بیرون آمد و مع ذلک ثمود طغیان کردند و گفتند
سحر است و ایمان نیاوردند پس حضرت صالح فرمود بآنها سورهٔ اعراف
آیه ۷۱ و سورهٔ هود آیه ۶۷ **ویا قوم هذه ناقة الله لکم آیة
فذروها تأکل فی ارض الله ولا تمسوها بسوء** یعنی ای قوم من این
شتر است بقدرت کاملهٔ خدا ایجاد شده است و معجزه است از برای شما و نشان
صدق من است پس واگذارید او را بحال خود بخورد در زمین خدا از آنچه
خدا رویانیده است برای او و آسیبی نرسانید او را و مع ذلک طغیان
کردند و در صدد قتل و کشتن او شدند **اذ انبعث اشقیها** یعنی
در وقتیکه برانگیخت برخاست شقی‌ترین قوم ثمود **فقال لهم رسول الله**

ناقة الله وسقيها پس فرمود بآن قوم فرستاده شده خدا (حضرت صالح)
واگذارید شتر خدا را یعنی الحاح شتر بقدرت کامله را او واگذارید او را با آب آشا
میدن او که چشمه آبی داشتند یک روز شتر او را میآشامید و تمام قوم را در عوض
شیر میداد و یک روز مردم از او آب برمیداشتند چنانچه در سوره شعرا
آیه ۱۵۵ است قال هذه ناقة لها شرب ولكم شرب يوم
معلوم یعنی حضرت صالح فرمود بقوم خود این شتر از برای اوست بهره از آب
و از برای شما است بهره روز معلوم و قوم ثمود براین تقسیم آب حاضر نشدند
و تکذیب کردند حضرت صالح را فكذبوه فعقروها فدمدم عليهم
ربهم بذنبهم فسويها عقر در لغت بمعنی ترسانیدن و زخم زدن بر حیوان و قطع کردن
دست و پای شتر است بشمشیر - دمدم بمعنی غضب کردن است فسويها بمعنی مساوی کردن است
یعنی آنها پس تکذیب کرد قوم ثمود پس زخم زدند شتر را و قطع کردند دست و پای شتر را پس غضب
فرمود بر آنها پروردگار ایشان بسبب گناه آنها پس تسویه فرمود آن جماعت ثمود را در غضب
که یکنفر با شمشیر زد دست و پای شتر قطع شد و بر زمین افتاد و دیگران بر بدن او زخم
زدند و بدن شتر را قطعه قطعه کردند پس خدا غضب فرمود و عذاب نازل شد
و تمام قوم از صغیر و کبیر دچار عذاب الهی شدند با تسویه ولا يخاف عقبيها
و نترسید پروردگار از عاقبت تسویه در نزول عذاب را یا سوء عاقبت ثمود را
یعنی انسان از عاقبت کار خود اندیشه مینماید که مبادا مورد بازخواست گردد
ولی خداوند متعال در افعال خود ابداً اندیشه ندارد زیرا احدی حق سؤال
و اعتراض بر خدا ندارد چنانچه فرمود در سوره انبیاء آیه ۲۳ لا يسئل
عما يفعل وهم يسئلون یعنی سؤال کرده نمیشود خدا از آنچه بجا میآورد
خدا و حال آنکه انسان سؤال کرده میشوند از کارشان بطور اعتراض که چرا کردی

بسم الله الرحمن الرحيم والليل اذا يغشى قسم بشب وقتیکه کشیده شود پرده او
بر روز یا بر تمام اشیاء که ظلمت عالم را فرو گیرد والنهار اذا تجلى قسم بروز وقتیکه
آشکار گردد و تاریکی شب را از بین ببرد تنبیه مکرر در قرآن قسم یاد فرموده بشب و روز
زیرا که هر دو از آیات الهی است که دلالت دارند بر قدرت و حکمت باری تعالی
اما قدرت پس قرار دادن آن دو است در رشته نظم و انتظام که از پی یکدیگر باشند
و کوتاهی و درازی هر یک مناسب آن فصل باشد مثلاً در تابستان احتیاج معاش از
حیث جمع آوری کشت و کار و تهیه لوازم زمستان بیشتر است پس روز بلند است
و در زمستان احتیاج آرامش و استراحت بیشتر است پس شب بلند است و عجائب
صنع الهی در کیفیت تعاقب شب و روز بسیار است و اما حکمت آن پس احتیاج
انسان است بزراعت و تجارت و لزوم روشنائی در معاش زیرا که در تاریکی شب
معاش امکان ندارد و چون در روز تمام در تعب و زحمت است و لازم است استرا
حت و آرامش پس شب ایجاد گردید برای راحت کردن انسان و چون در آخرت تعب
و زحمت و مشقت نیست در بهشت و محتاج نیست باستراحت پس شب و تاریکی نیست
چنانچه در جهنم نور و روشنائی نیست پس شب و روز از آیات خدا است و از مراحم
الهی است در دار دنیا چنانچه در سوره قصص آیه ۷۳ است ومن رحمته جعل لكم
الليل والنهار لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون
یعنی و از جمله مهربانی خدا نسبت بشما بنی آدم اینکه قرار داده است خدا از برای شما
شب و روز را تا در شب آرامش داشته باشید و طلب رزق در روز کنید از فضل [illegible]
خدا در روز بزراعت و تجارت و برای آنکه شکر نعمت الهی را بنمائید وما خلق الذكر

قسم بکسیکه ایجاد فرموده است نر و ماده را از هر جنسی از یک آب منی برای بقاء
نسل هر حیوانی ان سعيكم لشتى جواب قسم است و شتی جمع شتیت است مثل
مرضی جمع مریض و قتلی جمع قتیل و شتیت بمعنی جدا شده است و سعی مصدر باعتبار
اضافه بضمیر جمع دارای حکم جمع است یعنی بدرستیکه کوششهای شماها در دار دنیا
هر آینه از یکدیگر جدا است زیرا که بعضی کوشش مینمایند در اطاعت و عبادت
و طلب آخرت و راه جنت و نجات خود از جهنم و بعضی کوشش میکنند در معصیت
و نافرمانی و جمع مال دنیا و هلاک خود در آخرت پس بیان میفرماید کوشش جمع اول را
فاما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى فسنيسره لليسرى پس اما کسیکه بخشش
کند حقوق واجبه را و پرهیز کند از آتش جهنم باوردن واجبات و ترک محرمات
و تصدیق نماید بنیکوئی از وعده های الهی در آخرت یعنی بهشت پس سهل و آسان
مینمائیم آن شخص را برای اعمال آسان را اما معنی تقوی گذشت در سوره عم در
ان للمتقين مفازا و اما معنی حسنی پس در سوره نساء آیه ۹۷ و سوره حدید
آیه ۱۰ است وكلا وعد الله الحسنى یعنی هر یک از مؤمنین را وعده فرموده
است خدا نیکوئی را یعنی بهشت جاویدان را پس مقصود از تصدیق حسنی تصدیق
معاد است و اما آسانی آسان که خداوند متعال پاداش میدهد او را پس همان
شرح صدر و نور قلبی و تأیید الهی و توفیق ربانی است که گذشت بیان آن در معنی
هدایت یعنی بواسطه پیمودن راه بندگی که بر مؤمن آسان بود آسان تر میگردد
عمل بتکالیف بسبب توفیق الهی واما من بخل واستغنى و اما کسیکه بخل کند
از دادن حقوق الهی و بی‌نیاز بداند خود را از رحمت الهی یعنی بخیال فاسد
خود غنا و ثروت خود را از سیاست خود بداند نه از طرف خداوند متعال

وكذب بالحسنى و تکذیب نماید معاد و وعده های نیکوی الهی را از نجات از آتش جهنم
و مغفرت گناهان و بخشش بهشت جاویدان و حور و قصور و تضاعف حسنات و غیر اینها
از اموریکه خداوند متعال بمؤمنین وعده فرموده است او را چنانچه در سوره کهف آیه ۸۷ است
واما من آمن وعمل صالحا فله جزاء الحسنى جزاء دو جور قرائت شده است برفع و غیر
منون که اضافه باشد بالحسنی باضافه بیانیه یعنی و اما کسیکه ایمان آورد و عمل نماید عمل صالح را
پس از برای اوست پاداش که از نیکوئی است و بنصب قرائت شده است جزاءً بالتنوين
و بنابراین الحسنى مبتدا است وله ظرف مستقر است و خبر است و جزاءً حال یا تمیز است
بهر حال حسنی مؤنث احسن وصفی است و در لغت است الحسنى ضد السوئى و تأنیث
باعتبار جماعت امور است که در پاداش عمل نیکو عطاء میشود چنانچه در سوره الرحمن
است هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی نیست پاداش نیکوئی مگر نیکوئی که در
ابتداء خداوند متعال احسان فرموده باو از حیث ایجاد و رزق و هدایت
و سایر نعم ظاهریه و باطنیه و انسان شکر نعم الهیه را بجا آورده است و این شکر
هم احسان انسان است و البته در انتها و پاداش خدا احسان میفرماید و اگر انسان
کفران کند پس بدی است در مقابل احسان و البته در انتها و پاداش بدی میبیند
فسنيسره للعسرى پس آسان میکنیم آن شخص را برای مشکل را و مقصود از یسر و آسانی
مشکل کردن است که در مقام استهزاء و سخریه بر عکس نهند نام زنگی کافور یعنی این شخص
غیر معتقد بمعاد چون بیم و امید ندارد لذا عمل کردن او بتکلیف الهی مشکل و دشوار
است و در اثر ترک عمل مشکل مشکلتر میگردد بدرجه که عمل بتکلیف را محال تصور
میکند و مثل بالا رفتن باسمان می پندارد و این همان ضیق صدر است و سیاهی

وتاریکی قلب و خذلان آلهی است بواگذاشتن انسان بوساوس شیطان و نفس اماره
است که گذشت بیان او در معنی ضلالت وما یغنی عنه ماله اذا تردّی
و دفع نمیکند مال بخیل از او عذاب را وقتیکه در افتد آن بخیل از بلندی بسرا
زیر جهنم یا سر از زیر قبر توضیح غنا بمعنی بی نیاز شدن است و اغنی بمعنی
نفع رسانیدن و بی نیاز کردن است و اگر بی نیاز کردن بدفع ضرر وارد بر انسان
باشد پس بعد اغنی تضمین میشود معنی دفع را و متعدی میگردد بکلمه عن و گفته
میشود اغنی عن فلان یعنی سود رسانید و بی نیاز گردانید بدفع ضرر از او
چنانچه در سوره ابراهیم آیه ۲۴ است فهل انتم مغنون عنا من عذا
ب الله من شیء یعنی زیردستان و تابعین بزرگان مضلین میگویند بآنها
که ما پیرو شما بودیم پس آیا شما دفع کننده هستید از ما عذاب خدا بمقدار جزئی
او را و نیز در سوره مؤمن آیه ۵۰ است انا کنا لکم تبعا فهل انتم مغنون
عنا نصیبا من النار یعنی زیردستان میگویند بزرگان بدرستیکه بودیم ما
پیرو شما پس آیا سود رساننده هستید بدفع کردن از ما بهره را از آتش
جهنم ان علینا للهدی بدرستیکه بر آینه راه نمائی خوب و بد و طریق مستقیم
میباشد بر عهده ما یعنی لازم و واجب است بر ما هدایت خلق که گذشت بیان وجه
اوّل باب لطف بر خدا در معنی هدایت وان لنا للآخرة والاولی و بدرستیکه
بر آینه آخرت و دار اولی یعنی دنیا ملک ما است و هر کس را در هر یک از آخرت
و دنیا بخواهیم کیفر و انتقام کنیم میتوانیم یا بخواهیم پاداش و بخشش دهیم میتوانیم
چنانچه در سوره انعام آیه ۶۵ است قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا

من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم
بأس بعض یعنی بگو خدا توانا است بر اینکه بفرستد بر شما عذاب را بنحو اوّل
از بالای شما بفرستد مانند باد یا باریدن سنگ چنانچه در قوم عاد و قوم لوط و اصحاب
فیل شد دوم از زیر پای شما بفرو بردن زمین یا زلزله او یا غرق در دریا چنانچه
در قوم ثمود و در قصه قارون و فرعونیان شد سوم بگردید شما دسته دسته و یکدیگر را
بکشید و نیز در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ مستفاد است هر کس از شما
دنیا بخواهد باو مرحمت میکنیم و هر کس آخرت بخواهد باو مرحمت میشود و بخشش الهی
از احدی منع کرده نخواهد شد و هر کس در تحصیل هر امر کوشش کند باو مرحمت
میشود تنبیه مؤمنین دنیا را برای تحصیل آخرت میخواهند و خداوند متعال
هر دو را بآنها مرحمت میفرماید در سوره بقره آیه ۱۹۷ است و منهم من یقول
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار یعنی
و بعضی مردمان در مقام مسئلت از خدا کسی است که میگوید پروردگارا ما بخشش فرما
بما در دنیا نیکوئی را و در آخرت نیکوئی را و نگهدار فرما ما را از عذاب
آتش و خدا این دعا را مستجاب میکند که فرموده اولئک لهم نصیب مما کسبوا
یعنی بهره عمل ایشان میباشد از برای آنها و در اخبار است که حسنه در دنیا
صحت و قناعت و عفت نفس و کفاف است یعنی باندازه کفایت از زندگانی
مرحمت فرمودن و اما در آخرت آمرزش گناهان و بهشت جاویدان است
و امانکه داری از آتش پس اعلام و تخویف بر شما کرده‌ام است فانذرتکم نارا
تلظّی در اصل تتلظّی بوده است یعنی مضارع از باب تفعّل است و یک تا حذف شده است

برای تخفیف و لظی شعله آتش است یعنی پس ترسانیدم شما را آتشی را که شعله میزند
آن آتش و شعله او پوست سر را بر میدارد چنانچه در سوره معارج آیه ۱۵ است انها
لظی نزاعة للشوی تدعو من ادبر و تولّی و جمع فاوعی ضمیر راجع است
بنار که ذکر شد در ضمن عذاب مذکور در آیه شوی جمع شواة است یعنی پوست سر
یعنی آیه بدرستیکه آتش شعله ور افروز بما است که کننده است پوستهای سرها را
و میخواند آن آتش بلسان حال کسی را که پشت کرده است بقرآن و ترک کرده است
فرمان برداری را و جمع مال کرده است از حلال و حرام پس حفظ و نگاه داری کرده است
او را بندادن حقوق واجبه آلهی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی
فرو نمیرود در آتش مگر شقی ترین مردمان آن چنانی کسیکه تکذیب نماید قرآن را و اعراض
کند از عمل کردن بقرآن و احکام او و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی
و دور داشته و دور شود از آتش پرهیزکار ترین آن چنانیکه می بخشد مال خود را در حالتیکه
پاک میشود آن متّقی از صفات ذمیمه بخل و کفر و سایر بدیها اما دوری پرهیزکار از
آتش پس همان نجات او است که بیان شد در سوره عمّ در تفسیر ان للمتقین مفازا
و اما پاک شدن متقی بمال پس در سوره توبه آیه ۱۰۴ است خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم وتزکیهم بها یعنی بگیر از مالهای آنها صدقه را در حالتیکه پاک میکنی تو
ایشان را از گناهان بسبب آن صدقه که زکوة و کفاره گناهان است و پاک
میکنی ایشان را از صفات رذیله باین صدقه زیرا که بخل و محبت دنیا و حرص و امثال
این رذائل از انسان دور میگردد و حکمت ایجاب زکوة بسیار و در رساله
مستقله الجمله ذکر شده است وما لاحد عنده من نعمة تجزی و حال آنکه نیست

معنی وجه رب

از برای احدی در نزد متّقی منعم مال از نعمتیکه جزا داده شود یعنی کسی احسانی و انعامی در حق او
نکرده است که این دادن مال بپاداش آن احسان باشد مگر انعام و احسان آلهی که زکوة را
در پاداش آن نعمت آلهی داده است که فرموده الا ابتغاء وجه ربه الاعلی مگر برای
طلب رضا و خوشنودی پروردگار خود یعنی خواستن خوشنودی خدا بپاداش نعمتهای خدا است
پس استثناء منقطع است و بمعنی اخراج است ای الا لاجل ابتغاء وجه ربه
ولسوف یرضی و بر آینه زود است خوشنود گردد پروردگار از متّقی منعم زکوة بجهت
جاویدان باو مرحمت شود تذکره در سوره رعد آیه ۲۲ است والذین صبروا ابتغاء
وجه ربهم یعنی و کسانیکه صبر میکنند بجهت خواستن خوشنودی پروردگارشان و در سوره
روم آیه ۳۸ است وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون
یعنی و آنچه را که بدهید از زکوة در حالتیکه قصد میکنید شما رضایت خدا را پس آنان کسانی
هستند که زیاد کننده هستند نیکوئیهای خودشان را توضیح چنانچه ذکر شد مقصود از وجه رب
و وجه الله رضی الله است و تعبیر از رضای خدا بوجه استعاره است یعنی تشبیه رضای خدا است
برضای انسان یعنی هم چنانکه رضای انسان ملازم اقبال و توجه است رضای آلهی هم چنین
است رضای آلهی اگر چه در خداوند متعال اقبال بوجه نیست بلکه ذات باری تعالی محیط است
بتمام عالم و بیان ملازمه و استعاره این است که فعل اگر مرضی انسان باشد پس خوشنودی
از فعل سبب اقبال انسان است باو و اگر مکروه انسان باشد پس کراهت از او سبب ادبار انسان
است باو پس اطلاق خواستن وجه انسان یعنی رو او بر رضایت و خوشنودی انسان از قبیل
اطلاق مسبّب است بر سبب و اما اطلاق وجه الله بر رضا الله پس تشبیه رضایت و خوشنودی خداوند
متعال است برضایت و خوشنودی انسان و این تحقیق در مجمع البحرین در معنی وجه مذکور
است زیرا که اراده عضو صورت در آیه شریفه ممنوع است و اراده ذات هم ممتنع است زیرا ذات
باری تعالی قدیم است و ممتنع است متعلق طلب انسان باشد پس مراد از وجه الله رضا الله است
و مصحح اطلاق هم استعاره است پس از اطلاق مسبب بر سبب

بسم الله الرحمن الرحيم والضحى والليل اذا سجى قسم بهنگامیکه بلند شد آفتاب به تقریباً
یک ثلث روز گذشته باشد و قسم بشب وقتیکه آرامش داشته باشد و تاریکی او ساکن
باشد که تقریباً یک ثلث از شب گذشته باشد ما ودعك ربك وما قلى وانگذاشته
است ترا پروردگار تو از زمانیکه اختیار فرموده است ترا از برای رسالت و نبوت
و دشمن نگرفته است ترا پروردگار تو از زمانیکه ترا حبیب خود قرار داده است
در خبر است که وحی از پیغمبر چند روزی منقطع شد پس کفار گفتند پروردگار او را
بخود واگذاشته است و دشمن داشته است او را این آیه شریفه نفی میفرماید
سخن کفار را و سبب حبس وحی را چنین فرموده اند این بنحو که یهود سؤال
کردند از پیغمبر اکرم راجع باصحاب کهف و ذی القرنین و پیغمبر فرمود فردا جواب
خواهم گفت و ان شاء الله نگفت لذا وحی حبس شد دوازده روز یا پانزده روز یا
چهل روز باختلاف مفسرین پس جبرئیل نازل شد و جواب سؤال را آورد
و پیغمبر گفت ای جبرئیل چرا تأخیر کردی در نزول وحی پس عرض کرد مأذون نبودم
چنانچه در سوره طه آیه ۶۴ است وما نتنزل الا بامر ربك له ما بين
ايدينا وما خلفنا وما بين ذالك وما كان ربك نسيا یعنی و نازل نمیکنیم
ما وحی را مگر بامر پروردگار تو که احاطه دارد بما و نیست پروردگار تو
فراموش کننده ترا و در سوره کهف آیه ۲۳ است ولا تقولن لشیء انی
فاعل ذالك غدا الا ان يشاء الله یعنی و نگو از برای چیزی من بجا آورنده هستم
او را فردا مگر اینکه بگوئی ان شاء الله - اگر بخواهد خدا - وللآخرة خير لك من الاولى
یعنی و هر آینه آخرت بهتر است از برای تو از دنیا پس چگونه میشود که خدا ترا
دشمن دارد و یا ترا بخود واگذارد بلکه تو در دنیا فرستاده خدا و حبیب او هستی

و در آخرت صاحب مقام و حوض کوثر و شفاعت مقبوله هستی و بر جمیع انبیاء تقدم
داری ولسوف يعطيك ربك فترضى و هر آینه زود است بخشش فرماید پروردگار
تو پس خوشنود گردی تو و مفعول دوم اعطاء محذوف است و حذف متعلق افاده میکند
عموم را نسبت بجمیع عطاهای الهی در دنیا و آخرت اما در دنیا پس کمال دین و تمامیت
او است و فرستادن وحی و کمال او و کثرت تابعین مؤمنین بآنحضرت و نصرت و فتح
و فیروزی آن حضرت است و اما در آخرت پس شفاعت آنحضرت است نسبت
بمؤمنین تابعین خود بلکه نسبت بمؤمنین از سایر امم و برای اطمینان پیغمبر اکرم
بوعده های الهی میفرماید تو از بدو حال تاکنون مشمول مراحم الهی بوده ای پس آینده را
عطف بر گذشته نما لذا فرمود الم يجدك يتيما فآوى آیا نیافت ترا یتیم پس
جا داد خدا ترا اگر آن حضرت در شکم مادر بود و عبدالله پدر آن حضرت از دنیا
رفت و در دو سالگی یا کمتر مادر آن حضرت وفات کرد و در قلب عبدالمطلب جد
آن حضرت محبت آن حضرت جاگیر شد که در حفظ و تربیت آنحضرت کمال کوشش را
مینمود تا هشت سالگی که عبدالمطلب وفات نمود و محبت آن حضرت در قلب ابیطالب
انداخته شد که فوق العاده در حفظ آنحضرت میکوشید ووجدك ضالا فهدى
و یافت ترا گمراه از شرایع و ادیان پس هدایت فرمود ترا بنزول وحی الهی
و مقصود از این گمراهی حیرانی و سرگردانی است در تفاصیل معارف و طرق بندگی
بواسطه نادانی چنانچه در سوره شوری آیه ۵۲ است ما كنت تدرى ما الكتاب
ولا الايمان یعنی نبودی تو که بدانی چه چیز است کتاب آسمانی قرآن و نبودی تو
بدانی ایمان را پس تو بتوسط وحی الهی دانا گشتی بایمان و قرآن و تفاصیل معارف
الهیه و مقصود از نعمت باین امور دانا نبودن و ضلالت باین معنی یعنی مقصود ذاتی نادانی

ابداً منافات با عصمت ندارد بلکه ابداً بر شرک آن حضرت قبل از بعثت
دلالت ندارد زیرا آن حضرت مثل عبدالمطلب جد خود موحد بود ولی تفاصیل
توحید را نمیدانست و چون بعض گمراهی را منافی با مقام عصمت و نبوت
دانسته اند ضالاً را بمعنی گمشده دانسته اند یعنی پیغمبر اکرم گم شد در زمان شیر
خوارگی یا در زمان طفولیت یا در زمان مسافرت بشام برای تجارت اقوالی
گفته شده است بلکه در بعضی اخبار هم مذکور است ووجدك عائلا فاغنى
در لغت است عال افتقر فهو عائل یعنی و یافت ترا خدا پریشان و فقیر
پس بی نیاز فرمود ترا بسبب دارائی و مال دنیائی خدیجه خاتون فاما اليتيم فلا تقهر
پس اما یتیم را ظلم نکن چون خود یتیم بودی و درد یتیمی را میدانی واما السائل را
فلا تنهر واما سائل پریشان را رد نکن چون خود فقیر بودی و درد فقر و پریشانی
میدانی واما بنعمة ربك فحدث واما بنعمتهای پروردگار خود پس خبر ده
مردم را عموم نعمتهای الهی نسبت بآن جناب همان وحی الهی و قرآن است پس
فی الحقیقه امر است بتبلیغ قرآن و هدایت مردمان تا از ضلالت و نادانی در آیند
و حیرانی و سرگردانی بدر روند است

سورة الانشراح

بسم الله الرحمن الرحيم

الم نشرح لك صدرك آیا نگشادیم از برای تو سینه ترا یعنی گشادیم
سینه ترا و شرح صدر دادیم و شرح صدر همان نور قلبی است که در هدایت باطنیه گذشت
و آن مراتبی دارد تا میرسد بدرجه ای که جسم را مندک میسازد و سر تا پا نور میکرد
چنانچه معروف و مشهور است که پیغمبر اکرم از پشت سر میدید شعر ... ووضعنا عنك
وزرك و نهادیم از تو بار گرانت را و مقصود از بار گران تحمل بار نبوت
و تبلیغ و دعوت مردمان وحشی اهل مکه و تحمل صدمات و اذیتهای وارده

بر آن حضرت از قوم او و در آخر کار امر بجهاد با کفار و تمام این امور بار گران بود بر آن حضرت
الذى انقض ظهرك آنچنان باری که شکست پشت ترا کنایه از سنگینی او است و نهادن
او از پیغمبر بدادن شرح صدر و حلم و قوه تحمل و شکیبائی است با آن حضرت و حفظ آن حضرت
و دفع مکر کفار و بالاخره نصرت و یاری و فتح و فیروزی آن حضرت است و بسط در این موضوع
مناسب نیست با اختصار ورفعنا لك ذكرك و بلند گردانیدیم ما برای تو بردن نام ترا
که نام تو در پی نام ما گفته شود در اظهار اسلام بکلمه شهادتین و گفتن آن در اذان
و اقامه و تشهد هر نمازی فان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا پس بدرستیکه با هر مشکلی
و دشواری سهل و آسانی است که هر سختی فرازی دارد و هر پستی بلندی و چون عسر معرف
بلام است و اشاره است بعین پس عسر دوم عین عسر اول است و اما یسر نکره است
پس غیر از یسر اول است و مراد بیسر اول آسانی در دنیا است که صبر و ظفر هر دو دوستان
قدیمند در اثر صبر نوبت ظفر آید و مراد بیسر دوم آسانی در آخرت است بگذرد
این روزگار تلختر از زهر   بار دیگر روزگار چون شکر آید فاذا فرغت فانصب
پس هر زمان فراغت بال یافتی از دعوت و تبلیغ و جهاد پس خود را بتعب و مشقت عبادت
بینداز والى ربك فارغب و بسوی پروردگار خود پس رغبت نما و توجه قلبی کن
در عبادات خود پس حاصل آیه اینکه زمان فراغت را مغتنم دان و عبادت کن خدا را
خالصاً شکراً للنعمائه و از اینجا است که پیغمبر اکرم با باذر فرمود پنج چیز را مغتنم بدان
پیش از رسیدن پنج چیز فراغت بال را پیش از اشتغال و گرفتاری صحت بدن را پیش
از بیماری دارائی و بینیازی را پیش از فقر و پریشانی جوانی را پیش از پیری
حیات و زندگانی را پیش از رسیدن مرگ و اجل

بسم الله الرحمن الرحیم والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین
قسم بانجیر و زیتون و طور سینا و این شهر امان اما خصوصیت انجیر پس میوه
بهشت است چنانچه ذکر شد در سوره عم در تفسیر حدائق و اعنابا و اما زیتون
پس منافع بسیار دارد زیرا هم میوه است بسیار لطیف و هم روغن او گرفته میشود
و هم دوای بسیاری از امراض است و اما طور پس گذشت بیان او در سوره والنازعات
و اما شهر امان پس شهر مکه و مسجد الحرام است که حضرت ابراهیم دعا نمود که خدا
او را مأمون سازد در سوره بقره آیه ۱۲۰ است واذ قال ابراهیم رب
اجعل هذا بلدا امنا یعنی این مکان بیت را شهر امان قرار ده که قرار دادن
او را شهر از شهرها جزء دعاء حضرت است و در سوره ابراهیم آیه ۳۸ واذ قال
ابراهیم رب اجعل هذا البلد امنا یعنی قرار بده خدا این شهر را در امان
و از تعریف بلد و اشاره باو معلوم میشود که دعای اول حضرت مستجاب شد و آن
مکان شهر شد ولی مخوف و ترسناک بود پس ثانیا دعا کرد پس معلوم شد که چرا بلد
در سوره بقره نکره است و در سوره ابراهیم معرفه است و خداوند متعال دعای
حضرت ابراهیم را مستجاب فرمود و مکه را شهر امان قرار داد چنانچه در سوره عنکبوت
آیه ۶۷ است اولم یروا انا جعلنا حرما امنا یعنی آیا نمی بینند قریش بدرستیکه
ما قرار دادیم حرم را آمان از خونریزی که شکار او هم در امان است و هر کس داخل
او شود در امان است چنانچه در سوره آل عمران آیه ۹۱ است ومن دخله
کان امنا یعنی هر کس داخل شود او در امان است در امان وزن فاعل و فعل
بمعنی نسبت آمده است در الفیه است مع فاعل وفعال فعل فی نسب اغنی
عن الیاء فقبل کقولهم لابن ابن صاحب لبن پس آمن و امین یعنی صاحب امن

تنبیه مقصود از امنیت در آیات تکلیفی است یعنی حضرت ابراهیم مسئلت کرد
که خدا امر فرماید مردم را باحترام او و امن بودن او و این تکلیف با امن بودن
از زمان ابراهیم تا قیام قیامت باقی است و عملاً هم در اعراب جاری بوده است و مقصود
امنیت تکوینی نیست پس اشکال نشود که تاریخ میگوید مکه از زمان حضرت ابراهیم
تاکنون مکرر مورد قتل و غارت و تهاجم دشمن شده است بلکه خصوص کعبه را ابرهه
قصد سوء کرد گرفتار شد و خصوص کعبه در امن بود از خراب شدن ولی آیه خصوص
کعبه را نمیفرماید غرض رفع اشکال از این آیات چنانست که ذکر شد لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم بتحقیق ایجاد کردیم انسان را در بهترین بپا داشتن
قیام یعنی ایستادن و تقویم و اقامه بمعنی بپا داشتن است که انسان بر دو پا بایستد
بدون خم شدن کمر یا پیش آمدن سینه بلکه بارسائی قد و این امتیاز گرامی است
نسبت بانسان که در سوره بنی اسرائیل آیه ۷۲ است ولقد کرمنا بنی ادم وحملناهم
فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا
یعنی و بتحقیق گرامی داشتیم ما پسران آدم را و توانا کردیم آنها را از مسافرت کردن در خشکی
و دریا و روزی کردیم ایشان را از انواع مأکولات پاکیزه و فضیلت دادیم انسان را بر بسیاری
از آنچه را خلق فرمودیم و گرامی داشتن انسان بدادن هشت چیز است قد
رسا و معتدل و عقل و نطق و صورت زیبا و تدبیر امر معاش و معاد خود و تسلط
انسان بر آنچه در زمین است و تسخیر حیوان و توانائی بر اختراع و صنعت

سر ملایک را سوی تو راه نیست / جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست / تو ز کرمنا بنی آدم شهی
هم بدریا هم بخشکی پا نهی / تو بتن حیوان بجانی از ملک / تا روی هم بر زمین هم بر فلک
قالب خاکی فتاده بر زمین / روح او گردان بر آن چرخ برین ثم رددناه اسفل سافلین

پس باز گردانیدیم او را در پست‌ترین پستیها و در مقصود از او دو قول است اول مقصود جهنم است
که عالم خاک سفلیت است و پستتر از او ته دریا است که جهنم است چنانچه گذشت
در سوره تکویر دوم مقصود حالت هرم است که پستتر است از حال اطفال و ضعفا
و پیران که حال آنها پست است نسبت بجوان چنانچه بعضی مفسرین گفته اند که انسان
در زندگانی خود چهار حالت دارد اول حال نمو و ترقی انسان است که از اول
عمر است تا سی و سه سالگی که سن تمام جوانی است دوم حال وقوف و استقامت
بهمان قوت جوانی تا چهل سالگی که کمال عقل است سوم حال کهولت و شروع
در نقصان و کم شدن قوا است از چهل تا شصت چهارم حال شیخوخیت است
که در آن نقصان انسان آشکار میگردد تا میرسد بحال هرم و پستترین حال
زندگانی انسان که نشاط او سلب میگردد و عقل او زائل میشود و نسیان
و فراموشی بر او عارض میگردد و از تمام حظوظ انسانی بی بهره و نصیب است
و از او تعبیر میشود بارذل العمر یعنی پستترین زندگانی انسان چنانچه در سوره
نحل آیه ۷۲ است ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکی لا یعلم بعد علم
شیئا و نیز در سوره حج آیه ۵ است عین همین آیه بازیادی کلمه من در بعد
یعنی و بعضی از شما برمیگردد بسوی پستترین زندگانی تا ندانند چیزی را بعد از
دانائی لم الخ و دانا بوده است فراموش شکنند علاوه قد رسا خمیده میشود و حسن صورت
مبدل میشود بقبح صورت که پوست بدن چروک برمیدارد و سیاهی مو مبدل
میشود بسفیدی و چشم و گوش از کار میافتند آب زرد و آب شهوت منقطع
او ز خویش و دیگران نامنتفع / ابروان چون پالدم زیر آمده / چشم را نم
آمده تاری شده / از تشنج رو چو پشت سوسمار / رفته نطق و طعم و دندانها ز کار

خانه ویران کار بی سامان شده / دل بر افغان همچو ابنان شده / عمر ضایع سعی باطل راه دور
نفس کاهل دل سیه جان ناصبور / و این حال هرم را اگرچه بعضی تحدید کرده اند بهشتاد
سالگی و بیشتر ولی چنانچه محسوس است تحدید ندارد بلکه منوط است بضعف و قوه قوای
بدن انسان از اول پس در بعضی سلب نشاط ظاهر میشود در صد سالگی یا کمتر و در بعضی
پیش از آن حالت و بهر حال در ادعیه وارد است اللهم اعوذ بک من الهرم خدایا
پناه میبرم بتو از آن حالت هرم و سلب نشاط الا الذین امنوا وعملوا الصالحات
فلهم اجر غیر ممنون مگر کسانیکه ایمان آوردند بخدا و پیغمبر و معاد و بجا آورده اند
عمل شایسته را پس ایشانرا از برای ایشان مزدیکه قطع شدنی نیست بلکه همیشگی است
و زوال ندارد و بنابر معنی اول استثناء بر واضح است که مزد برای ایشان جهنم نیست
بلکه بهشت جاویدان است از برای ایشان و اما بنابر معنی دوم پس در استثناء دو قول
است اول آنکه مومنین بحالت هرم نمیرسند زیرا که این حال خذلان و خواری و ذلت انسان
است دوم آنکه استثناء منقطع است و الا بمعنی لکن یعنی اگر مومنین بآن حالت برسند
پس معارف الهیه را از آنها سلب نمیگردد زیرا که آنانرا خداوند متعال نور قلبی مرحمت
فرموده است در بیداری عمر آنها چنانچه گذشت در معنی هدایت و آن نور قلبی که نزد
ایشان است قطع شدنی نیست بلکه دائمی است علاوه اگر بواسطه ضعف قوای بدن
و عجز از بعضی اعمال قاصر باشند ثواب آن عمل را که در جوانی بجا آورده اند در نامه
عمل آنها ثبت میشود مثلاً در حال هرم که قاصر است از روزه گرفتن ثواب او در نامه
عمل او ثبت میگردد فما یکذبک بعد بالدین پس چه تو را وامیدارد انسان
بتکذیب جزاء و معاد بعد از دیدن آنچه بر خود بحال طفولیت و انتقال از آن
حال ضعف بحال قوت و توانائی جوانی و از آن حال بحال ضعف و ناتوانی پیری
که تفکر در آن دلیل است بر توانائی از انتقال از زیر خاک یعنی قبر بروی خاک یعنی زنده

شدن در معاد و ملازمه بین مبدأ و معاد بکر ذکر شده است الیس الله باحکم الحاکمین
آیا نیست خدا احکم الحاکمین و استفهام انکاری یعنی نفی است و نفی در نفی اثبات
است یعنی خدا احکم الحاکمین است چنانچه در سوره هود آیه ۴۷ است وانت احکم الحاکمین
یعنی حضرت نوح بخدا عرض کرد تو احکم الحاکمین هستی در لغت است الحکم القضاء
واحکمه اتقنه پس حکم عبارت است از فصل خصومت و بر بدین نزاع و بردن
اختلاف از بین بتمیز دادن حق از باطل و محق از مبطل و فاصل قاطع نزاع
یعنی تمیز محق از مبطل را حاکم معین میکند و انتی صیکه حکم کنندها هستند بین مردمان
ممکن است ظلم و جور نمایند در حکومت خود و یا اینکه بواسطه عدم اطلاع بر
باطن امر خطاء نمایند در حکومت خود ولی از خدا احکام باشد بین مردم پس ممکن
نیست در خدای حاکم نه ظلم و نه خطاء پس حکم خدا متقن تر است از حکم سایر مردم
که هیچ گونه احتمال خلاف در آن حکم راه ندارد پس احکم الحاکمین یعنی اعدل الحاکمین
و اعلم الحاکمین شد که هم خدا عالم تر است و هم عادل تر است از جمیع
حکام و حکم او متقن تر است پس از جمیع حکام بهتر است چنانچه در سوره اعراف
آیه ۵۸ است فاصبروا حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین و در آخر
سوره یونس است واصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین یعنی تا قطع نزاع
نماید خدا و تمیز دهد محق را از مبطل و آن خدا بهترین حکم کنندگان است
زیرا حاکم متقن تر است از حیث عدالت و اطلاع بر باطن امر توضیح تمام
پیغمبران مبعوث شدند که ذات واحد قدیم مدبر امور خدا یگانه است

معنی حکم خدا در معاد

که باید بندگی نمود او را و هر کس فرمان بردار است پاداش او بهشت است و هر کس نافرمانی کند
کیفر او جهنم است و بعضی از مردم اطاعت پیروی نمودند آنان را و جمعی از مردم منکر شدند آن
دعاوی را بعضی او را و این نزاع و اختلاف بین مردمان جاری است تا روز قیامت خدا
وند متعال در بعضی از ازمنه نسبت ببعضی اقوام اگرچه قطع نزاع نموده است و تمیز بین
محق و باطل داده است بنزول عذاب بر کفار مثل قوم لوط و عاد و ثمود و نوح و فرعون
ولی آن حکم جزئی بوده است و حکم کلی قاطع نزاع و اختلاف بکلی مخصوص است بزمان
قیام قیامت چنانچه در سوره بقره آیه ۱۰۷ است فالله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا
فیه یختلفون و در سوره نحل آیه ۱۲۵ است ان ربک لیحکم بینهم یوم القیمة فیما
کانوا فیه یختلفون یعنی بدرستیکه خدای تو البته حکم میفرماید بین ایشان روز قیامت در آنچه
توحید و معاد و منکرین یکی از آنها و در روز قیامت در آنچه را که اختلاف میکردند
در او و در دار دنیا پس تمیز داده میشود محق از مبطل و قطع نزاع میگردد پس
محق در بهشت جاویدان و مبطل در جهنم و از اینجا است که روز قیامت را یوم الفصل
و یوم القضاء نامیده است خداوند متعال در قرآن و اما کیفیت حکم الهی
در قیامت پس با قرار است و بینه هر دو یعنی حکم کنندگان بین مردمان حکم
میکنند بحقانیت مدعی یا با قرار منکر و یا بشهادت شاهد و در روز قیامت
خدا حکم میفرماید بهر دو که کفار اقرار مینمایند بکردار خود و شهود ایشان
شهادت میدهند بر کفر اما اقرار پس در سوره یس آیه ۶۵ است الیوم
نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یکسبون
تشهد

خدا احکم است از سه جهت

یعنی امروز مهر میزنیم بر دهنهای آنها و سخن در می آید دستها و پاهای ایشان با آنچه را
که بجا میآوردند و در سوره حم سجده آیه ۱۹ است حتی اذا ما جاؤها شهد
علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یکسبون یعنی تا وقتیکه بیایند
کفار آتش را شهادت میدهد بر ضرر آنها گوش و چشم و پوست بدن با آنچه را که بجا آورده
است و نیز گذشت در سوره عم در تفسیر وکل شیء احصیناه کتابا که نامه عمل داده میشود
بانسان و گفته میشود بار خودت حساب خود را بکش و اما شاهد پس کرام الکاتبین
موکل عمل انسان است چنانچه گذشت در سوره انفطار و شهود بر انسان بسیار
و آیات راجعه باقرار انسان و شهود بر انسان بسیار است و ذکر آنها منافی
با اختصار است و لیکن باید دانست که خداوند متعال از این جهة کیفیت حکم
هم احکم الحاکمین است که حاکم با یک دلیل حکم میکند ولی خدا بدو دلیل حکم میکند
پس از سه جهة حکم خدا متقن تر و بهتر است اول احتمال ظلم و جور و میل بطرفی
در او نیست دوم احتمال خطاء در او نیست سوم بدو دلیل حکم میفرماید بخلاف
مدعی با اقرار منکر با شهود مدعی

سورة العلق

بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک
الذی خلق بخوان بنام پروردگار تو آنچنان کسی است که هستی بخشنده است
تمام ما سوی را از ارواح و اجسام علوی و سفلی اکثر مفسرین فرموده اند
اول وحی که بر پیغمبر اکرم نازل شد همان پنج آیه اول این سوره است که آخر
آن مالم یعلم است تنبیه بر دو امر لازم است اول بعضی گفته اند اقرأ تضمین شده است

معنی افتتاح را و از این جهة متعدی شده است بکلمه با ابتدائیه فالمعنی افتتح فی قرائتک
باسم الله او اقرأ مفتتحا باسم الله یعنی بگشا زبان را در خواندن خود بنام خدا یا بخوان
در حالیکه گشوده هستی زبان را بنام خدا و بعضی گفته اند کلمه با زائده است فالمعنی
اقرأ اسم ربک یعنی بخوان نام خدا را پس بهر تقدیر یعنی او قل باسم الله ثم اقرأ الذی
خلق یعنی امر است بذکر اسم خدا پیش از خواندن هر سوره از سورهای قرآن و ظاهر
امر هم وجوب است و لذا پیغمبر اکرم میفرمود باسم الله تا آنکه در سوره بنی اسرائیل آیه
۱۱۰ نازل شد قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی یعنی بگو
بخوانید خدا را بنام الله یا بخوانید خدا را بنام رحمن هر کدام را بخوانید پس اسماء نیکو
میباشد از برای خدا که هزار اسم از برای خدا گفته شده است از قبیل غفور رحیم
رؤف ودود سبوح قدوس حنان منان سمیع علیم بصیر خبیر و غیر از اینها که در قرآن
و دعای جوشن کبیر مذکور است پس بعد از نزول این آیه دستور این شد که پیش
از خواندن هر سوره بخوانند بسم الله الرحمن پس در سوره نمل آیه ۳۰ فرموده انه
من سلیمان و انه باسم الله الرحمن الرحیم پس پیغمبر اکرم حکم فرمود که در خواندن هر
سوره بخوانید بسم الله الرحمن الرحیم و در اخبار ائمه معصومین وارد شده است از معصوم
که بسم الله الرحمن الرحیم در ابتداء هر سوره آیه مستقله از آن سوره محسوب است
و از اینجا تمام شیعه متفق هستند که بسمله در اول هر سوره لازم است و واجب است
خواندن بسمله در اول حمد و نیز واجب است خواندن بسمله در سوره که بعد از حمد
خوانده میشود و اما سنی پس واجب نمیدانند و او را جزء سوره نمیدانند او را

ومیگوید امر اقرء باسم ربک از برای استحباب است فقط در اول حمد و اما از برای
سوره پس اصلاً بسمله را نمیگویند پس فرق بین شیعه و سنی این شد که در نماز برای
سوره بسم الله را شیعه میخوانند و سنی نمیخوانند باین معنی خواندن نماز علامت
و نشانهٔ اسلام و مسلمانی است پس اگر نماز نخواندند اصلاً کافر است و اگر نماز خواندند
و بسمله را برای سوره خواندند شیعه است و اگر نخواندند سنی است و چون اگر اخفات
بخوانند تمیز بین شیعه و سنی معلوم نمیشود لذا علامت گوئی شد شیعه بودن بلند گفتن
بسم الله الرحمن الرحیم است در نماز اخفاتیه یعنی ظهر و عصر و اما در بقیه پس اصل قرائت
جهراً واجب است و خواندن باسم الله معلوم است تقدیر ادوم شناسائی خداوند
متعال بواسطه صنایع و افعال ذات لایزال است و عدم آن بخشیدن هستی است
یعنی خلق الی آخر کائنات و بالخصوص انسان که ممکن واجب نما است چنانچه ذکر شد
در سوره طارق و پس از نعمت الی آخر نعمت تعلیم است که بالاترین دلیل است
بر وجود معلم آموزگار انسان که او را از دور از جهل و نادانی و گمراهی و حیرانی
رهانید پس از اینها است که خداوند معرفی مینماید خود را باین صفات یعنی
الذی خلق و چون مفعول محذوف است لذا عموم را در جمیع ما سوی را خلق الانسان
من علق الی آخر فرمود انسان را از خون بسته شد که از حالت نطفه و منی
منتقل شد بان حالت علقه و خون بسته و علق جمع علقه است و چون انسان
در معنی جمع است پس باعتبار افراد انسان علق فرمود یعنی خونهای بسته شده
اقرء و ربک الاکرم اقرء تکرار شده است برای تأکید امر بخواندن قرآن کلمه واو

از برای استیناف است ربک مبتدا است و الاکرم خبر یعنی بخوان قرآن را و پروردگار
تو کریم تر کریمان است که نمیرسد کرم هیچ کریمی بکرم الهی و کریم ضد لئیم است و لئیم
پست فطرت بخیل را گویند و کریم کسی است که بلند همت باشد و مردم از او منتفع
گردند و بخشش نماید بدون خواهش عوض بلکه ابتداء کند باحسان و حلیم باشد از
نادانی مردمان و جامع باشد جمیع فضائل را و معلوم است آنکه کسی که مبتدی باحسان
است و بتجدید منظور باید در عقوبت نافرمانان منحصر است بذات باری تعالی و از جمله
کرم و احسان الهی تعلیمات الهیات کثیر فرموده است الذی علم بالقلم آن خداوند
کسیکه یاد داد نوشتن بقلم را که از اعظم نعم الهی بما تعلیم کتابت و نوشتن است
که بسبب او علوم در اوراق ضبط میشود و حکمت تدوین میگردد و اخبار گذشتگان
و حالشان در کتب مسطور میگردد و فی الحقیقه اساس نظام معاش و معاد انسان بر نوشتن
است زیرا که سخن گفتن فقط بادی است در هوا و بنوشتن مضبوط میگردد پس نعمت
نوشتن بالاتر است از نعمت سخن گفتن علاوه نوشتن در ادای مقصود بجای سخن
گفتن ممکن است واقع شود که ما را از سخن گفتن بی نیاز کند ولی لسان ما را از
کتابت بی نیاز نمیکند و اول معلم و آموزگار نوشتن حضرت آدم بوده است و بعضی
گفته اند حضرت ادریس بوده است علم الانسان ما لم یعلم تعلیم فرمود خدا
انسان را آنچه را که نمیدانست از شرایع و صنایع یا بواسطه و یا بدون واسطه
بلکه بسبب وحی و الهام الهی که جمیع علوم منتهی میگردد بذات واجب لایزال
و خدای متعال آن خدائی که انسان را از آن رتبه پست علقه رسانید بمرتبه
علم و دانائی که اشرف جمیع موجودات است و شرافت علم نسبت بجمیع موجودات

بدیهی هر انسانی است و محتاج ببیان نیست و ذکر ادله عقلیه و نقلیه بر شرافت
علم [illegible] مناسب اختصار نیست علاوه گنجایش بحر در سبو ممکن نیست ولی باید
دانست که واجبیکه انسان را چنین درجه و رتبه عطا فرموده است سزاوار
این است که شکر این نعمت را بنماید ولی متأسفانه کلا ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی نه چنین است که شکر نماید انسان زیرا که طبیعت انسان
بر طغیان است زیرا که می بیند آن انسان خود را بی نیاز یعنی در زمان
توانائی و بی نیازی فراموش میکند زمان بینوائی و پستی خود را چنانچه بهر انسانی
فراموش میکند زمان طفولیت و زحمات مادر را در تربیت او که اگر یک دقیقه
مادر آن طفل را بخود واگذارد در بول و غائط خود فرو میرود و ابداً زحمات
طاقت فرسای مادر در نظر او نیست زیرا که انسان در جوانی و توانائی خود را از
مادر بی نیاز می بیند هم چنین است نسبت بذات واجب لایزال و از اینجا است
که خداوند متعال اطاعت پدر و مادر را در ردیف عبادت و شکر خود بیان فرموده
است در سوره بقره آیه ۷۷ لا تعبدون الا الله و بالوالدین احساناً
یعنی بندگی نکنید مگر خدا را یگانه را و بوالدین احسان و نیکوئی کنید و در سوره
نساء آیه ۴۰ واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً
یعنی بندگی کنید خدا را و چیزی را شریک خدا قرار ندهید در بندگی خود و بپدر و مادر نیکوئی
کنید و در سوره بنی اسرائیل آیه ۲۴ وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین
احساناً

یعنی حکم حتمی از روی فرمود پروردگار تو که پرستش نکنید مگر پروردگار را و نیکوئی کنید در حق
پدر و مادر پس واجب فرمود احسان بوالدین را نظیر وجوب شکر الهی و اگر طغیان کند بر
والدین و عاق آنها گردد پس نظیر شرک و کفر بخدا است یعنی از گناهان کبیره است
چنانچه در اخبار متواتره وارد است از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین
ان الی ربک الرجعی بدرستیکه بازگشت انسان میباشد بسوی پروردگار تو پس شاکر
می بیند پاداش نیکوئی خود را و کافر بکیفر نافرمانی خود میرسد ارأیت الذی ینهی
ینهی عبداً اذا صلی استفهام از برای تعجب است و رؤیت از افعال قلوب است
یعنی علمت داخل میشود بر مبتدا و خبر و نصب میدهد هر دو را بنا بر مفعولیت و موصول
مفعول اول است و مفعول دوم جمله شرط و جواب است که در آیات بعد ذکر میشود معنی آیه
آیا دانستی تو آنچنان کسی را که باز میدارد بنده را از بندگی خدا در وقتیکه نماز میخواند
آن بنده و حاصل معنی آیه تعجب است از انسانیکه ترک بندگی کرده است و دیگران را
هم منع میکند از عبادت ببین چه میکند که بفارسی در مقام تعجب از فعل شنیع و قبیح
شخص این کلمه را میگویند و مورد نزول آیه منع ابوجهل یا ولید است پیغمبر اکرم را
از نماز خواندن و عبادت کردن و چون مورد مخصص نیست پس عموم آیه شامل حال
کسانی است که خودشان نماز نمیخوانند و دیگران را هم منع میکنند از نماز خواندن
و میگویند باینان کهنه پرستان و نام مسلمانی برای خود میگذارند در صورتیکه با ابوجهل

شرکت دارند در مذمت کردن از آنها در قرآن. ارأیت ان کان علی الهدی
او امر بالتقوی ارأیت ان کذب و تولی الم یعلم بان الله یری. ارأیت تکرار
شبه است از برای تأکید تعجب و شگفت شخص عاقل و مراد از هدایت نبوت است
و ضمیر کان راجع است بعبد و کلمه او از برای منع خلو است یعنی آن شخص محمد بن عبدالله
یا پیغمبر است و شما تکذیب میکنید او را و یا از کسانی است که شما را به پرهیزکاری از آتش
جهنم و شما اعراض میکنید از پرهیزکاری و الم یعلم بان الله یری جواب شرط دوم
است و دلالت دارد بر جواب شرط اول که محذوف است و بودن استفهام در
جواب شرط مضر نیست زیرا که بمعنی نفی است و نفی نفی اثبات است معنی آیه
آیا دانستی تو کسی را که منع میکند بنده را از نماز اگر پیغمبر باشد و بر هدایت الهیه
باشد و تکذیب او کنند آن شخص منع کننده آیا نمیداند که خدا میداند تکذیب و منع او را
و یا آنکه اگر امر کند بنده نماز خوان به پرهیزکاری و آن شخص اعراض کند آیا نمیداند
آن شخص معرض که خدا میداند منع و اعراض او را حاصل آیه تعریض تعجب و شگفت
است نسبت بکسیکه بر خلاف طریقه عقلاء و عقل فطری هر انسانی رفتار میکند
و بیان او اینکه عقل فطری میگوید انسان حادث و مصنوع دیگری است که وا
جب الوجود است و البته صانع هر مصنوعی عالم است بحالات مصنوع خود

دفع ضرر محتمل واجب است عقلاً

و توانا است بر او و نیز میگوید این شخص محمد بن عبدالله خبر داده است بجهنم و امر
کرده است ما را به پرهیزکاری از آن و میگوید من رسولم از طرف صانع واجب
و البته یا راست میگوید یا دروغ و بفرض اول تکذیب رسول خدا با علم خدا
باین مورد تعجب است و بر فرض ثانی مأموریم او به پرهیزکاری است و بنای عقلاء
تماماً بر وجوب دفع ضرر محتمل است پس هم تکذیب و هم اعراض مخالف عقل
فطری و بنای تمام عقلاء است و تعجب آور است و بعبارت اوضح ادعاء پیغمبر
جز پرهیزکاری از جهنم نیست و در پیروی آن حضرت ضرری متصور نیست ولی
در ترک فرمان برداری ضرر است محتمل که شاید راست بگوید و ما گرفتار
جهنم شویم پس اعراض تعجب آور است و نیز باید دانست که این شگفت و تعجب
عام است نسبت بحال جمیع کسانیکه در کمال امنیت و غفلت معصیت میکنند
خدای متعال را با آنکه تمام پیغمبران خبر داده اند بانکه شخص نافرمان گرفتار جهنم
و عذاب الهی میگردد و آیا آن اشخاص یقین دارند بکذب تمام پیغمبران یا
آنکه یقین دارند که جهنم قسمت دیگران است حاشا و کلا و مسلماً احتمال
گرفتاری را در جهنم میدهد و بحکم عقل باید بفکر تأمین آتیه باشیم و این
طریق استدلال در لزوم پیروی و ترک تکذیب و اعراض استدلالی است
بسیار متین و اساس نظر بمعجزه برای تصدیق مدعی پیغمبری بر همین است

تنبیه اگر شخصی ظاهر شود و امر فرماید به پرهیزکاری و احتمال صدق او رود البته
بحکم عقل فطری وجوب دفع ضرر محتمل باید کنجکاو گردد و نباید اعراض و تکذیب
کرد و اگر نفس معاد را موهوم دانند یا امر بمنکر و فاحشه نماید پس واجب است بحکم
عقل قطعی تکذیب او اشاره کافی است تفصیل او در رساله اثبات خاتمیت
پیغمبر اکرم مذکور است مراجعه شود کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیه
لنسفعا مضارع از سفع است مؤکد بلام ابتداء و نون خفیفه و در قرآن
بالف نوشته شده است و سفع گرفتن بسختی و قهر و غلبه را گویند و ناصیه رستنگا
ه مو را گویند و گاه اطلاق میشود بر موی جلو سر مثلاً فقد او معنی آیه چنین
است که خدا تهدید میکند او را یا نتواند بر عذاب او هر آینه اگر باز نگردد از
عمل خود هر آینه میگیریم ما خدا آن انسان را به پیشانی یا بموی پیشانی او و در
جهنم میاندازیم او را چنانچه در سوره الرحمن آیه ۴۱ است یعرف المجرمون
بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام یعنی شناخته میشود گناهکاران
بسیمای آنها که سیاه و ظلمانی است پس گرفته میشود پیشانیهای آنها و قدمهای
آنها که بعضی به پیشانی گرفته میشود و بعضی بقدمها و گرفتن پیشانی برای خواری
است و کنایه است از قهر و غلبه و کمال سلطنت و استیلاء و بر او چنانچه
متعارف است که اسیر بموی پیشانی گرفته میشود که کنایه از غلبه بر او چنانچه

در سوره هود آیه ۵۹ است انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابة الا
هو آخذ بناصیتها یعنی حضرت هود فرمود بقوم خود من توکل کردم بخدا جنبنده
مگر اینکه پروردگار من گیرنده است به پیشانی او یعنی مقهور و مغلوب باری تعالی است
و بدون اذن خدا نمیتوانند ضرری یا نفعی برسانند ناصیة کاذبة خاطئة
ناصیه بدل است یعنی پیشانی شخص دروغگوی گنهکار و از کثرت دروغ و خطاء
پیشانی او دروغگو و خطا کار و گنهکار است فلیدع نادیه سندع
الزبانیه نادی مجلس را گویند که بزرگان انسان در آنجا جمع باشند معنی آیه
پس بخوانند اهل مجلس خود را از دوستان میخوانیم ما زبانیه را یعنی موکلین
جهنم را در خبر است ابوجهل گفت عشیره خود را میخوانم برای اذیت کردن تو پیغمبر
پس خدا فرمود باید ادعا کند عشیره خود را ما هم میخوانیم جهنم را و معنی زبانیه
گذشت در سوره تکویر در تفسیر اذا البحار سجرت کلا لا تطعه و اسجد واقترب
مرجع این است که نتواند ابوجهل بتو صدمه بزند اطاعت مکن او را در ترک
نماز و سجده خدا را بجا آور و تقرب بجو باین سجده کردن زیرا که سجود افضل قربات است

سورة القدر

بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر بدرستیکه ما نازل
کردیم قرآن را در شب قدر از لوح بآسمان دنیا و بر حسب حکمت و مصلحت وقت
متدرجاً نازل کردیم بر پیغمبر اکرم در مدت بیست سال تنبیه برامور لازم

اول خاصه و عامه روایت کرده‌اند آنکه قرآن تماماً در شب قدر از لوح نازل شد
بآسمان دنیا یعنی جبرئیل املا نمود او را بر ملائکه و آنها نوشتند آن را و در
بیت المعمور ضبط کردند او را و متدرجاً بر حسب مصلحت و حکمت بر پیغمبر اکرم نازل
شد چنانچه در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۰۷ است و قرآناً فرقناه لتقرأه
علی الناس علی مکث یعنی و پراکنده نمودیم قرآن را در نزول او بر تو از
برای آنکه بخوانی تو او را بر مردم در مدت طولانی تا مردم او را حفظ نمایند
و تعلیم کنند زیرا که اگر جملةً نازل میشد مردم توانا نبودند بر حفظ و تعلیم
او چنانچه مشاهد و محسوس است آنکه تعلیمات باید تدریجی باشد و تعلیمات
علوم متعدده یک زمان ممکن نیست بلکه زمان طولانی لازم دارد که بتدریج
تعلیم شوند مردم و اما نزول ببیت المعمور پس برای شرف بیت المعمور و شرف
ملائکه است در اشتراک تعلیمات قرآن و در سوره بعد اشاره است
بنوشتن ملائکه قرآن را در صحیفه‌ها و در تفسیر صافی فرموده است ممکن است
تأویل شود بیت المعمور بباطن قلب پیغمبر یعنی علوم قرآن در شب قدر نازل
شد بر باطن قلب پیغمبر و متدرجاً آن علوم بقالب الفاظ قرآنیه وحی میشد
بر آن حضرت بتوسط جبرئیل لکن این فرمایش فقط اصطلاحی است و معانی
مخالف جمیع ظواهر آیات و اخبار است دوم قدر بسکون دال مأخوذ است

از قدر بفتح دال بمعنی قضا و حکم و آن شب نامیده شده است بشب قضا زیرا که
در آن شب حکم الهی میشود با آنچه که بر انسان وارد میشود تا سال آینده از بسط
روزی و مرض و موت و غیر ذلک از مقدرات انسان که مقدرات هر انسانی
از ازل نوشته شده است در لوح محفوظ و در شب قدر مقدر آن سال ظاهر میشود
بر ملائکه مأمورین موکلین با انسان نظیر دستور سالیانه مأمورین که از قانون
استخراج میگردد پس شب قدر شب تقدیر نیست زیرا که تقدیر از ازل قبل از خلق
انسان از علم خدا گذشته است و در لوح محفوظ است بلکه شب قضاء و حکم
بتنفیذ قضاء مقدر است و اعلام است برسیدن وقت امر مقدر اما اینکه
شب قدر شب حکم بجریان تقدیر امور است پس در سوره دخان آیه اول است
والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق
کل امر حکیم یعنی قسم بکتاب بیان کننده امر معاش و معاد انسان را بدرستیکه نازل
کردیم ما آن کتاب را در شب مبارک یعنی برکت داده شده است اعمال در آن شب
که عبادت در او برابر هزار ماه عبادت است بدرستیکه بودیم ما ترساننده
نافرمانان را در آن شب پراکنده میشود هر امری که حکم کرده شده است باو از مقدرات
انسان و اما تقدیر از ازل در لوح پس ظاهر است پس در سوره حدید آیه ۲۲ است
ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها

یعنی نمیرسد شما را از مصیبتی در زمین از قبیل کمی زرع و میوه و کسادی بازار و ناامنی
و نه مصیبتی در نفسهای شما از قبیل مرض و مردن خودتان یا اولاد و بستگان مگر
اینکه ثبت شده آن امر در کتاب لوح محفوظ قبل از اینکه آن نفس را ایجاد نمائیم که تعبیر
از خلق هر انسانی مصائب او در لوح نوشته شده است بهر حال شب قدر یعنی شب قضاء
و حکم و آوردن ملائکه تقدیر هر انسانی را چنانچه در آیه بعد است و بعض قدر را
بمعنی شرف دانسته‌اند و شب شرف نامیده شده است زیرا که قرآن با شرف در او
نازل شده است یا مؤمنینکه در آن شب بندگی کنند با شرف است یا عبادت در
آن شب با شرف است امر سوم شب قدر در هر سالی یک شب از شبهای ماه رمضان
است بنص قرآن که در سوره بقره آیه ۱۸۱ و شهر رمضان الذی انزل
فیه القرآن یعنی ماه رمضان آنچنان ماهی است که قرآن در او نازل شده
است یعنی وجوب صوم رمضان بواسطه شکرانه نعمت نزول قرآن است
و تا نعمت قرآن در بین مردمان است صوم رمضان بواسطه شکرانه این
نعمت باقی و برقرار است و در تعیین آن شب بالخصوص در بین شبهای
رمضان اختلاف است اگرچه مشهور بین شیعیان شب بیست سوم است
و بین سنیان شب بیست هفتم است و اقوال دیگر یا مأخذ ادله کم است
و یا مخالف با قرآن است وما ادریک ما لیلة القدر و چه چیز دانا کرده

تو را که شب قدر چه چیز است در مقام تعظیم شب قدر است چنانچه معارف گفته
میشود تو چه میدانی چه میدانم فضیلت شب قدر را این بیان فرموده است
فضیلت او را از سه جهت اول لیلة القدر خیر من الف شهر
شب قدر بهتر است از هزار ماه یعنی عبادت و بندگی در آن شب بهتر است
از عبادت و بندگی در هزار ماهی که شب قدر در او نباشد فضیلت دوم
تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر فرود میآید
ملائکه و روح در شب قدر باذن پروردگارشان از جهت رسانیدن هر امر
از حیات و ممات و اجر و رزق و سایر معاش و مقدرات انسان تا سال
آینده و گذشت در سوره عم در تفسیر یقوم الروح که مراد بروح جبرئیل امین است
فضیلت سوم سلام هی حتی مطلع الفجر شب قدر سلامت است از عذاب
الهی نسبت بمؤمنین تا طلوع فجر که خداوند متعال از سر شب تا صبح میآمرزد
گناه گناهکاران را و در امان خواهند بود از عذاب الهی و از بسیاری نزول
امان در آن شب خود آن شب گویا امان خواهد بود و سلامتی از عذاب میشود
و چون این امنیت و سلامت مخصوص است بشب قدر لذا سلام که خبر است مقدم
شده است بر مبتدا که هی باشد برای افهام کردن حصر که تقدیم ما حقه التأخیر
یفید الحصر تنبیه آنکه امان الهی است از زمان و مکان و قرآن و پیغمبران
امان است نسبت بشکر کنندگان نعمت وجود آنان و اما نسبت بغیر شاکرین که حق نعمت و احترام
آنان را بجا نیاورند پس نقمت و عذاب هستند مثلاً زمان شب قدر امان است از عذاب الهی به
نسبت بمؤمنین و اما نسبت بکافرین پس عذاب است و همچنین مکان مکه و مدینه و سایر مشاهد

بسم الله الرحمن الرحیم لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین
حتی تأتیهم البینة تفسیر آنست که نبودند کافرین از اهل کتاب و مشرکین
بازایستندگان از کفر و شرک تا آنکه آمد ایشان را آشکار کنندهٔ توحید و معارف
الهی با دلیل و برهان یعنی این دو صنف با جمیعهم بر کفر و شرک بودند همیشه و دست بردار
نبودند تا آمد پیغمبر و بعد از آمدن آن حضرت پراکنده شدند پس بعضی از آن
دو صنف ایمان آوردند و بعضی بر کفر و شرک خود باقی ماندند و مقصود از آیه
شریفه بیان شرک اهل کتاب یعنی یهود و نصاری است چه ایشان مدعی بودند که ما موحد
و خداپرست هستیم و خدا را شریک نمی‌دانیم دروغ میگویند تمام آنها مشرک و کافر و مشرک هستند
و در ردیف یکدیگر هستند اگرچه بحسب ظاهر آنها بت پرست نیستند و تمام خود را اهل
کتاب آسمانی میدانند ولکن یهود عزیر را پسر خدا دانسته و نصاری عیسی را
پسر خدا دانسته و یا خدا او عیسی و یا روح القدس را سه ربّ و صانع عالم دانسته
پس صریح آیه شریفه شرک اهل کتاب است اگرچه خودشان مدعی توحید هستند
چنانچه در سوره توبه آیه ۳۰ است وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت
النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواههم یضاهئون قول الذین
کفروا من قبل یعنی یهود گفتند عزیر پسر خداست و نصاری گفتند مسیح پسر خدا
است و این سخن شبیه سخن کفار و مشرکین است که تمام مشرک هستند و در سوره
مائده آیه ۷۶ است لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم
۷۷ لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة دیگر دسته از نصاری کافر شدند

که گفتند اقانیم ثلثه غرض سوره بینه مدنیه است و خداوند خبر میدهد به شرک اهل
کتاب یعنی یهود و نصاری بهمه که آنها قبل از آمدن پیغمبر و بعد از آمدن آن حضرت پراکنده
شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی بر شرک باقی ماندند و ابداً اشکالی در آیه نیست
و بعض از مفسرین تصور تنافی کرده اند بخیال اینکه حتی تأتیهم البینه دلالت دارد
بر انتهای کفر آنها با آمدن پیغمبر اکرم یعنی ایمان آوردن اهل کتاب و آیه و ما تفرق
دلالت دارد بر بقاء جمعی از آنها بر کفر و باین خیال خام تصور تناقض کرده است ولی
در بیان معنی آیه معلوم گشت که آمدن پیغمبر اکرم غایت اجتماع آنها بهم است بر کفر نه غایت
اصل کفر آنها پس ابداً اشکالی نیست و محتاج بتکلفات جواب از اشکال نیست
تنبیه بعد از تصریح قرآن بشرک اهل کتاب جای شک و شبهه نخواهد بود دخول آنها
در عموم انما المشرکون در سوره توبه آیه ۲۸ انما المشرکون نجس بدرستیکه مشرکین نجس
هستند اشاره کافی است رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة رسول بدل است
از بینه بیاید ایشان را فرستاده شده از طرف خدا میخواند صحیفه‌های پاکیزه را یعنی
نوشته شده‌ها را و صحیفه را و مقصود آن نوشته‌های ملائکه است که در بیت المعمور محفوظ
بود و گرنه پیغمبر اکرم از ظهر القلب تلاوت میفرمود نه از روی کتابت پس مقصود آن
صحیفه‌های آسمانی است که ملائکه نوشته بودند در شب قدر با املاء جبرئیل که در سوره
قدر ذکر شد و مقصود از پاکیزگی او اینست که مس نکرده است آن صحیفه‌ها را
مگر ملائکه که پاک هستند از معصیت الهی چنانچه در سوره واقعه آیه ۷۶ است

انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون یعنی و بدرستیکه
او قرآنی است که بسیار نفع رساننده است و میباشد در نوشته که محفوظ است
در حالتیکه مس نمیکند او را مگر پاک شدگان از معصیت و مقصود ملائکه است
فیها کتب قیمة میباشد در آن صحیفه‌ها نوشته شده‌هائیکه قیام مینماید بامور معاش
و معاد مردم با کمال استقامت و میانه‌روی خارج از حد تفریط و افراط پس مراد
بکتب معارف الهیه و احکام دینیه است که در صحف آسمانی ملائکه نوشته بودند
در شب قدر تنبیه توریه جمله در الواحیکه نوشته شده بود توریه در راه حضرت
موسی نازل گردید و چون ضبط او مخصوص بود بجماعت مخصوصیکه میخواندند و نوشتند
کم و زیاد در او شد و اما قرآن پس او یکجا نازل شد بر ملائکه آسمان دنیا و آنها
نوشتند او را در صحیفه‌ها دثانیا متدرجا نازل شد بر پیغمبر تا مؤمنین او را حفظ
کنند و تمام مسلمانان حافظ قرآن باشند تا نویسندگان نتوانند کم و زیاد نمایند
که در بدو نزول قرآن تمام مسلمین قرآن را از حفظ میدانستند و قراء قرآن
که نویسندگان او مقابله میکردند نوشته‌ها را با آنچه را که حفظ کرده بودند قلباً تا آنکه
قرآن متواتر گشت بین مسلمانان و از زیادتی و نقصان محفوظ گشت پس از آن
اهتمامی بحفظ او نداشتند مسلمانان و اکتفا کردند بکتابت آن و از این
بیان اجمالی معلوم گشت نکته نزول وحی قرآن متدرجا بر پیغمبر اکرم که بایستی وسیله
از تحریف مأمون گردد اشاره کافی است وما تفرق الذین اوتوا الکتاب

الا من بعد ما جائتهم البینة و پراکنده نشدند کسانیکه داده شده اند کتاب
آسمانی را مگر بعد از آمدن پیغمبر اکرم آنها را با دلیل واضح و برهان قاطع یعنی قبل
از آمدن آن حضرت تمام متفق بودند بر ایمان بآن حضرت در موقع بعثت بواسطه
بشارت بآمدن آن حضرت در توریه و انجیل و کتب آنها که داشتند و بعد از آمدن
پراکنده و متفرق شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر پس آیه اولی
دلالت داشت بر اجتماع و اتفاق آنها بر شرک و کفر قبل از بعثت و این
آیه دلالت دارد بر اجتماع و اتفاق آنها بر ایمان بآن حضرت در موقع بعثت
و بعد از بعثت متفرق شدند و جمعی کافر شدند وما امروا الا لیعبدوا الله
مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة و حال
آنکه امر کرده نشدند اهل کتاب در توریة و انجیل مگر اینکه بندگی کنند خدا را در حالتیکه
خالص کننده باشند اطاعت و بندگی را از برای خدا در حالتیکه اعراض کننده باشند
از عقاید باطله فاسده غیر اسلام و بپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و دین درست
همین است یعنی آنچه در قرآن است مطابق است با توریة و انجیل واقعی که کتاب
آسمانی است و سبب کفر و تفرق اهل کتاب فقط بغی و حسد بوده است نه اینکه اختلاف
دین سبب کفر شده باشد و گرنه اساس دیانت حقه در جمیع ادیان همین است
که در آیه مذکور است و اما آن شرک و کفر اهل کتاب تبرید عقاید مسیحیت شد

خود یهود و نصاری بیهوده است إن الذين كفروا من أهل الكتاب والمشركين
في نار جهنم خالدين فيها أولئك هم شر البرية برية در اصل بريئة بهمزه است
همزه قلب شد بیاء و در یا ادغام شد بريّة شد و فعیله است از برء بمعنی
خلق یعنی بدرستیکه کسانیکه کافر شدند از اهل کتاب و مشرکین میباشند در آ
تش جهنم مخلد در آتش آنها بدترین خلق خدا هستند إن الذين آمنوا وعملوا
الصالحات أولئك هم خير البرية بدرستیکه کسانیکه ایمان آوردند و بجا آوردند
عملهای شایسته را ایشانند بهترین خلق خدا جزاؤهم عند ربهم جنات عدن
تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها أبدا رضي الله عنهم ورضوا عنه
ذلك لمن خشي ربه جزای ایشان نزد پروردگارشان باغهای
عدن یعنی دار اقامة و سکونت در حالیکه جاری است از زیر آن قصرها و درختان
نهرها در حالیکه مخلد هستند مؤمنین عاملین در آن باغها همیشه و در حالیکه
خوشنود است خدا از آنان و خوشنود هستند آنان از خدا و این جزا و پاداش
از برای کسی است که بترسد پروردگار خود را و در امن از عذاب الهی
نباشد هر چند که عجب کند باعمال خود خود را مأمون ندانند از عذاب الهی پس حالت عجب و امن
از عذاب از گناهان کبیره است و آفتی است که میسوزاند جمیع اعمال را پس مؤمن
کسی است که همیشه بین خوف و رجا باشد نه از رحمت خدا مأیوس باشد و نه از عذاب خدا ایمن

إذا زلزلت الأرض زلزالها إذا متعلق است به تحدث محذوف که دلالت دارد
بر او تحدث مذکور بعد اضافه زلزال از برای عهد است یعنی آن زلزلهٔ که خدا
برای زمین مقرر فرموده است و وعده فرموده است بوقوع او در کتب آسمانی
معنی آنکه زمین حکایت میکند اخبار خود را در وقتیکه زلزله شود زمین زلزلهٔ خدا را
که خدا برای او مقدر فرموده است و در کتب آسمانی خبر داده است و بطوری زمین
حرکت میکند که شکسته میشود آنچه در روی است از جبال و درخت و خورد میگردد و نابود
میشود بلکه پستی و بلندیها از روی زمین برود و زمین هموار میگردد چنانچه گذشت
در سوره والنازعات يوم ترجف الراجفة و در سوره فجر إذا دكت الأرض دكا دكا
وأخرجت الأرض أثقالها أثقال جمع ثقل بفتح چیز سنگین را گویند یعنی بیرون
اندازد زمین مردهائیکه دفن کرده شده اند در زمین و تعبیر شده است از مردگان باثقال
زیرا که انسان سنگینی زمین است یا باطن زمین که بعد از مردن قبر انسان است
و یا روی زمین در حال زندگانی و از اینجا است که جن و انس را ثقلین میخوانند
چنانچه در فارسی گفته میشود فلان کس سنگین است یا سبک است بهر حال یعنی آنکه بیرون
اندازد زمین است مردگان را چنانچه گذشت در سوره انشقاق وألقت
ما فيها وتخلت وقال الإنسان ما لها و میگوید انسان در مقام تعجب چه میباشد
از برای زمین که آرام ندارد و متزلزل است و بعضی فرموده اند که مقصود انسان

زیرا زمین باین وصف سنگین میگردد و گفته شده است که جن و انس را ثقلین میخوانند زیرا که فضیلت دارند بر سایر حیوانات بسبب عقل و تمیز و جاح عقل و قدر و منزلت را ثقل میخوانند

کافر است که معتقد نیست بمعاد و اما معتقد بمعاد پس میداند که این زلزله
و امور واقعه همان معادیست که پیغمبران خبر داده اند و میگویند هذا ما وعد
الرحمن وصدق المرسلون يومئذ تحدث أخبارها بأن ربك أوحى لها
در آن زمان حکایت میکند زمین خبرهای خود را بسبب وحی کردن پروردگار تو مر آن زمین
را یعنی امر کردن خدا بزمین حکایت کند آنچه را که انسان کرده است بر او از اعمال
نیکی و بد که در زمین ایجاد میشود بقدرت کامله باری تعالی قوهٔ عقد و نطق و تمیز
پیدا میشود باو بگوید آنچه را که بر روی او کرده اند پس شهادت میدهد زمین که فلان
بنده در فلان روز در روی من نماز خوانده است یا زنا کرده است و از اینجا است
که فرموده اند در امکنه متعدده باید نماز خواند مثلاً در مسجد در مکانهای متعدد
نماز بخوانند نه اینکه یک جا معینی را مخصوص کنند و قرار دهند يومئذ يصدر الناس
أشتاتا ليروا أعمالهم در آن هنگام باز میگردند مردمان در حالیکه
پراکنده هستند بعضی بسمت بهشت و بعضی بسمت جهنم تا اینکه نشان داده شوند مردمان
اعمال خود را و این پراکندگی بعد از تمام شدن حساب است در صحرای محشر که تماماً
در آنجا مجتمع میگردند پس پراکنده میشوند مردمان چنانچه در سوره روم آیه
۱۴ است ويوم تقوم الساعة يومئذ يتفرقون یعنی و روزیکه بپا میشود

ساعت قیامت در آن هنگام پراکنده میشوند مردمان و نیز در آیه ۴۲ است
يومئذ يصدعون یعنی در آن هنگام پراکنده میشوند مردمان و جدا میشوند
از یکدیگر و اما اراءه اعمال پس مقصود آثار او است از ثواب و عقاب و یا عین
اعمال است بنابر تجسم اعمال و اعتقادات چنانچه بعضی فرموده اند فمن يعمل
مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره ذره ریزهائی است
که در شعاع آفتاب دیده میشود در موقعیکه بتابد از روزنه یعنی آنکه پس هر کس
بجا آورد بمقدار سنگینی ذره نیکوئی را می بیند او را یا اثرات و ثواب او را
و هر کس بجا آورد بمقدار سنگینی ذره بدی را می بیند او را یعنی اثرات او را
از عقاب و عموم آیه اولی مخصوص است بمؤمنین بآیات داله بر حبط اعمال کفار
که اعتقاد کفر نظیر آتشی است که میسوزاند اعمال خیریه آنان را چنانچه آیه
ثانیه مخصوص است بکفار و منافقین بآیات داله بر تکفیر سیئات مؤمنین
بسبب توبه ایشان که توبه نظیر آبی است که بشوراند گناهان ایشان را اما آیات
داله بر حبط اعمال کفار و منافقین در سور قرآنیه بسیار است و قسمتی او ذکر میگردد
تیمناً اول سوره مائده آیه ۷ ومن يكفر بالإيمان فقد حبط عمله وهو في الآخرة
من الخاسرين در لغت است حبط عمله بطل و دم القتيل هدر و ماء البئر ذهب
پس حبط یعنی بیهوده شدن و از بین رفتن است یعنی و هر کس مؤمن نباشد پس بیهوده میگردد

عمل خیر او در آخرت از زیان کاران است زیرا که سرمایه او از بین رفته است
دوم سوره انعام آیه ۸۸ ولو اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون یعنی
و اگر شرک آورده بودند هر آینه بی‌بهره و زایل میگردید از مشرکین آنچه را که بجا میآوردند
از نیکوئی و ذکر کلمه عن برای اشاره است باینکه سبب حبط اعمال را خود ایجاد کرده‌اند
بسبب شرکی که آنها کرده‌اند سوم سوره بقره آیه ۲۱۴ ومن یرتدد منکم عن
دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة واولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی و کسیکه باز میگردد از شما مسلمانان از دین
خود یعنی از دین اسلام برگردد و مرتد شود پس بمیرد و حال آنکه او کافر باشد یعنی
توبه نکند و بحال کفر بمیرد پس اینها بی‌بهره شده است اعمال آنها که بجا آورده بودند
در حال اسلام در دنیا و آخرت اما در دنیا پس از حقوق جامعه مسلمانان محروم
هستند یعنی جان و مال آنها محترم نیست و بدن اینها پاک نیست و کشتار آنها
حلال نیست و ارث و زن با آنها داده نمیشود و اما در آخرت پس از رحمت
الهی محروم هستند و آنها اصحاب آتش هستند در حالیکه در او مخلد هستند
چهارم سوره اعراف آیه ۱۴۵ والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة حبطت
اعمالهم یعنی و کسانیکه تکذیب کنند آیات قرآنیه و ملاقات کردن آخرت را یعنی معاد
روز قیامت را بی‌بهره شده است اعمال آنها در دار دنیا پنجم سوره کهف آیه ۱۰۵
اولئک الذین کفروا بآیات ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا

یعنی کسانیکه معتقد نیستند بمعاد روز قیامت و آیات قرآن را تکذیب میکنند پس بی‌بهره
میشود عمل آنها پس بپا نمیداریم برای ایشان در روز قیامت سنجیدن عمل را زیرا عمل
نیک ندارند اصلاً که تمام بیهوده و باطل شده است بسبب اعتقاد کفر یکه داشتند پس
بصریح این آیات عمل نیک کافر بیهوده است و تخصیص میدهد آیه اولی را بمؤمنین
و اما آیات داله بر تکفیر گناهان مؤمنین پس او نیز بسیار است و قسمتی از آنها
برای بشاره مؤمنین ذکر میشود اول سوره نساء آیه ۳۵ ان تجتنبوا کبائر
ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما و تکفیر بمعنی پوشانیدن
است یعنی اگر دوری بجوئید بزرگان آنچه را که باز داشته شده‌اید از او یعنی گناهان
کبیره را بجا نیاورید می‌پوشانیم گناهان شما را یعنی گناهان صغیره را و داخل میکنیم
شما را در جایگاه کریم پر نفع سودبخش اما گناهان کبیره پس آن گناهانی است
که یکی از امور پنجگانه در او باشد اول آنکه در قرآن مجید وعده عذاب و آتش جهنم داده
شده باشد بمرتکب و بجا آورنده او از قبیل ترک یکی از هشت واجبات ضروری دین
اسلام نماز ۱ و زکوة ۲ و خمس ۳ و روزه ۴ و حج ۵ و جهاد ۶ و امر بمعروف ۷
و نهی از منکر ۸ و از قبیل خوردن ربا ـ و مال یتیم ـ و قتل نفس ـ و کم دادن یعنی
کم فروشی و عاق والدین و تقصیر در یاد گرفتن احکام دین و ایمن از عذاب الهی و یأس
از رحمت الهی که هر یک از این گناهان خداوند متعال وعده عذاب و آتش جهنم
و شهادت ناحق و حکم بناحق و فرار از جهاد ...

دوم آنکه در قرآن مجید حکم فرموده باشد بحد بر او از قبیل دزدی که حد او بریدن
دست است و از قبیل زنا که حد او در قرآن صد تازیانه است و از قبیل
نسبت زنا بدیگران که حد او هشتاد تازیانه است سوم آنکه در سنت یعنی اخبار
معتبره صحیحه وعده عذاب بر او شده باشد یا حد برای او باشد از قبیل خوردن شراب
که حد او هشتاد تازیانه است چهارم در اخبار فرموده باشد این گناه بعض
از گناهان کبیره است از قبیل اصرار بر گناه صغیره که فرموده‌اند اصرار بر گناه
و معصیت معینه گناه کبیره است اگرچه خود آن گناه صغیره باشد پنجم در اخبار
فرموده باشد شهادت مرتکب این معصیت قبول نیست از فحاش نسبت بمردمان
و سائر ملق که او را کسب خود قرار داده باشد و شماره گناهان کبیره سابق
است باختصار و آنچه ذکر شد بر سبیل مثال بود و اما گناه صغیره پس آن معصیتی
است که یکی از عناوین پنجگانه در او نباشد از قبیل غناء لهو و لعب و محرمات
در حال جنابت و محرمات در حال حیض و نظر کردن باجنبی یا سر کردن او و تراشیدن ریش و امثال اینها که در کتب مبسوطه مذکور است دوم سوره
انعام آیه ۵۴ کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءاً بجهالة
ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم یعنی واجب فرمود پروردگار شما بر خود
رحمت و مهربانی را نسبت بشما مؤمنین و رحمت خداوندی است که هر کس از شما مؤمنین
بجا آورد بدی و معصیتی را از روی نادانی پس توبه کند و بازگشت کند بعد از عمل

و از کردار خود پشیمان گردد و اصلاح کند یعنی گذشته را تلافی کند و در آینده
عمل شایسته بجا آورد پس بدرستیکه پروردگار آمرزنده گناهان و مهربان است
نسبت ببندگان و آیات قرآنیه که دلالت دارد بر قبول توبه بندگان بسیار
است و معنی توبه پشیمانی بر کردار گذشته است و معنی اصلاح تلافی زمان گذشته
است یعنی از عهده آنچه دین است بر او از حقوق الله و حقوق الناس برآید
سوم سوره مائده آیه ۱۵ وقال الله انی معکم لئن اقمتم الصلوة وآتیتم
الزکوة واقرضتم الله قرضا حسنا لاکفرن عنکم سیئاتکم یعنی خدا فرمود
بدرستیکه من یار شما و معین شما هستم و با شما هستم اگر بپا دارید نماز را و بدهید
زکوة را و قرض الحسنه بدهید برای خدا هر آینه البته میپوشانم از شما گناهان
شما را و سبب او اینست که حقیقت نماز یاد خدا است و البته انسان وقتیکه
بیاد خدا افتد از گناهان خود پشیمان میشود و توبه میکند و شخص نمازخوان گناهان
کبیره را بجا نمی‌آورد و اگر بواسطه نادانی بجا آورد البته توبه میکند چهارم سوره
هود آیه ۱۱۶ واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات
یذهبن السیئات یعنی و بپا دار نماز را در دو طرف روز صبح و ظهر و عصر و در
پاره از شب مغرب و عشاء بعلت اینکه نیکوئیها یعنی نمازهای پنجگانه میبرند
بدیها را که در اخبار است مثل نماز مثل نهری است که در منزل انسان جاری
باشد و همه روزه پنج دفعه برود در آن آب و خود را شست و شو نماید و البته چنین
شخص پاک و پاکیزه میگردد از جمیع کثافات ظاهریه خود هم چنین مواظب بر نمازهای پنجگانه
پاک و پاکیزه از جمیع گناهان خواهد شد پنجم سوره تغابن آیه ۹ ومن یؤمن بالله ویعمل صالحاً یکفر عنه سیئاته

یعنی هر کس ایمان آورد بخدا و بجا آورد کردار شایسته را یعنی واجب ضروری
دین اسلام را بپوشد خدا از او بدیهای او را ششم سوره طلاق آیه ۵
ومن یتق الله یکفر عنه سیئاته ویعظم له اجرا یعنی و کسیکه بپرهیزد
خدا را یعنی نگهداری کند خود را از عذاب خدا بپوشاند خدا از او بدیهای
او را و بزرگ بنماید از برای او مزد و پاداش عمل او را و گذشت معنی
تقوی در سوره عم در تفسیر ان للمتقین مفازا   بسم الله الرحمن الرحیم

سورة والعادیات

والعادیات ضبحا فالموریات قدحا فالمغیرات صبحا فاثرن به نقعا
فوسطن به جمعا عادیات اسم فاعل از عدو است یعنی دویدن ضبح صدای
اسب است در وقت دویدن و مفعول مطلق است از برای یضبح مقدر
موریات اسم فاعل از باب افعال است از وری بمعنی بیرون آمدن
آتش و قدح خوردن دو جسم سخت است بیکدیگر که بواسطه او آتش بیرون
آید و او نیز مفعول مطلق است از برای یقدح مقدر و غارة حمله
ناگهانی است بر دشمن و صبحا مفعول فیه است اثرن یعنی حرکت دادن
نقعا بمعنی غبار است و مفعول به یعنی آیات قسم باسبان دوندگان
در حالیکه صدا میکردند از سختی رنج دویدن پس بیرون آورنده
بودند آتش را بسبب خوردن سم اسبان بر زمین سنگلاخ پس حمله

آورنده بودند بر دشمن در وقت صبح پس حرکت دادند بوقت صبح غبار را بسبب تکاپوی
اسبان پس در میان گرفتند اسبان جمع دشمن را و شأن نزول سوره اینکه در وادی
یابس که جزیره است در بحر روم بنی کنانه جمع آوری کردند بر جنگ با پیغمبر اکرم و جبرئیل
خبر داد بآن حضرت پس آن حضرت حضرت امیر را فرستاد برای دفع آنها و دستور
داد که بیراهه بروید تا دشمن مطلع نگردد پس رفتن تمامها و شبها حرکت کنید با کمال سرعت
و شتاب و روزها استراحت کنید پس حضرت امیر باین دستور تشریف برد
تا نزدیک آنها و بعد از خواندن نماز صبح غفلة حمله برد بر دشمن و جمعی از آنها
کشته شدند و جمعی اسیر و غنائم بسیاری آوردند پس این آیات که خبر فیروزی
و فتح حضرت امیر است نازل شد و حضرت رسول با جمعی از مؤمنین تشریف
بردند باستقبال حضرت امیر و این جنگ را ذات السلاسل مینامند و در
تفسیر صافی تفصیل این جنگ مذکور است ان الانسان لربه لکنود وانه علی
ذالک لشهید وانه لحب الخیر لشدید کنود بفتح کاف صیغه مبالغه است از کنود
بضم کاف کفران نعمت است ضمیر انه اول ممکن است راجع باشد بانسان چنانچه
در دوم است و ممکن است راجع باشد برب یعنی آیات بدرستیکه انسان هر آینه بسیار
کفران کننده است نعمتهای پروردگار خود را و بدرستیکه انسان هر آینه بر کفران خود
شهادت دهنده است در روز قیامت یعنی اقرار مینماید بکفر خود چنانچه گذشت در سوره

والتین در کیفیت حکم الهی در سعادت و یا بر اداء ایمان است که بدرستیکه خدا بر کفران
انسان هر آینه شاهد و ناظر و دانا است و بدرستیکه انسان هر آینه سخت است و خیر
است بجهت دوست داشتن او مال دنیا را و مال دنیا را نیکوئی میدانند و او را فخر
خود میدانند و بواسطه دوست داشتن او بخل میکند از دادن حقوق واجبه افلا یعلم
اذا بعثر ما فی القبور وحصل ما فی الصدور ان ربهم بهم یومئذ لخبیر گذشت
در سوره انفطار معنی بعثر و در لغت است الحاصد من کل شیء ما بقی وثبت
وذهب ما سواه والتحصیل تمیز ما یحصل وتحصل تجمع و جمله ان ربهم بجای
دو مفعول یعلم است یعنی آیات آیا نمیدانند انسان بدرستیکه پروردگار آنها
هر آینه بینا است و مجازات میکند در وقتیکه زیر و رو بشود آنچه که میباشد در
قبرها و مردگان بیرون افتند از قبرها و جمع آوری شود نیک و بد انسان
و تمیز داده شود بین آنها و تعبیر شده است از نیک و بد انسان با آنچه در سینه‌ها است
برای اینکه اساس عمل قلب انسان است که سلطان است در بدن و تمام اعضاء
و جوارح زمان بردار آن قلب انسان هستند پس اگر انسان مؤمن باشد قلباً ناچار
اعمال خیریه شایسته از او صادر میگردد و اگر کافر باشد قلباً پس اعمال ناشایسته صادر
میگردد بعلت بمقتضای طبیعت حیوانیه بدیها از او صادر میگردد و تعبیر شده است از مجازات
کردن خدا انسان را بانیکه خدا با انسان بینا است برای اینکه مجازات یعنی

بسم الله الرحمن الرحیم القارعة ما القارعة وما ادریک ما القارعة
القارعة مبتدا اول است و ما استفهامیه مبتدا دوم است و القارعة خبر
مبتدا دوم و جمله خبر مبتدا اول و حق کلام آوردن ضمیر است و گفته شود ما هی
و لی ظاهر آورده شده بجای ضمیر برای تفخیم و قارعه یعنی کوبنده از قرع بمعنی کو
بیدن است و چون لازم دارد صدای سخت را بمعنی صدای سخت هم آمده است
و قارعه اسم است از برای قیامت چنانچه در سوره الحاقه است کذبت ثمود
وعاد بالقارعة یعنی تکذیب نمود قوم عاد و ثمود روز قیامت را و آن روز قارعه
نامیده شده است زیرا که در آن روز کوهها و آنچه روی زمین است از بناها و درختان
کوبیده میشوند بیکدیگر چنانچه در سورهای گذشته بیان شده و در آن روز صدای
صور اسرافیل کوبیده میشود بر قلب مردم و تمام میمیرند و ثانیاً کوبیده میشود بر قلب
آنها پس زنده میشوند و نیز فزع و خوف اهوال و مصائب روز قیامت زده
میشود بر قلب انسان پس حیران و سرگردان میگردد لذا اسم ماند آن کوبنده مبهم
که تمام پیغمبران خبر داده از او و چه چیز است آن کوبنده و چه چیز دانا کرد تورا
که چه چیز است کوبنده یعنی از تنها شده وحی الهی توچه میدانی کوبنده روز
قیامت را یوم یکون الناس کالفراش المبثوث در لغت است الفراشة
التی تهافت فی السراج جمع فراش پروانه است که گردش میکنند دور چراغ

و میافتند در او و میسوزد و او را پروانه مینامند و گفته اند که او کور است
و گمان میکند از تاریکی است و طلب میکند روشنائی را و در جستجوی او میافتند در
آتش چراغ و میسوزد و یوم منصوب است به یقرع محذوف که والقارعة دلالت دارد بر او
قارعه یعنی آیه میکوبد بر قلب انسان در روزیکه میباشند مردم مثل پروانگان
دور چراغ پراکنده شده و وجه تشبیه اینکه هم چنانکه آن پرنده کور است و در
طلب نور است و بدون التفات و شعور گردش میکند هم چنین انسانها فردا
در صحرای محشر کور است و در طلب نور است و بدون التفات و شعور گردش
میکنند ناگهان فرو میرود در جهنم و میسوزد ولی انسان از پروانه بدتر است
زیرا که پروانه قصور ذاتی دارد بواسطه کوری و انسان بینا بود و بسبب کوری را
خود فراهم کرده علاوه پروانه میسوزد و از بین میرود و انسان در جهنم دائماً
در سوختن است لا یموت فیها و لا یحیی و تکون الجبال کالعهن المنفوش
و میباشد کوهها مثل پشم زده شده در پراکندگی در رنگ مختلف سیاه و سفید
و قرمز تفسیر گذشت در سوره والنازعات یوم ترجف الراجفة و در
سوره فجر اذا دکت الارض دکا دکا بیان حال جبال در وقت قیامت
که اول نسف و از زمین کنده میشود و حشر میشود چنانچه در سوره طه والحاقه
است و بعد در هوا سیر و حرکت میکنند چنانچه در سوره عم و تکویر است

و بعد مثل سنگ خورد میشود چنانچه در الحاقه و فجر است و بعد کثیب و رمل میگردد چنانچه
در مزمل است و بعد مثل عهن منفوش و پشم زده شده میشود چنانچه در این
سوره است و بعد هباء منبث و غبار پراکنده میگردد چنانچه در سوره واقعه است
فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة موازین جمع موزون مثل مفاعیل
جمع مفعول است و موازین اگرچه جمع میزان هم آمده است مثل مصابیح جمع مصباح
ولی در این آیه مقصود نیست چنانچه واضح میگردد انشاءالله و موزون چیزی است که
سنجیده میشود یعنی چون دارای قدر و منزلت است و قیمت دارد پس سنجیده میشود
برای تعیین قیمت او و اما اگر قدر و قیمت ندارد پس ابداً سنجیده نمیشود و در روز
قیامت اعمال انسان سنجیده میشود و بدیهی است که عملیکه دارای قدر و قیمت است
در نزد خداوند متعال سنجیده خواهد شد یعنی واجبات ضروری دین اسلام نماز
و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و مستحبات از
قبیل صلهٔ رحم و احسان بر دوستان و نوافل یومیه و نماز جماعت و غیر ذلک
از کارهای نیکو و اما محرمات پس قدر و منزلتی ندارند نزد خدا پس ابداً سنجیده
نمیشوند و موزون نیستند پس مقصود از سنگینی عمل سنجیدن بسیاری واجبات
و مستحبات است چنانچه مقصود از سبکی او کمی واجبات و مستحبات است
و راضیه وزن فاعله است که بمعنی نسبت آمده است ای ذات رضا یعنی

صاحب خوشنودی پس بمعنی مرضیه است معنی آیه پس اما کسیکه سنگین باشد
نیکوئی های او که سنجیده است پس آن کس در زندگانی است پسندیده است
توضیح آن چیزیکه باو سنجیده میشود او را میزان مینامند مثلاً مقدار اجسام
قیمت دار از قبیل حبوبات و میوه جات سنجیده میشود بترازو و قپان و امثال
آن و سخن گفتن انسان و صحت آن سنجیده میشود بعلم نحو و صرف و صحت دلیل
و تمامیت آن سنجیده میشود بعلم منطق و صحت خبر و اعتبار او سنجیده میشود
بعلوم ثلثه رجال و درایه و اصول و خوبی کردار انسان سنجیده میشود بعقل
بمیز خوب و بد غرض میزان هر چیزی بحسب همان چیز خواهد بود و میزان
سنجیدن عمل نیکو انسان در روز قیامت همانا علم انبیاء و معصومین
و علم الهی است یعنی هر عملی مطابق باشد با علم انبیاء یعنی بدستور آنان
آورده شود پس آن عمل صحیح است و هر عملی که مطابق دستور الهی نشد پس او بیهوده
است و از اینجا است که ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین فرمودند میزان
اعمال در روز قیامت ما هستیم پس در هر زمانی کردار خوب آن عملی است
که پیغمبر آن زمان فرموده باشند و در این است کار خوب آن است
که در قرآن فرموده باشند و ائمه معصومین تفصیل او را بیان فرموده باشند
و از اینجا است که فرموده اند در عبادات و معاملات رجوع بعالم لازم است

و بدون آن عبادت باطل است زیرا که مثل عبادت شخص جاهل مثل آن عابد جاهل است
که بر یک چشم خود قیر زده بود بتصور اینکه اسراف حرام است و باید قناعت کرد بیک چشم
و مدتی باین کیفیت بود پس شخص عالمی گذارش بر او افتاد و پرسید چرا چنین کردی
وجهت را گفت پس عالم گفت این کار تو سبب بطلان عبادت تو است در این مدت
زیرا که سبب بطلان وضو و غسل تو است پس نماز و روزه تو در این مدت باطل بوده است
و سعی و کوشش های تو بیهوده بوده است و از این اشخاصیکه بدون رجوع بعالم
یعنی ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین یا نمایندگان ایشان عملهائی میکنند
و بخیال فاسد خود تصور میکنند خوب است خداوند متعال خبر داده است
در سوره کهف آیه ۱۰۳ قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم
فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی بگو آیا خبر دهم شما را بزیان کارترین
مردمان از حیث کردار آنان کسانی هستند که گم شده است کوشش آنها و گمان
میکنند خود را نیکوکار یعنی زحمت میکشند و عمل بجا میآورند ولی چون از طریق
و راه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین نبوده است بلکه خود سرانه بعقل ناقص
خود عمل کرده است پس عمل او بیهوده و گم شده است پس عمل انسان باید مطابق باشد
با قرآن و فرمایش عترهٔ طاهره و معنی ولایت همانا التزام بعمل کردن بدستور
ایشان است و او شرط صحت عمل است مثلاً نماز بدون ولایت مثل نماز

بدون طهارت است چنانچه ولایت بدون نماز شرط طهارت بدون نماز است
وهریک از این دو سبب سبکی عمل است یعنی ولایت بدون عمل سبب سبکی ولایت
است وعمل بدون ولایت سبب سبکی عمل است وعمل سنگین همانا آوردن تمام
واجبات ضروری اسلام است با ولایت ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین
وگذشت درسوره نباء در زیر ان للمتقین مفازا در تنبیه که جدائی در
احکام دین موجب کفر وخلود در جهنم است **تبصره** بعضی از مفسرین سنیان
تصور کرده اند که آن میزانیکه سنجیده میشود بآن اعمال در روز قیامت
عبارت از دو کفه ترازو است که یکی در یمین عرش ودیگر در یسار عرش نهاده
میشود وحسنات در کفه راست وگناهان در کفه چپ نهاده میشوند پس
سنجیده خواهند شد پس اشکال متوجه میگردد که اعمال جسمیت ندارند که در
ترازو نهاده شوند وبرای دفع اشکال بعضی میگویند اعمال بقدرت کامله تجسم
پیدا میکنند عمل خوب بصورت نیکو تجسم پیدا میکنند ودر ترازو نهاده میشود وعمل
بد بصورت بد تجسم پیدا میکنند وبعضی میگویند نامهای اعمال تجسم دارند ونامهٔ
اعمال خوب انسان در یک کفه ونامه اعمال بد در کفه دیگر نهاده میشود ولی
با تامل ودقت در آنچه در توضیح بیان گشت معلوم شد اصل تصور خیال خام
است وتکلفات جواب اشکال هم اساسی ندارد بلکه میزانیکه با او سنجیده میشود

نیکوئی وبدی اعمال انسان همانا عقل وعلم است ودر روز قیامت علم انبیاء
ومعصومین است وبالاخره علم الهی است بمقصد انسان یعنی اگر عمل خالی از ریاء
وعجب انسان باشد پس آن عمل سنگین است واگر در او ریا یا عجب باشد پس آن عمل
سبک است وریاء عمل انسان را باطل میکند وبخصوص ریا مهلک است در آتش
چنانچه خواهد آمد درسوره ماعون محصل مطلب عملیکه سنجیده میشود بعلم الهی وپیغمبران
ومعصومین در روز قیامت وسنگین است همانا عملی است که بدستور آنان باشد
وخالصاً لله باشد یعنی خالی باشد از ریاء وعجب پس صاحب چنین عمل رستگار است
چنانچه درسوره اعراف آیه ۷ است والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موا
زینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا
انفسهم بعضی از سنیان تصور کرده اند که مراد در آیه موازین جمع میزان است
ولی این خیال خامی است زیرا که میزان در روز قیامت یکی است یا علم الهی وپیغمبران
است ویا ترازوئی است که بقدرت کامله ایجاد شده است پس متعدد نیست ومناسب
جمع نیست علاوه نسبت واضافه میزان با انسان مناسب نیست بلکه میزان منسوب
ومضاف است بخداوند متعال وگفته میشود میزان الهی یا میزان روز معاد ومنسوب
ومضاف با انسان همانا عمل انسان است پس واضح شد که مراد بموازین جمع موزون
است یعنی عمل نیکوی انسان از واجبات ومستحبات چنانچه بیان شد یعنی آیه
شریفه وسنجیدن در آن هنگام حق است پس هر کس سنگین باشد اعمال او یعنی با قدر

ومنزلت باشد نزد خدا بواسطه عمل کردن بدستور الهی خالصاً لله خالی از ریاء
وعجب پس آنان رستگاران هستند وهر کس سبک باشد اعمال او یعنی قدر ومنزلتی
نزد خدا نداشته باشد که بدستور ائمه نباشد یا دارای عجب وریا باشد پس آنانی
زیان کارانند که کوشش آنها بیهوده شده است ودر سوره مؤمنون آیه ۱۰۴
است فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک
الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون که در این آیه تصریح میفرماید بخلود
آنها در جهنم چنانچه در این سوره هم فرموده است واما من خفت موازینه
فامه هاویه وما ادریک ماهیه نار حامیه ام از ام بمعنی قصد است
وچون مادر مورد توجه طفل ومقصود او است او را ام نامیده اند ونیز مسکن
انسان چون مورد توجه انسان ومقصود او است او را ام نامیده اند که در
لغت است الام الوالدة والمسکن وخادم القوم وهاویه از اسماء
جهنم است ونامیده شده است باو زیرا که هوة منفوقة سر از زیر زمین را گویند
وحامیه ای ذات حمی معنی آیه واما کسیکه سبک باشد نیکوئیهای او
یعنی واجبات را آورده است بدون دستور پیغمبر اکرم ووصی او یا آنکه ریاء
آورده است یا آنکه تضییع کرده است او را پس مسکن ومقصد چنین شخص
هاویه است یعنی جهنم است وچه چیز دانا کرده تو را چه چیز است هاویه
جهنم آتش بسیار گرمی است وخواهد آمد درسوره ماعون تفصیل ریاء وتضییع

تنبیه سخت ترین آیات قرآنیه که کمر شکن است همانا این آیه است وامثال او است
که درسوره اعراف ومؤمنون گذشت زیرا که صریح آنها این است که انسان که عمل
دارد ولی سبک است بسنجیدن علم الهی ودر نظر گرفتن تبعی که ابداً فائده ندارد
جز برای سوزانیدن وتوضیح او اینکه انسان اگر اصلاً عمل نیک نداشته باشد پس او
سنجیدنی ندارد وبدون حساب ومیزان در جهنم فرو میرود واگر نقصان در عمل او راه
ندارد اصلاً بسبب عصمتیکه دارند چنانچه در پیغمبران ومعصومین است پس در آنان هم سنجیدن
لغو است وبی حساب ومیزان سبقت گیرنده هستند بهشت جاویدان السابقون
السابقون اولئک هم المقربون واما کسانیکه معصوم نیستند وواجبات را
بجا آورده اند پس میزان وسنجیدن عمل نسبت بآنها است که اعمال آنها باید سنجیده شود
بعلم الهی که آیا دارای شرائط صحت وقبول هست یا نه صالح العطالح متاع خویش فرستند
تا چه قبول افتد وچه در نظر آید واز اینجا است که انسان باید همیشه بین خوف
ورجا باشد هم امید داشته باشد بقبول درگاه الهی وهم خوف داشته باشد
از عدم قبول آن وهمیشه در تضرع وزاری باشد در درگاه باری تعالی رب انی
ظلمت نفسی فان لم تغفر لی لاکونن من الخاسرین **تذکره** درسوره شوری
آیه ۱۶ الله الذی انزل الکتاب بالحق والمیزان یعنی خدا آن کس است که نازل
فرمود جنس کتاب آسمانی را بحق وعلم وحکمت انبیاء را که بسبب او سنجیده اعمال
انسان را ودر سوره حدید آیه ۲۵ است لقد ارسلنا رسلنا بالبینات

سورة القارعه میزان کتاب آسمانی است

وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط یعنی بتحقیق فرستادیم ما
پیغمبران خود را با معجزات و دلائل صدق آنان و نازل فرمودیم با ایشان کتاب
آسمانی را و آنچه را که باو بسنجند افعال و کردار انسان را و بدیهی است که آن
چیزیکه با پیغمبران است برای سنجیدن همانا علم و حکمت الهی است که با آنان فرستاده
شده است تا آنکه پیغمبران آن کتاب آسمانی و علم و حکمت را بمردم برسانند و مردم
الشاهد کی کنند بعدل و میانه روی در کردار و گفتار خودشان و بعضی از
سنیان بخیال خام خود که میزان را ترازو دانسته اند گفته اند چیز بشکل ترازو کار از
آسمان آورد برای حضرت نوح و در سوره انبیاء آیه ۴۸ است ونضع
الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئاً القسط صفت موازین است
و چون مصدر است و اسم معنی است صحیح است توصیف جمع باو مبالغة ویا آنکه مضاف
در تقدیر است ای ذات القسط و از توصیف بقسط معلوم میشود که مراد بموازین
جمع میزان است نه جمع موزون چنانچه در آیات گذشته مراد بود یعنی و می نهیم
در روز قیامت کتب آسمانی و علوم پیغمبران را برای سنجیدن اعمال مسلمانان بعدالت
در روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی چیزی را پس هر عملیکه مطابق شد با کتاب و علم پیغمبر
آن زمان پس صاحب قدر و منزلت و سنگینی است و هر عملیکه مطابق نشد با کتاب و علم پیغمبران
پس او سبک و بی قدر است و در اخبار بسیار وارد است که سنجیدن اعمال اختصاص دارد
با ائمه السلام چنانچه بیان شد محصل آنچه از آیات معلوم گشت این است که میزان سنجیدن

بسم الله الرحمن الرحیم سورة التکاثر

الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر مشغول کرده است شما را زیاد کردن مال دنیا
و جمع آوری آن تا وقتیکه زیارت کنید قبرهای خودتان را کنایه است از مردن یعنی
شما تا وقت مرگ تمام در فکر جمع مال دنیا هستید کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون
نه چنین است که انسان تمام همش دنیا باشد و ابداً بفکر زاد و توشه سفر آخرت
نباشد زود است بدانید نتیجه جمع آوری دنیا را در وقت مرگ و پس از آن نیست
در وقت مرگ و برزخ زود است بدانید نتایج کوششهای خود را در صحرای محشر وقت
زنده شدن و معاد روز قیامت کلا لو تعلمون علم الیقین کلا مکرر شده
است از برای تأکید یعنی نباید انسان تمام در فکر دنیا باشد زیرا اگر بدانید
بطور علم الیقین که مرگ باید شما را و در حال احتضار و جان دادن مطلع گردید
بر عذابهای گوناگون الهی بسبب خبر دادن ملائکه عذاب شما را و یقین پیدا
کنید بمعاد در آن هنگام لترون الجحیم هر آینه می بینید جهنم و جحیم را
بعلم الیقین ثم لترونها عین الیقین و پس از مردن و دیدن جهنم بعلم الیقین
در عالم برزخ هر آینه می بینید جهنم را بطور عین الیقین در صحرای محشر
وقت زنده شدن در معاد ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم پس هر آینه سئوال
کرده میشوید در آن هنگام زنده شدن در صحرای محشر از نعمت کتاب آسمانی
و پیغمبر اکرم و عترت طاهرین آن حضرت سلام علیهم اجمعین برای توضیح
آیات شریفه لازم است بیان اموری اول آنکه انسان نافرمان منکر
عذاب الهی در حال مرگ و جان دادن یقین میکند بعذاب الهی

سورة التکاثر یقین یعنی مرگ

چنانچه گذشت در سوره والنازعات و چون موت و مرگ سبب یقین کافر
میگردد نامیده شده است بیقین تسمیة باسم مسببه و لازمه اش یقین
کنایه است از مرگ و اما مؤمن پس اگرچه یقین دارد بسبب خبر دادن در قرآن
و بوحی الهی ولی بسبب موت یقین او زیاد میگردد بدیدن راحت و استراحت
و بشارتهای ملائکه رحمة و از اینجا است که در قرآن اطلاق شده
است یقین بر موت و مرگ چنانچه در آخر سوره حجر است واعبد ربک
حتی یأتیک الیقین یعنی پرستش کن پروردگار خود را تا برسد ترا الیقین
و مرگ یعنی مادام الحیاة باید پرستش کنی و بندگی نمائی و آنی غفلت نورزی
و در سوره مدثر آیه ۴۷ است وکنا نکذب بیوم الدین حتی اتینا
الیقین یعنی بودیم ما که در دنیا تکذیب میکردیم روز جزا و معاد را تا آمد ما را مرگ و سبب
یقین ما شد بجزا امر دوم یقین مراتبی دارد مرتبه اول او علم الیقین است
دوم عین الیقین سوم حق الیقین مثلاً ما یقین داریم ببودن مکه از دور خبر
دادن باو بعلم الیقین و اگر مسافرت کنیم برای مکه و برسیم بنزدیک او و ببینیم
آثار شهر و دیوارهای او را یقین زیاد میگردد بعین الیقین و پس از داخل شهر
یقین زیاد میگردد بمقاصد و کیفیات آن بحق الیقین همچنین پیغمبر
اکرم بسبب وحی الهی یقین دارد بمعاد و روز جزا و همچنین مؤمنین بقرآن یقین دارند

سورة التکاثر مراتب یقین

از روی خبر پیغمبر و خدا در قرآن و در وقت مرگ و دیدن آثار رحمت الهی یقین
آنها عین الیقین میگردد و بعد از دخول در بهشت جاویدان حق الیقین میشود
و اما کفار پس در وقت مرگ بسبب خبر دادن ملائکه و دیدن آتش جهنم از دور علم
الیقین برای ایشان حاصل میگردد پس از زنده شدن و احساس حرارت آتش
در صحرای محشر عین الیقین میگردد و پس از تمامی حساب و فرو رفتن در آتش
حق الیقین میشود که فرموده اند دیدن آثار آتش از دور علم الیقین است
بوجود آتش و احساس حرارت او عین الیقین است و سر فرو سوزانیدن
او حق الیقین است و چون در عالم برزخ کفار آتش را از دور می بینند
و بر آنها هر صبح و شام عرضه میشود پس علم الیقین فرموده است آن حالت
برزخی را و در صحرای محشر در موقع حساب احساس حرارت آتش را میکند
عین الیقین فرموده است او را اشاره کافی است امر سوم در سوره
لقمان آیه ۱۹ است واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة یعنی و تمام
فرمود خدا بر شما نعمتهای خود را در حالتیکه قسمتی از آن آشکار او محسوس است
و قسمتی از آن پنهان و غیر محسوس است بدان نعمت عبارت است از آنچه
که سودبخش است و انسان باو منتفع میگردد و او بر دو قسم است اول آن چیزیکه
سبب تربیت جسم و بدن انسان است از قبیل باران و روئیدن نباتات
و خلق حیوانات و آنچه انسان منتفع میگردد باو از خوردن و آشامیدن و آسایش

سورة التکاثر

نعمتهای الهی بر دو قسم است

بدنی از قبیل نعمت خواب و ازدواج و غیر ذالک از نعمتهای محسوسه بدنیکه انسان
منتفع میگردد باو در خوردن و آشامیدن و راحت بدن و معاشرت کردن
دوم آن چیز یکه سبب تربیت روح انسان است یعنی آموزگاران الهی و قرآن
که سود بخش باشد نسبت بانسان در تعلیمات شرایع و ادیان و نفع آنان
در دنیا محسوس نیست بلکه در آخرت آن سود و نفع محسوس میگردد پس قرآن
و پیغمبران سود بخش باشند در آخرت و انتفاع انسان بآنان در دنیا
محسوس نیست لذا نعمتهای باطنه باشند اگرچه بحسب ذات محسوس خلق باشند
پس معلوم گشت که آن نعمت باقیه که سبب حیات ابدی انسان است همانا
منحصر است در این زمان بنعمت قرآن و حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه و آن
نعمتیکه از او سئوال کرده میشود در روز قیامت همانا آن نعمت است که سئوال
میشود آیا قدر آن نعمت را دانستید و پیروی کردید او را یا نه چنانچه از سوره
اعراف آیه ۵ است فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین
یعنی پس هر آینه البته سئوال میکنیم از کسانیکه فرستاده شده است بسوی ایشان
رسولان که آیا پیروی کردید یا نه و هر آینه البته سئوال میکنیم فرستاده شدگان
یعنی پیغمبران را که آیا تعلیم و تبلیغ فرمودید یا خیر غرض نعمتیکه از آن نعمت
سئوال میشود همانا پیروی معصومین سلام الله علیهم اجمعین است و بعضی از سنیان

نعمتی که از آن پرسش میشود انسان

گفته اند که قیمت اولیه نعمت سئوال میشود یعنی خوردنی و آشامیدنی و در اخبار ائمه
اطهار میفرمایند که این سخن بیهوده است زیرا تمام مردم مخلوق و مملوک او باشند و رزق
و روزی آنها بر خدا است و قبیح است در نظر عقلاء که مردم را بطلبد بمهمانی و پس
از خوردن و آشامیدن میزبان از مهمان حساب بکشد که چه خوردی و چه گونه
میشود نسبت داد بخدا چیزی را که هیچ عاقلی نمیکند و در بسیاری از اخبار است
که از چهار نعمت سئوال میشود از نعمت جوانی در طاعت صرف شده است یا
معصیت از مالیه دنیوی از حلال جمع شده است یا از حرام حقوق واجبه
او داده شده است یا در حرام صرف کردن آن مال را و از نعمت علم و تعلیمات
الهی عمل شده است باو یا خیر و فی الحقیقه این اخبار تفصیل اجمال عمده
بودن آن است و تمام اخبار متفق باشند بر اینکه مقصود از نعیم قرآن
و امامان سلام الله علیهم اجمعین است

سورة العصر

بسم الله الرحمن الرحیم

والعصر ان الانسان لفی خسر در لغت است العصر الدهر والعشی الی
احمرار الشمس یعنی آیه قسم بروزگار و گردش او که عبرت است برای انسان
بلاحظه حال گذشتگان و انقلابات روزگار و یا قسم بآخر روز نظیر
قسم بضحی که اول روز بود که دلالت دارد هر یک از شب و روز بر قدرت
و حکمت باری تعالی چنانچه بیان شده است در سوره قبل قسم بعصر بدینکه

انسان همیشه در زیان و خسران است زیرا که دائماً در نقصان عمر است
که سرمایه تجارت او است پس هر روزیکه از عمر او بگذرد و عمل شایسته
از او صادر نگردد نقصان عمر و زیان سرمایه اوست و همچنین در زیان
و خسران است تا عمر او منقضی گردد و سرمایه تجارتش نابود شود
مگر کسیکه در همه روز مواظب عمل باشد و عبادت و اطاعت نماید و سود
برد از سرمایه خود پس او سود میبرد از عمر خود نه زیان الا الذین
آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر
مگر کسانیکه ایمان آورده اند بخدا و معاد و پیغمبر و بجا آورده اند اعمال شایسته را
یعنی واجبات را و وصیت نموده اند یکدیگر را بحق یعنی امر بمعروف کرده اند و وصیت
کرده اند یکدیگر را بصبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر بلیات پس آنان
سود برده اند نه زیان کاران

سوره همزه

بسم الله الرحمن الرحیم

ویل لکل همزة لمزة ویل کلمه عذاب و وادی است در جهنم
همزه نمام سخن چین لمزه عیب جو در زبان یعنی عذاب جهنم از برای نمام
عیب جو است الذی جمع مالا و عدده یعنی آنکسی چنان
کسی است که جمع نموده است مال دنیا را و تهیه کرده است او را
و چون شخص دارا عجب مینماید و مردم را کوچک میداند و حقیر میشمارد

سوره همزه

لذا جمع مال دنیا سبب میشود از برای عیب جوئی فقیران و باین واسطه
عیب جو را متصف فرموده است باین صفت و چون مال دنیا اگرچه بزرگ
است نزد صاحبش ولی کوچک و حقیر است نسبت بمال دیگری که بیشتر
است لذا او را نکره آورد که دلالت کند بر تحقیر او یحسب ان ماله اخلده
گمان میکند اینکه مال او و دارائی او سبب میشود از برای خلود او در دنیا
و ترک حق است برای فقراء کلا یعنی نه چنین است و این گمان و خیال
خالی است مال دنیا موجب خلود دنیا نیست لینبذن فی الحطمه
هر آینه انگنده میشود آن شخص در حطمه وما ادریک ما الحطمه یعنی چه
چیز دانا کرد تو پیغمبر را که چیست حطمه در مقام بزرگ شمردن حطمه است
نار الله الموقده یعنی حطمه آتش است که خدا برافروخته است او را
و بقدرت کامله ایجاد فرموده است که احدی نمیتوانند خاموش کنند او را
و آتش جهنم حطمه نامیده شده است زیرا که حطم بمعنی هلاک است و آتش
جهنم هلاک میکند شخصی را که در او وارد شود التی تطلع علی الافئده آن
چنان آتشی است که درد و الم میرسد بباطن انسان یعنی قلب و جگر
انسان که از تمام منافذ انسان آتش نفوذ کرده و جگر را میسوزاند

انها علیهم مؤصدة بدرستیکه آتش برایشان احاطه نموده است که تمام جوانب را
آتش فرا گرفته است راجع باین موضوع میتوان دید در سوره کهف آیه ۲۸ وقل الحق
من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا احاط
بهم سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه
بئس الشراب وساءت مرتفقا سرادق پرده و چادر خیمه را گویند تشبیه
شده است احاطه آتش بجوانب انسان باحاطه پرده خیمه بر انسانیکه در
خیمه است معنی آیه و بگو ای پیغمبر قرآن حق است از طرف خداوند متعال
پس انسان مختار است میخواهد ایمان آورد که عمل نماید بواجبات و ترک نماید
محرمات را و میخواهد کافر شود و ترک نماید واجبات را و عمل کند محرمات را
که مراد از کفر ضد ایمان است و لازم است در ایمان علاوه بر اعتقاد عمل
باحکام قرآن انا اعتدنا ما تهیه دیده ایم برای کسانیکه بخود ظلم میکنند
در ترک ایمان آتش را که فرو گرفته است بایشان سرادق آن آتش
وان یستغیثوا و اگر استغاثه کنند از شدت تشنگی اغاثه میشوند
با آب گرم مثل مس گداخته و آب شده که وقتیکه میخواهند بیاشامند اورا
بخار او پوست صورت آنها را بر میدارد بد آبی است آن آب و بد
جای گاهی است آن آتش فی عمد ممددة آن شخص در زنجیرهای

محکم کشیده شده بسته شده است که انسان را با زنجیرهای آتشین بسته و افکنده
میشود در جهنم راجع باین موضوع میتوان دید در سوره الحاقه آیه ۳۰ خذوه
فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه
انه کان لا یؤمن بالله العظیم ولا یحض علی طعام المسکین که خطاب
میکند خداوند متعال بملائکه غضب بگیرید اورا اسیر غل و زنجیر نمائید اورا
بر آتش بچشانید اورا عذاب جهنم را پس اورا در سلسله که طول او هفتاد گز است
برشته در آورید اورا زیرا که این شخص در دار دنیا ایمان بخدا نداشت یعنی
عمل باحکام قرآن نمیکرد و رغبت نداشت بر طعام مسکین یعنی زکوة نمیداد

سوره فیل

بسم الله الرحمن الرحیم الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل
آیا نمی بینی پروردگار تو چه کرد با اصحاب فیل استفهام انکاری بمعنی نفی
و نفی در نفی موجب اثبات است یعنی بنظر عبرت نظر کن و ببین که ما
برای استحکام اساس اسلام قبل از میلاد تو پیغمبر مشرکین را هلاک
نمودیم والبته ترا اعانت و یاری میکنیم در هلاک مشرکین و استیصال
آن و قضیه ابرهه که بتخانه ساخت برای معبد مردم و قصد خراب
کردن کعبه را کرد مشهور و در تواریخ مسطور است و سال وقوع آن
قضیه مبدء تاریخ شده در عرب - عام الفیل - و در همان سال

پیغمبر اکرم متولد شده و در آن قضیه مذکور است که لشکر ابرهه دویست
شتر از عبد المطلب بغارت بردند و رفت برای مطالبه شترها ابرهه گفت
که تو بزرگ قریش هستی و این خانه معبد تو و پدران تو بوده است
ابدا راجع بخانه وساطتی نکردی و شفاعتی ننمودی در جواب فرمود
انا رب الابل ان للبیت ربا یحمیه یعنی من تربیت کننده شترم و اما خانه
صاحبی دارد که حفظ او با خود او است الم یجعل کیدهم فی تضلیل
یعنی آیا قرار ندادیم مکر ایشان را در باطل کردن که در عوض خراب کردن
کعبه که مقصد آنها بود بتخانه خود آنها خراب شد در اثر هلاک آنها
وارسل علیهم طیرا ابابیل و فرستادیم بر ایشان مرغهای متفرق شده
ترمیهم بحجارة من سجیل معرب سنگ و گل است یعنی میانداخت بر ایشان
سنگی از سنگ و گل جهنم باندازه نخود بر فرق آنها و از دبرشان خارج میشد
و تمام احشاء و امعاء آنها را آب میکرد و از آنها خارج میشد فجعلهم
کعصف مأکول پس قرار داد ایشان را مثل زرعیکه کرم و جانور قلم اورا
خورده باشد که انسان بعد از ریزش امعاء و احشاء مجوف
و خالی خواهد شد مثل زرع بعد از خوردن قلم وسیله آن

بسم الله الرحمن الرحیم لایلاف قریش لام جر متعلق است بما قبل
یعنی اصحاب فیل را هلاک کردیم برای ایلاف قریش که اگر ابرهه خانه را خراب
میکرد جماعت قریش متفرق میشدند در کوهها و بیابانها و خداوند متعال
اراده اش تعلق گرفته بود بایلاف قریش و جمع آوری آنها تا نور محمد ص بظهور
آید در مکه تذکره در اخبار و فتاوی علماء مذکور است که لایلاف
جزء سوره فیل است و باید در نماز این دو را یک سوره دانست و اگر
یکی بدون دیگری در نماز بخوانند باطل است ایلافهم رحلة الشتاء والصیف
برای الفت کردن ایشان در موقع کوچ کردن زمستان و تابستان
که در زمستان مسافرت میکردند بیمن برای تجارت و در تابستان مسافرت
میکردند بشام فلیعبدوا رب هذا البیت پس باید قریش بندگی کنند
پروردگار این خانه کعبه را که دفع ضرر ابرهه را از ایشان فرمود و منفعت
بایشان رسانید بواسطه قدرت بر مسافرت بارض شام و یمن الذی
اطعمهم من جوع وآمنهم من خوف آن خدائیکه اطعام فرمود ایشان را
از گرسنگی بواسطه تجارت و مسافرت و امان داد ایشان را از خوف
بواسطه هلاک اصحاب فیل یعنی ابرهه و اصحابش تذکره تعلیق حکم

بر وصف شعر بر علیت است یعنی اطعام از جوع و امن از خوف علت
است از برای لزوم پرستش و بندگی چنانچه حضرت ابراهیم استدلال فرمود
باین علت و میفرماید در سوره شعرا آیه ۷۸ الذی خلقنی فهو
یهدین ۷۹ والذی هو یطعمنی و یسقین ۸۰ واذا مرضت
فهو یشفین ۸۱ والذی یمیتنی ثم یحیین ۸۲ والذی اطمع
ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین ابر و باد و مه و خورشید و فلک
در کارند تا که نانی بکف آری و بغفلت نخوری همه از بهر تو
سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

سورة ماعون بسم الله الرحمن الرحیم ارأیت الذی یکذب بالدین ایا دیدی
تو آنچنان کسی را که تکذیب میکند جزا و حساب را یعنی میشناسی
منکر بهشت و دوزخ را و اگر میشناسی فذلک الذی یدع الیتیم
کلمه فاء جوابیه دلالت دارد بر شرط محذوف ای وان لم تعرفهم
پس آن شخص مکذب بحساب و جزا پنج علامت دارد اول آنکه
آن کسیکه دفع میکند یتیم را از حق او یعنی مال او را میخورد و تنگدل
منحصر نیست بیتیم با جنبی ممکن است اولاد خود انسان باشد

که از پدرش باو ارث رسیده باشد و پدرش مال آنرا بخورد یا بالعکس
دوم ولا یحض علی طعام المسکین ترغیب و تحریص نمیکند اهل و قوم
خود را بر اطعام مسکین و امر نمیکند مردم را بدادن زکوة و این غایت
بخل است که هم خودش بخل میکند و هم نسبت بمال مردم بخل میکند علامت
سوم و چهارم مرائی است در نماز و منافق غافل ساهی از نماز است
و بواسطه اهمیت نماز که ستون دین و اساس اسلام است اختصاص
داد او را بکلمه ویل و فرمود فویل للمصلین عذاب اختصاص
دارد از برای نماز گذارندگانیکه دو صفت را دارا باشند الذین
هم عن صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن ریا و برای مردم نماز
کنند تا مردم او را از حزب مسلمانان بدانند و از نماز غفلت کنند که
در اول وقت بجا نیاورد در رکوع و سجود او را با حال غفلت و سهو
بجا آورد مرائی کسی است که سر آنماز بجا نمیاورد بلکه در میان
مردم برای اینکه مردم او را مسلمان بدانند نماز کند ساهی از صلوة
منافق است که خدا خبر داده از حال او در سوره نساء آیه ۱۴۱
ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة
قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا مذبذبین

بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء یعنی منافق کسی است که با حالت
کسالت نماز بخواند با حال غفلت و نسیان و یاد خدا نمیکند که ذکر خدا روح
و باطن نماز است و نماز این شخص ظاهر است بدون باطن و جسمی است
بی روح پس ظاهر او مسلمان و باطن او کافر است نه داخل است در حزب مسلمانان
ظاهرا و باطنا و نه داخل است در حزب کفار ظاهرا و باطنا بلکه مذبذب
است بین این دو فرقه و این شخص خدا را گول میزند که ظاهر بدون باطن
تحویل او است خدا هم در عوض ظاهر بدون باطن باو مرحمت میکند
که مال دنیا و صحت بدنی باشد که او ظاهرا رحمت است و لی باطنا فتنه الهی
است سوره آل عمران آیه ۱۷۲ ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی
لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین
فی الکافی عن الباقر علیه السلام ان الصلوة اذا ارتفعت فی وقتها رجعت الی
صاحبها وهی بیضاء مشرقة تقول حفظتنی حفظک الله واذا ارتفعت فی
غیر وقتها بغیر حدودها رجعت الی صاحبها وهی سوداء مظلمة
تقول ضیعتنی ضیعک الله وایضا عن الکافی عن النبی صلی الله علیه و آله لایزال الشیطان
ذعرا من المؤمن ما حافظ علی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرأ
علیه وادخله فی العظائم یعنی شیطان همیشه ترسناک است از مؤمنیکه مواظب
اوقات نماز است و اگر ضایع کند نماز را که شرائط و آداب او را کاملا

بجا نیاورد جرئت میکند شیطان بر او و او را داخل مینماید در گناهان کبیره
که او را ازنگ شود سوره زخرف آیه ۳۵ ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له
شیطانا فهو له قرین یعنی هر کس اعراض کند از ذکر خدا که روح نماز است میگماریم
از برای او شیطانی که قرین او باشد و دائما او را وسوسه نماید و از راه حق
باز دارد توضیح شیطان یعنی دور از رحمت خدا است و اسم است از برای هر شخصیکه
وسوسه کند انسان را در راه حق و باز دارد از صراط مستقیم اعم از اینکه انسی
باشد یا جنی پس انسان باید مواظب باشد که قرین آدم بد نباشد یار بد بدتر
بود از مار بد تا توانی میگریز از یار بد یار بد بر جان و بر ایمان زند
مار بد بر جان تنها میزند علامت پنجم ویمنعون الماعون منع میکنند
ماعون را هر چیز است که عادت جاری است بعاریه دادن او و از اشیاء
کثیر المنفعة قلیل القیمه و عبارت است از زکوة و از ائمه اطهار علیهم
السلام وارد است تفسیر او بر زکوة و قرض الحسنه و عاریه دادن اسباب خانه و از
حضرت صادق ع سؤال نمیشود که ما همسایه‌ئی داریم که اگر عاریه دهیم اسباب خانه را
اسباب خانه را میشکنند و فاسد میکنند آیا در این صورت اگر منع کنیم اسباب خانه را
بر ما حرجی خواهد بود حضرت فرمود در این صورت منع کردن باکی ندارد
تبصره از این سوره شریفه معلوم گردید که عمده چیزیکه دلالت دارد بر کفر

باطنی و تکذیب علی همانا تهاون و سستی در امر نماز است و لذا در اخبار وارده
ترک نماز را متعمداً کفر دانسته اند و اینکه منافق شخصی است که از نماز سهو نماید
و غفلت کند و مؤمن در نماز سهو میکند چنانچه در اخبار از ائمه علیهم السلام
وارد شده است بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطيناك الكوثر

سورة کوثر

بدرستیکه ما عطا فرمودیم کوثر را مبالغه است در کثرت که فاطمه زهرا سلام الله
علیها کثیر النسل و الذریه بود و مراد از کوثر آن حضرت است اگرچه تفسیر
شده است بحوض در بهشت و بنبوة و اسلام و بکثرة ائمه ولی تفسیر بکثرة
نسل مناسب است با شأن نزول آیه که کفار گفتند پیغمبر بلا عقب است
و اولاد ندارد خداوند برای تسلی قلب پیغمبر میفرماید ما بتو عطا کردیم فاطمه
زهرا را سلام الله علیها که نسل او بسیار و باقی است تا قیام قیامت فصل لربك
وانحر پس بشکرانه این نعمت نماز بخوان برای خداوند و نحر بکن و در تفاسیر
از ائمه اطهار روایت که مراد از نحر قنوت در نماز است و بلند کردن دست
است در موقع گفتن تکبیر ان شانئك هو الابتر بدرستیکه مبغضین تو
بلا عقب است و از معجزات قرآن همین خبر غیبی است چنانچه مشاهده میکنیم که
کوثر پیغمبر در تمام بلاد بسیار و نسل بنی امیه منقطع و از آنها اثری نیست در صورتی
باآنکه در زمان نزول آیه اولاد بنی امیه بسیار بودند و اولاد پیغمبر منحصر بود

بسم الله الرحمن الرحيم قل يا ايها الكافرون بگو ای کفار قریش
پرستش نمیکنم من آنچه را که شما میپرستید و شما پرستش نمیکنید آنچه را که من
میپرستم از برای شما دین خود تان و از برای من باد دین خودم شأن نزول
سوره شریفه اینست که کفار قریش گفتند به پیغمبر اکرم که اختلاف در بین ما و قریش
خوش نیست خوب است اتحاد کنیم و سازش کنیم باینکه یکسال ما پرستش میکنیم
معبود تو را و یکسال تو پرستش کنی معبود ما را پیغمبر اکرم فرمود منتظر وحی الهی و دستور خداوند
متعال هستم پس سوره شریفه نازل شد و کفار مأیوس شدند از پیغمبر اکرم سئوال
عادت در محاورات و سخن گفتن ترک است کلمه قل بگو و ذکر در اینجا اینکه
کلمه برخلاف عادت جاریه چه است جواب اداء مواظبت پیغمبر اکرم و محافظت
آن جناب است بر اداء آنچه را که با و وحی شده است و شنیده است از خداوند متعال
اگرچه در مقام خطاب پیغمبر بمردم عادت جاری باشد بر ترک آن از قبیل کلمه قل و کلمه
قل و امثال اینها و این وجه جاری است در چهار قل و امثال آن و وجه دوم
کافر یعنی ساتر حق که کفر در لغت بمعنی ستر است یعنی پرده کشیدن بر حق و خطاب
پیغمبر قریش را بکلمه کافرون سب و شتم است و مناسب نیست با تقاضای سازش
و صلح که تقاضا از او کرده بودند لذا بگفتن کلمه قل پیغمبر اکرم میرساند که این
توصیف از طرف خداست و من مأمورم و المأمور معذور و سئوال
سوم و تکرار آیات چیست جواب دو وجه دارد اول آنکه جمله اولی نافیه

در مضارع اختصاص میدهد او را بمستقبل پس در اول میفرماید در زمان آینده
عبادت نمیکنم آن خدائی را که شما عبادت میکنید اگرچه خدای من باشد زیرا که من عبادت
میکنم خالصاً لله و شما شرک میدهید و برای خدا شریک قرار میدهید و شما تا میفرماید
بجمله اسمیه دالّه بر ثبوت و لزوم و نفی همیشگی که من هیچ وقت عبادت نمیکنم
معبود شما را نه در حال و نه در استقبال زیرا اساس دین من بر توحید است و اساس شما
حالا بر انکار خدا است اصلاً بر فرض سازش اساس در آینده بر شرک و عبادت
دو خدا خواهد بود ضمناً وجه تکرار در طرف کفار هم معلوم شد زیرا که حال کفار
منکر خدا بودند اصلاً و عبادت میکردند بتان را فقط و تقاضائیکه کردند اینکه
بود بعد از این یکسال عبادت بتان کنند و یکسال عبادت خدا و چون
اشتراک در عبادت بود و خلوص نداشت پس معبود پیغمبر نبود پس دین پیغمبر
با دین آنها ابداً سازش نداشت زیرا که عبادت خدا را با دینیه با توحید و خلوص
دین پیغمبر بود و کفار انکار داشتند و اشتراک تقاضا کردند و هر یک از انکار و اشتراک
ضد دین پیغمبر بود ناچار کفر و اسلام سازش بردار نیستند و باید یکی از آن دو را
اختیار کرد و وجه دوم چون کفار مکرر تقاضا کرده بودند خداوند متعال هم
مکرر جواب میفرمود برای تأکید در انکار تقاضا و کلیه تا کفار از این تقاضا تنبیه شوند
چون جمله اسمیه دلالت دارد بر نفی همیشگی پس از آیه شریفه و لا انتم عابدون

میتوان اظهار کرد نفی ایمان بنی امیه را که پدران اینها تقاضای اشتراک نمودند
یعنی شما در آینده هم اگر ظاهراً عبادت کنید خدا را ولی باطناً پرستش میکنید معبود
را زیرا که من مخلصاً لله عبادت میکنم و شما مرائی هستید و ریاءً عبادت میکنید
که بنماز خواندن و اظهار اسلام منتسب شوید با عبا خلافت و سلطنت و بنا
برایت استظهار این خبر غیبی که خدا خبر داده و معجزات قرآن است
تذکره بعد از سوره توحید افضل سور قرآن سوره جحد است یعنی
قل يا ايها الكافرون و لهذا در نماز عدول از هر سوره بدیگری میتوان
کرد ولی از توحید و جحد بسایر سور نمیتوان عدول کرد و از سایر سور بهر
یک از این دو جائز است عدول شود بسم الله الرحمن الرحيم

سورة النصر

اذا جاء نصر الله و الفتح وقتیکه بیاید تو را یاری کردن خدا ترا و فتح مکه که بشارتی
است از طرف خداوند متعال بفتح مکه بدون قتال و جنگ که بعد از فرار کردن
پیغمبر از مکه و پناه بردن بغار و هجوم کفار قریش بر مدینه و یاری کردن خدا او را
در جمیع حالات تسلط و استیلا پیدا کرد بر مکه و با هشت و یا ده هزار نفر
از قبائل عرب سلحشور قصد مکه فرمود و اهل مکه امان خواستند و پیغمبر اکرم
امان داد امان را و لذا اهل مکه نامیده شده اند بطلقا یعنی آزاد شدگی
پیغمبر اکرم و بالخصوص ابو سفیان و کسان او که مکرر با پیغمبر اکرم اینها را آزاد کرد

در این فتح مکه و فرمایش زینب خاتون علیها السلام به یزید یا ابن الطلقاء اشاره
باین مطلب است و قضایای پیغمبر از بعد از تا ختم در کتب تواریخ مذکور و مسطور
است و بعضی هم از آیات سوره آینه مذکورات است و رأیت الناس یدخلون
فی دین الله افواجا و دیدی تو مردم را که داخل میشوند در دین خدا
فوج فوج و قبیله قبیله که قبل از فتح مکه یک یک مسلمان میشدند و بعد از
فتح مکه عرب گفتند که احدی قصد کعبه را نمود مگر اینکه هلاک شد مثل ابرهه
و غیره بلکه از طوفان نوح هم نجات یافت و لذا بیت عتیق نامیده شد
یعنی خانه آزاد شده از طوفان پس تسلط و استیلای بر کعبه دلالت واضح بر
حقیقت و پیغمبری محمد بن عبد الله صلّی الله علیه و آله و لذا طائف و یمن و سایر
قبائل عرب ایمان آوردند فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا
پس شکرانه این نعمت تسبیح کن و حمد کن خدا را و استغفار کن او را بدرستیکه
خدا از ازل قبول کننده است توبه بندگان را که لفظ کان اشاره است
بازلی بودن صفت تواب در خدا ای کان فی الازمنة الماضیة توابا
علی المکلفین اذا استغفروه فعلی کل مستغفر ان یتوقع مثل ذلک
و توبه لغةً بمعنی رجوع است پس اگر نسبت داده شود به بنده یعنی رجوع از معصیت

باطاعت و اگر نسبت داده شود بخدا بمعنی رجوع از عقوبت است بمغفرت
و تواب صیغه مبالغه است پس اگر صفت بنده باشد کثیر الفعل للتوبه است
و اگر صفت خدا باشد کثیر القبول للتوبه است و مشهور این است که آخر
سوره‌ای است که بر پیغمبر اکرم نازل شده است چنانچه اولین سوره اقرأ بوده است
و با اینکه این سوره بشارت بود و مؤمنین از این خبر دلشاد شدند لیکن پیغمبر اکرم ص
غمگین شده و فرمود این سوره خبر ارتحال است بلکه میگویند ابن عباس هم از این
سوره خبر ارتحال پیغمبر را فهمید سؤال استغفار انسان بمعنی طلب آمرزش گناهان
است و پیغمبر اکرم با مقام عصمت که هیچ گناهی از او صادر نگردیده است که محتاج باستغفار
باشد و معنی استغفار آن حضرت که مأمور شده است با آنکه در مواضع عدیده
از قرآن چیست در این سوره و سوره مؤمن آیه ۵۵ فاصبر ان وعد الله
حق واستغفر لذنبک وسبح بحمد ربک بالعشی والابکار و سوره
محمد ص آیه ۲۱ فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمؤمنین
والمؤمنات والله یعلم متقلبکم ومثویکم جواب وجوهی ذکر
شده است اول امر پیغمبر اکرم باستغفار با مقام عصمت تنبیه است
نسبت بمؤمنین که گمان نکنند اطاعت خداوند متعال بی‌نیاز میکند
آنان را از استغفار چنانچه حضرت سجاد در اول دعای ابوحمزه میفرماید

لا الذی احسن استغنی عن عونک دوم مأمور شدن پیغمبر ص باطن استغفار
است یعنی انقطاع الی الله و تقرب بسوی او بذکر الهی نظیر تسبیح و تحمید نه ظاهر استغفار
که طلب آمرزش باشد سوم مأمور به استغفار گناهان شیعیان است چون
آنان منسوبین آنحضرت هستند پس گناهان آنان تحمیل میشود بر آنحضرت
نظیر ارباب که تقصیر عبد بر ارباب تحمیل میشود چنانچه حضرت صادق ع بزید شحام
فرمود شیعیان ما بگو ان الرجل منکم اذا ورع فی دینه وصدق الحدیث
واداء الامانة وحسن خلقه مع الناس قیل هذا جعفری فیسرنی ذلک
ویدخل علی منه السرور وقیل هذا ادب جعفر واذا کان علی غیر
ذلک دخل علی بلائه وعاره وقیل هذا ادب جعفر ع که شیعیان اگر معصیت
کنند باعث سرشکستگی و خجلت و انفعال ائمه انام خواهند شد و باعث غم
و اندوه آنان خواهند بود و اگر اطاعت کنند باعث سربلندی و سرور آنان
خواهند شد و در خبر دیگر حضرت باقر ع میفرماید اطاعت الهی و اخلاق حسنه
زینت احیاء امر ما ائمه سلام الله علیهم اجمعین است رحم الله عبدا احیا
امرنا ولی این وجه جواب آیه سوم نخواهد بود زیرا که ارشادات پیغمبر
اکرم باستغفار گناه خود و گناه شیعیان هر دو چنانچه واضح است این
مطلب وجه چهارم که از تمام وجوه اقوی و امتن است محتاج بیان مقدمه

و آن این است که پیغمبر اکرم ص دو وجه دارد یکی نسبت بخلق و دیگری نسبت بخالق
که مقام وسطیت دارد یعنی دستی بفراز دارد و میگیرد و دستی بنشیب دارد
و میرساند و آن حضرت نسبت بخلق صادر اول و عقل کل و اشرف مخلوقات
و مفتخر بخطاب لولاک لما خلقت الافلاک است ولی نسبت بواجب در سرشته
امکان است و تمام شئون آن حضرت از طرف واجب است و تمام صفات
او وجودانی است عاریتی که از طرف جل و علا باو عطا شده است ره عقل

جز پیچ در پیچ نیست — بر عارفان جز خدا هیچ نیست — که هامون و دریا و کوه و فلک
پری و آدمیزاد و دیو و ملک — همه هرچه هستند از آن کمترند — که با هستیش نام هستی برند
اگر آفتاب است یک ذره است — اگر هفت دریاست یک قطره است — چو سلطان عزت علم برکشد
جهان سر بجیب عدم درکشد

و در اینجا اشارات که خطاب میشود بآن جناب
سوره طه آیه ۱۱۳ وقل رب زدنی علماً و در اینجا اشارات که خطاب میشود
بآنجناب سوره بنی اسرائیل آیه ۷۴ ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن
الیهم شیئاً قلیلاً اذاً لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لا تجد لک
علینا نصیراً و در اینجا اشاره است که مفتخر میگردد بصفت عبودیت ربّ جلّ
و علی اشهد ان محمداً عبده ورسوله و در اینجا لازم است
بر پیغمبر اکرم شکر نعمت صفاتیکه باو عطا شده است و آن شکر موقوف است چنانچه

از طرف پروردگار است هر نفسی که فرو میرود ممد حیات و چون بر میگردد مفرح ذات
پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری لازم آید بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد
و در این صورت لازم است بر پیغمبر اکرم ص استغفار از آنچه فوت میشود از آن
جناب بواسطه قصور امکانی و عجز ذاتی اگرچه نسبت بخلق معصوم است و گناه
خلقی از او سر نزده و صادر نشده و نگردیده است و در این مقام چون عجز ذاتی
انحلالی خود را متذکر و عظمت باری جلّ و علا که مشهود و محسوس میشود آن
درگاه است ملاحظه میکند لذا در مقام مناجات و گریه و زاری بر میآید و بر
این اساس است مناجاتهای ائمه علیهم السلام و بالخصوص مناجاتهای
امیر المؤمنین و امام المتقین و شفیع المذنبین اول من آمن بالله و رسوله
الذی هاجر الهجرتین و بایع البیعتین و قاتل ببدر و حنین سلام الله
علیه و علی اولاده و مناجاتهای سید الساجدین و زین العابدین
سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین سؤال این سوره مبارکه
چگونه دلالت دارد بر موت حضرت ختمی مرتبت که فرمود خبر مرگ من است
جواب چون دنیا مهمان خانه زحمت و مشقت و اذیت است و زندانی
است نسبت بآن حضرت و لایق مقام آن حضرت نیست و مقصد اصلی

از نور نبوت ص در این دنیا تبلیغ توحید و معاد و اعلاء کلمه اسلام و رسانیدن
وحی الهی و قرآن مجید است و بعد از حصول مقصد و نتیجه از بعثت آن حضرت
بماندن در دار دنیا قبیح است از طرف ذات باری تعالی که ای بلند نظر شاهباز
سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است و این سوره مبارکه
دلالت دارد بر حصول مقصد اصلی یعنی رسیدن قرآن بمردم و اعلاء کلمه اسلام
پس بالملازمه دلالت دارد بموت آن حضرت که در این دنیا در اذیت و مشقت
بود بلکه فرمود ما اوذی نبیّ مثل ما اوذیت بنظرم پیغمبران سلف را
کشته و صدمات وارده بر آنها ظاهراً بالاتر بوده است مثلاً حضرت
ابراهیم مبتلا شد بآتش نمرودیان حضرت عیسی از ترس یهودیان همیشه
در کوه و بیابان زندگانی کرد حضرت ایوب مصائب او در تواریخ مذکور
حضرت زکریا را با اره بر فرق مبارکش نهادند سر حضرت یحیی را در طشت طلا
بریدند پس معنی فرمایش حضرت رسول چه است جواب اولاً اذیتهای
وارده بر انبیاء سلف از اجانب بوده است ولی از پیغمبر اولاً از اقارب
و خویشاوندان بوده و اخیراً از مسلمین بوده و تاثیر او بیشتر است و ثانیاً
پیغمبر اکرم بمنزله چشم است نسبت بکلمه اسلام و سایر پیغمبران بمنزله سایر اعضاء
است نسبت باکی و چنانچه خار و خاشاکی بر چشم وارد شود زحمت او بالاتر است

ص ۳۵۱ سورة النصر

از طرف پروردگار است هر نفسی که فرو میرود ممد حیات و چون بر میگردد مفرح ذات
پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری لازم آید بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد
و در این صورت لازم است بر پیغمبر اکرم ص استغفار از آنچه فوت میشود از آن
جناب بواسطه قصور امکانی و عجز ذاتی اگرچه نسبت بخلق معصوم است و گناه
خلقی از او سر نزده و صادر نشده و نگردیده است و در این مقام چون عجز ذاتی
انحلالی خود را متذکر و عظمت باری جلّ و علا که مشهود و محسوس میشود آن
درگاه است ملاحظه میکند لذا در مقام مناجات و گریه و زاری بر میآید و بر
این اساس است مناجاتهای ائمه علیهم السلام و بالخصوص مناجاتهای
امیر المؤمنین و امام المتقین و شفیع المذنبین اول من آمن بالله و رسوله
الذی هاجر الهجرتین و بایع البیعتین و قاتل ببدر و حنین سلام الله
علیه و علی اولاده و مناجاتهای سید الساجدین و زین العابدین
سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین سؤال این سوره مبارکه
چگونه دلالت دارد بر موت حضرت ختمی مرتبت که فرمود خبر مرگ من است
جواب چون دنیا مهمان خانه زحمت و مشقت و اذیت است و زندانی
است نسبت بآن حضرت و لایق مقام آن حضرت نیست و مقصد اصلی

سورة النصر ص ۳۵۲

از نور نبوت ص در این دنیا تبلیغ توحید و معاد و اعلاء کلمه اسلام و رسانیدن
وحی الهی و قرآن مجید است و بعد از حصول مقصد و نتیجه از بعثت آن حضرت
بماندن در دار دنیا قبیح است از طرف ذات باری تعالی که ای بلند نظر شاهباز
سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است و این سوره مبارکه
دلالت دارد بر حصول مقصد اصلی یعنی رسیدن قرآن بمردم و اعلاء کلمه اسلام
پس بالملازمه دلالت دارد بموت آن حضرت که در این دنیا در اذیت و مشقت
بود بلکه فرمود ما اوذی نبیّ مثل ما اوذیت بنظرم پیغمبران سلف را
کشته و صدمات وارده بر آنها ظاهراً بالاتر بوده است مثلاً حضرت
ابراهیم مبتلا شد بآتش نمرودیان حضرت عیسی از ترس یهودیان همیشه
در کوه و بیابان زندگانی کرد حضرت ایوب مصائب او در تواریخ مذکور
حضرت زکریا را با اره بر فرق مبارکش نهادند سر حضرت یحیی را در طشت طلا
بریدند پس معنی فرمایش حضرت رسول چه است جواب اولاً اذیتهای
وارده بر انبیاء سلف از اجانب بوده است ولی از پیغمبر اولاً از اقارب
و خویشاوندان بوده و اخیراً از مسلمین بوده و تاثیر او بیشتر است و ثانیاً
پیغمبر اکرم بمنزله چشم است نسبت بکلمه اسلام و سایر پیغمبران بمنزله سایر اعضاء
است نسبت باکی و چنانچه خار و خاشاکی بر چشم وارد شود زحمت او بالاتر است

از اینکه ضربت تیغ و شمشیر بر دست و پا وارد شود هم چنین مصائب وارده
بر آن حضرت در حیث اثر بالاتر است از مصائب سائر کسان فرار از بیکار
نکان هرگز ننالم که هر چه کرد با من آشنا کرد بسم الله الرحمن الرحیم

سوره تبت

تبت یدا ابی لهب وتب دعا و نفرینی است در حق ابی لهب عم
پیغمبر اکرم (ص) یعنی هلاک باد دو دست ابی لهب و هلاک باد خود او و مراد
از دو دست یا خود او است و تعبیر بید بنی شایع است برای اینکه اذیت کردن
او پیغمبر (ص) را بدستهای او بود است که سنگ بر پیغمبر اکرم (ص) زد و پاهای آن
جناب را مجروح ساخت و یا مراد مال او و اولاد او است چون از سبب
قوت شخص تعبیر میشود بید و دست ما اغنی عنه ماله وما کسب نفع
نمی بخشد او را آمال و مواشی او و مال التجاره او که جلوگیری از هلاک و خسران
او نخواهد کرد نظیر قول خدا در سوره واللیل آیه ۱۱ وما یغنی عنه ماله
اذا تردی یعنی مال انسان رفع نمیکند از انسان مرگ و هذا العذاب
سیصلی نارا ذات لهب زود است که داخل آتش زبانه دار و دارای شراره است
وامرأته حمالة الحطب و همچنین آتش زن ابو لهب که این صفت
دارد هیزم کش است خار و خاشاک را فی جیدها حبل من مسد
در حالیکه در گردن آن زن است ریسمانی از ریسمانهای بافته شده

و مراد از این صفت صفت دنیائی است که زن ابو لهب هیزم و خار و خاشاک
بر دوش حمل کرده و در راه پیغمبر اکرم میانداخت و آن بار را بریسمان بسته بگردن
میانداخت نظیر هیزم کش … دیگر است صفت او با شعله جهنم که در جهنم
بر گردن او ریسمان بسته و بار هیزم که جهنم است مطابق عمل او در دنیا و قضیه
او مشهور و در تواریخ مسطور است بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد

سوره توحید

هو ضمیر شأن است آورده میشود در مقام تعظیم یعنی شأن او احد است از اینکه با سمیه
شود باسم و کنیه و معروف است و مجهول نیست که بواسطه بردن اسم معلوم شود
الله الصمد در اصل الا آله بود همزه بواسطه کثرت استعمال و ثقل بر لسان
انداخته شد و دو لام ادغام شد الله شد آله مصدر است بمعنی اسم مفعول
یعنی مألوه واله بالفتح ای عبد پس الله بمعنی معبود است یعنی پرستش
کرده شده بالاستحقاق و نیز اله بالکسر … اله بمعنی تحیر کرده
شد الهی که خلق در شناختن ذات واجب الوجود حیران و سرگردان هستند
لذا حضرت باقر علیه السلام فرمایند الله معناه المعبود الذی اله الخلق
عن ادراک ماهیته والاحاطة بکیفیته یعنی معنای الله معبودی است
که خلق عاجز است از ادراک حقیقت او و از احاطه بچگونگی او

بلکه تمام حیران و سرگردان هستند در بیابان عرفان و نیز اله الیه فزع
ولاذ الیه پس الله بمعنی ملاذ و ملجأ انام است در شدائد و سختیها فعن امیر
المؤمنین علیه السلام هو الذی یتأله الیه کل مخلوق عند الحوائج
والشدائد اذا انقطع الرجاء من وجه من دونه وتقطع الاسباب
عن جمیع ما سواه یعنی الله آن واجب الوجود است که جمیع خلائق پناه
میبرند باو در وقتیکه از هر جهت مأیوس گردند و اسباب از او قطع شود
و وسیله از برای نجات نیابد غیر از ذات او احد یعنی یکی است
فرق بین احد و واحد واحد یکی بودن بحسب ذات را گویند مثل جائنی
رجل واحد یعنی یک مرد آمد و دیگری با او نیامد و نبود که بشود دو مرد
یا عندی درهم واحد یعنی یک درهم و در سوره مؤمن آیه ۱۶
یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار یعنی در روز معاد سلطنت و مالکیت منحصر بخداوند
است و سلطان و مالک دیگری نیست که بشود دو مالک چنانچه در دنیا
مالکین بسیار است و سلاطین متعدد است و چون مقصود در آیه شریفه

انحصار مالکیت است بخداوند متعال لذا توصیف شد الله بواحد یعنی خدا
یکی است و دوم از برای او نیست احد یکی بودن بحسب معنی را گویند که
معنی او ترکیب ندارد و جزء ندارد بلکه بسیط است و یکی است و از اینجا است
که احد اطلاق نمیشود در مقام اثبات بر غیر از خدا زیرا که ما سوای او مرکب
است و جزء دارد واحد نیست و عن ابن عباس احد یعنی غیر متبعض
ولا متجزء و نیز احد یکی بودن بصفت را گویند مثل حیوة و علم و قدرت
و ما سوای او یکی بصفت نیست بلکه حیات دارد با ممات علم دارد با جهل
قدرت دارد با ضعف قال رسول الله (ص) احد یعنی نور لا ظلام فیه
وعلم لا جهل فیه و چون مقصود در سوره اخلاص تعریف و شناسائی
خداوند متعال است لذا توصیف شده است باحد یعنی خدائیکه
ذات او جزء ندارد و یکی است و صفت او هم یکی است و دو نیست
و ضمناً معلوم شد که واحد و احد نظیر رحمن و رحیم است که رحیم
و واحد از اسماء مشترکه است و بر غیر خدا اطلاق میشود و احد و
رحمن از اسماء مختصه است بخداوند متعال در مقام حمد و اثبات

و اما در مقام نفی و نیستی پس احد اسم است لمن یصلح ان یخاطب به
یستوی فیه الواحد والجمع والمؤنث قال الله تعالی لستن کاحد
من النساء وقال وما منکم من احد عنه حاجزین و چون احد در اثبات
مخصوص است بخداوند متعال و ذاتاً معرفه است و محتاج نیست بلام تعریف
فرمود الله احد بدون لام تعریف ولی واحد چون اسم مشترک است
و محتاج است بلام تعریف در آیه گذشته بالام تعریف بود شأن نزول
سوره مبارکه یهود گفتند به پیغمبر اکرم که خدا را توصیف نما پس این سوره
نازل شد پس معنی آیه مبارکه این شد آن خالق موجودات و مدبر
ارضین و سماوات و معبود بالاستحقاق که میشناسید او را
و نادیده که بضمیر و کنایه باید گفته شود و نامیده میشود الله یگانه است
او بحسب ذات و یگانه است بحسب معنی که اجزاء و ترکیب ندارد و یگانه است
بحسب صفت و یگانه است در عبادت و معبودیت و یگانه است
در قدم و ازلی بودن و یگانه است در تدبیر امور پس دلالت دارد

این آیه بر توحید در پنج امر در ذات - و صفت - و قدم - و حدوث
و تدبیر امور و در هر یک از این امور اگر شریکی برای الله فرض شود منافی
با توحید و شرک خواهد بود مثلاً اگر شخص یا چیزی را بگوئیم قدیم است
یعنی اول این است که همیشه بوده است و در هیچ زمانی نیستی برای او نبوده
پس حادث نیست و مخلوق نیست زیرا که حادث و مخلوق مسبوق است
بعدم و نیستی و بکلی نیست مخلوق باشد و حادث نباشد پس اتصاف
بقدم ملازم است با واجب الوجود بودن و مخلوق نبودن و اگر کسی
بگوید تا خدا بوده علی ابیهم این نحو ظاهراً شرک است و معتقد باین معنی
مشرک است و قدم و همچنین مخصوص ذات لایزال است و همچنین است
صفت حیوة که موت از برای او نباشد و علم که مسبوق بجهل نباشد مخصوص
است بذات واجب و معتقد بثبوت این صفت از برای غیر واجب مشرک
است پس غالین که در حق ائمه علیهم السلام غلو کرده از رو و آن معصومین را
متصف نموده از بصفات خدائی مشرک هستند و لذا علماء اعلام آنها را
حکم بنجاست فرموده اند الله الصمد صمد صفت است بمعنی مفعول

لغةً بمعنی قصد بمعنی مقصود است یعنی کسی است که جمیع خلائق قصد
میکنند او را و توجه میکنند بسوی او در انجام امور خودشان و در مهام
و شدائد ملجأ و ملاذ انام است و تمام خلائق محتاج هستند باو و خود او
غنی بالذات است و نیز بمعنی لا جوف له آمده است یعنی مجوف
و تو خالی نیست پس نمیخورد و نمی آشامد و از تمام عوارض جسمیه مبرا
و منزه است پس رد است بر کسانیکه جسم را خدا دانسته اند از قبیل
نصاری که حضرت مسیح و مادرش را خدا میدانستند و خداوند در رد آنها
میفرماید در سوره مائده آیه ۷۹ ما المسیح بن مریم الا رسول
قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة کانا یأکلان الطعام
انظر کیف نبین لهم الآیات ثم انظر انی یؤفکون یعنی نیست
مسیح پسر مریم مگر رسولیکه گذشته است از قبل آن رسولانیکه بودند
و مادر او راستگو است بودند هر دو میخوردند طعام را انظر کن چگونه
بیان میکنیم دلائل توحید را یعنی خالق مدبر عالم باید منزه
باشد از نرفتن و خوردن و سایر عوارض جسمیه و خوردن و آشامیدن

[illegible]

آنها نفی میکند الوهیت آنها را لم یلد ولم یولد خداوند ذات است که پسر و دختر
باشد و نه مولود است که پدر و مادر داشته باشد رد است بر یهود که عزیر را
پسر خدا دانستند و بعضی او را خدا دانستند بالاشتراک یا با مادرش و خدا از گفتار
آنها خبر داده که میفرماید در سوره توبه آیه ۳۵ وقالت الیهود عزیر ابن الله
وقالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواههم یضاهئون
قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون یعنی بعضی از یهود
گفتند عزیر پسر خدا است و بعضی نصاری گفتند مسیح پسر خدا است و این سخنی بود
زبانی که دلیل و حجتی بر او نداشتند و شبیه است بقول مشرکین قبل که گفتند
ملائکه دختران خدا هستند قاتلهم الله نفرین است یعنی خدا بکشد
آنها را چگونه از حق منحرف شدند و هستند و دروغ میبندند بخدا اینکه
او اولاد داشته و ندارد و نیز میفرماید در سوره مائده آیه ۷۶ لقد
کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم تا آخر آیه ۷۷ لقد
کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من اله الا اله واحد

که گفته شد سومین خدایانی هستند (مسیح و مادرش و الله) ولم یکن له کفواً احد
و نیست از برای خدا شریک و مانندی تبصره غرض شد هو الله احد یعنی معبود
و مقصود یکی است و دلالت دارد بر توحید در عبادت یعنی در عبادت فقط
متوجه واجب الوجود باید شد چنانچه در سوره حمد میفرماید ایاک
نعبد و ایاک نستعین یعنی تو را بتنهائی پرستش میکنیم و از تو
بتنهائی طلب یاری میکنیم در رفع وساوس شیاطین که تقدیم ما حقه
التأخیر یفید الحصر یعنی تقدیم مفعول تقاضا میکند انحصار معبود را
بخداوند که در عبادت با احدی نباید توجه قلبی داشته باشد بجز خدا
و از احدی استعانت نجوید بجز خدا و در توجه قلبی و خواندن نماز
با احدی توجهی نداشته باشد بجز خدا و در مقام توجه و پرستش خدا
احدی را شریک خدا قرار ندهد چنانچه میفرماید در سوره اعراف
آیه ۲۸ قل امر ربی بالقسط و اقیموا وجوهکم عند کل
مسجد و ادعوه مخلصین له الدین یعنی بگو امر کرده است مرا
پروردگار من بعدل و میانه روی و اینکه مستقیماً توجه کنید بخداوند متعال

در وقت سجود یا [illegible] سجود یعنی نماز و بخوانید خدا را در حالیکه خالص
کننده باشید از برای خدا طاعت و عبادت خود را پس صریح آیه شریفه این است
که توجه بغیر خدا در نماز بهر نحوی که باشد منافی است با اخلاص و شرک است در عبادت
الهی و نیز میفرماید در سوره زمر آیه ۱۴ قل انی امرت ان اعبد الله مخلصاً
له الدین و امرت لان اکون اول المسلمین یعنی بگو من مأمورم که پرستش کنم خدا را
در حالیکه خالص کننده باشم از برای او طاعت و عبادت را که توجهی بغیر نداشته باشم در مقام اطاعت
و عبادت و نیز میفرماید آیه ۱۴ قل الله اعبد مخلصاً له دینی فاعبدوا ما شئتم
من دونه یعنی بگو خدا را پرستش میکنم در حالیکه خالص کننده هستم از برای خدا
طاعت و عبادت خود را و توجه بغیر ندارم که توجه بغیر خدا منافی با خلوص است
و شرک است در عبادت و نیز میفرماید در سوره مؤمن آیه ۱۲ ذلکم بانه اذا دعی الله
وحده کفرتم و ان یشرک به تؤمنوا یعنی عقاب شما در جهنم برای این است که
در وقتیکه خوانده میشد خدا بتنهائی کافر میشدید شما یعنی بشما گفته میشد که توجه بغیر
خدا نکنید و شما قبول نمیکردید و اگر گفته میشد که شریک قرار دهید در عبادت و توجه
قلبی ایمان میآوردید آیه ۱۴ فادعوا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون
پس بخوانید خدا را و توجه نمائید بسوی او در حالیکه خالص باشد توجه شما و مشوب نباشد
و غش در عبادت نکنید و نیز در سوره بینه آیه ۴ و ما امروا الا لیعبدوا الله

مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک دین القیمة
یعنی امر کرده نشده اند مگر اینکه عبادت کنند خدا را با اخلاص و خلوص در طاعت و عبادت
در حالیکه پاک کننده باشند خود را از عقاید باطله قبل که توجه میکردند باولیاء خدا
و آنها را شریک قرار میدادند در عبادت خود و دین قویم اسلام خلوص از توجه بغیر است
بهر نحو که باشد آن توجه زیرا که لا اله الا الله یعنی معبودی نیست و مقصودی نیست
بجز الله واحد موردی توجه نیست و تمام در جنب ذات احدیت فانی و موجود بوجود
عاریتی امکانی هستند و خود آنان غیر مملوک و محتاج است بخداوند متعال
تیغ لا بر قتل غیر حق براند در نگر آخر که بعد از لا چه ماند ماند الا الله باقی جمله رفت
شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت در سوره جن میفرماید آیه ۱۸ و ان المساجد
لله فلا تدعوا مع الله احداً عطف است بر (انه استمع) پس قل اوحی الی
در تقدیر است یعنی وحی کرده شده است بمن (پیغمبر) اینکه مواضع سجود ملک خدا
و مخصوص است بخداوند موضع سجود یا مکانی است که سجده کرده میشود در او یا اعضاء
سبعه سجود است از بدن انسان پس مقصود نماز است پس نخوانید با خدا
احدی را یعنی توجه نکنید در نماز بغیر خدا دیگری را در مقام توجه شریک خدا قرار ندهید

هر که باشد اگرچه پیغمبر یا ائمه معصومین علیهم السلام باشد مسئول اگر کسی عبادت
خود را لایق مقام الوهیت نداند و خود را لایق حضور سلطان علی الاطلاق
نداند و توجه کند باولیاء خدا که بوسیله آنان مقرب درگاه گردد و شفاعت
کنند از برای قبول عبادت این نحو از توجه چه طور است جواب اینکه یعنی
که در سؤال ذکر شد ممکن است بدو کیفیت ادا شود اول اینکه در اصل عبادت
متوجه شوم بغیر خدا چنانچه یهود و نصاری قبل از اسلام با این نحو عبادت میکردند
خدا را که عزیر و مسیح را مورد توجه خود قرار میدادند برای تقرب بخدا و شفاعت
آنها نزد خداوند متعال و خدا خبر میدهد از حال آنها و میفرماید در سوره
یونس آیه ۱۹ و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم
و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل اتنبئون الله بما لا یعلم
فی السموات و لا فی الارض سبحانه و تعالی عما یشرکون یعنی عبادت
میکنند غیر خدا را و مملوک و مخلوق خدا را که ضرر و نفع بدست آنها نیست
زیرا که بدون اجازه خدا نمیتوانند کاری بکنند و میگویند ما عبادت نمیکنیم
آنها را بلکه مقصود ما شفاعت آنها است در نزد خدا بگو آیا خبر میدهید خدا را

بچیزیکه نمیدانند خدا او را در زمین و آسمان یعنی وجود ندارد تا معلوم باشد
یعنی خدا میگوید خالصاً مخلصاً عبادت کنید و دین اسلام این است و تمام ادیان
خودسری که بت و آرا میدانند و بخدا میگویند عبادت با شفاعت دین است
و حال اینکه هیچ دینی را خدا نمیدانند و نگفته است و این معنی شرک است و خدا
از او منزه است و نیز در سوره زمر آیه ۴ الا لله الدین الخالص والذین
اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ان الله یحکم
بینهم فیما هم فیه یختلفون یعنی از برای خدا است اطاعت و عبادت خالص
از غش و شرک و کسانیکه دوستانی میگیرند غیر از خدا و میگویند عبادت نمیکنیم
آن اولیاء را و توجه نمیکنیم بآنان مگر برای اینکه سبب شوند آنان از برای تقرب
ما بخدا بدرستیکه خدا حکم خواهد فرمود در این مخالفتیکه میکنند اینان
با مسلمانان که قانون اسلام بر عبادت است با خلوص و این مردم شرک میکنند
و نیز در سوره توبه آیه ۳۱ میفرماید اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا
من دون الله والمسیح بن مریم وما امروا الا لیعبدوا الهاً واحداً
لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون گرفتند دانشمندان خودشان را

و زاهدان خود را و مسیح پسر مریم را ارباب و پروردگاران غیر از خدا و حال آنکه
امر نشده است بایشان جز اینکه عبادت کنند معبود یگانه را نیست معبودی بحق
جز خدای یگانه منزه است خداوند از آنچه ایشان شرک میکنند و مخفی نماند آنکه
تقلیدیکه عوام از علماء اعلام مینمایند عبارت است از اخذ فروع از ایشان
یعنی احکام جزئیه عملیه را از ایشان یاد میگیرند از باب رجوع جاهل بعالم
در معاش و معاد که اساس نظام عالم بر او است مثل اینکه جاهل بزراعت و تجارت
رجوع مینماید بعالم بآن و هم چنین در جمیع امور عقلاء رجوع مینمایند باهل خبره
پس در اصل عبادت باید توجه بغیر از خدا نباشد و لذا مستحب است که این معنی را
بزبان جاری کنند و در ابتداء نماز این آیات را بخوانند سوره انعام آیه ۷۹
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً مسلماً وما انا من
المشرکین الخ و در سوره انعام آیه ۱۶۳ ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی
لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین یعنی بدرستیکه
من متوجه شدم بتمام حقیقت خودم بکسیکه خلق فرموده است زمین و آسمان را در حالتیکه
پاک و پاکیزه است قلب من از اعتقاد بغیر از او و مسلم هستم و نیستم از مشرکین
از او توجه داشته باشم بدرستیکه نماز من عبادت من زنده بودن من مرده بودن من تمام مختص

نیست شریکی از برای او و باین مطلب امر کرده شدم من که در صلوة و عبادات خالصاً مخلصاً باشم
دوم اینکه در اصل عبادت توجهی بغیر خدا نکنم اصلاً بلکه این معنی که عرض شد بخاطرتان نخورد
نمایم ولی بعد از تمام عبادت توسل بجویم بائمه علیهم السلام که این عبادت ناقابل را شفاعت کنند
که مقبول درگاه گردد و معنی شفاعت جفت کردن عبادت شیعیان است بعبادت خودشان یعنی
چون شیعیان تابعین ائمه علیهم السلام هستند لذا بخداوند عرض میکنند خدایا عبادت ما با شیعیان
ما را قبول فرما و این معنی توسل بائمه علیهم السلام و استشفاع از آنها است در قبول عمل
ناقابل بعد از عمل و عبادت بسیار خوب و مستحسن است بلکه بعد از عمل اگر از خداوند تقاضا کنیم
که خدایا عمل ما را بواسطه محمد و آل محمد صلواة الله علیهم اجمعین قبول فرما این هم بسیار خوب
است چنانچه حضرت سجاد بعد از خواندن خداوند و توجه بخداوند و مناجات با خداوند در دعای ابوحمزه ثمالی
میفرماید اللهم انی بذمة الاسلام اتوسل الیک و بحرمة القرآن اعتمد علیک و بحبی
للنبی الامی ارجو الزلفة لدیک یعنی بواسطه محبت ائمه کرام سلام الله علیهم اجمعین امیدوارم
که عبادت ناقابل ما لایق حضرت کردگار گردد و از اینجا است که در نماز ابتداء آن تکبیرة الاحرام
است که روح آن انقطاع از ماسوی الله و توجه بحضرت کردگار است و ختم نماز سلام بر پیغمبر اکرم
وصلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ

سورة الفلق

برب الفلق بگو پناه میبرم به پروردگار شکافنده که فلق لغة الشق که شکافنده است
ظلمت شب را که نور صبح ظاهر میگردد و شکافنده زمین را که گیاه میرویاند و شکافنده است
زرع را که دانه می بندد و شکافنده است ارحام امهات را که اولاد بوجود میآید

بلکه شکافنده است عدم را که ممکنات را بعرصه وجود آورده است من شر ما خلق
از شر مخلوق از شر از حشرات گزنده و سباع درنده و شیاطین رانده و انسان اذیت
کننده ومن شر غاسق اذا وقب غسق ظلمت شب را گویند و غاسق شب را نامند
بعد از غیبت شفق یعنی و از شر شب بعد از پنهان شدن شفق زرد وقتیکه داخل شود تاریکی
آن شب در تمام اشیاء که وقت رسیدن شر از نصف شب است تا طلوع صبح که هر کس
بخواهد بدیگری آسیبی برساند در آن وقت میرساند ومن شر النفاثات فی العقد
و از شر فوتهای در گره ها که سحر بود برای پیغمبر اکرم کرده بودند ومن شر حاسد اذا حسد
و از شر حسود وقتیکه اظهار حسد خود کند زیرا که حسد حسود اگر اظهار نشود
اثری بر او مترتب نمیشود ولی اگر اظهار کند حسد خود را اثر خواهد شد و شأن
نزول سوره شریفه این است که حسودان بواسطه حسدیکه داشتند نسبت به پیغمبر اکرم
سحر کردند و او را در چاهی پنهان کردند و در اثر آن سحر پیغمبر اکرم مریض شد و جبرئیل خبر داد
به پیغمبر اکرم قضیه را پس رسول اکرم وصی خود علی ابن ابیطالب سلام الله علیه را امر نمود
برود آن سحر را از چاه بیرون آورد و آن سحر ریسمان گره داری بود و دریکجه
پس بر آیه از معوذتین که برای او خوانده میشد یکی از آن گره ها باز میشد و پیغمبر
اکرم از آن مرض شفا یافت بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس

سورة الناس

بگو پناه میبرم به پروردگار مردمان و مدبر امور ایشان و خالق ایشان و سرپرست در خصوص صحت
ناس بنگر با اینکه خدا پروردگار زمین و آسمان و آنچه در او است هست برای تشریف ناس است

از جمیع مخلوقات علاوه مقصود پناه بردن بخدا است از شر وسوسه کننده او انسان است والبته از شر انسان
باید پناه برد بمربی مدبر انسان ملک الناس پادشاه مردمان عطف بیان است از برای رب و چون
ممکن است مربی انسان مالک و پادشاه انسان نباشد از قبیل دایه طفل یا آموزگار لذا فرمود
ملک که کنایه است از سلطنت مربی بر مردمان اله الناس معبود بالاستحقاق بر مردمان
و چون ممکن است مالک مدبر انسان معبود انسان نباشد لذا فرمود اله الناس
و چون عطف بیان باید از معطوف علیه واضح تر باشد و توضیح منافرات است با اضمار لذا
مضاف الیه را از ملک الناس و اله الناس اظهار فرمود من شر الوسواس الخناس الذی
یوسوس فی صدور الناس از شر وسوسه کننده که عقب نشیند و فرار کند
از شخصیکه یاد خدا باشد وسواس خناس این صفت را دارد که وسوسه میکند در سینهای
مردمان من الجنة والناس میباشد وسوسه کنندگان از اجنه و از مردمان توضیح عرض شد
خناس یعنی فرار کننده از شخص ذاکر وصف شیطان است در سوره اعراف آیه ۲۰۰ میفرماید
ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون یعنی
متقین را اگر گرد طواف کننده از شیطان ایشان را مس کند یاد خدا بیافتند پس ناگهان ایشان
بینا میشوند و میدانند که این وسوسه شیطان است یعنی شیطان طواف میکند بدور انسان
پس اگر دید قلب انسان یاد خدا است نمیتواند در آن نفوذ کند لذا فرار میکند و تعبیر بطائف
برای این است که فقط دور او طواف میکند و در داخل قلب نمیتواند داخل شود بواسطه
آنکه قلب یاد خدا است و با آنکه قلب پر خدا باشد مکان شیطان نیست آیه ۲۰۱
واخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون یعنی برادران شیطان یعنی کسانیکه برادر
متقین نیستند و واجبات را عمل نمیکنند و محرمات را ترک نمیکنند و بجا میآورند آنها برادر

شیطانها هستند و مدد میکنند شیطان را در گمراهی و ضلالت و اصرار دارند در گمراهی
و قصوری نمیورزند در گمراهی آنها و نیز در آخر سوره مجادله میفرماید اولئک کتب فی قلوبهم
الایمان و ایدهم بروح منه یعنی آنان کسانی هستند که ثبت نموده است در قلوب ایشان
ایمان و تأیید نموده اند بروح از طرف خدا که در اخبار متواتره است که قلب انسان دو گوش دارد
یکی ملکی از طرف رحمن و دیگری وسواس است از طرف شیطان پس اگر انسان همیشه یاد خدا باشد
و مواظب صلوات خمسه باشد آن ملک از طرف رحمن دور میکند وسواس شیطان را و این
است تأیید روح الهی نسبت بانسان و اگر از یاد خدا غافل شد ملک رحمن آن انسان را
وا میگذارد بر وسواس شیطان پس قلب او مملو میشود از وسواس شیطان چنانچه ملاحظه میشود
در شیاطین انسی که با شخص متقی مواظب صلوات تارک محرمات ابداً گماری ندارند
و نسبت بآنان نمیتوانند وسوسه کنند ولی نسبت بشخص کاهل نماز مسامحه کار در ادای دیانت
کمال رفاقت و دوستی با آنها دارند و هر گونه وسواس مینمایند بطوریکه در مقال موجب ملال
اشاره کافی است تذکره در این سوره شریفه در پنج آیه ذکر انسان شده است و علت تکرار
و اظهار را اما سابقاً عرض کردیم که چون مقام مقام اظهار است و جای اضمار نیست تکرار
شده ولی بعضی گفته اند که مراد بناس اول جنین در رحم مادر است که خدا مربی او است و ناس دوم اطفال
است که خدا مالک او است و ناس سوم بالغین است که مکلف میشوند بعبادت و خدا معبود
آنها است و ناس چهارم مؤمنین است که شیطان نسبت بآنها وسوسه میکند و چون
قلب آنها مملو از ذکر خدا است شیطان نسبت بآنها خناس و فرار کننده است و ناس پنجم
منافقین است که در سینه آنها وسوسه میکنند و آنها را از راه خدا دور میافکنند

